



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

مبانی قرآنی

# فکر و تفکر

دکتر اول «توحید»

۱

علامه علی عباسی فردوسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# مبانی قرآنی خطبه ی فدکیه

نویسنده:

غلامعلی عباسی فردویی

ناشر چاپی:

زائر- آستان مقدس حضرت معصومه علیها السلام

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۱۰	مبانی قرآنی خطبه ی فدکیه جلد ۱
۱۰	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۵	فهرست مطالب
۲۳	مقدمه پژوهشکده
۲۵	سرچشمه نور
۲۵	اشاره
۲۸	تابش قرآن در نگاه معصوم علیه السلام و بازتاب آن
۲۸	قرآن در نگاه علی علیه السلام
۳۴	قرآن و تحولات اجتماعی
۳۵	علی علیه السلام ترجمان قرآن
۴۰	امامان علیهم السلام رازداران ملکوت
۴۲	آفاق عرشی مصحف فاطمه علیها السلام
۴۷	علی علیه السلام اولین مفسر قرآن
۴۹	فاطمه بر این مکانت قدسی!
۵۲	فاطمه، لیلہ القدر است
۵۳	بر افق برین شعر و ادب
۵۷	فاطمه نور خدا
۵۹	نور چیست ؟
۶۲	بارش قرآن بر روح فاطمه
۶۳	مصحف شریف فاطمه علیها السلام بر مشرق ملکوت
۶۵	مکانت عرشی امامت
۷۸	امامت از نگاه متکلمان

۸۵	آفتاب مصحف
۸۸	فاطمه و قرآن
۹۰	فضّه کیست ؟
۹۷	مبانی قرآنی خطبه فدکیه
۹۷	فدک
۱۰۰	خطبه فاطمه
۱۰۳	حضور فاطمه علیها السلام در مسجد
۱۰۴	متن خطبه
۱۰۹	ترجمانی از خطبه
۱۱۳	سند خطبه
۱۱۹	چشمه آفتاب
۱۲۲	تابش وحی از آسمان خطبه
۱۲۴	پرتو اول
۱۲۴	اشاره
۱۲۴	فلسفه خدائشناسی
۱۲۷	فرق حمد و مدح
۱۲۹	فقط حمد برای اوست
۱۳۳	مشرق حمد فاطمی
۱۳۸	حمد یا دانشگاه معرفت
۱۳۸	زلالی از زمزم حمد
۱۴۷	پرتو دوم
۱۴۷	وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَىٰ مَا أَلْهَمَهُمْ
۱۶۱	ناسپاسی
۱۶۲	آینه جان
۱۶۴	آفاق الهام
۱۶۸	شکر بر افق برین وحی

- ۱۷۲ ..... پرتو سوم
- ۱۷۲ ..... والثناء بما قدم
- ۱۷۵ ..... دیدار محبوب
- ۱۷۷ ..... پرتوی از شکر و سپاس در صحیفه
- ۱۸۲ ..... سخنی با غزالی
- ۱۸۵ ..... گستره نعمت از نگاه فاطمه علیها السلام
- ۱۸۸ ..... پرتو چهارم
- ۱۸۸ ..... وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
- ۱۹۳ ..... جلوه اخلاص
- ۱۹۵ ..... تأویل چیست ؟
- ۲۱۱ ..... پرتو پنجم
- ۲۱۱ ..... دو تجلی گاه برین
- ۲۱۱ ..... قلب و عقل
- ۲۱۳ ..... دو سویه قلب
- ۲۱۷ ..... نگاه قرآن
- ۲۳۴ ..... پرتو ششم
- ۲۳۴ ..... اشاره
- ۲۳۵ ..... عقل در نگاه روایات
- ۲۳۸ ..... ستیغ و راهبرد عقل
- ۲۳۸ ..... شگفتی های آفرینش
- ۲۴۲ ..... نظم آفرینش
- ۲۴۷ ..... پرتو هفتم
- ۲۴۷ ..... تنزیه ساحت کبریایی
- ۲۶۷ ..... زلال وحی
- ۲۷۰ ..... تابش سخنان فاطمه علیها السلام
- ۲۷۵ ..... پرتو هشتم

- ۲۷۵ ..... فلسفه آفرینش
- ۲۷۶ ..... نگارستان آفرینش
- ۲۸۸ ..... آفاق: قدرت، اراده
- ۲۹۹ ..... دو کتاب آفرینش
- ۳۰۰ ..... سخنان فاطمه ترجمان وحی
- ۳۰۳ ..... هدف از آفرینش
- ۳۰۳ ..... حکمت
- ۳۱۳ ..... هدف متعالی
- ۳۱۸ ..... محراب بندگی و اطاعت
- ۳۲۱ ..... موجودی انتخابگر
- ۳۳۱ ..... عصاره سخن
- ۳۳۵ ..... پرتو نهم
- ۳۳۵ ..... ربوبیت یا فلسفه رسالت
- ۳۴۱ ..... بعثت پیامبران
- ۳۴۷ ..... تعالی طلبی انسان
- ۳۵۶ ..... پیامبران هادیان نور
- ۳۶۰ ..... محمد صلی الله علیه و آله برگزیده پیامبران
- ۳۶۲ ..... خلاصه کلام
- ۳۶۴ ..... مقام بندگی
- ۳۷۰ ..... آفاق بندگی
- ۳۷۱ ..... آرمان پیامبران
- ۳۷۲ ..... تجلیات مقام بندگی
- ۳۸۰ ..... شناخت قرب
- ۳۸۵ ..... بر ستیغ عبادت
- ۳۹۲ ..... پرتو دهم
- ۳۹۲ ..... عزت و قدرت (وَإِغْزَاظًا لِلْأَهْلِ دَعْوِيَهٗ )



- ۳۹۸ ..... آفرینش در پرتو ولایت
- ۴۰۳ ..... اسلام بر اوج عزت
- ۴۰۶ ..... دریچه ای به معاد
- ۴۰۸ ..... فرهنگ عمل گرایی
- ۴۱۴ ..... اوج مقام مراقبت
- ۴۱۶ ..... فرجام نیک
- ۴۱۸ ..... فرجام بد
- ۴۱۹ ..... بازتاب اعمال بد و نیک در همین دنیا
- ۴۲۰ ..... کتابنامه
- ۴۳۰ ..... درباره مرکز

## مبانی قرآنی خطبه ی فدکيه جلد ۱

### مشخصات کتاب

سرشناسه: عباسی، غلام علی، ۱۳۳۴ -

عنوان قراردادى: خطبه فدک. فارسی. شرح

عنوان و نام پدیدآور: مبانی قرآنی خطبه ی فدکيه [کتاب] / مولف غلامعلی عباسی فردویی.

مشخصات نشر: قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، ۱۳۹۰ -

مشخصات ظاهری: ۳ ج.

فروست: انتشارات آستان مقدس حضرت فاطمه معصومه، ۴۴۶

شابک: ۴۰۰۰۰ ریال : ج. ۱. : ۹۷۸-۹۶۴-۱۸۰-۱۸۴-۹ : ۱۵۰۰۰۰ ریال : ج. ۲. : ۹۷۸-۹۶۴-۱۸۰-۳۵۱-۵ : ۲۰۰۰۰۰۰ ریال : ج. ۳. : ۹۷۸-۹۶۴-۱۸۰-۳۷۲-۰

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: ج. ۲. (چاپ اول: [۱۳۹۲]).

یادداشت: ج. ۳. (چاپ اول: ۱۳۹۳) (فیپا).

مندرجات: ج. ۱. توحید یا فروغ خداشناسی. - ج. ۲. نبوت، ولایت و فلسفه احکام. - ج. ۳. سقیفه، فدک، امامت، معاد

موضوع: فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق. . خطبه فدک -- نقد و تفسیر

موضوع: الهیات

شناسه افزوده: فاطمه زهرا (س)، ۸؟ قبل از هجرت - ۱۱ق. . خطبه فدک . شرح

شناسه افزوده: آستانه مقدسه قم. انتشارات زائر

رده بندی کنگره: BP۲۷/۲۲ع/۱۳م ۲ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی: ۲۴۲۳۰۲۸

ص: ۱

اشاره



تقدیم:

به ساحت ملکوتی اول مظلوم جهان اسلام

مولی امیرالمؤمنین علیه السلام

اجر و پاداش معنوی این اثر - اگر مقبول در گاه حضرت حق

است - نثار روح پدر و مادر بزرگوارم که زلال محبت و

دل دادگی به قرآن و عترت را در جانم جاری ساختند

و به همه ی شهیدان انقلاب اسلامی به ویژه برادر

شهیدم علی اکبر رنجبر فردوئی.

ص:۳



## فهرست مطالب

مقدمه پژوهشکده ۱۱

سرچشمه نور ۱۳

تابش قرآن در نگاه معصوم علیه السلام و بازتاب آن ۱۶

قرآن در نگاه علی علیه السلام ۱۶

قرآن و تحولات اجتماعی ۲۱

علی علیه السلام ترجمان قرآن ۲۲

امامان علیهم السلام رازداران ملکوت ۲۷

آفاق عرشی مصحف فاطمه علیها السلام ۲۹

علی علیه السلام اولین مفسر قرآن ۳۴

فاطمه بر این مکانت قدسی! ۳۶

فاطمه، ليله القدر است ۳۸

بر افق برین شعر و ادب ۳۹

فاطمه نور خدا ۴۳

ص: ۵

نور چیست؟ ۴۵

بارش قرآن بر روح فاطمه ۴۸

مصحف شریف فاطمه علیها السلام بر مشرق ملکوت ۴۹

مکانت عرشی امامت ۵۱

امامت از نگاه متکلمان ۶۳

آفتاب مصحف ۶۹

فاطمه و قرآن ۷۱

فضّه کیست؟ ۷۲

مبانی قرآنی خطبه فدکیه ۷۹

فدک ۷۹

خطبه فاطمه ۸۲

حضور فاطمه علیها السلام در مسجد ۸۵

متن خطبه ۸۶

ترجمانی از خطبه ۹۱

سند خطبه ۹۵

چشمه آفتاب ۱۰۰

تابش وحی از آسمان خطبه ۱۰۳

پرتو اول

فلسفه خداشناسی ۱۰۵

فرق حمد و مدح ۱۰۸



فقط حمد برای اوست ۱۱۰

مشرق حمد فاطمی ۱۱۴

ص: ۶

حمد یا دانشگاه معرفت ۱۱۹

زلالی از زمزم حمد ۱۱۹

پرتو دوم

وَلَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلَّهَمَّ ۱۲۵

ناسپاسی ۱۳۵

آینه جان ۱۳۶

آفاق الهام ۱۳۷

شکر بر افق برین وحی ۱۴۰

پرتو سوم

والثناء بما قدم ۱۴۴

دیدار محبوب ۱۴۷

پرتوی از شکر و سپاس در صحیفه ۱۴۹

سخن فاطمه علیها السلام ۱۵۲

سخنی با غزالی ۱۵۴

گستره نعمت از نگاه فاطمه علیها السلام ۱۵۷

پرتو چهارم

وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ۱۶۰

جلوه اخلاص ۱۶۵

تاویل چیست؟ ۱۶۶

ص: ۷

پرتو پنجم

دو تجلی گاه برین ۱۷۷

قلب و عقل ۱۷۷

دو سویه قلب ۱۷۹

نگاه قرآن ۱۸۳

پرتو ششم

عقل در نگاه روایات ۲۰۱

ستیغ و راهبرد عقل ۲۰۳

شگفتی های آفرینش ۲۰۳

نظم آفرینش ۲۰۷

پرتو هفتم

تنزیه ساحت کبریایی ۲۱۲

زلزال وحی ۲۲۵

تابش سخنان فاطمه علیها السلام ۲۲۸

پرتو هشتم

فلسفه آفرینش ۲۳۳

نگارستان آفرینش ۲۳۴

آفاق: قدرت، اراده ۲۴۴

دو کتاب آفرینش ۲۵۲

سخنان فاطمه ترجمان وحی ۲۵۳



هدف از آفرینش ۲۵۵

حکمت ۲۵۵

هدف متعالی ۲۶۳

محراب بندگی و اطاعت ۲۶۷

موجودی انتخابگر ۲۶۹

عصاره سخن ۲۷۷

پرتو نهم

ربوبیت یا فلسفه رسالت ۲۸۱

بعثت پیامبران ۲۸۵

تعالی طلبی انسان ۲۸۹

پیامبران هادیان نور ۲۹۶

محمد صلی الله علیه و آله برگزیده پیامبران ۳۰۰

خلاصه کلام ۳۰۱

مقام بندگی ۳۰۲

آفاق بندگی ۳۰۶

آرمان پیامبران ۳۰۷

تجلیات مقام بندگی ۳۰۸

شناخت قرب ۳۱۵

برستیغ عبادت ۳۱۹

عزت و قدرت (وَإِعْزَازًا لِأَهْلِ دَعْوَتِهِ) ۳۲۵

آفرینش در پرتو ولایت ۳۳۰

اسلام بر اوج عزت ۳۳۴

دریچه ای به معاد ۳۳۷

فرهنگ عمل گرایی ۳۳۹

اوج مقام مراقبت ۳۴۴

فرجام نیک ۳۴۵

فرجام بد ۳۴۷

بازتاب اعمال بد و نیک در همین دنیا ۳۴۸

کتابنامه ۳۴۹

ص: ۱۰

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ... ۱

قرآن کتاب انسان سازی و بزرگترین معجزه جاوید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، اگر نوع مردم در برابر معجزات فعلی چون شق القمر و تسبیح سنگ ریزه و شفای مریضان و زنده کردن مردگان انگشت تعجب به دندان گرفته و به عجز و ناتوانی خود اعتراف و اقرار می کنند، عالمان و فرهیختگان در برابر قرآن کریم که معجزه قولی خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله است به خاک افتاده و خدای آنرا پرستش و سجده می کنند و اشک شوق از قلب و دل در برابر عظمت قرآن جاری کرده و گویای آن هستند که «الخواص للقولیه و العوام للفعلیه اطوع».

وجه اعجاز قرآن گرچه در فصاحت و بلاغت آن آشکار است اما مهمترین وجه اعجاز این کتاب الهی نه مسأله «صرفه» است و نه معجزات علمی و خبرهای غیبی و نه جنبه های ادبی و فصاحت و بلاغت آن، بلکه قرآن کتاب انسان سازی است و تربیت قرآنی، فردی چون حضرت امیر علیه السلام پدید آورده است که فخر کائنات و سرآمد و قطب اولیاءالله است، اعجاز قرآن را باید در معارف بلند آن و در خدانشناسی و معرفی اسماء و صفات الهی جستجو نمود، هرگز و هرگز کتابی در معرفی توحید که غایت آمال و کعبه آرزوهای اولیاءالله است به پایه قرآن نمی رسد این همه فیلسوف و متکلم و عارف در طول تاریخ آمده اند و همه ریزه خوار سفره قرآن بوده و هستند و همه در برابر آن سر تعظیم فرود آورده اند.

پژوهشکده علوم و معارف قرآنی علامه طباطبائی رحمه الله با فضل و عنایت خداوند متعال و با استعانت از حضرت ولی عصر علیه السلام و در پرتو کرامات حضرت فاطمه معصومه علیها السلام که با هدف

جذب محققان، مؤلفان و مترجمان و صاحب نظران در زمینه های مختلف علوم و معارف قرآنی جهت استفاده از ظرفیت های موجود انقلاب شکوهمند جمهوری اسلامی به منظور پژوهش و تحقیق در علوم قرآنی، ترویج و تبیین معارف والای قرآن کریم، تدوین کتب و پژوهش های علمی و تحقیقی و تربیت محققان و مدرسان در حوزه های مختلف علوم قرآنی توسط آستانه مقدسه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام در سال ۱۳۸۸ تأسیس گردید و پژوهش های روز آمد را وجهه همّت خود قرار داده است.

پژوهشکده

علوم و معارف قرآنی علامه طباطبائی رحمه الله

ص: ۱۲



قالت فاطمه عليها السلام:

«... وَ نَحْنُ بَقِيَّةُ اسْتَخْلَفْنَا عَلَيْكُمْ وَ مَعَنَا كِتَابُ اللَّهِ، بَيْنَهُ بَصَائِرُهُ، وَ آيَ فِينَا مُنْكَشَفَةٌ سِرَائِرُهُ، وَ بُرْهَانٌ مُنْجَلِيَّةٌ ظَوَاهِرُهُ، مُدِيمٌ الْبَرِيَّةِ اسْمَاعُهُ، قَائِدٌ إِلَى الرِّضْوَانِ اتِّبَاعُهُ، مُؤَدِّ إِلَى النَّجَاهِ اسْتِمَاعُهُ، فِيهِ بَيَانٌ حُجَجِ اللَّهِ الْمُنَوَّرَةِ، وَ عَزَائِمُهُ الْمُفَسَّرَةِ، وَ مَحَارِمِهِ الْمُحَدَّرَةِ، وَ تَبْيَانِهِ الْجَالِيَّةِ، وَ جَمَلُهُ الْكَافِيَةَ...»<sup>(۱)</sup>.

و ما یادگارانی هستیم که خداوند ما خاندان را در میان شما به خلافت گماشت و همراه ما کتاب ناطق الهی و قرآن صادق که تأویل و ترجمه‌ی آن را بر عهده‌ی ما گذاشت، قرآنی که حجت‌های آن رخشنده و آشکار است و آیاتی که درباره‌ی ماست از افق‌های تابناکش پدیدار، برهان آن روشن و از تاریکی وهم و گمان به کنار، و زمزمه و آوای آن در گوش مایه‌ی آرام و قرار، پیرویش راهگشای روضه‌ی رحمت پروردگار و شنونده‌ی آن در دو جهان رستگار.

دلیل‌های روشن الهی را در پرتو آیت‌های آن توان دید و تفسیر احکام واجب او را از مضمون آن باید شنید. حرام‌های خدا را بیان دارنده و حلال‌های او را رخصت دهنده و مستحبات را نمایانده، و شریعت را راهگشاینده و این همه را با رساترین تعبیر گوینده و با رساترین بیان رساننده و روشنگر است.

قرآن تابناک‌ترین زلال هدایت است که از مطلع النور، الهیه، بر قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردید، این حقیقت قدسی، در سرشت آدمی که طبیعتی آسمانی است بهاران فضیلت و تقوا آفریده و می‌آفریند.<sup>(۲)</sup>

ص: ۱۳

۱- (۱) بلاغات النساء، ص ۱۶؛ دلائل الامه، طبری، ص ۱۱۳ با کمی تفاوت.

۲- (۲) شعراء/ ۱۹۳ و ۱۹۴؛ بقره/ ۲؛ طلاق/ ۱۱؛ نساء/ ۱۷۴؛ نور/ ۳۵.

زلال آسمانی وحی بر جان رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری و نورش از افق وجود آن حضرت بر مردم تجلی کرد. این حقیقت ملکوتی، با آن که به لفظ عربی و از همان الفبایی بود که عرب با آن سخن می گفت و شعر می سرود، ولی معجزه ی جاودانه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله تا ابد گردید و براساس فرمایش قرآن: اگر جن و انس با هم هماهنگ شوند نمی توانند مانندش را بیاورند، و نیز از آوردن سوره ای همانند سوره های قرآن عاجزند! (۱)

قرآن، فروغ هدایت فرا روی پارسایان است (۲)؛ آیاتش محکم، مشروح و از معدن و سرچشمه ی علم و حکمت خدا جاری است (۳)؛ روشنگر هر چیز در جای خود، فصیح و گویا برای آگاهان است (۴)؛ عزیز و شکست ناپذیر است (۵)؛ زلال حکمت و علم، وارستگی و آراستگی است (۶)؛ بیانگر حقیقت و نشانگر برای هر چیز است (۷)؛ راهنمای مردم، نشانه های هدایت و فرقان میان حق و باطل است (۸)؛ به راهی که استوارترین راه هاست هدایت می کند و به مؤمنانی که اعمال صالح انجام می دهند بشارت می دهد که برای آنها پاداش بزرگی است (۹)؛ کوثر شفاء و رحمت است برای مؤمنان و ستمگران را جز خسران و زیان نمی افزاید (۱۰)؛ باری، مبین، حکیم و مجید است (۱۱)؛ ذکر و یادآوری است (۱۲)؛ نور و آفتاب تابان هدایت است، شگفت و معجزه ی ابدی رسول خداست.

تجلی زلال حقیقت و معرفت است، اقیانوس بی کران معارف و معرفت است. آیاتش محکم و متشابه است و فقط خدا و راسخان در علم، تفسیر و ترجمه و تأویل آن را می دانند (۱۳).

ص: ۱۴

---

۱- (۱) اسراء / ۸۸؛ بقره / ۲۳.

۲- (۲) بقره / ۲.

۳- (۳) هود / ۱.

۴- (۴) فصلت / ۲.

۵- (۵) همان / ۴۱.

۶- (۶) جمعه / ۲.

۷- (۷) نحل / ۸۹.

۸- (۸) بقره / ۱۸۵.

۹- (۹) اسراء / ۹.

۱۰- (۱۰) همان / ۸۲.

۱۱- (۱۱) نحل / ۱؛ یس / ۲؛ ق / ۱.

۱۲- (۱۲) ص / ۱.

۱۳- (۱۳) آل عمران / ۷.

ظاهر قرآن زیباست و باطن آن ژرف و ناپیداست، عجایب آن سپری نگردد و غرایب آن به پایان نرسد و تاریکی ها جز بدان ز دوده نشود(۱).

به هر روی، قرآن دارای بطون است و افق های فروزنده ای از باطن آن ساطع است، تفسیر و تأویلش را فقط پیشوایان معصوم می دانند. مولوی نیکو سروده است:

حرف قرآن را بدان که ظاهر است زیر ظاهر باطنی بس قاهر است

زیر آن باطن یکی بطن سوم که درو گردد خردها جمله گم

بطن چهارم از نبی خود کس ندید جز خدای بی نظیر بی ندید

همچنین تا هفت بطن ای بوالکرم می شمر تو زین حدیث معتصم(۲)

نراقی نیز پرتوی از این حقیقت را می سراید:

ره به تأویلش نیابد هیچکس جز خدا و راسخون در علم و بس

هست قرآن را بطون اندر بطون بطن ها از حد تقریرم فزون(۳)

قرآن کریم در سراسر قرون تا ابد، بر جان ها نور هدایت می افشاند و از تصرف و دخالت دشمنان محفوظ است. این موضوع (تحریف ناپذیری قرآن) ضروری اسلام و مورد وفاق جامعه ی اسلامی است.

قرآن کتاب هدایت و نور است. ریسمان ممدود و آویخته از عرش به سوی فرش است، که انسان ها با تمسک به آن، آویزه ی عرش خدا می گردند.

تفسیر و تبیین این سخن الهی، به بیان خود، چون نگاه خورشید به خورشید است که فقط در تمّوجی از اقیانوس نور، تفسیر و تبیین می گردد و مصداقی از «نور علی نور» است.

ص: ۱۵

---

۱- (۱) نهج البلاغه، خطبه ۱۸، ص ۲۰.

۲- (۲) مثنوی معنوی.

۳- (۳) طاقدیس، ص ۱۰۹.

## تابش قرآن در نگاه معصوم علیه السلام و بازتاب آن

ذات مقدس معصوم، که زلال ترین حقیقت وجود پس از حقیقت الهیه ازلیه است و به پاس داشت این مکانت و عظمت سرنوشت و هدایت انسان به او واگذار گردیده، تا آدمی را به خلعت خلیفه الهی بیاراید و او را به حلی صفات جمال و جلال خداوند متعال مزین نماید.

او، به عنوان مربی آسمانی در رشد و تعالی فرد بکوشد و جامعه را نیز در پرتو سیاست قدسی خود به کمال و تعالی برساند.

باری، ذات معصوم است که افق های مبین و اعلای این کتاب خدا، فرا روی او باز است، ظاهر زیبایش برای او جلوه گر است و باطن عمیق آن در پرتو فروغ عقل او روشن.

به هر روی، تابش و بارش این نور الهی بر جان علی علیه السلام آفتابی از معارف و معرفت و علوم آفریده که پرتوی از آن در فرازهایی از نهج البلاغه نمایان است.

## قرآن در نگاه علی علیه السلام

«ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُورًا لَا تُطْفَأُ مَصَابِيحُهُ، وَ سِرَاجًا لَا يَحْبُو تَوَقُّدُهُ، وَ بَحْرًا لَا يُدْرِكُ قَعْرُهُ...» (۱)؛ پس فرو فرستاد بر او قرآن را؛ نوری که چراغ های آن فرو نمیرد، و چراغی که افروختگی اش کاهش نپذیرد، و دریایی که ژرفای آن را کس نداند، و راهی که پیمودنش رهرو را به گمراهی نکشاند، و پرتوی که فروغ آن تیرگی نگیرد، و فرقانی که نور برهانش خاموش نشود و بنایی که ارکانش ویرانی نپذیرد، و بهبودی که در آن بیم بیماری نباشد، و ارجمندی که یارانش را شکست نباشد، و حقی که یاورانش را زیان و خواری نباشد. پس قرآن معدن ایمان است و میان جای آن، و چشمه سار دانش است و دریا های آن، و باغستان داد است و انگیزه های آن، و بنیاد اسلام است و بنیاد استوار آن، دشتستان حقیقت است و سبزه زارهای آن، دریایی مالا مال و لبریز است که بر دارندگان آب، آن را خشک نگردانند، و چشمه سارهاست که آب کشندگان، آب آن را به ته نرسانند، و مشرب هاست که در آیندگان، آب آن را کم نکنند، و منزل گاه هاست که مسافران راهش را گم نکنند، و نشانه هاست که روندگان از نظرش دور ندارند، و پشته هاست که روی آورندگان، از آن نگذرند و آن را نگذارند.

ص: ۱۶

خدایش مایه سیرابی دانشمندان کرده است، و بهار دل های فقیهان و مقصد راه های پارسایان. دارویی که از پس آن بیماری نیست، و نوری که با آن تاری نیست، و ریسمانی که گرفتن گاه آن استوار است و پناهگاهی که قله ی آن پناهنده را نگاهدارست...»(۱).

در این سخن، افق هایی از ملکوت قرآن روشن و فراروی مردم قرار می گیرد که:

«فِيهِ شِفَاءُ الْمُشْتَفَى وَ كِفَايَةُ الْمُكْتَفَى(۲)؛ در آن شفای خواهنده درمان است و بسنده خواهنده ی این جهان و آن جهان است.»

به هر روی، فرستاد او طیب حاذق و درمان [چو نازل کرد بر ختم رسل از لطف قرآن را

و نیز آن حضرت می فرماید:

«كِتَابَ رَبِّكُمْ فِيكُمْ بَيْنًا حَلَالَهُ وَ حَرَامَهُ وَ فَرَائِضَهُ وَ فَضَائِلَهُ وَ نَاسِخَهُ وَ مَنْسُوخَهُ...»(۳)؛ کتاب پروردگار در دسترس شماست، حلال و حرام آن پیداست، واجب و مستحب آن هویداست، ناسخ و منسوخش روشن، رخصت و عزیمت آن معین، خاص و عامش معلوم، پند و مثل هایش مفهوم، مطلق و مقیدش پدیدار، محکم و متشابهش آشکار، مجمل آن تفسیر شده، و نامفهومش تعبیر شده...».

و نیز آن حضرت می فرماید:

«... وَاعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَغُشُّ، وَ الْهَادِي الَّذِي لَا يُضِلُّ، وَ الْمُخْدِتُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ...»(۴)؛ و بدانید که این قرآن پندگویی است که فریب ندهد، و راهنمایی است که گمراه نکند و حدیث خوانی است که دروغ نگوید، و کسی که با قرآن نشست جز این نبود که چون برخاست افزون شد یا از وی کاست، افزونی در رستگاری و کاهش از کوری و دل بیماری او؛ و بدانید کسی را که با قرآن است، نیاز نباشد و بی قرآن بی نیاز نباشد؛ پس بهبودی خود را از قرآن بخواهید و در سختی ها از آن طلب یاری نمایید؛ که قرآن بزرگترین آزار را موجب بهی است و آن کفر و دورویی و بیراهه شدن و گمراهی است. پس از خدا بخواهید به وسیلت قرآن، و

ص: ۱۷

۱- (۱) همان، ترجمه: دکتر سیدجعفر شهیدی رحمه الله، ص ۲۳۴.

۲- (۲) همان، خطبه ۱۵۲، ص ۱۵۰.

۳- (۳) همان، خطبه ۱، ص ۷.

۴- (۴) همان، خطبه ۱۷۶، ص ۱۸۲.

بدان روی آرید به دوستی آن، و به قرآن خیری خواهید از آفریدگان، که بندگان روی به خدا نکردند با وسیلتی مانند قرآن؛ و بدانید که قرآن میانجی ای پذیرفته است و گوینده ای گواهی شده، هر که را روز رستاخیز قرآن میانجی شود بپذیرند؛ و آن را که سعایت کند، گواهِش به زیان او گیرند...»؛

«وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ، لَمْ يَعْظُ أَحَدًا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ، فَإِنَّهُ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينِ، وَ سَبَبُهُ الْأَمِينُ، وَ فِيهِ رَبِيعُ الْقَلْبِ وَ يَنَابِيعُ الْعِلْمِ، وَ مَا لِلْقَلْبِ جِلَاءٌ غَيْرُهُ... (۱)؛ و همانا خدای سبحان کسی را که به چیزی پند نداده است چون قرآن، که آن ریسمان استوار خداست و وسیلت اوست که امین است - و مصون از خطاست - در آن بهار دل است و چشمه های دانش و زنگار دل را تنها مایه ی جلاست».

و نیز آن حضرت در وصف قرآن می فرماید:

«وَ عَلَيْكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ الْحَبْلُ الْمَتِينُ، وَ النُّورُ الْمُبِينُ، وَ الشِّفَاءُ النَّافِعُ... (۲)؛ بر شما باد به کتاب خدا که ریسمان استوار است و نور آشکار، درمانی است سوددهنده و تشنگی را فرونشاننده، چنگ در زننده را نگهدارند، و در آویزنده را نجات بخشنده، نه کج شود تا راستش گردانند و نه به باطل گراید تا آن را برگردانند، کهنه نگردد به روزگار، نه از خواندن و نه از شنیدن بسیار».

از ملکوت حقیقت قرآن دو چشمه نور جاری است که خوبی و بدی را می نمایاند و به منهج حق جویان نور می افشاند، از بدی ها بازدارنده، و به خوبی ها می کشاند.

علی علیه السلام در تبیین این حقیقت می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ كِتَابًا هَادِيًا بَيْنَ فِيهِ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ، فَخُذُوا نَهْجَ الْخَيْرِ تَهْتَدُوا (۳)؛ همانا خدای سبحان کتابی راهنما نازل فرمود و در آن نیک و بد را آشکار نمود؛ پس راه خیر بگیرید تا هدایت شوید».

قرآن که آینه ی تمام نمای آفرینش است، دو چهره آفرینش را ترسیم می کند، و دو راه را نشان می دهد و باطن و ظاهر را می نمایاند.

ص: ۱۸

۱- (۱) همان، خطبه ۱۷۶، ص ۱۸۲-۱۸۴.

۲- (۲) همان، خطبه ۱۵۶، ص ۱۵۶.

۳- (۳) همان، خطبه ۱۶۷، ص ۱۷۴.

به قول مولوی:

از جهان دو بانگ می آید به ضدّ تا کدامین را تو باشی مُستعدّ

آن یکی بانگش نُشورِ اتقیا وین دگر بانگش فریب اشقیا

بانگ خار و بانگ اشکوفه شنو بعد از آن شو بانگ خارش را گرو(۱)

و نیز آن حضرت می فرماید:

«وَتَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ، وَتَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ، وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ، وَ أَحْسِنُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْقَصَصِ (۲)؛ قرآن را فرا گیرید که بهترین گفته ها است، و در آن بیندیشید که بهار قلب ها است، از نور آن شفا بجوید که شفای دل های بیمار است، آن را به زیباترین وجه تلاوت کنید که سودبخش ترین سرگذشت ها است».

و به گفته ی سنایی:

دل مجروح را شفا قرآن دل پر درد را دوا قرآن

سخن اوست واضح واثق حجت اوست لایح و لائق(۳)

و نیز آن حضرت در سفارش خود پیرامون قرآن می فرماید:

«فَاللَّهُ اللَّهُ أَيُّهَا النَّاسُ فِيمَا اسْتَحْفَظَكُمْ مِنْ كِتَابِهِ وَاسْتَوَدَّكُمْ مِنْ حُقُوقِهِ (۴)؛ شما را به خدا، خدا را در نظر آورید، و برای آن چه از شما حفظ آن را خواسته اند (یعنی قرآن مجید) بکوشید».

این بود پرتوی از فروغ و تجلی قرآن در نهج البلاغه؛ سایر امامان علیهم السلام نیز سخنان فراوانی پیرامون قرآن گفته اند:

امام باقر علیه السلام در توصیف و تمجید از قرآن می فرمایند:

«خدای تبارک و تعالی چیزی از احتیاجات امت را وانگذاشت جز آن که آن را در قرآن فرو فرستاد و برای رسولش بیان فرمود»(۵).

ص: ۱۹

۱- (۱) مثنوی معنوی، تصحیح: قوام الدین خرّمشاهی، ص ۵۵۸، دفتر چهارم، ش ۱۶۲۲.

۲- (۲) همان، خطبه ۱۱۰، ص ۱۰۷.

۳- (۳) همان، خطبه ۱۱۰، ص ۱۰۷.

٤- (٤) ديوان حديقته الشعراء، ص ١٧٢-١٧١.

٥- (٥) اصول كافي، ج ١، كتاب فضل العلم، ص ٥٩، باب الرد الى الكتاب و السنه، ح ٢.



و نیز امام صادق علیه السلام در وصف قرآن می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانًا كُلَّ شَيْءٍ...؛ خداوند تبارک و تعالی در قرآن بیان هر چیزی را فرو فرستاده تا آن جا که به خدا سوگند! چیزی از نیازهای بندگان را فروگذار نکرده است؛ تا آن جا که هیچ بنده ای نمی توند بگوید: ای کاش این در قرآن آمده بود جز آن که خداوند آن را در قرآن فرو فرستاده است»(۱).

و نیز آن حضرت در حدیثی دیگر فرموده اند:

«هیچ امری نیست که دو نفر در آن اختلاف کنند جز آن که در قرآن ریشه و اساس آن اختلاف وجود ندارد بلکه اصل صحیح و راه حل آن اختلاف وجود دارد ولی عقل های مردم به آن نمی رسد»(۲).

و نیز آن حضرت فرمود:

«قَدْ وَ لَدَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَنَا أَعْلَمُ...؛ من فرزند رسول خدایم و به قرآن آگاهم. آغاز خلقت و فرجام آن در این کتاب است. خبر آسمان و زمین و بهشت و جهنم در اوست. خبر گذشته و آینده در آن کتاب است. تمام این علوم و حقایق را می دانم آن گونه که به کف دست خود می نگرم همانا خدا می فرماید: «در قرآن است بیان آشکار هر چیز»(۳).

و نیز در بیان دیگری فرمود:

«... همانا قرآن کتابی است که اخبار گذشتگان و آیندگان در آن است و آن کتاب، داور میان شماسست و ما به آن آگاه هستیم»(۴).

ص: ۲۰

---

۱- (۱) همان، ح ۱.

۲- (۲) همان، ص ۶۰، ح ۶.

۳- (۳) همان، ص ۶۱، ح ۸.

۴- (۴) همان، ح ۹.

امام کاظم علیه السلام نیز در پاسخ سؤالی فرمود:

«قَالَ بَلْ كُلُّ شَيْءٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله؛ آری همه چیز در کتاب خدا و سنت رسول خداست» (۱).

به هر روی، قرآن سرچشمه‌ی همه‌ی حقایق است و علم اول و آخر در آن قرار دارد. فروغ هدایت گر و حیات آفرینش، در همه‌ی آفاق اعجاز‌آمیز است. قلب‌ها را خاضع و خاشع می‌کند، جامعه‌ها را متحول می‌سازد.

## قرآن و تحولات اجتماعی

امیرالمؤمنین علیه السلام نقش تحول آفرین قرآن را در شبه جزیره‌ی عرب و مردم جاهل آن زمان چنین بیان می‌کند:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَرْسَلَ إِلَيْكُمْ الرَّسُولَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله، وَ أَنْزَلَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ، وَ أَنْتُمْ أُمِّيُونَ عَنِ الْكِتَابِ وَ مَنْ أَنْزَلَهُ... (۲)؛ ای مردم! خدای تبارک و تعالی، پیامبر صلی الله علیه و آله را به سوی شما فرستاد و قرآن حق را به او نازل کرد در حالی که شما از قرآن و فرستنده‌ی آن بی‌خبر بودید، و نیز از پیامبر و مبعوث‌کننده‌ی او. در زمان فترت و خواب طولانی ملت‌ها، و پیامد آن گسترش نادانی و سرکشی، فتنه و گسیختن اساس محکم و کوری بصیرت و طغیان ستم و کاهش دین و شعله‌ور شدن آتش جنگ‌ها؛ هم‌زمان با زردی گلستان باغ جهان و خشکیدن شاخه‌ها و پراکندگی برگ‌ها و نومی‌دی از میوه و فرو رفتن آب‌های آن، پرچم‌های هدایت فرسوده و پرچم‌های هلاکت و نادانی افرشته بود».

دنیا روی در هم کشیده و عبوس به مردم پشت کرده بود و روی خوشی نشان نمی‌داد، میوه‌ی دنیا آشوب، و خوراکی آن مردار بود. نهانش ترس و آشکارش شمشیر بود. بند از بند شما جدا گشته و پراکنده بودید. دیدگان مردم جهان کور، و روزگارشان تاریک بود. پیوند

ص: ۲۱

۱- (۱) همان، ص ۶۲، ح ۱۰.

۲- (۲) همان، ص ۶۰، ح ۷.

خویشی خود را بریده و خون یکدیگر را می ریختند. دختران خود را در جوار خود زنده به گور می کردند. زندگی خوش و رفاه و آسایش از آنان دور گشته بود. نه از خدا امید پاداش و نه از او بیم کیفری داشتند. زنده ی آنان کور مشرک و مرده ی آنان در آتش و نومید.

در این هنگامه ی غم بار و در این ظلمتکده ی جهل، تجلی اعظم جلوه کرد و رسول حق با قرآن هدایت گرش مبعوث شد. قرآنی که کتاب های پیشین را تصدیق کرد و حلال را از حرام و مشکوک جدا نمود.

### علی علیه السلام ترجمان قرآن

آری، این قرآن بود که تحولی بزرگ و انقلابی شگفت در آن جامعه پدید آورد ولی با همه ی این عظمت:

«ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسِيحٌ تَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ لَكُمْ، اخْبِرْكُمْ عَنْهُ إِنَّ فِيهِ عِلْمٌ مِمَّا مَضَى وَعِلْمٌ مِمَّا يَأْتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَحُكْمٌ مِمَّا بَيْنَكُمْ، وَبَيَانٌ مِمَّا أَصِيبَتْكُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ فَلَوْ سَأَلْتُمُونِي عَنْهُ لَعَلَّمْتُكُمْ (۱)؛ از او بخواهید تا با شما سخن گوید، ولی هرگز با شما سخن نگوید. اما من از او به شما خبر می دهم، در قرآن علم گذشته و علم آینده تا روز قیامت وجود دارد، میان شما داور و حاکم است، اختلافات شما را بیان و برطرف می نماید. ولی من سخن گوی قرآنم، اسرار و رموزش نزد من است آفاق رفیعش بر من روشن است».

امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف حال خود چنین فرمود:

«اصحاب آن حضرت می دانند که آن حضرت فقط با من چنین رابطه ای داشت. بسا بود که در خانه بودم و رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من می آمد و گاهی نیز من بر آن حضرت وارد می شدم. آن حضرت زنان خود را بیرون می کرد و تنها با من بود؛ ولی چون آن حضرت برای خلوت به منزل ما می آمد، فاطمه و فرزندانم را بیرون نمی کرد. چون از او می پرسیدم جواب می داد و چون پرسش تمام می شد شروع به پاسخ می کرد. هیچ آیه ای از قرآن به رسول خدا نازل نشد، جز آن که بر من خواند و املا فرمود و من به خط خود نوشتم و تأویل و تفسیر، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و خاص و عام آن

ص: ۲۲

را به من آموخت و از خدا خواست که فهم و حفظ آن را به من عطا فرماید و از زمانی که آن دعا را درباره ی من فرمود هیچ آیه ای از قرآن و هیچ علمی را که از آن حضرت فرا گرفتم فراموشم نشد. و آن چه را که خدا به پیامبر آموخت از حلال و حرام، امر و نهی، گذشته و آینده و آن چه بر پیامبران پیش از او نازل شده بود از اطاعت و معصیت، همه را به من تعلیم داد و من آن را حفظ کردم و حتی یک حرف آن را فراموش نکردم، سپس دستش را بر سینه ام گذاشت و از خدا خواست دلم را مالا مال از علم و فهم و حکمت و نور کند و چنین شد» (۱).

و نیز آن حضرت فرمود:

«... وَ هَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ خَطٌّ مَشْتُورٌ بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ، لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ، وَ لَا يُدَّ لَهُ مِنْ تَرْجَمَانٍ، وَ إِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرَّجَالُ...» (۲)؛ ولی این قرآن خطوطی است که در میان دو جلد نهان است. با زبان سخن نمی گوید و نیازمند به ترجمان است و تنها انسان ها از آن سخن می گویند.

به هر حال، نزول قرآن و تجلی آن حقیقت عرشی بر مردم در قالب الفاظ است. مردم فقط با این الفاظ در ارتباطند و این الفاظ زبان ندارند، ولی ظاهری و باطنی دارند و نشانی از آن حقیقت قدسیه الهیه ازلیه، که اشراق ذات ذوالجلال است. از افق اعلا تابیده و از اوج ملکوت ارسال شده است.

به راستی چه کسی می تواند آن حقیقت ملکوتی را از افق الفاظ ظاهر نماید؟ آیا به جز رسول خدا و بهترین تربیت شدگان علی و فاطمه و فرزندان معصومش علیهم السلام کس دیگری می توان یافت؟ بدون تردید هرگز! این خانه ی علی و فاطمه است که محل نزول قرآن و فرشتگان الهی است، اسرار الهی در این خانه پنهان است. رسول خدا در آن خانه با علی و فاطمه خلوت می کند و اسرار ملکوت را برای آنان نمایان می سازد. بام این خانه عرش الرحمن است و رودی از نور از عرش خدا بر این خانه جاری است. علی و فاطمه و فرزندان معصوم آن دو بزرگوارند که مفسران قرآنند، آنانند که ترجمان وحی الهی می کنند.

ص: ۲۳

۱- (۱) همان، ص ۶۴، باب اختلاف الحدیث، ح ۱.

۲- (۲) نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵، ص ۱۲۳.

ناصر خسرو زیبا سروده است:

مر نهفته دفتر تنزیل را [معنی و تأویل حیدر زیور است

مشکل تنزیل بی تأویل او بر گلوی دشمن دین خنجر است(۱)]

بیان این حقیقت شعر «بهار» را فروغ می بخشد، او نیز چنین می سراید:

برون ز یک سخت حکمتی نمی بیند اگر به چله نشینند صد هزار حکیم

تویی حقیقت قرآن برتر از قرآن که صامت است و کریم و تو ناطقی و کریم

بود بهشت برین، ساحت ولایت تو طریقت تو در آن، جوی کوثر و تسنیم(۲)]

و نیز همو سروده:

راز قرآن راز صاحب خانه جويا شو که هست [از مراد میزبان بی شبهه مهمان بی خبر]

آنکه از قرآن همان الفاظ تازی خواند و بس [هم به قرآن کاو بود از راز قرآن بی خبر(۳)]

به هر روی، چون آنان دانش را از منابع بشری و از لابه لای کتاب ها فرا نگرفته اند؛ بلکه شهد علم را دست خدای علیم و دانا در کامشان ریخته است. علم آنان از مقوله علم حضوری است نه از جنس علم حصولی؛ بلکه پرتوی از مقام قرب آنان است بدون شک، مقصود از نزدیک شدن انسان به خدا نزدیکی مکانی و جسمی نیست؛ بلکه قرب روحی است، یعنی روح انسان به خدا نزدیک می شود، پس قربی که انسان کمال یافته به آن می رسد درک عمیق ارتباط خود با خداست، تکامل روح، رهایی از تیرگی و اکتساب شفافیت است. شما اگر به جسم بسیار شفاف بنگرید، گاهی در وجود آن شک می کنید؛ یعنی این جسم به حدی از شفافیت رسیده است که فقط ماورای خود را نمایش می دهد و خود آن چیزی به حساب نمی آید، بلکه فقط جنبه ی جلوه گری و نمایش دهی دارد. خود آگاهی درانسان، گاهی به حدی می رسد که خود را عین الربط می یابد، از خود وجودی ندارد و برای خود جدای از آن منبع، وجودی قائل نیست، هر چه هست از او دارد و با اراده ی اوست، با نیروی او حرکت، درک و

ص: ۲۴

۱- (۱) دیوان ناصر خسرو، ص ۳۵.

۲- (۲) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص ۲۰۶ به نقل از دیوان ملک الشعراء بهار، ص ۲۲۴-۲۱۹.

۳- (۳) ملک الشعراء بهار، ص ۳۱۹-۲۲۴.

زندگی می کند. تکامل روحی رسیدن به چنین مرحله ای است و این مرحله یافتن است نه تنها دانستن، نه فقط می داند؛ بلکه حضوراً و شهوداً ربطی بودن خود را می یابد. به هر حال، اسم چنین مقامی را چه می توان گذاشت؟ شاید برای این مقام نامی بهتر از «قرب الی الله» یا «عندالله» یافت نشود. نتیجه این که آدمی می تواند به مرحله ای از خودآگاهی برسد که بین خود و خدا واسطه و حجابی را نبیند و به تعبیر رسا قرب به خدا پیدا کند. در این صورت است که ابزار دیدن و هر چیز را که می بیند از خداست و برای خود هیچ استقلالی نمی یابد و این است معنای قرب حقیقی.

انسانی که به این مقام رسید، دیگر چشم او چشم خدایی، گوش او گوش خدایی و اراده ی او نیز خدایی می شود. هر علم و لذات و کمال و بهجت و سرور آن جا است (۱).

این جا مقام جوشش علم لدنی است. چشمه خورشید علم «الله» در این مقام ساطع می گردد. و آنان که بر اوج این مقام درخشیدند، بر همه ی علوم آگاهند، چیزی نزد آنان ناپیدا نیست تا با کاوش و جست و جو آن را بیابند.

آنان فرمان روایان اقالیم معرفتند، که زمزمه ی وحی در زبان آنان زمزم حیات آفرین انسان کامل را پدید می آورد. گفتار آنان پرده های نور از ظواهر قرآن برمی دارد و فروغ آفاق قرآن را نمایان گر است.

جوشش سخن، از چشمه ی عصمتشان، چونان نور از چشمه ی خورشید، که بی پایان و بی کران است.

ده ها روایت این حقیقت عرشی را نمایان می نماید.

در روایتی علی علیه السلام شریک علمی رسول خدا صلی الله علیه و آله است. جبرئیل دو انار برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد، آن حضرت یکی از انارها را تناول کرد و دیگری را به دو قسمت نمود، نیمی از آن را خود میل نمود و نیم دیگر آن را به علی علیه السلام عطا کرد تا آن حضرت تناول نماید. آن گاه آن حضرت فرمود:

«يَا أُخِي! هَلْ تَدْرِي مَا هَاتَانِ الرُّمَاتَانِ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: أُمَّا الْأُولَىٰ فَالْثُبُّهُ، لَيْسَ لَكَ فِيهَا نَصِيبٌ، وَ أُمَّا الْأُخْرَىٰ فَالْعِلْمُ، أَنْتَ شَرِيكِي فِيهِ... (۲)؛ علی جان! برادرم آیا سرّ این دو انار را می دانی؟ آن حضرت عرض کرد نمی دانم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن

ص: ۲۵

۱- (۱) نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، آیت الله مصباح یزدی، ص ۳۵۰-۳۴۹.

۲- (۲) اصول کافی، ج ۱، کتاب الحجّه، باب إنّ الله عزّ و جلّ لم يعلم نبیه علماً الا...، ص ۲۶۳، ح ۱.

انار نخست نبوت و پیامبری است که مخصوص من است و انار دومی علم است که خداوند متعال تو را شریک من در آن قرار داد.»

راوی از امام صادق علیه السلام پرسید چگونه آن حضرت شریک علم رسول خدا بود؟ آن حضرت فرمود: «خداوند علمی را به پیامبرش نیاموخت مگر آن که به او فرمان داد تا آن علم را به علی تعلیم نماید.»

باری مکانت علمی پیشوایان معصوم و حضرت فاطمه علیها السلام همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. آنان نیز چون رسول خدا، از همان سرچشمه زلال ملکوتی اشراب شده اند. و آفاق ملکوت اعلی بر آنان باز بود.

آن ذوات مقدس و معصوم «محدث» بودند؛ مقصود آن که فرشتگان «جبرئیل» با آنان سخن می گفت.

امام صادق علیه السلام در تعریف و تبیین «محدث» می فرماید:

«إِنَّهُ يَسْمَعُ الصَّوْتِ وَ لَا يَرَى الشَّخْصَ؛ (۱)؛ آن بزرگواران صدا را می شنیدند، ولی شخص فرشته را نمی دیدند.»

روایاتی روشنگر این حقیقت است:

۱. در حدیثی عبید بن زراره از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«... أَنْ أَوْصِيَاءَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مُحَدَّثُونَ» (۲).

۲. و نیز امام کاظم علیه السلام فرمود:

«الْأئِمَّةُ عُلَمَاءٌ، صَادِقُونَ، مُفَهِّمُونَ، مَحَدَّثُونَ» (۳).

افزون بر این فضیلت قدسی، وجود آن گنجینه داران علم خدا و گنج بران دانش و نور، به پنج روح، که اولین آن روح القدس است، آراسته اند.

ص: ۲۶

---

۱- (۱) همان، باب أَنَّ الْأئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مُحَدَّثُونَ...، ص ۲۷۱، ح ۴.

۲- (۲) همان، ص ۲۷۰، ح ۱.

۳- (۳) همان، ص ۲۷۱، ح ۳.

از این منظر و از افق ملکوتی این روح بر ملکوت الهی می نگریستند و همه ی آفاق و گستره جهان هستی مسخر آنان بود، همه چیز را می دانستند و به آینده و گذشته آگاه بودند.

در حدیثی چنین آمده:

«... فَيُرَوِّحُ الْقُدُسِ يَا حَيَّابْرَ عَرَفُوا مَا تَحْتَ الْعَرْشِ إِلَى مَا تَحْتَ الثَّرَى» (۱). مکانتی علمی و شکوه ملکوتی «عترت» - که فاطمه علیها السلام کوکب الدرری و فرزونده آنان است - در سخن رازدار وحی علی علیه السلام و نگاه آسمانی او چنین درخشیده است:

«هان! فَأَيْنَ يَتَاهُ بِكُمْ، بَلْ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَ بَيْنَكُمْ عِترَهُ نَبِيِّكُمْ...» (۲) گمراهی تا کجا؟ سرگشتگی تا کی و چرا؟ خاندان پیامبرتان میان شماس است که زمامداران حق و یقینند و پیشوایان دینند، با ذکر جمیل و گفتار راست قرینند، پس از همان مشرق قرآن تابانند، آنان را بر همان افق نظاره کنید و آزمندانه جهت سیراب شدن از زلال هدایت آنان به سویشان بشتابید.

و نیز آن حضرت در وصف و ستایش این خاندان می فرماید:

«عِترَتُهُ خَيْرُ الْعِترِ، وَ أُسْرَتُهُ خَيْرُ الْأُسْرِ...» (۳)؛ فرزندان او بهترین فرزندانند، و خاندانش نیکوترین خاندان و دودمان او بهترین دودمان، در گرداگرد مکه روئیدند و در کشتزار بزرگواری بالیدند، شاخه هایشان بلند و سر به آسمان کشیده است و دست کسی به میوه ی آن نارسیده است.»

و نیز آن حضرت می فرماید:

«وَ إِنَّمَا الْمَائِمَةُ قُورَامُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ عُرْفَاءُهُ عَلَى عِبَادِهِ...» (۴)؛ همانا امامان از جانب خدا تدبیرکننده ی کار مردمانند و کارگزاران بندگانند.»

ص: ۲۷

۱- (۱) همان، باب فيه ذكر الارواح التي في الاثمه عليهم السلام، ص ۲۷۲، ح ۲.

۲- (۲) نهج البلاغه، خطبه ۸۷، ص ۷۰.

۳- (۳) همان، خطبه ۹۴، ص ۸۷.

۴- (۴) همان، خطبه ۱۵۲، ص ۱۵۰.



و نیز می فرماید:

«نَحْنُ الشُّعَارُ وَ الْأَصْحَابُ، وَ الْخَزَنَةُ وَ الْأَبْوَابُ...»<sup>(۱)</sup>؛ ما خاصگان و یاران و گنجوران نبوت و درهای رسالتیم؛ این خاندان:

«فِيهِمْ كَرَائِمُ الْقُرْآنِ، وَ هُمْ كُنُوزُ الرَّحْمَنِ...»<sup>(۲)</sup>. مصداق آیت های بلند معنی قرآن اند، و گنجینه های خدای رحمانند. اگر سخن گویند جز راست نگویند، و اگر خاموش مانند بر آنان پیشی نجویند؛ و نیز آن حضرت می فرماید:

«نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ، وَ مَحِطُّ الرَّسَالَةِ، وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، وَ مَعَادِنُ الْعِلْمِ، وَ يَنَابِيعُ الْحِكْمِ...»<sup>(۳)</sup>؛ ما درخت نبوتیم و فرود آمد رسالت، جای آمد و شد فرشتگان رحمت و کان های دانش و چشمه سارهای بینش و نیز در ستایش عترت می فرماید:

«... فَأَيُّهُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ، وَ مَوْتُ الْجَهْلِ...»<sup>(۴)</sup> آنان حیات و زندگی دانشند و جهل و ظلمت به فروغ دانش آنان مرده، نیکو سروده اند:

آن باغ را ز مهر علی بر جو خود گر دلت ز دانش مشحون است

حکمت ز خاندان علی آموز کاین خوبتر ز رأی فلاطون است

به هر حال، این حقیقت تابان که ذوات معصومین علیهم السلام مکانتی قدسی و ملکوتی داشته، هم راز و هم سخن فرشتگان بوده اند؛ درهای به سوی جهان غیب بر آنان باز و از دانش اول و آخر برخوردار بودند، از مسلمات مذهب شیعی است. آیات قرآن این حقیقت را مدلل می نمایند و صدها حدیث و روایت این مکانت را ارج می نهند.

ابوبصیر می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم قربانت، می خواهم از شما پرسشی کنم، آیا در این جا کسی هست که سخن مرا بشنود؟ امام علیه السلام پرده ای که میان او و اتاق دیگری آویخته بود بالا زد و نگاهی به آن سوی کرد و فرمود: «ای ابومحمد، از هر چه خواهی بپرس». گفتم فدایت، شیعیان می گویند که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام بابتی از دانش آموخته که از آن هزار باب به روی وی گشوده شده است». امام فرمود: «ای ابومحمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی هزار باب دانش آموخت که از هر باب آن هزار باب گشوده شد». گوید:

ص: ۲۸

۱- (۱) همان، خطبه ۱۵۴، ص ۱۵۲.

۲- (۲) همان.

۳- (۳) همان، خطبه ۱۰۹، ص ۱۰۶.

۴- (۴) همان، خطبه ۱۴۷، ص ۱۴۴.

گفتم به خدا سوگند علم این است؛ ساعتی آن حضرت سرانگشت به زمین نهاد و سپس فرمود: «به حقیقت این علم است؛ ولی باز آن نهایت علم ما نیست. همانا «جامعه» نزد ماست و مردم چه می دانند که جامعه چیست؟» گفتم: فدایت جامعه دیگر چه می باشد؟ فرمود: «یک دفتری است که هفتاد ذراع به ذراع رسول خدا صلی الله علیه و آله درازا دارد و به املائی آن حضرت است که از زبان خود بیان کرده و علی علیه السلام به دست خود نگاشته اند. هر حلال و حرام و هر چه مورد نیاز مردم باشد در آن است، حتی غرامت یک خراش در تن...». باز فرمود: «این هم کرانه ی بی انتهای دانش ما نمی باشد؛ بلکه «جفر» نیز در نزد ماست و مردم از جفر چه می دانند؟». گفتم: بفرمایید که جفر کدام است؟ فرمود: «ظرفی است از پوست که در آن است علم پیامبران و اوصیای آنان و نیز علم دانشمندان گذشته از بنی اسرائیل»، گفتم به راستی این است همان علم کامل! فرمود: «این هم علمی است، ولی نهایت و پایان آن نیست». آن گاه ساعتی خاموش ماند و بار دیگر فرمود:

«وَإِنَّ عِنْدَنَا لَمُصْحَفًا عَلِيهَا السَّلَامُ، وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ...؛ نزد ما مصحف فاطمه علیها السلام است. اینان نمی دانند که مصحف فاطمه چیست؟» و آن گاه در تبیین مصحف چنین فرمود:

«مُصْحَفٌ فِيهِ مِثْلُ قُرْآنِكُمْ هَذَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ...». گفتم به خدا کمال علم در این است. فرمود: «این نیز علمی است ولی نهایت و پایان آن نیست»، آن گاه ساعتی خاموش ماند و باز فرمود: «همانا نزد ماست علم به آن چه بوده و هر آن چه خواهد بود تا روز قیامت» (۱).

### آفاق عرشی مصحف فاطمه علیها السلام

در تعریف و چگونگی تدوین این کتاب آسمانی و محتوای قدسی آن در ادامه ی خیر ابو عبیده چنین آمده: امام صادق در پاسخ این سؤال که مصحف فاطمه چیست؟ فرمود: «شما از آن چه می خواهید یا نمی خواهید کاوش و پژوهش می نمایید. حق این است که فاطمه علیها السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله هفتاد و پنج روز زنده بود و اندوه فراوانی از مرگ پدر در دل داشت. جبرئیل می آمد و او را سرسلامتی می داد و در مرگ پدر به او تسلیت می گفت و او را خوش دل می داشت و از پدرش و جایگاه رفیع او گزارش می داد، و از آن چه پس از او برای فرزندانش پیش می آید به او خبر می داد و علی علیه السلام آنان را می نوشت و این است مصحف فاطمه علیها السلام» (۲).

ص: ۲۹

۱- (۱) همان، باب فیه ذکر الصحیفه...، ج ۱، ص ۲۳۸-۲۳۹.

۲- (۲) همان، ص ۲۴۱، ح ۵.

در این مصحف، علم به تمام حوادث و رخ دادهای آینده موجود است:

«وَلَكِنْ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَكُونُ» (۱)

این جام جهان نمای قدسی، در دسترس اهل بیت علیهم السلام بود. بدان می نگریستند و از حوادث و رخ دادهای تلخ و شیرین آینده خبر می دادند.

امام صادق علیه السلام پیامون «زنادقه» می فرماید:

«تَظْهَرُ الزَّنَادِقَةُ فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَعِشْرِينَ وَمِائَةٍ...» (۲)؛ فتنه آنان در سال ۱۲۸ ظاهر خواهد شد و من این خبر را از مصحف فاطمه دریافتم».

شگفتا! فاطمه کیست و بر چه افق مبینی می درخشد که امام صادق علیه السلام نیز از سرچشمه زلالی که خداوند در جان زهرا جاری کرد و آن روح عرشی را لبریز نمود استفاده می کند، باید به این مکانت قدسی نگریست!

به هر روی، آنان وارثان جمله ی پیامبرانند، نشانه های الهی پیامبران نزد آنان بود. امام صادق علیه السلام فرمود:

«أَلْوِاحُ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَنَا، وَعَصَا مُوسَى عِنْدَنَا، وَنَحْنُ وَرَثَةُ النَّبِيِّينَ» (۳)؛ آنان بر افق بلند «اسم اعظم» خدا می درخشند و از اشراق آن، همه ی موجودات مطاع و فرمانبر آنانند».

جابر از امام باقر علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثِيهِ وَ سِتِّ مِائَةٍ حَرْفًا...»؛ همانا اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است و یک حرف آن را «آصف» فرا گرفت و آن را به زبان آورد، زمین میان او و میان تخت بلقیس - از بیت المقدس تا صنعای یمن - حدود دو ماه بود. این فاصله در هم نوردید تا تخت حاضر شد. و سپس زمین به حال خود برگشت. این کار در کم تر از چشم به هم زدن انجام شد.

«هفتاد و دو حرف از اسم اعظم نزد ماست و یک حرف از آن که همان اسم «مستأثر» است مخصوص خدا است که برای خویش برگزیده است» (۴).

ص: ۳۰

۱- (۱) همان، ص ۲۴۰، ح ۲.

۲- (۲) همان.

۳- (۳) همان، باب ما عند الائمه من آیات الانبياء، ص ۲۳۱، ح ۱ و ۲.

۴- (۴) همان، باب ما اعطى الائمه عليهم السلام من اسم الله الاعظم، ص ۲۳۰، ح ۱ و ۲ و ۳.

باری، ائمه هدی علیهم السلام بر آن مکان می درخشند و از تجلیات اسم اعظم برخوردارند آنان وارث دانش پیامبران و اوصیای آنانند.

در خبری، عبدالله بن جنبد این مقام را تعریف و از مکتوب امام رضا علیه السلام چنین نقل می کند که آن حضرت در پاسخ نامه ای چنین نگاشت:

«... فَتَحْنُ أَمْنَاءَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، عِنْدَنَا عِلْمُ الْمَنَائَا وَ الْبَلَايَا وَ أَنْسَابُ الْعَرَبِ...»؛

همانا خدای متعال محمد را امین خود در خلق قرار داد و چون آن حضرت وفات کرد، ما خاندان او وارثان آن حضرتیم. ما امناء خدا بر روی زمین می باشیم، و نزد ماست علم بلاها و مرگ ها و انساب عرب و علم پیدایش «زایش» اسلام. همانا ما هر که را بینیم می شناسیم، و می دانیم که آیا از روی حقیقت ایمان آورده و یا آن که نقاب ایمان بر چهره دارد - و باطنش مالا مال از کفر است - شیعیان، به نام خود و پدرانشان در دفاتر ما ثبتند؛ خدا از ما و آنان تعهد گرفته است. شیعیان، از همان زلال می نوشند که ما نوشیده ایم و به راهی می روند که ما می رویم. جز ما و آنان، کسی مسلمان واقعی نیست ما نجیب و ناجی هستیم و ما بازماندگان همه پیامبرانیم، ما زادگان اوصیائیم و ما را خداوند در کتابش امتیاز و برتری بخشیده است. از همه ی مردم به کتاب خدا شایسته تریم، و از همه به رسول خدا نزدیک تریم. خداوند دینش را به حساب و پاس داشت ما تشریح کرده و در قرآن چنین می فرماید:

شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا... ۱.

«برای شما از دین همان را تشریح کرد که نوح را بدان سفارش نمود و آن چه ما به تو وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و...»؛

خدا به ما آموخته است آن چه را باید بدانیم و به ما سپرده است علم آنان را، ما وارثان رسولان اولوالعزم می باشیم (۱).

و هر کتابی از آسمان نازل گردید:

«وَ كُتِّبَ كِتَابٌ نَزَّلَ...» همه ی آنان نزد ما خاندان است؛ صحف و تورا، انجیل و زبور و ذکر و الواح، چون ما میراث بران رسول خدا هستیم (۲).

ص: ۳۱

۱- (۲) اصول کافی، ج ۱، کتاب الحججه، باب الائمه و رثوا علم النبی و جمیع الانبياء...، ص ۲۲۳، ح ۱.

۲- (۳) همان، ص ۲۲۴-۲۲۵، ح ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶.

امام سجاد علیه السلام نیز در تبیین این مکانات علمی فرمود:

«... فَتَحْنُ وَاللَّهِ شَجَرَةَ النَّبِيِّهِ، وَبَيْتَ الرَّحْمَةِ، وَمَعْدِنَ الْعِلْمِ...»<sup>(۱)</sup>؛ مردم کجا ما را می شناسند و قدر ما را می دانند، آخر چه خرده ای بر ما می گیرند؟ سوگند به خدا ما درخت نبوت و خاندان رحمت و معدن و سرچشمه زلال دانش می باشیم».

و نیز امام صادق علیه السلام می فرماید:

«کلیدهای حکمت نزد ماست، معدن دانش ما هستیم، اسرار خداوند نزد ماست و ما امانت خداوند در میان بندگان و «حرم الله الاکبر» می باشیم»<sup>(۲)</sup>.

و نیز امام کاظم علیه السلام می فرماید:

«ما وارث قرآنیم که در آن است آن چه کوه ها را به گردش آورد، و کشورها را قطع مسافت کند، و مرده ها بدان زنده شوند. ما آب زیر هوا را بشناسیم و به راستی در کتاب خدا آیاتی است که هر چه به وسیله ی آن خواسته شود به اذن خدا اجرا گردد و با آن چه که خدا بدان اجازه داد و در کتب گذشتگان ثبت شده و خدا همه را در ام الکتاب برای ما قرار داد».

خداوند می فرماید:

وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ۝۳

«هیچ نهفته و پنهانی در آسمان ها و زمین نیست مگر در نامه ای آشکار است».

و نیز می فرماید:

«آنگاه ما به ارث دادیم کتاب را به برگزیدگان از بندگان خود»<sup>(۳)</sup>، «ما را خدای عزوجل برگزیده است و به ما ارث داده است، این کتابی را که در آن شرح و بیان هر چیزی است»<sup>(۴)</sup>.

ص: ۳۲

۱- (۱) همان، باب إنَّ الائمة معدن العلم...، ص ۲۲۱، ح ۱.

۲- (۲) همان، ح ۲ و ۳.

۳- (۴) فاطر / ۳۲.

۴- (۵) اصول کافی، ج ۱، کتاب الحججه، باب إنَّ الائمة ورثوا علم النبی، ص ۲۲۶، ح ۷.

به پاس داشت همین مکانت قدسی است که افق برین دانش ائمه علیهم السلام در زیارت جامعه چنین تعریف گردیده:

«شما گنجینه داران علم خدا، گنج بران دانش و نور و برهان الهی، نگاه داران راز الهی، خزانه داران علم خداوندی، ودیعه داران حکمت ربانی و زبان های وحی الهی هستید»<sup>(۱)</sup>.

به هر حال، همه ی کتب آسمانی نزد ائمه بود؛ به خصوص قرآن، این قطب نمای پارسایی و هدایت. به همین دلیل، امام باقر علیه السلام فرمود:

«آیا جز علی علیه السلام، همه ی قرآن را آن گونه که نازل شد، جمع آوری نمود؟ بدون شک کسی که چنین ادعایی کند دروغگو می باشد فقط آن حضرت بود که قرآن را جمع آوری نمود و نگهداری کرد و امامان پس از او نیز چنین کردند»<sup>(۲)</sup>.

باری، قرآن در جام جهان نما و ملکوت نگر روح امامان بدرخشید. امام صادق فرمود: «به خدا سوگند، از اول کتاب تا آخرش را می دانم - با همه ی آفاق و بطونش - چنان چه گویا در کف من قرار دارد و در آن است خبر آسمان و زمین و خبر آن چه در آینده رخ خواهد داد»<sup>(۳)</sup>.

شگفتا! گویا امام علیه السلام بر افق اعلا ی آفرینش خداوند ایستاده و همه چیز در کف حقیقت نمایش جلوه گر است.

در حدیثی دیگر آن حضرت فرمود:

«گفت آن که نزد او علمی از کتاب بود آن را برای من آورم پیش از آن که چشم بر هم زنی»<sup>(۴)</sup>.

راوی می گوید: آنگاه امام صادق علیه السلام انگشتان خود را از هم گشود و دست بر سینه نهاد و فرمود:

«به خدا سوگند همه ی علم کتاب نزد ماست»<sup>(۵)</sup>.

اکنون که پرتوی از دانش الهی ائمه هدی علیهم السلام آشکار شد، می توان فهمید که چرا قرآن بدون حجاب فقط بر جان آنان می تابد و چرا آنان رازداران و گنجینه داران علم خدایند. بدون شک قرآن معصوم است، چون سخن خداست و تجلی حقیقی آن بر افق منیر جان معصوم است.

ص: ۳۳

۱- (۱) مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره، ص ۱۰۶۰.

۲- (۲) همان، باب إنه لم یجمع القرآن کله...، ص ۲۲۸، ح ۱.

۳- (۳) همان، ص ۲۲۹، ح ۴.

۴- (۴) نمل / ۴۰.

۵- (۵) اصول کافی، کتاب الحج، باب إنه لم یجمع القرآن...، ص ۲۲۹، ح ۵.

از این رو، علی علیه السلام را باید اولین مفسّر و ترجمان قرآن دانست. او بود که شریک علم رسول خدا و عالم به تأویل کتاب و راسخ در علم بود. به روح القدس مزین بود و همه ی حقایق عالم در پیش روی او قرار داشت.

آن حضرت حجاب های نور را از سیمای آیات قرآن برمی داشت و زلال مفاهیم قرآن را بر جان پارسایان جاری ساخت. فاطمه و فرزندان معصومش نیز بر این افق درخشیدند و با رفع حجاب های نور از ظاهر الفاظ قرآن، دریچه هایی از ملکوت را گشودند و فروغی از حقیقت آن را فراروی مردم نهادند.

به عبارت دیگر، مفاهیم قرآن و آموزه های وحی که از زبان ائمه هدی علیهم السلام صادر می شد و گفتار، اعمال و سیره ی آن ذوات مقدس، در تفسیر و ترجمه و تبیین دین و قرآن مبین، ترجمانی از وحی و بازتابی از تجلی آن نور ربانی بر جان روح القدسی آن ذوات مقدس بود؛ چون تابش و تجلی وحی بر آن جان بود که چشمه ی جوشان نور سنت را جاری ساخت. زلالی که دین و معارف دینی را تفسیر و جانی تازه بخشید. بارش وحی بر آن چشمه ی نور بود که «نور علی نور» شد. این فروغ و تجلی، گاه در محراب عبادت و راز و نیاز و مقام بندگی نسبت به ساحت کبریایی بود که در بستر دعا و نیایش جلوه گر می شد و قرآن صاعد تجلی می کرد، ملکوت را نورباران، و مفاهیم عرشی مناجات شعبانیه، و مناجات های دیگر و ادعیه ای همانند کمیل، صباح، عرفه و... عالم قدس را نورباران می ساخت. به هر روی، دعاها و آثار ائمه علیهم السلام از این مقوله تجلیات قدسی است و گاهی آن تابش و بازتاب، در رابطه با مفاهیم و معارف کاربردی و مورد نیاز مردم بود. ارائه راه کارها و رهیافت های کارآمد برای شناسایی مصادیق فضیلت و پارسایی و رذیلت های اخلاقی که انسان را بالنده و متعالی می ساخت، جامعه ی اخلاقی - علمی - فرهنگی، پدید می آورد. ناهنجاری ها را از جامعه می زدود، انسان را آراسته به فضیلت و گهر اخلاق می نمود. حقوق و احکام و معارف را بیان می داشت، آدمی را به مقام «کرمن» و «احسن تقویم» می رساند و به خلعت مقام خلیفه الهی او را می آراست.

و این همه گهر تابان را معصوم، از معدن قرآن استخراج می نماید، چون او خود فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانًا كُلَّ شَيْءٍ...»<sup>(۱)</sup>.

به هر روی، سرچشمه ی زلال علم الهی و کتاب خدا، خاندان معصوم رسول خداست؛ آنانند که «خزان علم» و «معادن حکمت» خداوندند. قرآن با حقیقت الهیه آسمانی، قبل از نزول، بر قلب آنان تایید و این قدسیان را آگاه بر همه ی اسرار و حقایق ساخت و علم «ما کان و ما یکون» را در خدمت آنان قرار داد.

این حقیقت آن چنان آفتابی و روشن است که خادمان و حواریون این خاندان که در پرتو این حقیقت تابان بودند، دریچه ای از ملکوت اعلی بر جان آنان گشوده شد تفسیر قرآن را از این خاندان آموختند و آگاه به اسرار الهی گشتند.

اگر عبدالله بن عباس، مفسر قرآن است، او دانش آموخته مکتب قرآنی علی علیه السلام است. از محضر آن حضرت تفسیر قرآن را فرا گرفت و نامش را به عنوان اولین مفسر در تاریخ اسلام رقم زد. کتابی در تفسیر قرآن، بجز «مقیاس» برای او نگاشته اند.<sup>(۲)</sup>

میثم تمار، نیز از حواریون امیرالمؤمنین و از اصحاب مخصوص امام حسن و امام حسین علیهم السلام است. او از محضر امیرالمؤمنین تفسیر قرآن را فرا گرفت؛ با وجود آن که ابن عباس از مفسران ممتاز قرآن است، ولی از محضر میثم استفاده می کرد. روزی میثم به او گفت: «پسر عباس آن چه از تفسیر قرآن می خواهی از من بخواه که من تنزیل و تأویل قرآن را از علی علیه السلام آموخته ام. ابن عباس سخن میثم را پذیرفت. قلم و دوات و کاغذی طلب کرد و بیانات او را نگاشت. میثم تفسیری را به املا ی امیرالمؤمنین نگاشته اند<sup>(۳)</sup>. او از آینده و وقایع آینده می گفت، به حبیب خبر شهادتش را می داد و حبیب نیز با او چنین می گفت<sup>(۴)</sup>. از اخبار آینده و حوادث پیش روی می گفت؛ و این نبود جز فراگیری این حقایق در پرتو علی و قرآن، که علی و قرآن با همند.

سعید بن جبیر (التابعی الشهید) نیز دانش آموخته این مکتب است. او تفسیر قرآن را از مکتب علی و شاگردش ابن عباس آموخت و کتاب معتبری تألیف کرد. باری پرتوی از قرآن در

ص: ۳۵

۱- (۱) همان، کتاب فضل العلم، باب الرّد إلى الكتاب و السنه...، ص ۵۹، ح ۱.

۲- (۲) رجال نجاشی، ص ۲۴۰، ش ۶۴۰؛ الذریعه، ج ۴، ص ۲۳۳.

۳- (۳) الذریعه، ج ۴، ص ۳۱۷، ش ۱۳۳۹؛ نضدالایضاح، ملامحمد بن ملامحسن فیض کاشانی، ص ۳۴۴-۳۴۵.

۴- (۴) رجال کشی، ص ۸۰-۸۷، احادیث ۱۳۴-۱۴۰.



سایه سار مکتب علی، جان او را روشن و آسمانی ساخت و او را در پرتو مکتب ولایت قرار داد. او از دوستان و اصحاب امام زین العابدین علیه السلام بود و به همین دلیل، حجاج او را به شهادت رساند.

ابوحمزہ ثمالی، ثابت بن دینار «ابوصفیه»<sup>(۱)</sup> از خاصان و حواریون امام سجاد علیه السلام بود، امام صادق علیه السلام در شأن او فرمود:

«ابوحمزہ فی زمانہ مثل سلمان فی زمانہ» این فقیہ پارسا و عارف ربانی که جامع عقل و عشق بود کتابی در تفسیر قرآن تألیف کرد<sup>(۲)</sup>.

به هر روی، نمی از یم زلال قرآن از دریای نور امامت جاری، و جان صدها مفسر قرآن را نورباران ساخت، چهره هایی در این راستا تربیت شدند که فروغ نام و یادشان صفحات زرینی از کتب تراجم و رجال را مزین کرده، و مدام آوازه ی نامشان در گوش تاریخ طنین افکن است<sup>(۳)</sup>.

این افراد، فقط قطره ای از زلال قرآن را چشیدند؛ ولی ذوات مقدس ائمه هدی علیهم السلام که خود «خزان علم خدا و ترجمان کلام اویند» آیا می توان به نگاه قرآنی آنان نگاه کرد هرگز! فاطمه علیها السلام «کوکب فروزنده» و مشکاه این خاندان است<sup>(۴)</sup>، خاندانی که منزلت آنان نیکوترین منزلت قرآن است. و از مشرقی فروزانده که قرآن از آن ساطع است.

علی علیه السلام فرمود:

«فَأَنْزَلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ»<sup>(۵)</sup>.

### فاطمه بر این مکانت قدسی!

او کیست و پرتو جلالتش از چه افقی می درخشد؟

او محمد است که گفته اند:

هی احمد الثانی و احمد عصرها هی عنصر التوحید فی عرصاتها<sup>(۶)</sup>

ص: ۳۶

۱- (۱) همان، ص ۱۷۶، ش ۸۱؛ و ص ۳۴۶، ش ۲۶۵-۲۶۸.

۲- (۲) همان؛ رجال نجاشی، ص ۱۱۵، ش ۲۹۶.

۳- (۳) ر. ک: الذریعه، ج ۴، ص ۲۴۰-۲۸۲.

۴- (۴) اصول کافی، ج ۱، کتاب الحججه، باب أن الأئمه علیهم السلام نور الله عزوجل، ص ۱۹۵، ح ۵.

۵- (۵) نهج البلاغه، خطبه ۸۷، ص ۷۰.



بلکه او جان و قلب پیامبر است؛ که آن حضرت فرمود:

«... فَهِيَ بَضْعَةٌ مِّنِّي هِيَ قَلْبِي وَ رُوحِي الَّتِي بَيْنَ جَنْبِي، فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي» (۱).

فاطمه علیها السلام، شخصیت فرزانه و انسان والاگه‌ری است، که نشان و ویژگی زن بودن را به همراه دارد تا هم نشان قدرت رسا و بی بدیل خدا و توانایی شگرف او در بیکرانه‌ی هستی باشد و هم شاهکار بدیع آفرینش بر تارک تاریخ؛ چرا که خدای توانا بنده‌ی برگزیده‌اش «محمد صلی الله علیه و آله» را آفرید تا نشان اقتدار و توان بی‌همانند او در میان همه‌ی پیامبران باشد و آن‌گاه دخت فرزانه و پاره‌ی تن او «فاطمه» را از او پدید آورد تا نشان اقتدارش در آفرینش انسان بی‌نظیر از جنس زن باشد، انسان والا-یی که عصاره همه‌ی فضیلت‌ها و مجموعه‌ای از موهبت‌هاست، و وجود مبارکش افق برین مکارم و چشمه فیاض ارزش‌ها.

به راستی که خدای متعال کامل‌ترین بهره از شکوه و بزرگی را به او ارزانی داشت و او را به حلی و خلقت انسان کامل بیاراست، به گونه‌ای که از فجر آفرینش تا پایان آن برای هیچ بانویی جز او، اوج گرفتن بر ستیغ این قله و بال کشیدن به این مقام و منزلت والا-امکان پذیر نبوده است. چرا که او در حقیقت از آن گروه از بندگان برگزیده و دوستان پاک و محبوب خداست که پیش از آن که زمینیان آنان را بشناسند آسمانیان ساحتشان را ستوده و مقامشان را ارج نهاده‌اند. آیات روشنی از قرآن شریف در مورد منزلت شکوه‌بار فاطمه و خاندانش در بارگاه خدا فرود آمده است. آیاتی که، از هنگامه تجلی بر قلب شفاف پیامبر تا هنگامه رستاخیز همواره تلاوت می‌گردد و تابش مجد و عزت و عظمت آنان را به نمایش می‌گذارد. او به افقی می‌درخشد که انسان به هر اندازه بیش تر و افزون تر به سوی کمال و معنویت اوج بگیرد و حقایق جهان هستی را بهتر دریابد و از راز و رمز آفرینش و صعود و تعالی‌ها و سقوطها آگاه تر گردد، شکوه و شخصیت این برترین بانوی گیتی برای او به صورت آفتاب تابانی از افق آشکار می‌گردد و امتیازات و ویژگی‌هایش به صورت درخشنده تری جلوه گر می‌شود؛ چرا که فاطمه علیها السلام همان بانوی گران‌مایه‌ای است که خدای بزرگ او را می‌ستاید، به خشنودی او خشنود می‌گردد و با غضب و خشم او خشمگین می‌شود. پیامبر بزرگ خدا او را به شکوه و بزرگی مقام و منزلت یاد می‌کند و امیرمؤمنان علیه السلام به دیده‌ی بزرگی و احترام

ص: ۳۷

به او می نگردد و از او تجلیل می کند و همه ی ذوات مقدس ائمه هدی علیهم السلام ساحت آن مادر آسمانی را می ستایند و در مقابل نام آن بانوی با عظمت تواضع می نمایند.

بانوی بزرگی که در قرون و اعصار به نام بلندآوازه ی او نظام ها بر پا گشته و قدرت ها تأسیس شده و نیز نام ستم سوزش قدرت ها و حکومت ها را نابود ساخته است او که در هفتاد و پنج یا نود و پنج روز، بزرگ ترین دانشگاه ولایت و امامت را تأسیس کرد و میلیاردها انسان را به پرتو فروغ ولایت منور ساخت.

آری، فاطمه انسان برتری که به خاطر دوستی او در روز رستاخیز فوج فوج وارد بهشت می شوند و نیز پیامبران از آدم تا پدر بزرگوارش به زیارت او می روند(۱).

### فاطمه، ليله القدر است

امام باقر علیه السلام در تفسیر و بیان سوره ی «قدر» فرمود:

«إِنَّ فَاطِمَةَ هِيَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ مَنْ عَرَفَ فَاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ، وَ إِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةَ لِأَنَّ الْخَلْقَ فُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا، مَا تَكَامَلَتِ التُّبُوهُ لِنَبِيِّ حَتَّى أَقْرَبَ بِفَضْلِهَا وَ مَحَبَّتِهَا، وَ هِيَ الصِّدِّيقَةُ الْكُبْرَى، وَ عَلَى مَعْرِفَتِهَا دَارَتِ الْقُرُونُ الْأُولَى».(۲)

امام صادق نیز در تفسیر آیه: إنا أنزلناه في ليله القدر فرمود:

«أَلَيْلَةُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، وَ الْقَدْرِ اللَّهُ، فَمَنْ عَرَفَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ، وَ إِنَّمَا سُمِّيَتْ «فاطمه» لِأَنَّ الْخَلْقَ فُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا»(۳) چون فاطمه در وادی حجاب های نور مستور است، کسی او را نمی شناسد و خلق از نظاره بر مکان آسمانیش عاجز و ناتوانند؛ او ليله القدر است، چون ليله القدر، ظرف نزول قرآن و فرشتگان است. در آن شب امواج نور خداوند موج می زند، فرشتگان و روح به محضر

ص: ۳۸

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۲۵-۲۲۸؛ تفسیر فرات، ص ۴۷۶؛ عوالم، ج ۱۱، ص ۳۱۸.

۲- (۲) بحار، ج ۴۲، ص ۱۰۵.

۳- (۴) بحار، ج ۴۳، ص ۱۳.

امام زمان «عج» می رسند، امور مردم تقدیر می گردد، و سینه ی فاطمه، ظرف حقایق و انوار الهی است فروغ قرآن در آن می تابد، معارف قرآن از آن ساطع است؛ و چون «لیله القدر»، ظرف نزول قرآن است، و قرآن هدایت برای پارسایان، و نیز فرقان است، میزان برای تشخیص حق از باطل».

فاطمه علیها السلام نیز فرقان حق و باطل است، اهل ایمان نشانه ی ولایت او را بر چهره دارند و پیروان مکتب فاطمی اند.

او لیله القدر است، که از سپهر قداست و عصمتش یازده قرآن تجلی کرد؛ و نیز مقام و مکانت رفیعش جز بر پدر و شوهر و فرزندان معصومش بر دیگران پوشیده است. آخر او سَرالوجود است و درک مقام والایش تشرّف به مقام رفیع لیله القدر است، بعضی در همانندی و شباهت های فاطمه علیها السلام به «لیله القدر» چهارده وجه شباهت ذکر کرده اند<sup>(۱)</sup> به هر روی او محور وجود و روح عالم امکان است، فروغ آسمان ها و شکوه بهشت برین است.

محقق اصفهانی پیرامون کرامتش می سراید:

لأنّها قطب الرّحی الوجود فی قوسی النزول و الصعود

بهجه قلب عالم الامکان و بهجه الفردوس فی الجنان

و مرکز الخمسه من اهل العبا و محور التسع علوّاً و اباً

و فی محیایها بعین الاولیاء عینان من ماء الحیاه و الحیا

بل وجهها الکریم وجه الباری و قبله العارف بالاسرار

روح النبی فی عظیم المنزله و فی الکفء کفو من لا کفو له<sup>(۲)</sup>

### بر افق برین شعر و ادب

محور اصلی پنج تن آل عباست و محور نه امام معصوم که همگی بلندمرتبه هستند. بزرگ جمع دوستان است و دو چشمه از آب حیات و حیا از کوهسار و ملکوت معنویتش جاری است.

ص: ۳۹

۱- (۱) فاطمه الزهراء لیله القدر، السید عادل العلوی، صص ۹-۲۹.

۲- (۲) صدیقه شهیده، صص ۴۵-۴۶.

سیمای کریم او، فروغ کرامت خداوند باری تعالی است و او قبله ی عارفان به اسرار است. در منزلت جان و روح پیامبر خداست و هم شأن و هم کفو کسی است که همتایی ندارد.

شگفتا! او قطب عالم وجود است و محبت به او سبب پایداری و بالندگی و کمال و تعالی است.

وَحِبَّهَا مِنَ الصِّفَاتِ الْعَالِيَةِ عَلَيْهِ دَارَتِ الْقُرُونُ الْخَالِيَةِ

و در سروده ای دیگر محبوب خدا چنین ستایش می گردد:

جَوْهَرَةُ النَّدَى مِنَ الْكَتْرِ الْخَفِيِّ بَدَتْ فَأَبَدَتْ عَالِيَاتِ الْأَحْرِفِ

و قد تجلی من سماء العظمة من عالم الاسماء اسمی کلمه

بل هی امّ الکلمات المحکمه فی جنب ذاتها فکانت مبهمه

فی الافق المجد هی الزهراء للشمس من زهرتها الضیاء

بل هی نور عالم الانوار و مطلع الشمس و الاقمار

یا قبله الارواح و العقول و کعبه الشهود و الوصول (۱)

فاطمه، گوهر تابناک قدس و پاکی از گنجینه ی پنهان آفرینش است که با فروغ میلادش، واژه ی بلند «فضیلت» آشکار شد. او از افق آسمان عظمت و از مشرق پرفروغ ترین «اسماء» تجلی کرد.

او مادر کلمات محکم خداوند است و خداگونه ذاتش در غیب نامعلوم است. در افق و کرانه ی عظمت فروزنده است و خورشید، درخشندگی از او دارد. او منشأ نور عالم انوار است و او سرآغاز طلوع خورشیدها و ماه هاست. او کهربای جان ها و عقل هاست و کعبه عرفان و شهود و وصل است.

باری، زهرا علیها السلام، کوثر قرآن، و جلوه ی جمال و جلال خداست. ادامه ی رسول است و همتای علی علیه السلام، حصن محکم ولایت است و آموزگار مکتب شهادت؛ تلاوت بیداری است و بهار سرشار دل های آشنا. زهرا علیها السلام، معرف نهایت کمال زن است، اوج عروج یک انسان؛ و چشمه ی غدیر در ادبستان معارف او جاری شد و غدیری ها در دامان عصمتش به رویش رسیدند.

ص: ۴۰

او، دریایی است بی کرانه، و کوهی است بر افراز همه ی فرازها، از این روست که هر چه به قله اش نزدیک تر شویم چشم انداز بیش تری می بینیم. سخنرانی او در مسجد، چون منشوری است که ابعادش به عدد زاویه ی دیدها و حوادث روزهاست.

به هر روی، به عشق نوشیدن قطره ای از صاغر ولایتش و برگرفتن نمی از یم دریای قدسش جلوه ای از جلوات و شمه ای از ملکاتش فروغ دیدگانمان باد.

آیا می توان او را شناخت، شخصیت والایی که طنین فریادش در مسجد همپای ضربت علی علیه السلام در خندق است و جغرافیای خانه ی گلی اش تاریخ انسان کامل را تفسیر می کند. او که وسعت سینه ی سوزانش درس چگونگی دفاع از امام زمان خویش را تحلیل کرد و بانوی نمونه دیگری چون زینب علیها السلام را پرورش داد.

او که وجودش مشرق کلمات الهی بوده، و فروغ معرفه الله از آن ساطع بود.

دوره ی جنینی انیس و همراز مادر بود، و با او سخن می گفت و غبار هجران از چهره ی مادر می زدود. (۱)

كانت تحدّث أمّها و أمّها تکتّمه اذا النبی دخلا

فقال: یا بنت خویلد لمن تحدّثین و البیت خلا

فقال: الجنین فی بطنی غذا یؤنّسنی حدیثها قال بلی

هی ابنتی و إنّها الانثی التي قد فقدت بفضلها المماثلا (۲)

او که، چون از مادر متولد گردید سر به سجده نهاد و خدای را ستایش کرد. (۳)

او که، شاخسار درخت طوبا در بهشت بی مانند بود؛ درختی که اصل آن رسول خدا و فرع آن فاطمه بود. در بستر امامت علی به رشد و شکوفایی رسید حسن و حسین میوه ی آن درخت و شیعیان برگ های آن درختند. (۴)

ابویعقوب بصری پیرامون این حدیث چنین سروده:

یا حبّذا دوحه فی الخلد نابته ما فی الجنان لها شبه من الشجر

ص: ۴۱

۱- (۱) الغدیر، ج ۳، ص ۱۸.

۲- (۲) صدیقه شهیده، ص ۲۷.

۳- (۳) الغدیر، ج ۳، ص ۱۸.

۴- (۴) المستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۶۰؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۱۸؛ الغدیر، ج ۳، ص ۸.

المصطفى اصلها و الفرع فاطمه ثم اللقاح على سيد البشر

والهاشميان سبطاه لها ثمر و الشيعة الورق الملتف بالثمر

هذا مقال رسول الله جاء به اهل الروايات في العالي من الخبر (1)

او که زیباترین جلوه های آفرینش بود، کوکب دری، که فروزنده ترین تابش را بر آسمان کرامت و عظمت داشت، گوهری بی بدیل و بی همتا؛ که رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصف او فرمود:

«لَوْ كَانَ الْحُسْنُ شَخْصًا لَكَانَ فَاطِمَةَ، يَلُ هِيَ أَعْظَمَ، إِنَّ فَاطِمَةَ ابْنَتِي خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ عُنْصِيرًا وَ شَرَفًا وَ كَرَمًا» (2) او اسوه ی آسمانی برای اهل ایمان است. از زندگانی معصومانه ی او فروغ هدایت می تابد، عصاره ی آفرینش و لطیفه ی خلقت است».

محقق اصفهانی این حقیقت را چنین می سراید:

تمثلت رقیقه الوجود لطیفه جلت عن الشهود

تطوّرت فی افضل الاطوار نتیجه الأدوار و الأکوار

تصوّرت حقیقه الكمال بصوره بدیعه الجمال

فإنّها الحوراء فی النزول و فی الصعود محور العقول (3)

در پرتو آفرینش او، لطیفه ای از بیکران خلقت آشکار گردید. در بهترین افق های برین تجلی کرد؛ و به رشد و بالندگی رسید. او ثمره ی زمان ها سرشت ها و طینت ها است. حقیقت کمال در وجود او نمایان گردید. او جمال بدیع آفرینش بود. در تابش او از آسمان سیمای «حورا» درخشید و بازتاب این تجلی به سوی آسمان محور عقول را تحقق بخشید.

باری، این اشعار که ترجمانی از مفاهیم ده ها روایت است، رفعت و مدحت این بانو را به نمایش می گذارد و افق هایی از مکانت عرشی این صدیقه را می نمایاند.

ص: ۴۲

۱- (۱) الغدير، ج ۳، ص ۸.

۲- (۲) فرائد السمطين، ج ۲، ص ۶۸.

۳- (۳) از اشعار آیه الله شیخ محمدحسین اصفهانی طالب ثراه؛ صدیقه شهیده، ص ۷.



به هر حال، این حقیقت زمزمه همه ی پارسایان است که:

«ففاطمه الزهراء قطب الاولیاء و العرفاء و معراج الانبیاء و الأوصیاء، صدرها خزانه الاسرار، و وجودها ملتقى الانوار، فهی حلقه الوصل بین انوار النبوه و انوار الامامه، فأبوها محمد «رسول الله» و بعلها علی وصیّه و خلیفته امام المتقین و امیر المؤمنین، و منها أئمه الحق و الرّشاد و ارکان التوحید و ساسه العباد» (۱)

### فاطمه نور خدا

او نور است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«... فَالسَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ مِنْ نُورِ ابْنَتِي فَاطِمَةَ وَ نُورِ ابْنَتِي فَاطِمَةَ مِنْ نُورِ اللَّهِ...» (۲)

امام صادق علیه السلام نیز در تبیین این حقیقت فرمود:

«جز خدا هیچ نبود پس خداوند «پنج نور» را از مشرق جلال و عظمت خود آفرید و برای هر یک از آن انوار اسمی از اسم های خود را قرار داد؛ چرا که خدا «حمید» است و این نام در محمد صلی الله علیه و آله ظهور یافت و خدا «اعلی» است و این نام در علی علیه السلام تجلی کرد و برای خدا «اسماء حسنی» می باشد که در نام های حسن و حسین آشکار گردید و از اسم «فاطر» خداوند، نام فاطمه علیها السلام بدرخشید؛ چون خداوند آن انوار را آفرید آنان را در میثاق قرار داد؛ سپس در طرف راست عرش جای گرفتند».

خدای متعال فرشتگان را نیز از نور آفرید، چون فرشتگان به این پنج نور نگریستند شأن و منزلت این انوار به آنان بزرگ جلوه نمود و تسبیح خدای متعال را از آنها فرا گرفتند... و آن هنگام که خداوند آدم علیه السلام را آفرید آن حضرت در یمین عرش این انوار فروزان را مشاهده کرد. از ساحت کبریایی از نام آنان جويا شد. خدا ای متعال در پاسخ فرمود: «ای آدم! آنان برگزیدگان من هستند و آنان را از نور عظمت خود آفریده ام و از نام های خود نامی برای آنها انتخاب کرده ام. آدم عرض کرد پروردگارا! به حقی که تو بر آنان داری نام های آنان را به من

ص: ۴۳

۱- (۱) فاطمه الزهراء ليله القدر، ص ۱۲.

۲- (۲) بحار، ج ۱۵، ص ۱۰.

بیاموز. باری تعالی آن اسامی را به آدم آموخت و فرمود: «ای آدم این اسم ها در نزد تو امانت می باشد که غیر تو نباید به آن آگاه گردد آدم قبول کرد» (۱).

بازتاب این حقیقت در قرآن چنین آمده:

«و خدا همه ی نام ها را به آدم بیاموخت، پس از آن، همه ی اسماء را به فرشتگان عرضه کرد و گفت اگر راست می گوید مرا از نام اینها خبر دهید. گفتند تو را تنزیه می کنیم که ما دانشی جز آنچه تو به ما آموخته ای نداریم که دانای فرزانه تنها تویی. گفت ای آدم فرشتگان را از نام ایشان آگاه کن و چون از نام آنها آگاهشان کرد گفت مگر به شما نگفتم که من نهفته های آسمان و زمین را می دانم، آنچه را که شما آشکار کرده اید و آنچه را پنهان می داشتید می دانم» (۲).

به هر روی، فاطمه علیها السلام نور تابناکی است که خداوند قنادیل مشعشع و فروزنده ی عرش و فروغ آسمان ها را از تالو آن آفرید و شگفتا! که یازده زلال ترین ذات مقدس معصوم نیز از مشرق نور او فروزان است (۳). او نور است و از نور خداست و خدا نور آسمان ها و زمین است (۴). قرآن نیز نور و کتاب منیر است (۵).

فاطمه، زهرا و زهره است، حورا انسیه است؛ چون بدر تمام و خورشیدی تابان بود که از پس ابر نمایان گردد.

آن گاه که فرشتگان و آسمان و زمین در ظلمت بودند، فروغ زهرا بر همه ی آفاق نور افشاند. فروغ نور زهرا علیها السلام فرشتگان را به حمد و تسبیح خدا و داشت و خداوند تمام ثواب آن تسبیح و تقدیس را برای فاطمه و شوهر و فرزندان و دوست داران آن حضرت قرار داد (۶).

باری ده ها حدیث با عبارات مختلف و افق های گوناگون جلوه ای از نورانیت فاطمه علیها السلام را به نمایش می گذارد و حجاب نور از چهره ی قدسی این کوكب دری برمی دارد. از سوی دیگر دانسته شد که قرآن نور و کتاب منیر است؛ بنابراین زهراء از منظر قرآن و قرآن از منظر فاطمه مصداق بارز نور علی نور است و چون دو نور بر هم بدرخشند و دو بحر عصمت با هم ملاقات، از این تابش «نور علی نور» گوهر سنت جاری می گردد سنتی که حجت خداست.

ص: ۴۴

۱- (۱) ر. ک: الموسوعه الکبری عن فاطمه الزهراء، ج ۱، ص ۲۸۹-۳۳۴.

۲- (۲) بقره / ۳۳-۳۱.

۳- (۳) الموسوعه الکبری عن فاطمه الزهراء علیها السلام، ج ۱، ص ۲۸۹.

۴- (۴) نور / ۳۵.

۵- (۵) آل عمران / ۱۸۴؛ تغابن / ۸.

۶- (۶) الموسوعه الکبری، ج ۱، ص ۳۰۲، ح ۱۴؛ ص ۳۰۷، ح ۱۹.

براستی می توان برای نور تعریف و تبیین درستی ارائه کرد؟

آیا می توان به نور نگریست و آن را تحلیل کرد و شناخت؛ یا آنکه هر چه به کانون نور نزدیک تر شویم افق دید و بینش ما محدودتر می شود. بدون شک کشف و درک صحیح واقعیات نه تنها کاری بسیار مشکل، بلکه در پاره ای از امور غیرممکن است. و باید پذیرفت که: «أَنَّ التعاريف للحقائق كلها ليست إلّا بيان بعض الآثار» و نیز: «العلم بحقائق الأشياء صعب المنال جداً»<sup>(۱)</sup>. بخصوص مقولاتی همانند: «روح، علم، وحی، موت، حیات وجود و نور؛ بنابراین وقتی نگاه بر افق حقیقت نمای این مقولات ممکن نیست پس تعریفی برای این گونه حقایق در دسترس ما نیست و جز اندکی بر ستیغ این حقیقت نگری ندرخشد.

و لذا به آثار و پیامدها باید روی آورد و از این منظر به وصف آن حقایق پرداخت. از این رو برای یک حقیقت ده ها تعریف ارائه شده با آنکه ذات آن یک حقیقت است.

به همین دلیل در تعریف نور نیز گفته ها فراوان است:

بعضی در تعریف نور گفته اند: «أَنَّهُ كَيْفِيَّةٌ خَاصَّةٌ ظَاهِرَةٌ بِنَفْسِهَا»؛ و نیز گفته اند: «وَأَنَّهٗ خِلَافُ الظُّلْمَةِ»؛ و نیز گفته اند: «هُوَ الظَّاهِرُ فِي نَفْسِهِ الْمَظْهَرُ لِغَيْرِهِ»؛ و نیز گفته اند: «أَنَّهُ حَقِيقَةُ الْوُجُودِ»؛ و نیز گفته اند: «أَنَّهٗ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ الْمَوْصِلُ لِلْحَقِيقَةِ»؛ و نیز گفته اند: «أَنَّهُ الْقُوَّةُ، أَوْ الْحَلَاوَةُ فِي الْبَاطِنِ، أَوْ الْوَصُولُ إِلَى الْحَقِّ»<sup>(۲)</sup>.

بنابراین، باید پذیرفت که تعابیر و تعاریف گوناگون برای یک حقیقت، بیانگر آن است که شناخت آن ماهیت دور از دست رس انسان است و راهی برای شناخت واقعی آن حقیقت پیش روی انسان باز نیست؛ و اینکه گفته اند حقایق دست یافتنی نیستند و فقط خواص و آثار آن برای انسان تعریف می گردد - تا آنکه ذهن را قانع سازد، اگر چه روح قانع نگردد - مطلبی علمی و مدلل است.

باری، مشرق تابان نور حقیقی که هیچ گونه اختلاف تشکیکی در آن راه ندارد، مختص مبدء ذوالجلال و الاکرام است<sup>(۳)</sup>.

ص: ۴۵

۱- (۱) مواهب الرحمن، ج ۱۱، ص ۱۲۷.

۲- (۲) همان.

۳- (۳) همان.

خداوند خود را با وصف نور می ستاید:

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ «نوری بی نهایت از جمیع جهات».

«جلالاً و جمالاً و اشراقاً و ملکوتاً؛ و تمام انوار ساطع و جاری از دریای جبروت اوست».

خداوند در دعا چنین ستایش می گردد:

«يَا نُورَ النُّورِ، يَا مُنَوَّرَ النُّورِ، يَا خَالِقَ النُّورِ، يَا مُدَبِّرَ النُّورِ، يَا مُقَدَّرَ النُّورِ، يَا نُورَ كُلِّ نُورٍ، يَا نُوراً بَعْدَ كُلِّ نُورٍ، يَا نُوراً فَوْقَ كُلِّ نُورٍ، يَا نُوراً لَيْسَ كَمِثْلِهِ نُورٌ» (۱).

بنابراین تمام عالم امکان پرتوی از فروغ نور او و فیضی از بحار انوار اوست. او از فرط نور خود پنهان است و حجاب او نور است.

به همین دلیل حکیم سبزواری در منظومه خود چنین سروده:

یا من هو اختفی لفرط نوره...

در دعا می خوانیم:

«اللهم رب النور العظيم...؛ نور فاطمه از نور خداست و از این افق نمایان است و برای او دو نور است» (۲).

قرآن نیز نور خداست و نور حقیقت نماست. هر آنچه از این افق نمایان گردد از مصدر ذات ذوالجلال است، اگر کتابی آسمانی مشرق تابان تجلیات الهی گردد، و یا قلب پیامبری مطلع الانوار گردد، و یا صدیقه ای معصومه چون فاطمه جلوه ای تابان از این حقیقت باشد این تابش ها و تجلیات از یک چشمه نور است و آن نور خداست که نور آسمان ها و زمین است فاطمه بر این مکان و ستیغ عظمت می درخشد.

اوست که چنین ستایش می گردد:

«وَنَادَيْتَ فِي الْمَلَأِ الْعَلِيِّ: أَنَا الْفَاطِرُ وَ هِيَ فَاطِمَةُ، وَ بَنُورِهَا ظَهَرَتِ الْأَشْيَاءُ مِنَ الْفَاتِحَةِ إِلَى الْخَاتِمَةِ، فِإِسْمِهَا اسْمُكَ، وَ نُورِهَا نُورُكَ، وَ ظُهُورِهَا ظُهُورُكَ، وَ لَا إِلَهَ غَيْرُكَ، وَ كَلِّ»

ص: ۴۶

۱- (۲) فرازی از دعای جوشن کبیر.

۲- (۳) ر. ک: الموسوعه الکبری عن فاطمه الزهراء، ص ۲۸۹-۳۳۴.

كمال ظلّك، و كل وجود ظلّ وجودك، فلما فطرتها فطمتها عن الكدورات البشريه، و اختصاصتها بالخصائص الفاطميه، مفطومه عن الرعونات العنصريه، و نزهتها عن جميع النقائص، مجموعه من الخصائل المرضيّه؛ بحيث عجزت العقول عن ادراكها، و الناس فطموا عن كنه معرفتها، فدعا الاملاك في الافلاك بالنوريه السماويه و بفاطمه المنصوره،... ام السبطين و اكبر حج الله على الخافقين، ريحانه صدره المنتهى، و كلمه التقوى، و العروه الوثقى، و سترالله المرفى، و السعيده العظمى، و المريم الكبرى، و الصلاه الوسطى، و الانسيه الحوراء، التى بمعرفتها دارت القرون الاولى، و كيف احصى ثناها، و إنّ فضائلها لا تحصى، و فواضلها لا تقصى، البتول العذراء، و الحزه البيضاء، ام ايها و سيده شيعتها و بنيتها، ملكه الانبياء، الصديقه فاطمه الزهراء عليها السلام».

نعم ما قال:

خجلاً من نور بهجتها تنوارى الشمس فى الافق

وحياءً من شمائلها يتغطى الغصن فى الورق(١)

او كه:

«... قد اشرفت الجنان من حسن وجهها...»(٢)

بدون تردید، جمالی که جنان را نورباران سازد، جلوه ی عبادتش در محراب بندگی، مدینه را نورباران خواهد ساخت.

ابان بن تغلب می گوید:

قلت لابی عبدالله الصادق علیه السلام یابن رسول الله لم سمیت الزهراء بالزهراء، فقال لَانّھا تزهر لامیرالمؤمنین فى النهار ثلاث مرات بالنور، کان یزهر نور وجهها نوراً ابيض عند صلاه الغداه، و الناس فى فراشهم فیدخل بياض ذلك النور الى حجراتهم بالمدينه....(٣)

آری، نوری که مدینه را روشن و خانه ی اصحاب در پرتو آن روشن می شد، سرانجام در چهره ی امام حسین نمایان شد و سیمای ذوات مقدس امامان به آن فروغ منور گردید.

ص: ۴۷

۱- (۱) فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفى، احمد رحمانى بحرامى، ج ۱، ص ۲۴، نقلاً من الخصائص الفاطميه.

۲- (۲) الكوكب الدرى، ص ۱۳۸.

۳- (۳) علل الشرايع، ج ۱، ص ۱۸۰؛ بحار، ج ۴۳، ص ۱۲.

مشکاه نورالله جلّ جلاله زیتونه عمّ الوری برکاتها

هی قطب دائره الوجود و نقطه لما تنزلت اکثرت کثراتها

هی احمد الثانی و احمد عصرها هی عنصر التوحید فی عرصاتها(۱)

### بارش قرآن بر روح فاطمه

اکنون بر این مشرق تابناک، باید نگاه فاطمه به قرآن را نگریم. نگاهی که مصداق «نور علی نور» است و در این ساحت قدسی باید فاطمه و قرآن را زیارت کرد. چون دو نور، نظاره گر یکدیگرند، حجابی در کار نیست، حتی حجاب نور. بنابراین باید گفت که فاطمه خود تفسیر و ترجمان قرآن است. و قرآن با تمام آفاق نورانیش، ظاهر و بطون عرشی خود بر آن حضرت تجلی کرده و سرچشمه معرفت نیز در بازتاب این نور «نور علی نور» است و فروغ هدایت و معرفت از آن ساطع و نمایان است. بر افق های گوناگون دینی فروغ و فروز هدایت می پراکند از قرآن می گوید و قرآن وصف جمال اوست.

مگر نه این است که ابن عباس می گوید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«همانا قرآن به چهار قسمت تقسیم شده است: یک چهارم آن در جلالت من و اهل بیت من است و یک چهارم آن در بیان رذیلت دشمنان ماست و یک چهارم آن در بیان حلال و حرام خداوند و یک چهارم باقیمانده آن در بیان واجبات و احکام نازل شده است».

و در پایان فرمود:

«همانا خداوند کرائم قرآن را در شأن علی علیه السلام نازل کرد»(۲).

و نظیر این روایت را اصیغ بن نباته از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود:

«ثلث قرآن در بیان فضیلت ما اهل بیت نازل گردیده و ثلث آن در سرزنش دشمنان ما نازل شده است و ثلث آن پیرامون فرائض و سنن و معارف اسلامی است»(۳).

ص: ۴۸

۱- (۱) فاطمه الزهراء ليله القدر، ص ۱۸.

۲- (۲) شواهد التنزل، حسکانی، ج ۱، ص ۵۷، ح ۵۷.

۳- (۳) همان، ص ۵۸، ح ۵۹.

«المصحف و ما ادراک ما المصحف»؛ صحیفه ای بیضاء و نورانی است. کتابی است که امام صادق علیه السلام به وجود آن افتخار می کند و آن را سرچشمه علوم معرفی می کند و می فرماید: «علم ما یکون» در آن موجود است.

آن حضرت می فرماید:

«... وَ إِنَّ عِنْدَنَا لَمُصْحَفٌ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ؟ قَالَ قُلْتُ: وَ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ؟ قَالَ: مُصْحَفٌ فِيهِ مِثْلُ قُرْآنِكُمْ هَذَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَ اللَّهُ مَا فِيهِ مِنْ قُرْآنِكُمْ حَرْفٌ وَاحِدٌ...» (۱)

شگفتا: حماد بن عثمان می گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود:

«در سال ۱۲۸ زندقه ظهور کنند و من این راز را از مطالعه ی مصحف فاطمه دریافتم.»

عرض کردم مصحف فاطمه چیست؟ فرمود:

«چون خدای تعالی جان پیغمبر را گرفت و آن حضرت همنشین رفیق اعلی شد فاطمه علیها السلام از وفات آن حضرت تا آنجا اندوهناک شد که جز خدای عزوجل نداند...» (۲)

در حدیثی دیگر امام صادق علیه السلام فرمود:

«فاطمه علیها السلام پس از پدر، هفتاد و پنج روز زنده ماند. اندوه سختی از مرگ پدر در دل داشت. جبرئیل برای تسلیت و آرامش او نزد او می آمد و نسبت به پدرش به او تسلیت می گفت و او را دل داری می داد و از حال پدر و مکان آن حضرت به او گزارش می داد و آنچه را در آینده نسبت به ذریه ی او رخ می داد به او گزارش می داد و علی علیه السلام آن ها را می نوشت» (۳).

باری، مصحفی به فاطمه علیها السلام نازل گردید که رایحه وحی به همراه داشت از سر چشمه علم ازلی حضرت حق جاری بود.

ص: ۴۹

۱- (۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳۹، ح ۱.

۲- (۲) همان، ص ۲۴۰، ح ۲.

۳- (۳) همان، ج ۱، ص ۴۵۸، ح ۱.

امام صادق علیه السلام در تبیین این حقیقت فرمود:

«... وَ خَلَفْتُ فَاطِمَةَ مُصْحَفًا مَا هُوَ قُرْآنٌ، وَ لَكِنَّهُ كَلَامٌ مِنْ كَلَامِ اللَّهِ أَنْزَلَهُ عَلَيْهَا، إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ وَ حَظُّ عَلِيٍّ»<sup>(۱)</sup>.

این که امام صادق علیه السلام به کرات می فرمایند این صحیفه قرآن نیست بیانگر شباهت این کتاب آسمانی با قرآن است و این که این کتاب نیز از سرچشمه علم لایزال حق جاری شده و امین وحی «جبرئیل» آن را نازل کرده است، بدون شک سخن، سخن خداست. جبرئیل از خود چیزی نمی گوید او امین خداوند است و هر آنچه خداوند فرمان دهد همان را انجام می دهد.

از این منظر است که امام صادق علیه السلام مکرر به آن کتاب می نگریست، جام جهان نمای آن حضرت بود؛ آن حضرت فرمود: «كنت أنظر في كتاب فاطمه عليها السلام...»<sup>(۲)</sup>.

و نیز، صحیفه یکی از آن دو کتابی است که امام صادق علیه السلام در تبیین آن فرمود:

«والله إنَّ عندی لکتابین...» دو کتابی که تاریخ نامه از زندگانی همه پیامبران و همه سلاطینی است که بر زمین سلطنت و حکمرانی کرده اند<sup>(۳)</sup>. و آن کتابی است که به عنوان ناموس خاندان عترت مزین است.

حبابه و البیه به حضرت امام صادق می گوید:

إِنَّ لِي ابْنَ أَخٍ وَ هُوَ يَعْرِفُ فَضْلَكُمْ وَ إِنِّي أَحِبُّ إِنْ تَعَلَّمَنِي أَمِنْ شَيْعَتِكُمْ هُوَ؟ قَالَ: «وَمَا اسْمُهُ؟» قَالَتْ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ... «فَقَالَ يَا فُلَانَهُ هَاتِ النَّمُوسَ، فَجَاءَتْ بِصَحِيفَةٍ...»<sup>(۴)</sup>.

شگفتا! صحیفه، ناموس خاندان عترت و شناسنامه شیعیان تا قیامت است. و هر آن کس که به گوهر تشیع آراسته گردد، نامش در این کتاب آمده است.

افزون بر چهل حدیث ساحت «مصحف» را می ستاید<sup>(۵)</sup> و افق هایی از این مصحف آسمانی را فرا روی دوستان اهل بیت علیهم السلام قرار می دهد.

ص: ۵۰

۱- (۱) بحار، ج ۲۶، ص ۴۱، ح ۷۳ به نقل عن البصائر؛ بصائر الدرجات، ص ۱۵۵ با کمی زیاده؛ القطره، ج ۱، ص ۳۶۴، ح ۲۵۴.

۲- (۲) اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۲، ح ۸؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۰۷، ح ۷؛ بصائر الدرجات، ص ۱۶۹، ح ۳ با کمی تفاوت.

۳- (۳) اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۲، ح ۷؛ ینابیع المعاجز، ص ۱۲۸.

۴- (۴) بصائر الدرجات، ص ۱۷۰.

۵- (۵) ر. ک: الموسوعه الکبری عن فاطمه الزهراء، ص ۲۹۲-۳۳۰.



این کتاب همانند وحی است و زلال آسمانی است که از سرچشمه ی علم خدا به وسیله ی امین وحی، جبرئیل بر جان فاطمه جاری گردید.

قدسی و ملکوتی بودن این مصحف چنان است که از آن فروغ قرآنی ساطع بود و آن چنان در نزد ائمه هدی علیهم السلام از مکانت قدسی برخوردار بود که بعضی از اصحاب تصور می کردند که قرآن است. از این رو ذوات مقدس ائمه علیهم السلام بارها هشدار دادند که این مصحف قرآن نیست:

«أما والله ما هو بالقرآن»<sup>(۱)</sup>.

ولی همان فروغ تابناک است و از سرچشمه وحی تجلی کرده و امین وحی آن را بر جان فاطمه نازل کرده است.

مصحف قابل تعریف و شناخت نمی باشد و بی کران دانش الهی است که خداوند در هفتاد و پنج روز به فاطمه آموخت، خدایی که در یک شب قرآن را بر قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل کرد و نیز رسول خدا که در یک لحظه ی آسمانی، آفاق هزار باب علم که از هر بابی هزار باب علم باز می گردد در جان علی گشود؛ ليله القدر فاطمه چه گسترده و دامنه دار است و هفتاد و پنج روز آن حضرت در پرتو تابش علم خداست.

همین افق بلند و مکانت آسمانی مصحف است که ذوات مقدس ائمه هدی علیهم السلام بوجود مصحف افتخار می کنند و آن را مشرق تابان رخ دادها و علم «بما یكون» تا قیامت می دانند.

### مکانت عرشی امامت

امامی که خود در فرهنگ اسلامی از اوج مکانت قدسی برخوردار است، او فروزنده ترین ستاره آسمان نبوت است.

امامتی که ده ها آیه و حدیث مقام او را تبیین می کند، و مکانت آسمانی او را ارج می نهد و فاطمه علیها السلام نیز به پاسداشت این منزلت است که بر کودتاگران سقیفه بانگ می زند که چرا حقیقت را دگرگون کردید:

«وَيَحْتُمُّ أُنِّي زَحْرُ حَوْهَا عَنْ رَوَاسِي الرِّسَالَةِ، وَقَوَاعِدِ التُّبُوَّةِ، وَمَهْبِطِ الرُّوحِ الْأَمِينِ، أَلطَّيِّبِينَ بِأُمُورِ الدُّنْيَا وَالدِّينِ»<sup>(۲)</sup>.

ص: ۵۱

۱- (۱) بصائر الدرجات، ص ۱۵۱، ح ۲؛ بحار، ج ۲۶، ص ۳۸، ح ۶۹.

۲- (۲) بلاغات النساء، احمد بن ابی طاهر المعروف به ابن طيفور، ص ۲۰.

وای بر آنان! چرا نگذاشتند حق در مرکز خود قرار یابد، و خلافت بر پایه های نبوت استوار ماند، آنجا که فرود آمد جبرئیل امین است، و چرا نگذاشتند حکومت به عهده آن که آگاه به امور دنیا و دین است قرار گیرد.

به هر روی، فاطمه علیها السلام بر آنان فریاد می زند و هشدار می دهد؛ چرا که نگذاشتند امامت اسلامی از همان مطلعی که نبوت از آن ساطع است، تجلی کند، چرا امامت را که یک مقام قدسی و الهی بود و از افق ملکوت می درخشید زمینی و انتخابی جلوه دادند.

امام باقر علیه السلام در تبیین مقام و مکانت امامت فرمود:

فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا... ۱ فقال يا اباخالد

«النُّورُ، وَاللَّهِ الْأَيْمَةُ» (۱)؛ به خدا سوگند مقصود از نور در این آیه پیشوایان از آل محمد می باشند.

و نیز همین فروغ در سخن امام کاظم می درخشد آن حضرت فرمود:

«الْإِمَامَةُ هِيَ النُّورُ» (۲).

در حدیثی نادر و جامع امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام به تبیین امامت می پردازد و افق های این مکانت آسمانی را روشن و فراروی مسلمانان می نهد. آن حضرت در پاسخ به عبدالعزیز بن مسلم در حدیثی طولانی می فرماید: «ای عبدالعزیز! این مردم نادانند و در معرفت دین خود حیران و فریب خورده، همانا خدای عزوجل جان رسول خود را نگرفت، تا دینی را برای او کامل کرد و قرآنی به او نازل کرد که شرح همه چیز در آن است. حلال و حرام و حدود و احکام و آنچه مردم بدان نیاز دارند همه را در آن بیان کرده است و فرموده است:

مَا فَزَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ۴.

در آخرین سفر رسول خدا «حجه الوداع» نیز این آیه بر پیامبر خدا نازل گردید:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ۵

ص: ۵۲

۱- (۲) نورالثقلین، ج ۵، ص ۳۴۱.

۲- (۳) همان.

«امروز دین را برای شما کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما پسندیدم تا دین شما باشد.»

«... وَ أَمْرُ الْإِمَامَةِ مِنْ تَمَامِ الدِّينِ (۱)؛ امر و فرمان امامت کمال و تمام دین و نعمت الهی است.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا نرفت تا برای مردم همه ی معالم و معارف دینی را بیان کرد و راه را برایشان روشن ساخت و آنها را بر جاده حق رهنمون ساخت و علی علیه السلام را رهبر و پیشوای آنان قرار داد و از چیزی که مورد نیاز امت باشد چیزی فرو نگذاشت تا آن را بیان نمود. هر که گمان برد که خداوند دینش را کامل نکرده است کتاب خدا را رد کرده است و هر که کتاب خدا را مردود سازد، کافر است.

آگاه باش! آیا مردم قدر و مکانت امامت را می شناسند تا امام را اختیار و انتخاب کنند.

«إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَ أَعْظَمُ شَأْنًا وَ أَعْلَى مَكَانًا...؛ همانا امامت اندازه ای فراتر و مقامی والاتر و موقعیتی برتر و آستانی رفیع و منبع، و عمقی ژرف تر از آن دارد، که مردم با عقل خود بدان رسند و با اندیشه خود آن را درک کنند و امامی همتای این مکانت آسمانی برگزینند.» (۲)

امامت، مقامی است که حضرت ابراهیم علیه السلام پس از آن که به مقام نبوت و خلت رسید، خدایش او را به این مقام مزین نمود و نامش را به وسیله ی آن مقام و مرتبت بلند آوازه نمود و فرمود:

إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا... ۳ خلیل از شادمانی این تشرف، عرض کرد: قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي ؛ و از ذریه و نژادم، هم؟ خدای متعال فرمود: قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ۴؛ عهد و فرمان من به ظالمان نخواهد رسید.

این آیه امامت و پیشوایی هر ستمگری را تا روز قیامت باطل کرد. و امامت را مخصوص برگزیدگان پاک قرار داده است.

ص: ۵۳

---

۱- (۱) اصول کافی، کتاب الحججه باب نادر جامع فی فضل الامام و صفانه، ص ۳۸۵، ح ۱.

۲- (۲) همان.

سپس خداوند، ابراهیم را گرامی داشت و امامت را در ذریه و نژاد برگزیده ی او نهاد و فرمود:

«اسحاق و یعقوب را به او غنیمت بخشیدیم و همه را شایسته نمودیم و آنها را رهبرانی قرار دادیم که به دستور ما هدایت می کردند و انجام کارهای خیر را به آنها وحی کردیم و به پا داشتن نماز و پرداخت زکات را و تنها ما را عبادت می کردند»(۱).

این امامت همیشه در ذریه او بود و از هم ارث می بردند و قرن به قرن تا زمان رسالت پیامبر خدا رسید و تجلی اعظم رخ داده این مقام امامت به آن حضرت رسید و به دستور خدا، پیامبر این خلعت آسمانی را به علی واگذار نمود. آن چنان که خدای متعال بدان فرمان داده بود و پس از او به ذریه برگزیده اش منتقل گردید. آنان که خدا به آنها علم و ایمان داده و در شأن شان فرموده است: *وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ... ۲*؛ و کسانی که به علم و ایمان مزین شدند گویند همان طور که خدا در کتابش خبر داده بود... آنها فرزندان علی علیه السلام هستند تا قیامت؛ زیرا پس از محمد صلی الله علیه و آله پیغمبری نخواهد بود.

«فَمَنْ أَيْنَ يَخْتَارُ هَؤُلَاءِ الْجُهَّالُ؟»(۲)؛ این جاهلان از چه روی، برای خود امام می تراشند، با آن که:

«إِنَّ الْإِمَامَةَ هِيَ مَنزِلَةُ الْأَنْبِيَاءِ، وَارِثُ الْأَوْصِيَاءِ...»(۳)؛ امامت مقام پیامبران و میراث اوصیاء آنان است.

امامت خلافت و جانشینی از سوی خدا و رسول است. و مقام امیرالمؤمنین و میراث حسن و حسین است.

«إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ، وَنِظَامُ الْمُسْلِمِينَ، وَصَلَاحُ الدُّنْيَا وَعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ...؛ همانا امامت زمام دین و نظام مسلمین و عزت مؤمنین است.»

«إِنَّ الْإِمَامَةَ أَسُّ الْأِسْلَامِ النَّامِي وَفَرْعُهُ السَّامِي»(۴)؛ امامت بنیان و اساس اسلام بالنده و شاخسار برین آن است.»

به وسیله ی امامت، نماز و روزه، زکات و حج و جهاد بر پا می شوند، غنیمت و صدقات فراوان می گردند، حدود و احکام اجرا می شوند، مرزها و نواحی کشور مصون می ماند، امام

ص: ۵۴

۱- (۱) انبیاء / ۷۲-۷۳.

۲- (۳) همان.

۳- (۴) همان.

۴- (۵) همان.

حلال و حرام خدا را آشکار می کند و حدود خدا را بر پا می دارد و از دین خدا دفاع می کند و با حکمت و پند نیک و برهان رسا مردم را به راه خدا دعوت می نماید.

«أَلْإِمَامُ كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ الْمُجَلَّلَةِ بِنُورِهَا لِلْعَالَمِ...؛ امام خورشید فروزنده آسمان هدایت است که جهان را به امواج نورانی خود فروزان ساخته و بر افقی می درخشد که دست و دیده ی مردم بدان نمی رسد».

امام مهتاب روشنی بخش و چراغ فروزنده، نور ساطع و ستاره ی هدایت در تاریکی شب ها و تنهایی بیابان ها و گرداب دریاها است.

امام آب گوارایی برای تشنگان هدایت و رهبر به حق و نجات بخش از نابودی هاست.

امام چون آتشی، حرارت زندگی برای سرمازدگان است و دلیلی در تاریکی هاست که هر که از آن جدا شود هلاک می گردد.

امام ابری است بارنده، بارانی است سیل آسا، آفتابی است فروزان، و آسمانی است سایه گستر، و زمینی است گسترده و چشمه ای جوشنده و غدیر و باغی است.

امام همدمی است یار و رفیق، پدری است مهربان، و برادری است دلسوز، و مادری است مهربان و نیکوکردار نسبت به فرزند خردسال، و پناه گاه بندگان خدا، در ترس ها و پیشامدهای ناگوار است.

امام، امین خدا در میان مخلوق، و حجت و رهنمای او بر بندگان، و خلیفه ی اوست در بلاد و دعوت کننده به سوی خدای «عزّوجلّ» و دفاع کننده از حقوق خدای «جل جلاله» است، امام از گناهان پاک و منزّه از عیوب است، به گوهر دانش آراسته و به حلم و بردباری مزین است.

او نظام دین و عزّت مسلمین و موجب خشم منافقین و نابودی کفّار است.

«أَلْإِمَامُ وَاحِدٌ دَهْرِهِ، لَا يُدَانِيهِ أَحَدٌ...»؛ امام یگانه روزگار خویش است، هیچ کسی با او همتا و هیچ دانشمندی با او همتا نیست. جایگزینی ندارد و همانند و نظیری برای او نمی باشد، معدن فضیلت ذاتی است بدون آن که در طلب و اکتساب آن باشد، این آبشار فضل از سوی «مفضّل و هّاب» بر جان او جاری شده است.

کیست که بتواند امام را بشناسد و بتواند او را انتخاب کند؟ هیهات هیهات!

خردها در توصیف آن گمراهند و خاطرها در گمگاه، عقل ها سرگردان و چشم ها بی بصیرت، بزرگان در این مقام کوچکند و حکیمان در حیرت، بردباران کوته نظر و هوشمندان

گیج و نادان، شعرا لال و گنگند و ادیبان درمانده، و سخنرانان بی زبان؛ شرح یک مقامش نتوانند و وصف یکی از فضائلش ندانند، همه به عجز و ناتوانی معترفند، چگونه توان کنهش را وصف کرد و اسرارش را فهمید؟ چطور کسی به جای او ایستد و حاجت مربوط به او برآورد؟ نه چطور؟ از کجا؟ او در مقام خود اختری است فرزونده که برافروزد، و از دست رس دست یازان و وصف واصفان فراتر است. انتخاب بشر کجا به این پایه رسد؟ عقل کجا و مقام امام کجا؟ «فَأَيْنَ الْإِخْتِيَارِ مِنْ هَذَا، وَ أَيْنَ الْعُقُولُ عَنْ هَذَا، وَ أَيْنَ يَوْجَدُ مِثْلُ هَذَا؟!»

به هر روی، کجا چنین شخصیتی یافت شود! گمان برند که در غیر خاندان رسول صلی الله علیه و آله امامی یافت شود؟ خودشان تکذیب خود کنند، بیهوده آرزو برند و به گردنه ی بلند لغزاننده ای گام نهند که آنها را به نشیب پرتاب کند، خواهند به عقل نارسای خود امامی سازند و به رأی گمراه کننده ی خود پیشوایی پردازند؛ جز دوری از مقصد حق بهره نبرند، خدا آنها را بکشد، آخر تا کی دروغ گویند، به پرتگاه درآمدند و دروغ بافتند و سخت به گمراهی افتادند و به سرگردانی گرفتار شدند. دانسته و فهمیده امام خود را گذاشتند و پرچم باطل افراشتند:

وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ كَانُوا مُشْتَبِهِينَ ۱؛

«شیطان کارشان را برابرشان آرایش داد و آنها را از راه باز گرداند؛ با آنکه حق فراروی آنها قرار داشت».

از انتخاب و گزینش خدای «جلّ جلاله» و رسول او، روی برتافتند و به انتخاب خویش گرائیدند با آنکه قرآن به آنان هشدار دهد که:

«پروردگار تو بیافریند آنچه بخواهد، و انتخاب کند. آنان در کار خود اختیاری ندارند، منزّه است خدا و برتر است از آن چه شریک او شمارند»(۱).

و نیز می فرماید:

«برای هیچ مرد و زن با ایمانی اختیاری در برابر حکم خدا و رسولش در امری از امورش نیست»(۲).

ص: ۵۶

---

۱- (۲) قصص / ۶۸.

۲- (۳) احزاب / ۳۶.

و نیز می فرماید:

«چيست برای شما، چگونه داوری می کنید، آیا کتابی شما راست که از آن آموخته اید، که آنچه را شما انتخاب می کنید از آن شماست، و یا ما سوگند خورده ایم که شما تا روز قیامت می توانید هر حکمی برانید، ای پیامبر! از ایشان جویا شو که این کتاب بر کدامشان نازل شده است؟ نکند شرکایی دارند که در قیامت با شفاعت آنها دارای سرنوشتی برابر با مسلمانان می شوند، اگر چنین است پس شرکایشان را معرفی کنند اگر راست می گویند»<sup>(۱)</sup>.

و نیز فروغ وحی است:

«آیا در قرآن تدبر نکنند، یا قفل بر دل دارند یا خدا دلشان را مهر کرده و نمی فهمند»<sup>(۲)</sup>.

و نیز در قرآن چنین آمده:

«و مانند کسانی باشید که گفتند شنیدیم و حال آن که نمی شنوند، همانا بدترین جانداران نزد خدا کر و گنگ هایی هستند که عقل ندارند، اگر خدا در آنان خیری می دانست آنان را شنوا می ساخت هر چند اگر هم می شنیدند پشت کرده و رو بر می گرداندند»<sup>(۳)</sup>.

و یا گویند:

«شنیدیم و عمداً مخالفت کردیم»<sup>(۴)</sup>.

و نیز در قرآن آمده:

«آن فضل و برتری است که خدا به هر که خواهد دهد و خدا صاحب فضل بزرگ است»<sup>(۵)</sup>.

به هر روی، امام علیه السلام پس از تبیین مکانت عرشی امامت و افق های روشن آن که فقط با جعل اشراقیه نورانیه الهیه، امام برگزیده می شود، این فروغ و حقیقت را به پرتو آیات قرآن

ص: ۵۷

---

۱- (۱) قلم / ۳۶-۴۱.

۲- (۲) محمد / ۲۴.

۳- (۳) انفال / ۲۱-۲۳.

۴- (۴) بقره / ۹۳.

۵- (۵) حدید / ۲۱.

مزین و مدلل ساخته، و در ادامه ی سخن خود می فرماید:

«فَكَيْفَ لَهُمْ بِاخْتِيَارِ الْإِمَامِ؟! چگونه می توانند امام را انتخاب کنند با آنکه امام باید:

۱ - دانای مطلق باشد؛

۲ - پیشوا و رهبری باشد که هرگز از بار سنگین مسؤولیت شانه خالی نکرده و نکول ننماید؛

۳ - معدن قدس و طهارت، نور و زهد، علم و عبادت باشد؛

۴ - از سوی رسول خدا معین شده باشد؛

۵ - از نژاد فاطمه ی زهرا باشد؛

۶ - در نسب او تیرگی و گفتگو نباشد و از بالاترین خاندان در قبیله ی قریش و برگزیده از هاشم و عترت رسول اکرم و مرضی خدای «عزوجل» باشد؛

۷ - شرف اشراف و زاده ی عبد مناف باشد؛

۸ - موجب بالندگی علم گردد و دارای مقام کامل بردباری و حلم باشد؛

۹ - مملو و لبریز از معنویات امامت و دانای به تدبیر و سیاست باشد؛

۱۰ - واجب الطاعه باشد و به امر خدا قیام کند؛

۱۱ - ناصح بندگان خدا و حافظ دین خدای عزوجل باشد.

خداوند به پیامبران و امامان علیهم السلام توفیقی خاص عنایت کرده و آنان را از مخزن علم و حکمت خود عطا فرموده است. دیگران را از آن دانش و حکمت بهره ای نیست از این رو آنان از همه برترند و علمشان سرآمد دانش روزگار است.

- مولوی سروده:

هین مکش بهر هوا آن بار علم تا شوی راکب تو برد هوار علم

هین بکش بهر خدا این بار علم تا ببینی در درون انبار علم

از هواها کی رهی بی جام هوای ز هو قانع شده با نام هو

خویش را صافی کن از اوصاف خویش تا به بینی ذات پاک صاف خویش



بینی اندر دل علوم انبیاء بی کتاب و بی معیر و اوستا (۱) -

ص: ۵۸

---

۱- (۱) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص ۳۳۹.

خداوند در قرآن می فرماید:

«آیا کسی که رهبری به حق کند شایسته ی پیروی و هدایت است یا آن که خود نیازمند هدایت است، چه شده شما را؟ چگونه قضاوت می کنید»(۱).

و یا می فرماید:

«به هر که حکمت داده شد خیر بسیار داده شده و جز خردمندان یادآور آن نباشند»(۲).

و نیز پیرامون طالوت می فرماید:

«به راستی خدا او را بر شما برگزید و افزونی در علم و جسم داد، خدا به هر که خواهد ملکش را بدهد، خدا واسع و داناست»(۳).

و درباره پیامبر خود «محمد صلی الله علیه و آله» می فرماید:

«کتاب و حکمت را بر تو فرو فرستاد و آنچه نمی دانستی تعلیمت کرد و فضل خدا بر تو بزرگ است»(۴).

و پیرامون ائمه هدی علیهم السلام از اهل بیت پیامبر و ذریه آن حضرت که جلوه های خاندان ابراهیم اند چنین فرماید:

«آیا حسد برند به مردم در آنچه خدا از فضل خود به آنها داده، محققاً عطا کردیم به آل ابراهیم کتاب و حکمت را و به آنها ملک بزرگی بخشیدیم \* برخی بدان ایمان داشته و برخی نداشته، آتشی افروخته به قدر کفایت دارد»(۵).

امام علیه السلام در ادامه می فرماید:

«وَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ «عَزَّوَجَلَّ» لِلْأُمُورِ عِبَادِهِ، شَرَحَ صَدْرَهُ لِدَلِّكَ، وَ أُوْدَعَ قَلْبُهُ يَتَابِعَ الْحِكْمَةَ، وَ أَلْهَمَهُ الْعِلْمَ إِلْهَامًا...»؛ همانا چون خداوند بنده ای را برای اصلاح و

ص: ۵۹

۱- (۱) یونس / ۳۵.

۲- (۲) بقره / ۲۶۹.

۳- (۳) همان / ۲۴۷.

۴- (۴) نساء / ۱۱۳.

۵- (۵) همان / ۵۴-۵۵.

اجرای امور بندگانش برگزیند او را به شرح صدر می آراید و در دلش چشمه های حکمت و زلال فرزانهگی جاری می کند. دانش خود را از راه الهام به او بیاموزد، تا در پاسخ هیچ سؤالی در نماند و از حق و حقیقت سرگردان نشود، زیرا از طرف خداوند، معصوم است و مشمول کمک و تأییدات اوست. از خطا و لغزش و برخورد نادرست در امان است.

خداوند او را به این صفات مزین ساخته تا حجت بالغه بر تمام بندگانش باشد و گواه او بر همه ی مخلوقاتش، این فضل و علو رتبت از سوی خداوند است که به هر که خواهد عطا می کند و خدا دارای فضل بزرگی است.

- از این منظر رفیع و قدسی - آیا بشر قادر است که چنین امام و شخصی را برگزیند؟ و آیا آن که آنان او را برگزیدند دارای چنین صفات و نشانه هایی بود؟ هرگز!

«تَعَبَدُوا - وَ بَيْتِ اللَّهِ - الْحَقُّ، وَ نَبَّأُوا كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ...»؛ سوگند به کعبه به حریم حق تجاوز کردند و کتاب خدا را پشت سر انداختند.

- آشکارا گمراه شدند و به بیراهه رفتند - نمی دانند که هدایت و شفا در کتاب خداست به قرآن پشت کردند و پیرو هوای خود شدند. خدا آنان را نکوهش کرده و دشمن داشت و در وصف آنان چنین گفته است:

«کیست گمراه تر از آن که پیرو هوی و هوس خویش است، بدون راهنمایی خدا، به درستی که خداوند مردم ستمگر را هدایت نمی کند» (۱).

و می فرماید:

«و این جدال عداوت بزرگی است نسبت به خدا و به کسانی که ایمان آورده اند و خداوند مهر می زند بر هر قلبی که متکبر و جبار باشد» (۲).

این حدیث شریف (۳) افق هایی از مقام و ملکوت قدسی «امامت» را روشن و نمایان می سازد. محتوای آسمانی آن که جلوه هایی از باطن و ظاهر، تفسیر و تأویل قرآن در آن موج می زند، بهترین گواه و سند صحت این حدیث شریف است.

ص: ۶۰

---

۱- (۱) قصص / ۵۰.

۲- (۲) غافر / ۳۵.

۳- (۳) اصول کافی، ج ۱، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، ص ۱۹۸-۲۰۳، ح ۱.

به راستی، به جز ذات مقدس معصومی چون امام هشتم که زلال ترین حقیقت آسمانی است چه کسی می تواند سخنانی با این محتوا و آفاق بلند بیان فرماید، به همین دلیل با آن که حدیث از نظر سند مرفوعه است و عبدالعزیز بن مسلم نیز در هیچ کتاب رجالی، به جز رجال شیخ تعریف نشده، بزرگان عرصه دین و معرفت ساحت حدیث را ستوده و به عنوان «روایه مبسوطه شریفه» آن را مزین ساخته اند.

به هر روی، ساحت قدسی امامت در آیات و روایات تبیین گردیده و فروغ جعل اشراقیه الهیه دانسته شده است.

امام صادق علیه السلام در خطبه ای آراستگی آسمانی امام را این گونه بیان می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ «عَزَّوَجَلَّ» أَوْضَحَ بِأَيْمِهِ الْهُدَى مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّنا عَنْ دِينِهِ، وَ أَلْبَحَ بِهِمْ عَنْ سَبِيلِ مُنْهَاجِهِ، وَ فَتَحَ بِهِمْ عَنْ بَاطِنِ يَتَابِعِ عِلْمِهِ، فَمَنْ عَرَفَ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ اجِبَ حَقَّ إِمَامِهِ وَ حِدَّ طَعْمِ حَلَاوَةِ إِيْمَانِهِ، وَ عَلِمَ فَضْلَ طَلَاوَةِ إِسْلَامِهِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ «تَبَارَكَ وَ تَعَالَى» نَصَبَ الْإِمَامَ عَلِمًا لِخَلْقِهِ، وَ جَعَلَهُ حُجَّةً عَلَى أَهْلِ مَوَادِّهِ وَ عَالَمِهِ، وَ أَلْبَسَهُ اللَّهُ تَاجَ الْوَقَارِ، وَ غَشَاهُ مِنْ نُورِ الْجَبَّارِ، يَمُدُّ بِسَبَبِ إِلَى السَّمَاءِ، لَا يَنْقَطِعُ عَنْهُ مَوَادُّهُ، وَ لَا يَنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِجَهَةِ أَسْبَابِهِ، وَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ أَعْمَالَ الْعِبَادِ إِلَّا بِمَعْرِفَتِهِ، فَهُوَ عَالِمٌ بِمَا يَرِدُ عَلَيْهِ مِنْ مُلْتَبَسَاتِ الدُّجَى، وَ مُعَمَّيَاتِ السُّنَنِ، وَ مُشَبَّهَاتِ الْفِتَنِ، ... حُجِّجَ اللَّهُ وَ دُعَاتُهُ وَ رُعَاتُهُ عَلَى خَلْقِهِ، يَدِينُ بِهِدْيِهِمْ الْعِبَادُ، وَ تَسْتَهْلُ بُنُورَهُمُ الْبِلَادُ، وَ يَنْمُو بِبِرِّكَتِهِمُ التَّلَادُ، جَعَلَهُمُ اللَّهُ حَيَاةً لِلْأَنَامِ، وَ مَصَابِيحَ لِلظُّلَامِ وَ مَفَاتِيحَ لِلْكَلامِ، وَ دَعَائِمَ لِلْإِسْلَامِ، جَرَتْ بِذَلِكَ فِيهِمْ مَقَادِيرُ اللَّهِ عَلَى مَحْتُومِهَا، فَالْإِمَامُ هُوَ الْمُتَّجِبُ الْمُتَّضَى، وَ الْهَادِي الْمُتَّجِي، وَ الْقَائِمُ الْمُتَّجِي، إِضِيْطَفَاهُ اللَّهُ بِذَلِكَ، وَ إِضِيْطَعُهُ عَلَى عَيْنِهِ فِي الدَّرِّ حِينَ ذَرَاهُ، وَ فِي الْبُرِّيَّةِ حِينَ بَرَاهُ، ظِلًّا قَبْلَ خَلْقِ نَسَمِهِ عَنْ يَمِينِ عَرْشِهِ، مَحْبُورًا بِالْحِكْمَةِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ، إِخْتَارَهُ، بِعِلْمِهِ، وَ اتَّجَبَهُ لِطَهْرِهِ...» (۱).

باری درخشش ساحت امام از زبان امام صادق علیه السلام نیز به این شرح است: آن حضرت فرمود: «خدای «عزَّوَجَلَّ» به وجود ائمه هدی علیهم السلام از خاندان رسول صلی الله علیه و آله فروغ دین خود را نمایان ساخت و به وسیله ی آن ذوات مقدس راه و روش خود را آشکار نمود و عمق چشمه ی

ص: ۶۱

دانش خود را شکافته، و جاری ساخت. هر کس از امت محمد صلی الله علیه و آله حق واجب امامش را بشناسد، طعم شیرین ایمان را چشیده و زیبایی برین اسلامش را درک کند؛ زیرا خدای تبارک و تعالی امام را رهبر خلق خود قرار داد و او را حجت بر اهل عالم قرار داد.

تاج وقار بر سر او نهاد و نور جبروتش او را فرا گرفته، با ریسمانی ممدود او را آسمانی ساخته و آبشار فیوضاتش بر او جاری، و از او قطع نشود و آنچه نزد خداست جز به وسیله ی او تبیین نگردد، و اعمال بندگان در پرتو معرفت به او پذیرفته می گردد. او به امور مشتبه و تیره و سنت های کور و درهم و فتنه های پیچیده داناست، خداوند امامت را در نسل امام حسین قرار داده و از فرزندان آن حضرت انتخاب می کند. امامی برمی گزیند که رهبر و هادی و روشنگر و سرپرست و حجت و عالم است، امامانی از طرف خدا که به حق رهبری کنند، و بدان دادگستری نمایند، حجت های خدا و دعوت کنندگان به حق و رعایت کنندگان خلق که به برکت رهبری آنها بندگان هدایت شوند و به نورشان کشورها آباد شود و به برکتشان ثروت های کهن افزوده گردد، خدا آنها را وسیله ی زندگی مردم نموده و چراغ های تاریکی برافروخته و کلید سخن و ستون های اسلام ساخته، تقدیر حتمی خدا بر این جاری است که امام همان شخصی باشد که منتخب است و پسندیده، و رهبر و محرم اسرار، خدایش او را برگزید و در عالم ذر او را دیده و شناخته و برای همان هدف او را آفریده و در میان آفریده ها او را نمایش داده است پیش از آفرینش بشر سایه ی او بر عرش نور تابیده و در سمت راست عرش جای گرفته و در بحر حکمت و دانش غیب او شناور گشت....

امام یادگاری از آدم و بهترین نژاد نوح است. برگزیده ی خاندان ابراهیم و سلاله ی اسماعیل و زبده و انتخاب شده از حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. همیشه او مقصود و منظور خداست، او را نگه می دارد و در حمایت اوست. دام های شیطان و لشکرش را از او دور می سازد، افسون جادوگران و شر شب صفتان را از او مانع می گردد، چنگال بدی را از او برمی گرداند. و او را از عاهات برکنار می دارد و از آفات برحذر می دارد. از گناه معصوم، و از هرگونه پلیدی و هرزگی مصون است. هر جا باشد به بردباری و نیکوکاری معروف است، و به عفاف و دانش و فضل بی نهایت موصوف و آراسته.

مسندنشین پدر باشد و تا پدر هست دم به گفتار نزنند، چون دوره ی امامت پدر سپری شد و تقدیر و خواست خداوند درباره ی او به پایان رسید و اراده ی خداوند او را به سوی دار محبت خود کشید، او پس از وی بر مسند امر خدا نشیند، خداوند دین خود را بر عهده ی او سپارد و او را حجت بر بندگان خویش نماید. سرپرست بلادش قرار دهد و به فرشته روح او را تأیید نماید، و علم خود را به وی عطا نماید. و به حق گویی خود آگاهش نماید و راز خود را به او

سپارد و برای کارهای بزرگ او را نماینده خود قرار دهد، فضیلت بیان و دانش خود را در اختیار او گذارد. رهبر خلقش نماید و حجت اهل عالمش گرداند، و چراغ فروزان اهل دینش نماید، و والی بر بندگانش. او را برای امامت مردم پسندید و راز خود را به او سپرد و او را نگهبان دانش خویش ساخت. گنج حکمتش را در وجود او نهاد و رهبری دینش را به او سپرد و او را برای این مقصود بزرگ و متعالی، جانشین و نماینده ی خود قرار داد. روش های دین و فرائض و حدود خود را به وجود او زنده داشت، و آن امام برحق، هنگام سرگردانی نادان ها و گمراهی جدال چیان، عدل و راستی را با نور درخشان فروزان ساخت، و درد مردم را با درمان سودمند شفا بخشید...»(۱).

این بود تبیین مکانت امامت، و صفات بارز امام از نگاه دو امام علیهما السلام؛ البته تا آنجا که برای انسان قابل درک است و إلاً واقعیت آن است که باید گفت:

«و ما أدراک ما الامامه».

### امامت از نگاه متکلمان

براساس همین مفاهیم آیات قرآن و روایات است که متکلمین شیعی، امامت را یک مقام قدسی الهی دانسته و در تعریف آن گفته اند: «الإمامه ریاسه عامه الدینیه، مشتمله علی ترغیب عموم الناس فی حفظ مصالحهم الدینیه و الدنیویه، و زجرهم عما یضرهم بحسبها»(۲).

امامت ریاست و پیشوایی دین و دنیای امت اسلامی است که مردم را به کمال و رستگاری رهبری می نماید و عموم مردم را بر آنچه که صلاح دنیا و آخرتشان در آن است هدایت نموده و از آنچه موجب ضرر و زیان آنان است باز می دارد. و نیز علامه حلی در «الفین» چنین می گوید: «هو الانسان الذی له الرئاسة العامه فی الدین و الدنيا بالاصاله فی دارالتکلیف»(۳) و نیز ابن میثم بحرانی در این رابطه گفته است: «و هی رئاسه عامه فی امور الدین و الدنيا بالاصاله».

و امام از جانب خداوند معین می گردد: «لیکون لطفاً لنا لاداء الواجبات العقلیه... إنه یجب أن یکون الامام معصوماً»(۴).

ص: ۶۳

۱- (۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۳-۲۰۴.

۲- (۲) کشف الفوائد، علامه حلی، ص ۷۷.

۳- (۳) الفین، علامه حلی، ص ۱۲.

۴- (۴) قواعد المرام فی علم الکلام، میثم بن علی بحرانی، ص ۱۷۹-۱۷۴.

آری، از همین منظر و نگاه قرآنی است که بزرگان مکتب شیعی آن کس را که به صفات برین آسمانی آراسته، و به گوهر ولایت الهی، مزین و به نشان عصمت فروزنده باشد امام می دانند.

شریف مرتضی در «الشافی» در این رابطه چنین می نگارد: «من كان بهذه الصفه فهو الامام المفترض الطاعه» (۱)؛ او که دارای مقام ولایت و برترین کمالات باشد امام است.

پس آنگاه در پرتو استدلال به آیه شریفه أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ ۚ چنین نگاشته است: «و هو منصوص عليه معصوم» (۲) اطاعت و پیروی از امام را خداوند بر همگان واجب کرده، پس بدون شك باید او از هر گونه خطا و اشتباه مصون بوده و به ملکه عصمت مزین باشد.

شیخ طوسی نیز که از پویندگان راه و از شاگردان علم الهدی است در تبیین مقام امامت می فرماید:

«و هو الامامه التي لا- يتم التكليف عن دونها...، و إِنَّمَا قَلْنَا إِنَّ الْإِحْلَالَ بِهَا يَعُودُ بِالنَّقْضِ عَلَى ادْلِهِ التَّوْحِيدِ وَ الْعَدْلِ» (۳) امامت شرط بقاء تکلیف و فروغ عدل خداوند است و به عبارت دیگر، تزلزل در این بنیان، عدل و توحید را می لرزاند».

و در ادامه می گوید:

«فلا بدّ - على هذا - من أن يكون الامام معصوماً ليخرج عن العله المحوجه إلى الامام» (۴)؛ وجود امام به ملکه عصمت آراسته گردیده و او نیز چون پیامبر چهره ای معصوم و قدسی است. نیازمندی جامعه به وجود امام می طلبد که امام معصوم باشد».

و نیز فرموده است:

«والعصمه عند الاماميه شرط اساسي لجميع الانبياء و الائمه» (۵).

ص: ۶۴

۱- (۱) الشافی فی الامامه، شریف مرتضی، ج ۲، ص ۲۸۱.

۲- (۲) الشافی فی الامامه، ج ۲، ص ۲۵۷.

۳- (۳) تلخیص الشافی، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۴۹.

۴- (۴) همان، ص ۴۱۸.

۵- (۵) همان، ص ۶۲.

حکیم لاهیجی نیز در کتاب «گوهر مراد» چنین می نگارد:

«پس مراد از امامت نیست مگر ریاست عامّه مسلمین در امور دنیا و دین بر سبیل خلیفگی و نیابت از پیغمبر، و از عجایب امور آن است که تعریف مذکور برای امامت متفق علیه است میان ما و مخالفین ما و حال آن که هیچ یک از خلفا و ائمه که ایشان مختص اند به قول به امامت ایشان متصف نیستند به جمیع امور معتبره در مفهوم امامت»<sup>(۱)</sup>.

در فراز دیگری می نگارند:

«از مواضع خلاف عصمت امام است. امامیه عصمت امام را واجب دانند بنابر آن که وجود امام از مقومات دین است نزد ایشان و با عدم عصمت مأمون از تغییر و تبدیل نتوان بود»<sup>(۲)</sup>.

مرحوم قاضی در «احقاق الحق» نیز همین معنا را دنبال کرده و چنین نگاشته است:

«فإنّ الامام يجب أن يكون معصوماً ذهب الاماميه إلى أنّ الائمة كالانبياء في وجوب عصمتهم»<sup>(۳)</sup>.

امام چون پیامبر، باید معصوم بوده و از آغاز زندگی تا پایان آن از گناه منزّه باشد:

«لأنّهم حفظه الشرع والقوامون به، حالهم في ذلك كحال النبي صلى الله عليه وآله...»<sup>(۴)</sup>؛ چون همانند پیامبر حافظ و نگهبان دین و به پا دارنده ی احکام آن می باشد.

باری امام از روح قدسی برخوردار است، چون از مطلع نبوت فروزان است: «النبوه تختصّ في روحها بقوه قدسيه...»<sup>(۵)</sup>؛ نبوت در هویت الهی اش به قوه قدسی اختصاص یافته، که در پرتو آن قوه ی قدسی روح و جان جهان آفرینش است و همان گونه که روح در بدن انسان تصرف می نماید و موجب حرکت اعضاء می گردد فروغ قدسی روح پیامبر منشأ افاضه در جهان ممکن است و در آن تصرف می نماید و جلوه های اعجاز و کرامات از این مشرق تجلی می کند.

ص: ۶۵

۱- (۱) گوهر مراد، لاهیجی، ص ۳۲۹.

۲- (۲) همان، ص ۳۳۳.

۳- (۳) احقاق الحق، قاضی نورالله شوشتری، ص ۲۹۲-۲۸۶.

۴- (۴) همان، ص ۲۹۳.

۵- (۵) فصوص الحکم، فارابی، فص ۳۲، ص ۴۴.



«الروح القدسیه لا یشغلها جهه تحتہ عن جهه فوقہ...»<sup>(۱)</sup> این مکان و مشرق امامت است. «امام» در تعریف شیعه ی امامیه یک انسان کامل آسمانی است که به مقام قدسی و عقل مستفاد رسیده، روحش به دو عالم باطن و ظاهر مشرف است. جهت و توجه به عالم حس و فهم احکام محسوسات او را از مشاهده ی عالم عقل و حقایق غیبی باز نمی دارد و به گفته مولوی:

جسم ظاهر روح مخفی آمده است جسم همچون آستین، جان همچو دست

باز عقل از روح، مخفی تر بود حس به سوی روح، زودتر ره برد

روح وحی از عقل پنهان تر بود زآنکه او غیب است و او زان سر بود

آن حسی که حق بدان حس مظهر است نیست حس این جهان آن دیگر است

حس حیوان گر بریدی آن صور با یزید وقت بودی گاو و خر

غیر فهم و جان که در گاو و خر است آدمی را فهم و جان دیگر است

باز غیر فهم و جان آدمی هست فهمی در نبی و در ولی<sup>(۲)</sup>

به هر روی، پیغمبران و اوصیای آنان راهنمایان انسان به جهان غیبند، آمده اند تا آن افق را بر انسان بکشایند و مردم را به غیب و ماورای ظاهر معتمد سازند. آنان آمدند تا چراغ عقل و ژرف اندیشی را فراروی انسان قرار دهند، و لایه های پنهان جهان را به انسان بنمایانند.

علی علیه السلام می فرماید:

«هُم عَیْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ»<sup>(۳)</sup>؛ حیات دانش بوده، و نادانی در پرتو فروغ علمشان نابود گشت، دین در پرتو عقل تابانشان تفسیر شد

«عَقَلُوا الدِّینَ عَقْلًا وَعَايَهُ وَرِعَايَهُ...»<sup>(۴)</sup>؛

یاعلی از تنگنای ظلمت جهلم رهان گمراهان را هم تویی در دیده مصباح الضیاء<sup>(۵)</sup>

ص: ۶۶

۱- (۱) همان، فص ۴۷.

۲- (۲) امدادهای غیبی در زندگی بشر، شهید آیه الله مرتضی مطهری، ص ۷۱-۷۰، به نقل از مثنوی.

۳- (۳) نهج البلاغه، خطبه ۲۳۹، ص ۲۶۸.

۴- (۴) همان.



باری، دین در پرتو خرد، انسان را به کمال و تعالی می‌رساند، و از این منظر، در نگاه پیشوایان دینی ما، عقل مشعل فروزان فضای دین‌پیمایی است، و مهندسی حدیثی ما بر آن قرار گرفته که در نخستین جامع حدیثی ما کتاب «العقل» مطلع‌النور زلال آسمانی حدیث شیعه است.

ناصرخسرو چنین سروده:

راست آن است ره دین که پسند خرد است که خرد اهل زمین را از خداوند عطاست  
عدل بنیاد جهان است بیندیش که عدل جز به حکم خرد از جور به حکم که جداست  
خرد آن است که مردم ز بها و شرفش از خداوند جهان اهل خطاب است و ثنا است  
خرد اندر ره دنیا سره یارست و سلاح خرد اندر ره دین نیک دلیل است و عصا است  
خرد از هر خللی پشت و ز هر غم فرج است خرد از بیم امان است و ز هر درد شفاست  
بی خرد گر چه رها باشد در بند بود با خرد گرچه بود بسته چنان دان که رهاست(۱)

این ذوات مقدس و معصوم به دنبال آنند که میان مردم و جهان غیب رابطه برقرار نمایند و حلقه‌ی اتصال میان مردم و عالم غیب باشند. مردم را به مددهای غیبی به ویژه در شرایط خاص، معتقد نمایند، و افقی برین و امیدآفرین فراروی انسان باز نمایند(۲).

چه نیکو گفته است سید ابن طاووس به فرزند خویش:

«... و منها أن يقال لمن زعم أن الأئمة لا يحتاجون إلى العصمة هل تقبل عقولكم...» پس خدای «عزوجل» پیامبر را معصوم قرار داد و به او وحی فرستاد و در هر چه امت را به آن نیاز بود با او سخن گفت. او را تا سدره المنتهی بالا برد و آنچه لازم بود به او وحی کرد و خدای «عزوجل» می‌دانست و آگاه بود که پس از رحلت او مردم به رهبر و امام محتاجند، اسلام دینی جهانی است آمده تا فروغش بر همه‌ی جهان بتابد و کلمه‌ی «لا إله إلا الله» بر جهان طنین افکند، بدون شک جنگ‌ها و فتوحات در پیش خواهد بود. دروازه‌های کشورهای بر مسلمانان باز و موج اسلام کرانه‌های جهان را فرا خواهد گرفت. مسلمانان به فزونی و کثرت می‌رسند و در سراسر جهان پراکنده خواهند شد و میانشان اختلاف روی خواهد داد و در این زمان دریچه‌ی وحی مسدود خواهد بود. آیا کسی وجود نخواهد داشت که به جای پیامبر اکرم امت اسلام را رهبری کند و

ص: ۶۷

۱- (۱) دیوان ناصرخسرو، صص ۱۲۳-۲۲-۲۱.

۲- (۲) همان.

بار امت را بر دوش کشد و با عدل و علم و ملکه عصمت خویش کارها را سر و سامان دهد و مورد اعتماد مردم باشد؟ هر کس به خدای «جَلَّ جلاله» و نیای تو «محمد صلی الله علیه و آله» چنین گمانی داشته باشد همانا شخصی غافل و یا دشمنی جاهل خواهد بود. فرزندم با توجه به این که انسان ها نابرابر و از عناصر گوناگونی آفریده شده اند و آفرینش آنان از گوهرها؛ مواد خاکی، عقول و ارواح افلاکی مختلفی است.

بنابراین، اگر امام دارای همان صفات نبوت - که از جمله ی آن صفات ملکه ی عصمت کبری است - نباشد هرگز جامعه به سرمنزل مقصود و ستیغ فرزاندگی انسان کامل نخواهد رسید»(۱).

حال روشن گردید که همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله پای بر فرش و سر در عرش خدا دارد، چرا که:

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ ۚ؛ او همانند مردم است.

با مردم می نشیند و گفتگو می کند، غذا می خورد و آنچه یک انسان داراست او نیز دارا می باشد؛ ولی در همان حال سر بر عرش الرحمن می ساید و در ملکوت اعلی سیر و سیاحت می کند، با رفیق اعلی هم راز و با فرشتگان و جبرئیل هم آواز است.

امام در نگاه اعتقادی و کلامی شیعی از همان مطلع نبوت می تابد و از همان مکانت عرشی برخوردار است. در حقیقت نبوت و امامت تابش یک حقیقتند بلکه امامت فروزنده ترین آفتاب این آسمان است؛ البته بعضی از پیامبران خدا امام بوده اند.

به هر روی، امام شخصیتی آسمانی است، درک مقام و جلالت او بر غیراسخان در علم پنهان است. اوست که ۷۲ مقام و رتبه ی اسم اعظم را فرا گرفته، فقط «حرف مستأثر» بر او پنهان است(۲) همه ی نشانه های پیامبران را داراست(۳) گنجینه دار دانش پیامبران است(۴) و هر زمان که اراده کنند بدانند هر چه بخواهند می دانند(۵). و علم بما کان و ما یکون نزد آنان است(۶).

ص: ۶۸

۱- (۱) کشف المحجبه، ابن طاووس، فصل ۵۹، ص ۳۹-۴۰.

۲- (۳) همان، ص ۲۳۰، ح ۱ و ۲.

۳- (۴) همان، ص ۲۳۱، ح ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵.

۴- (۵) همان، ص ۲۲۳-۲۲۵.

۵- (۶) همان، ص ۲۵۸، ح ۱ و ۲ و ۳.

۶- (۷) همان، ص ۲۶۰-۲۶۲.

این سستیغ تَلَأَلُوْا امامت است و فاطمه را بر این افق باید نگریست و سخنان آن بانو در این عرصه ی نور تحلیل و تفسیر می گردد. او گوهری آسمانی است و آراسته به ملکه ی عصمت و ولایت؛ و «مصحف» آن حضرت آفتاب این افق است.

امام صادق و سایر امامان به وجود مصحف افتخار می کردند. آن را از اسرار امامت می شناختند. در واقع جام جهان نمای امامان و مشرق تابان علم خدا بود، و لوح فاطمه علیها السلام نیز که مزین به اسماء ائمه اثنی عشر «صلوات الله علیهم» بوده، جلوه ای دیگر از مکانت قدسی فاطمه است (۱).

شگفتا فاطمه کیست؟ او که ثمره ی هفتاد و پنج روز از زندگانش در سیر صعودی و نگاه آسمانی آن حضرت مصحف تجلی می کند و در نگاه سیاسی اجتماعی او اساس مکتب تشیع پایه ریزی می شود، مکتبی که میلیاردها انسان را در پرتو ولایت علی نورباران می سازد، مکتبی عاشورایی و انقلاب آفرین که پرتوی از آن امروزه افق روشن و امیدآفرینی را فراروی مسلمانان گشوده است.

بدون شك فاطمه علیها السلام دارای مقام امر و ولایت کبری است. امام صادق علیه السلام می فرماید:

«عَلَى كُلِّ امْرِئٍ عَنَّمْ أَوْ اِكْتَسَبَ الْخُمْسَ مِمَّا أَصَابَ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامَ وَ لِمَنْ يَلِي أَمْرَهَا مِنْ بَعْدِهَا مِنْ ذُرِّيَّتِهَا الْحَجَّجِ عَلَى النَّاسِ...» (۲).

اگر چه در سند این روایت نام عبدالله بن قاسم خضرمی دیده می شود و نامبرده را نجاشی تضعیف کرده، ولی او از راویان کامل زیارات بوده و به توثیق ابن قولویه موثق می باشد. به هر روی، این جمله

«وَ لِمَنْ يَلِي أَمْرَهَا مِنْ بَعْدِهَا مِنْ ذُرِّيَّتِهَا الْحَجَّجِ عَلَى النَّاسِ...» مقام ولایت آسمانی را برای آن صدیقه معصومه آشکار می سازد، او دارای مقام امر است. همان مقام امری که فقط به فرزندان معصوم آن حضرت رسیده است.

و در حدیثی دیگر، امام حسن عسکری علیه السلام می فرماید:

«نَحْنُ حُجَّجُ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ وَ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْنَا (۳)؛ ما حجت خدا بر مردمیم و فاطمه ی زهرا حجت خدا بر ماست.»

ص: ۶۹

۱- (۱) الموسوعه الكبرى عن فاطمه الزهراء، ج ۱۹، ص ۳۳۴-۳۴۴، مجموعاً ۱۵ حدیث.

۲- (۲) وسائل الشیعه، ج ۴، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۸، ص ۳۵۱، ح ۸.

۳- (۳) فاطمه الزهراء سرّ الوجود، سیدعادل علوی، ص ۵۹.

آن بانوی بزرگ، اسوه ی قدسی و پاکی برای امام زمان علیه السلام است. در توقیع مبارک آن حضرت در پاسخ به مکاتبه ای چنین نگاشته:

«وَفِي إِبْتِنِهِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِيْ اسْوَةٌ حَسَنَةٌ...»<sup>(۱)</sup>.

شگفتا! به راستی چه فروزنده جایگاه قدسی برای این بانو است؛ او که حبیبه ی خدا، محبوبه رسول خدا روح، قلب و جان نبوت و مادر امامت است. او که سرّ وجود، و آفرینش و راز آسمانی اصحاب کساء است. خدای متعال هم اصحاب کساء را به نام مبارک او آغاز می کند:

«هُم فَاطِمَةُ وَابُوهَا وَبَعْلُهَا وَبَنُوهَا»<sup>(۲)</sup> و چهار چهره ی آسمانی دیگر را نیز به نام او می خواند.

این بود پرتوی از جمال فاطمه، که جمال حسنای الهی است<sup>(۳)</sup> او که صدها آیه ی قرآن به تفسیر و تأویل، باطن و ظاهر، با قلم نور سیمای عرشی او را آراسته و نمایان می سازد<sup>(۴)</sup>. صدها سخن و حدیث رسول حق صلی الله علیه و آله ساحت قدسی آن محبوبه ی پدر و حبیبه خدا را می ستاید<sup>(۵)</sup> علی علیه السلام از مقام شفاعت آن بانو می گوید و او را «نعم العون» در محراب اطاعت و بندگی خدا معرفی می نماید<sup>(۶)</sup>.

حسن علیه السلام فرزند نازنینش از عبادت و شب زنده داری او می گوید و از مهرورزی و مهربانی و دعای او برای مؤمنین و مؤمنات گزارش می دهد<sup>(۷)</sup>.

حسین علیه السلام از زبان رسول خدا، او را سرور قلب رسول خدا

«فاطمه بهجه قلبی» می داند<sup>(۸)</sup>.

آری، فاطمه سرور قلب پیامبر و فرزندان فاطمه میوه ی قلب آن حضرت، و شوهر فاطمه فروغ دیده پیامبر خدا بودند، و امامان از فرزندان فاطمه امناء پروردگار و ریسمان ممدود از

ص: ۷۰

۱- (۱) بحار، ج ۵۳، ص ۱۷۹-۱۸۰، ح ۹، به نقل از احتجاج طبرسی.

۲- (۲) مفاتیح، حدیث شریف کساء.

۳- (۳) فرائد السمطين، ج ۲، ص ۶۸.

۴- (۴) ر. ک: مجامع روائی و به خصوص شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، الحافظ الکبیر عبیدالله بن عبداللّه بن احمد المعروف بالحاکم الحسکانی.

۵- (۵) همان، ذخائر العقبی، محب الدین احمد بن عبداللّه الطبری.

۶- (۶) کشف الغمه، ج ۱، ص ۵۰۶؛ بحار، ج ۴۳، ص ۱۱۷.

٧- (٧) بحار، ج ٤٣، ص ٨١.

٨- (٨) فرائد السمطين، ج ٢، ص ٦٦.

عرش تا فرش بوده که بندگان را به خدا متصل می ساختند. آری، علی علیه السلام در سخنی کوتاه در نهج البلاغه ساحت این بانو را این گونه می ستاید: «وَمِنَّا خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ»<sup>(۱)</sup>؛ بهترین زنان جهان از ماست، فاطمه علیها السلام بر آسمان عزت و قدس بی نظیر است و شبیه و همانندی ندارد.

اقبال لاهوری این شکوه و مجد آسمانی را چنین به نظم آورده:

مریم از یک نسبت عیسی عزیز از سه نسبت حضرت زهرا عزیز

نور چشم رحمه للعالمین آن امام اولین و آخرین

بانوی آن تاجدار هل اُتی مرتضی مشکل گشا، شیر خدا

مادر آن مرکز پرگار عشق مادر آن کاروان سالار عشق

آن یکی شمع شبستان حرم حافظ جمعیت خیر الامم

و آن دگر مولای ابرار جهان قوت بازوی احرار جهان<sup>(۲)</sup>

و شهریار ملک ادب نیز چنین می سراید:

همسری تاج سرستم که به جانش پرستم کرم خاص خدایی که به جانش پرستم

فخر از زهره ی زهرا و دو والا پرستم خود نبی داشته ی دامادم و فخر پدرستم<sup>(۳)</sup>

رفعت سمنانی نیز چنین سروده:

هر چه خدا در خفا کمال نهان داشت کرد عیان در وجود حضرت زهرا

وی که به اخلاق علم و فضل تو معروف وی که به جود و کرم یگانه ی دنیا<sup>(۴)</sup>

## فاطمه و قرآن

حیات و زندگانی فاطمه علیها السلام، ترجمانی از «تربیت و حیانی» است. فاطمه در دامان پدری پرورش یافت که قلب مبارکش تجلی گاه فروغ وحی بود. از این منظر، قرآن بیش ترین اثر را در تربیت «فاطمه» و زندگی آن بزرگوار داشته است.

ص: ۷۱



۲- (۲) دیوان اقبال لاهوری، ص ۱۰۳.

۳- (۳) دیوان شہریار، ج ۲، ص ۱۱۳۷.

۴- (۴) دیوان رفعت سمنانی، ص ۱۷۶.

موج نورانی وحی آن چنان خانه ی فاطمه را لبریز ساخته که فضّه خادمه آن حضرت با زبان قرآن گفتگو می کند.

## فضّه کیست؟

آری، خدمتگزار خانه ی فاطمه، فضّه که بنا بر نقل بعضی از روایات خواهر قنبر غلام علی علیه السلام و از اهل حبشه بوده است.

او بانوی بانوان است. فضّه را پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه بخشید تا خدمتگزار او باشد؛ ولی خانه ی علی برای او بهترین آموزشگاه گردید. به پاس حضورش در خانه ی علی علیه السلام و فراگیری معارف اسلامی دُر بی همتای معرفت و ایمان شد.

خانه ی گلین علی علیه السلام برای او عرش الرحمن بود، او در پرتو آیات سوره انسان نورباران شد؛ او نیز چون معصومان آن خاندان روزه گرفت و چون آن عرشیان ایثار کرد و خداوند ایثارشان را ستود و در پرتو این آیات (۱) مجد و عظمت این بانو نیز جاودانه گردید.

البته سرشت پاک و آموزش فاطمه و علی علیهما السلام از آن خادمه بانویی نمونه تربیت کرد؛ آن گونه که مردان بزرگ نیز مبهوت جلالت و دانایی او گردیده اند. در خبر است که او حافظ قرآن بود و پیوسته آیات قرآن را تلاوت می کرد، از سروده ی وحی جانش به بهجت ملکوتی مزین گشته و مدام با آیات قرآن گفتگو می کرد. او بیست سال جز با قرآن سخنی نگفت.

ابوالقاسم قسری می گوید:

در سفر حج از کاروان عقب افتادم. در بیابان به زنی برخورد کردم او را نشناختم، متعجب و شگفت زده شدم از او پرسیدم تو کیستی؟ در جوابم گفت: وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ۲ سلام کردم، پاسخ سلامم را داد. گفتم: در اینجا چه کار می کنی؟ در پاسخم گفت: وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ ۳ دانستم که راه را گم کرده، از او پرسیدم: از آدمیانی یا از جن؟ در پاسخم گفت: يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ ۴ گفتم از کجا می آیی؟ پاسخ گفت: يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ

ص: ۷۲

بَعِيدٍ ۱ از هدف و مقصود او پرسیدم. پاسخم گفتم: وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا ۲ گفتم چند روز است که از کاروان جدا شده ای؟ جواب داد: وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ۳ گفتم گرسنه ای؟ پاسخ گفتم: وَ مَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ... ۴ گفتم پشت سر من سوار شو. در پاسخ گفتم: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا ۵ پس پیاده شدم و آن بانوی باکرامت سوار شد و گفتم: سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرْنَا هَذَا ۶. چون به قافله رسیدیم، پرسیدم آیا کسی را در قافله داری؟ پاسخ داد: يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ ۷؛ وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ ۸؛ يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ ۹؛ يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۱۰؛ دانستم که این اسامی آشنایان با او هستند. گفتم چه نسبتی با این افراد داری؟ پاسخ داد: أَلْمَالُ وَالْبُنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۱۱ آگاه شدم که این

افراد پسران او هستند، آن گاه پاداشی به من عطا کرد. از فرزندان او پرسیدم که این بانوی با عظمت کیست؟ گفتند مادر ما فاضله خادمه حضرت فاطمه زهرا است که از بیست سال پیش تاکنون فقط با زبان قرآن گفتگو می کند. آن بانو چنان با عظمت است که مخالفان نیز شکوه او را می ستایند. در خبر است که روزی عمر بن خطاب تحت تأثیر دانش این بانو قرار گرفته و گفت: «یک تار موی آل ابی طالب هم از عمر بن خطاب داناتر است».

به هر روی، فاضله در پرتو تربیت وحیانی علی و فاطمه، بانوی نمونه ای می گردد که هنوز آوازه ی نامش در تاریخ طنین می افکند. او به دانش غریبه نیز آگاهی داشت پیرامون او

گفته اند: او به دانش کیمیا آگاهی داشت چون گام در خانه ی علی علیه السلام نهاد قطعه مسی را گرفته و به طلا تبدیل کرد و نزد امیرالمؤمنین آورد. آن حضرت فرمود: «آفرین فضا؛ ولی اگر فلان کار را کرده بودی این طور رنگش بهتر و در نتیجه ارزش بیشتری می یافت. فضا پرسد: «مگر شما علم کیمیا می دانید؟ آن حضرت پاسخ داد آری، و آن گاه اشاره به حسین علیه السلام کرد فرمود: این کودک نیز می داند. آن گاه اشاره ای به زمین کرد. زمین شکافته شد و خزانه ای مملو از شمش طلا نمایان گردید؛ سپس فرمود: «فضا این شمش را هم روی آنها بگذار.»

گویی آیه الله محقق اصفهانی در سروده ای در ثنا و ستایش فاطمه علیها السلام اشاره به این داستان کرده و می گوید:

مفتقرا متاب روی از در او به هیچ سو زانکه مس وجود را فضا او طلا کند (۱)

به هر روی، آن بانوی بزرگواری است که امیرالمؤمنین در توصیفش گفته اند:

«اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي فَضْتِنَا» و او در نهضت عاشورا همراه امام حسین علیه السلام بود و کمک می کرد زینب علیها السلام را در حفظ و نگهداری اطفال در مسیر کوفه و شام. برخی او را با قنبر برادر دانسته و فرزند پادشاه حبشه و بعضی او را از هندوستان دانسته اند خلاصه،

«كانت فضا النوويه جاربه الزهراء في درجه عاليه من الايمان و التقوى». این تابش قرآن بر فضا کنیز زهرا علیها السلام است؛ ولی فاطمه با آن سرشت و طینت عرشی بارش وحی بر روح او چه معجزه ای می آفریند خدا و رسولش و ائمه معصومین علیهم السلام می دانند!

به هر روی، با توجه به روح عرشی و طینت بهستی آن صدیقه، فروغ وحی با بیش ترین پرتو در زندگی آن حضرت درخشش داشته است. تسبیح، تحمید، شکر و ثناء، نیایش و پرستش، توحید و یگانه ستایی و صدها مفاهیم آسمانی دیگر که از زبان آن حضرت ساطع است، جلوه هایی از آیات قرآن است. زندگی آن حضرت چون دانشگاهی برای همه ی تاریخ است که در آن انسان و قرآن چون جسم و روح شاکله ی واحدی را پدید آورده و قرآن با همه آفاق بطونش در آن تفسیر گردیده است.

قرآن در اوج فروغ عرشی و حقیقت آسمانی خود بر جان «فاطمه» تابیده و انوار آن در رفتار، اندیشه و مقال آن حضرت فروزان است.

ص: ۷۴

---

۱- (۱) الذریعه، ج ۹، ص ۱۰۸۲؛ الدر المنثور فی ربات الخدور، ص ۴۳۹؛ اعلام النساء المؤمنات، محمد الحسون، ص ۵۹۵-۵۹۷، ش ۳۵۶؛ بحار، ج ۴۱، ص ۲۷۳؛ و ر. ک: الموسوعه الکبری، ج ۱۷، ص ۴۲۸-۵۲۲.

آن حضرت در دعای روز دوشنبه خود چنین می فرماید:

«وَتَبَّصَّرًا فِي كِتَابِكَ، وَفَهْمًا فِي حُكْمِكَ... وَ لَا تَجْعَلِ الْقُرْآنَ بِنَا مَا حَلَّا...» (۱) او در این نیایش از خداوند بصیرت و بینایی در قرآن و فهم حکم و فرمان خدا را می طلبد و آن گاه با درود بر محمد و آل محمد از خداوند طلب می کند: «خدایا قرآن را به ما خصم و در ستیز و مجادله قرار مده».

و نیز در تعقیبات نماز ظهر همین مفهوم را تکرار نموده و چنین نیایش می کند:

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْنِي جَاهِدًا لِشَيْءٍ مِنْ كِتَابِهِ (۲)؛ حمد و سپاس برای خدایی است که فروغ وحی را بر جانم جاری ساخت و مرا منکر آیات کتابش قرار نداد».

آن حضرت در خطبه بلیغ و منشور آسمانی فدکیه نیز پیرامون قرآن سخنان شیوایی را بیان فرمود که در آغاز کتاب ذکر گردید:

«وَنَحْنُ بَقِيَّةٌ...». در این سخن، فاطمه علیها السلام جایگاه و مکانت قرآن و اهل بیت علیهم السلام را می نگرد و تعامل این دو آینه حق نما و مشرق فروزان حقیقت را نمایش می دهد، مشرقی که تجلی گاه نور علی نور است و تفسیری از حدیث شریف ثقلین که قرآن و اهل بیت با هم اند و هرگز میان آن دو جدایی نخواهد بود.

بدون شک فاطمه و اهل بیت علیهم السلام ستارگان هدایت گر قرآند، ده ها آیه در تبیین و توصیف این مقام نازل شده است و آیات فراوانی از قرآن - با تفسیر و تأویل - بر جلالت فاطمه علیها السلام دلالت می کند. از همین منظر است که «فاطمه» مشکات، کوب دری، بحر موج عصمت و عفت، شاخسار درخت طوبی و مبارک قرآن است.

آن بانو قلب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و قلب پیامبر تجلی گاه تابش وحی بود (۳). او همراز جبرئیل، آورنده ی وحی خداست و به همین دلیل شمیم قدسی فاطمه از گلوآژه های وحی جان را به زیارت ملکوت می برد.

در پرتو آیه ی نور، امام صادق علیه السلام فرمود: «فاطمه علیها السلام مشکات قرآن کریم است» (۴). و امام کاظم علیه السلام فرمود: «فاطمه کوب دری در آیه ی نور است» (۵).

ص: ۷۵

۱- (۱) بحار، ج ۸۷، ص ۳۳۸.

۲- (۲) همان.

۳- (۳) بحار، ج ۴۳، ص ۲۴.

۴- (۴) کشف، زمخشری، ج ۴، ص ۲۲۰.

۵- (۵) کشف الیقین، ص ۴۱۶.

فاطمه، تابش جمال حق در سوره مبارکه «دهر» است، که به پاس حرمتش «حور» محو جمال الهی او شده است (۱).

آن حضرت شخصیت ممتاز آیات مودت فی القربی است (۲).

و منظور از قُرَّةَ أَعْيُنٍ آیه مبارکه: وَ ذُرِّيَاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا آن بانو و حسن و حسین فرزندان آن حضرت می باشند.

و نیز، مقصود از دو بحر در آیه: مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ۴ علی و فاطمه علیهما السلام می باشند (۳).

انس بن مالک گفته است: مقصود از دو بحر علی و فاطمه علیهما السلام می باشند (۴). ابوسعید خدری می گوید: «چون آیه: فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ... ۷ نازل گردید رسول خدا صلی الله علیه و آله علی، فاطمه، حسن و حسین را فرا خواند و فرمود: پروردگارا! اینان اهل بیت من هستند» (۵).

عکرمه می گوید: مقصود از آیه أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ ۹ پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام می باشند (۶).

جابر بن عبدالله انصاری می گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«خداوند علی و فاطمه و فرزندان معصومشان را «حجت» قرار داد و آنان افق های رحمت و درهای علم و دانش در میان امت هستند، کسی که آنان را هادی و پیشوای خود قرار دهد به صراط مستقیم هدایت شده است و این است جلوه ی نورانی: إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» جابر در روایتی دیگر می گوید: که پیامبر خدا فرمود: «زهرا زهره ی فروزان آسمان هدایت است» (۷).

ص: ۷۶

۱- (۱) روح المعانی، آلوسی، ج ۲۹، ص ۱۵۷.

۲- (۲) کشف، ج ۴، ص ۲۲۰.

۳- (۳) شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۰۸؛ درالمنثور، ص ۶۹۷.

۴- (۴) شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۰۸.

۵- (۵) ذخائر العقبی، ص ۲۵.

۶- (۶) شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۴۲.

۷- (۷) همان.

و نیز در پرتو آیه: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ ۱ از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمود:

«رسول خدا اصل و ریشه درخت است، علی فرع آن حسن و حسین ثمره ی آن و فاطمه شاخسار آن است و در حدیثی دیگر از پیامبر خدا نقل شده که فاطمه فرع آن درخت مبارک است» (۱).

از عبدالله بن مسعود روایت شده که آیه ی: إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ ۳ در شأن و منزلت علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نازل گردیده است و پاداش صبر و بردباری برای آن رستگاران است (۲).

و نیز از ابن عباس روایت شده که منظور از کلمات فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ ۵ محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام می باشند (۳).

امام صادق علیه السلام فرمود:

«لیله القدر؛ فاطمه و الروح؛ روح القدس است که در جان و روح فاطمه نازل می گردد و این است تأویل سوره قدر».

امام باقر علیه السلام فرموده است:

«خانه علی و فاطمه قسمتی از حجره رسول خداست و سقف آن عرش الرحمن است و باطن این خانه تا عرش خداوند امتداد دارد که فرودگاه فرشته ی وحی است»،

و در بیانی دیگر فرمود:

«خداوند متعال در بصیرت محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نوری نهاده است که آنان بر عرش خدا می نگرند و بام خانه ی آنان عرش الرحمن است» (۴).

ص: ۷۷

---

۱- (۲) شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۱۱-۳۱۲.

۲- (۴) فاطمه الزهرا بهجه قلب المصطفی، ج ۱، ص ۳۱.

۳- (۶) مناقب، ابن مغزلی، ص ۶۳.

۴- (۷) تأویل الآیات الظاهره، علی الحسینی الاسترآبادی، ص ۷۹۲.

ابن عباس روایت می کند که آیه ی: **وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ** ۱ در شأن و منزلت رسول خدا، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نازل گردید (۱). و نیز همو روایت می کند که آیه ی: **وَ يُؤَثِّرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ** ۳ در ستایش و مدح فاطمه و علی و فرزندان آن دو بزرگوار علیهم السلام نازل گردیده است (۲). ابوسعید خدری روایت می کند که پس از نزول آیه ی **وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ** ۵ رسول خدا فاطمه را فرا خواند و فدک را به وی بخشید (۳).

ابان بن تغلب از امام جعفر صادق علیه السلام و آن حضرت از پدران بزرگوارش روایت می کند که چون آیه ی فوق نازل گردید رسول خدا دخترش فاطمه علیها السلام را دعوت کرد و فدک را به وی بخشید، ده ها سند و حدیث این حقیقت را تبیین و مدلل می کند و روایات پیرامون بخشیدن فدک فراوان است که در موضوع فدک به آن اشاره خواهد شد (۴).

به هر روی، فروغ مکارم و جلالت زهرا علیها السلام بر افق های نورانی قرآن ساطع است. آنچه گفته شد پرتوی از مکارم و جلالت آن صدیقه است، شأن و افق اعلائی مکارم آن حضرت را باید در این آیه: **فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ** ۸ زیارت کرد. آری آن صدیقه، زهره ی این افق برین است، افقی که خورشید فروزنده اش رسول خداست، و ماه تابانش علی و فرقدین آن حسن و حسین (۵).

آنان فاطمه را در قرآن زیارت می کنند که بصیرت جانشان درهای ملکوت را گشوده و مخاطبان و عالمان راسخ در علم کتابند، در بطون قرآن شناور و شهد علم را دست توانای علیم در کامشان ریخته است.

آنان رابطه بین این سخن رسول خدا را که فرمود:

«فاطمه ثمره ی قلب من است و روح و جان من است»

ص: ۷۸

۱- (۲) شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۹۸.

۲- (۴) شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۴۶-۲۴۷.

۳- (۶) شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۳۹-۳۴۱.

۴- (۷) ر. ک: الموسوعه الکبری عن فاطمه الزهراء، ج ۱۲، الفصل الثانی، ص ۱۰۰-۱۵۱.

۵- (۹) شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۸۸.



با این آیه که: نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ ۱ را می دانند و اینکه آن ذوات مقدس فرموده اند:

«فینا کرائم القرآن» از همین افق می درخشد.

### مبانی قرآنی خطبه فدکیه

اکنون به موضوع کتاب بازگشته و سخنان فاطمه را در این خطبه از افق وحی بنگریم. بدون شک، این سخنرانی تاریخی، شیوا، بلیغ، گله آمیز، ترساننده و آتشین، بازتابی از وحی و ترجمانی از قرآن است. می طلبد پیش از ورود در مباحث قرآنی خطبه، نیم نگاهی به داستان فدک در تاریخ و نیز مصادر و منابع خطبه داشته باشیم.

### فدک

فدک سرزمین بابرکت و غله خیزی است در شمال حجاز، که فاصله ی آن تا مدینه صد و چهل کیلومتر است. و در روزگاران پیش «مسیره یومین» بوده است (۱). سال هفتم هجرت فرا رسید، دژهای یهودیان خیر گشوده و فتح شد. فدکیان از این رخ داد پیروزمندانه مسلمانان ترسیدند. آنان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و نصف یا تمام آن سرزمین را به رسول خدا صلی الله علیه و آله واگذار کردند، و از آن تاریخ به ملک خاص و خالص رسول خدا صلی الله علیه و آله درآمد. زیرا از اراضی «ما لم یوجف علیه بخیل و لا رکاب» بود و خداوند در پرتو وحی بیان داشتند:

مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَاللِّرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى

وَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لَا رِکَابٍ ۳.

بنابراین «فکانت خالصه لرسول الله صلی الله علیه و آله» (۲)؛ پس بنابر صریح این دو آیه، فدک ملک طلق رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است و این موضوع مورد وفاق مسلمانان است. و چون آیه مبارکه: وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ ۵ نازل شد رسول خدا فاطمه علیها السلام را فراخواند «و اعطاها فدکا».

ص: ۷۹

۱- (۲) الموسوعه الکبری، ج ۱۲، ص ۶۲، ح ۶۱.

۲- (۴) الموسوعه الکبری، ج ۱۲، ص ۴۶.

احمد بن حنبل در مسند خود در باب صله رحم از ابوسعید خدری نقل کرده است که چون آیه وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ نازل شد پیامبر خدا فرمود:

«یا فاطمه لکِ فدک» براساس این خبر فدک به ملک زهرا علیها السلام درآمد.

خلیفه ی اول آن را از تصرف فاطمه علیها السلام درآورده و عاملان آن حضرت را از آن جا بیرون کرد. و آن را از جمله اموال عمومی اعلام نمود. بنا بر نقلی عمر فدک را به ورثه ی رسول خدا باز گرداند تا در همان مواردی که ابوبکر و خود او درآمد آن را مصرف می کردند آنان نیز چنین کنند. عثمان آن را باز پس گرفت و ارزانی مروان بن حکم داشت (۱). امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان خلافت عثمان آن را از مروان پس گرفت. در زمان پادشاهی معاویه، او فدک را به سه قسمت تقسیم کرد، یک سوم آن را به مروان و یک سوم آن را به پسر خود یزید و یک سوم آن را به عمرو بن عثمان بخشید. بعد از مردن یزید و کناره گیری پسرش از حکومت، چون حکومت به مروان رسید تمام فدک را به تصرف خود درآورد و آن گاه نصف آن را به فرزندش عبدالملک و نصف دیگر آن را به پسر دیگرش عبدالعزیز داد.

عبدالعزیز، سهم خود را به پسرش عمر بن عبدالعزیز بخشید و بعد از مردن عبدالملک تمام فدک به تصرف عمر بن عبدالعزیز درآمد.

عمر بن عبدالعزیز پس از رسیدن به حکومت و سلطنت با اعلان رسمی، آن را از ملکیت خود بیرون آورد و آن را از بیت المال قرار داد؛ ولی تولیت و مصرف آن را به فرزندان فاطمه علیها السلام واگذار نمود. برخی او را ملامت کردند که تو با این کار خود بر ابوبکر و عمر طعنی وارد کرده و توهین نمودی. او در پاسخ آنان گفت:

«إِنَّهُمَا طَعَنَّا أَنْفُسَهُمَا طَعْنًا بَغْضَبِ فَدَكٍ».

یزید بن عبدالملک آن را از بنی فاطمه پس گرفت و در تصرف بنی مروان بود تا سلطنت این خاندان شوم به پایان رسید. چون حکومت و سلطنت به بنی عباس رسید اولین حاکم این خاندان، سفاح آن را به فرزندان فاطمه باز گرداند و به حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام واگذار کرد، چون منصور به سلطنت رسید آن را باز ستاند. بار دیگر مهدی عباسی آن را به فرزندان فاطمه علیها السلام برگرداند. هادی آن را باز پس گرفت و بار دیگر مأمون فدک را به فرزندان فاطمه برگرداند. متوکل آن را پس گرفت و آن را به مازیار از فرماندهان خود بخشید و او شخصی را فرستاد تا یازده درخت خرما را که رسول خدا آنان را غرس کرده

ص: ۸۰

بود ببرد و آن شخص چنین کرد و فلج گردید (۱)، منتصر پسر متوکل آن را به فرزندان فاطمه برگرداند؛ ولی آن چه در این میان قابل طرح است فرمانی است که مأمون در سال دویست و ده هجری می نگارد: او به قثم بن جعفر عامل خود در مدینه چنین فرمان می دهد: «امیرالمؤمنین «مأمون» از روی دیانت و به حکم منصب خلافت و به خاطر خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله از دیگر مسلمانان به پیروی سنت پیغمبر و اجرای امر او و پرداخت عطایا و صدقات جاری به مستحقان و گیرندگان آن سزاوارتر است. خدا امیرالمؤمنین «مأمون» را توفیق دهد. و از لغزش باز دارد و او را به کاری که موجب قرب اوست وادارد. واگذاری فدک به فاطمه علیها السلام در زمان پیغمبر امری آشکار و معروف بوده و خاندان پیغمبر در آن اختلافی نداشتند. فاطمه علیها السلام تا زنده بود حق خود را مطالبه می کرد. امیرالمؤمنین «مأمون» لازم دید فدک را به ورثه ی فاطمه باز گرداند و آن را به ایشان تسلیم نماید و با اقامه حق و عدل و تنفیذ فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و اجرای صدقه ی او، به رسول خدا تقرب جوید. امیرالمؤمنین «مأمون» دستور داد این فرمان را در دیوان ها ثبت کنند و به عاملان وی در شهرها بنویسند. هرگاه پس از آنکه رسول خدا از جهان رفت، رسم چنین بوده است که در موسم حج در جمع مسلمانان اعلام می کرده اند: «هر کس صدقه ای، یا بینه ای یا عده ای دارد سخن او را بشنوید و بپذیرید» فاطمه علیها السلام سزاوارتر است که گفته او درباره آن چه پیغمبر به او بخشیده، تصدیق شود.

مأمون به مولای خود مبارک طبری می نویسد: فدک را هر چه هست و با همه حقوقی که بدان منسوب است و هر چند برده که در آن کار می کند و هر مقدار غله که درآمد آن می باشد و نیز دیگر متعلقات آن به ورثه ی فاطمه دختر پیغمبر برگرداند.

مأمون تولیت فدک را به محمد بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب می دهد تا درآمد آن را به مستحقان آن برسانند. تو قثم بن جعفر! از دستور «امیرالمؤمنین» و طاعتی که خدا وی را بدان ملزم ساخت و توفیقی که در تقرب خود و پیغمبر خود نصیب او نمود. آگاه باش و کسان خود را نیز از آن آگاه ساز، و محمد بن یحیی و محمد بن عبدالله را به جای مبارک طبری بگمار و آنان را در کار افزون کردن محصول فدک و آباد نمودن آن یاری کن إن شاء الله روز چهارشنبه دوم ذوالقعدة سال دویست و ده» (۲).

ص: ۸۱

۱- (۱) همان، ص ۴۸۸-۴۸۹.

۲- (۲) فتوح البلدان، احمد بن یحیی بلاذری، ج ۱، ص ۳۷-۳۸.

این فرمان موجب سرور و خوشحالی شیعیان گردید و این استرداد حق را ستودند. دعبل خزاعی، شاعر شیعی مشهور قرن دوم و نیمه قرن سوم در این باره چنین سرود:

أَصْبَحَ وَجْهُ الزَّمَانِ قَدْ ضَحِكَاً بِرَدِّ مَأْمُونٍ هَاشِمٍ فَدَكَاً (۱)

چهره روزگار خندان شد، چون مأمون فدک را به بنی هاشم باز گرداند.

به هر روی، واگذاری فدک به فاطمه در زمان رسول خدا امری مسلم و آشکار و معروف بود و خاندان پیغمبر در آن اختلافی نداشتند.

این فرمان در آغاز قرن سوم هجری یکصد سال پیش از مرگ طبری و یکصد و سی سال پیش از مرگ بلاذری نوشته شده، فرمان به ظاهر خلیفه ای است به مأمور خود یعنی فرمان رسمی و سندی دولتی است.

از مضمون فرمان روشن است که آن چه در روزهای نخستین پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله رخ داده بدعتی خلاف و مصلحت بینی سیاسی - شیطانی بوده است. این مصلحت نگری و بدعت گذاری، سنت جاری رسول خدا را تغییر داد و پیامدهای ناگواری را در تاریخ اسلام رقم زد.

در این فرمان حکومتی، مأمون بدعت غصب فدک را باطل و مردود اعلام کرده است باری، علی علیه السلام در زمان خلافت خود از این بدعت و غصب شکایت کرده و در نامه ی خود به عثمان بن حنیف می نگارد:

«بَلَى كَأَنْتَ فِي أَيْدِينَا فَدَكَ مِنْ كُلِّ مَا أَظَلَّتْهُ السَّمَاءُ، فَشَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ (۲) آری، از همه آنچه آسمان به آن سایه انداخته تنها فدک برای ما بود که آن را هم عده ای بخل ورزیده و از ما گرفتند، شگفتا فقط فدک در اختیار فاطمه است، ولی دست ظلم و بیداد آن را از فاطمه می گیرد و عوامل آن حضرت را از فدک اخراج می کند» (۳).

### خطبه فاطمه

باید فاطمه علیها السلام در مقابل این بدعت و دگرگونی سنت رسول خدا قیام کند. بدون شک نهضت فاطمه به خاطر آن نبود که این دهکده در دست فاطمه و فرزندان او باشد تا امرار

ص: ۸۲

۱- (۱) دیوان دعبل، ص ۲۴۷.

۲- (۲) نهج البلاغه، نامه ۴۵، بند ۷.

۳- (۳) الموسوعه الکبری عن فاطمه الزهراء، ج ۱۲، الفصل الثالث، ص ۱۵۶-۴۸۴، با افزون بر ۱۵۰ متن مختلف.

معاش خود و فرزندان را بنماید. مشکل فاطمه این بود که فرهنگ ویرانگر اجتهاد در مقابل نص آغاز شده، و این آغاز فتنه شومی بود و بدون شک پایان آن نخواهد بود. فردا اجتهادی دیگر پیش می آید و همچنین آن گاه چه کسی ضمانت خواهد کرد که خلیفه دیگری با اجتهاد خود دگرگونی های اساسی در دین پدید نیاورد؟<sup>(۱)</sup> این رمز و راز نهضت و ایستادگی فاطمه علیها السلام در مقابل سقیفه و بنیانگزاران آن بود، البته آنان نیز می دانستند که اگر امروز در مقابل حق خواهی فاطمه کوتاه بیایند و حق او را به رسمیت بشناسند، اگر امروز مزرعه ای که او مطالبه می کند به او برگردانند، فردا حق مسلم دیگری را مطالبه خواهد کرد و آنان باید تسلیم خواست آن حضرت باشند. ابن ابی الحدید این راز را در بیانی طنزآمیز از استاد خود نقل می کند: از استاد خود علی بن فارقی مدرس مدرسه غربی بغداد پرسیدم: آیا فاطمه علیها السلام راست می گفت؟ جواب داد: آری! اگر چنین بود چرا فدک را به او برنگردانند؟ او با لبخندی پاسخ داد: اگر آن روز فدک را به او باز می گردانند فردا خلافت شوهر خود علی را مطالبه می کرد و او هم نمی توانست سخن وی را نپذیرد؛ چون قبول کرده بود که دختر پیغمبر صدیقه است و هر چه می گوید راست است<sup>(۲)</sup>.

به هر روی فاطمه علیها السلام بر وفق مبین روح قدسی خویش خطرات و پیامدهای ناگواری را برای اسلام مشاهده کرد. بدعت امروز خلیفه آغاز یک دگرگونی در اسلام خواهد شد. شگفتا چگونه پیش بینی آن حضرت به وقوع پیوست و کمتر از پنجاه سال چه بدعت ها پدید آمد، و در نظام عقیدتی، سیاسی، فرهنگی اسلام چه دگرگونی هایی آشکار شد روح اسلام را از پیکره ی اسلام جدا کردند و جسدی بی روح از آن بیشتر باقی نگذاشتند.<sup>(۳)</sup>

فاطمه علیها السلام در سخنانی که با زنان مهاجر و انصار - که به عیادت آن بانو آمده بودند - پرده از آن فجایع و رخ دادهای آینده برداشته و در فرازهایی از سخنانش چنین فرمود:

«... أَمَّا لِعَمْرِ الْهُكُنِّ لَقَدْ لَقِحتْ فَنَظَرُهُ رَيْثِمًا تَنْجِجُ، ثُمَّ اخْتَلَبُوا طَلَاعَ الْقَعْبِ دَمًا عَيْطًا، وَ ذُعَافًا مُمَقِرًّا، هُنَالِكَ يَخْسِرُ الْمُبْطُلُونَ، وَ يَعْرِفُ التَّالُونَ غَبَّ مَا أَسَسَ»

ص: ۸۳

۱- (۱) زندگانی فاطمه زهرا، شهیدی، ص ۱۱۹.

۲- (۲) نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۸۴.

۳- (۳) ر. ک: قیام حسین علیه السلام پس از پنجاه سال، سید جعفر شهیدی.

الْأَوْلُونَ؛ ثُمَّ طَيَّبُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ نَفْسًا، وَ طَأْمَنُوا لِلْفِتْنَةِ جَاشًا، وَ أَبْشَرُوا بِسَيْفِ صَارِمٍ، وَ بَقْرَحٍ شَامِلٍ، وَ اسْتَبَدَّادِ مِنَ الظَّالِمِينَ، يَدْعُ فَيْئَكُمْ زَهِيدًا، وَ جَمْعَكُمْ حَصِيدًا، فَيَا حَسْرَةً لَكُمْ وَ أَنَّى بِكُمْ (۱)».

به خدایتان سوگند! آنچه نباید بکنند کردند. نواها ساز و فتنه ها آغاز شد حال لختی بیابند! تا به خود آیند و ببینند، چه آشوبی پیاخیزد و چه خونها بریزد. شهد زندگی در کام ها شرننگ و جهان پهناور بر همگان تنگ گردد. آن روز زیانکاران را باد در دست، و آیندگان به گناه رفتگان گرفتار و پای بستند.

اکنون آماده باشید که گرد بلا انگیزخته شد و تیغ خشم خدا از نیام انتقام آهیخته، شما را نگذارد تا دمار از روزگارتان برآورد، آن گاه دریغ سودی ندارد.

جمع شما را پیرا کند و بیخ و بتان را بر کند. دریغا که دیده ی حقیقت بین ندارید. بر ما هم تاوانی نیست که داشتن حق را ناخوش می دارید (۲). این سخنان که در آن روز درد دل و گله و شکوه بانویی داغ دیده و ستم دیده می نمود، به حقیقت اعلام خطری بود که نه تنها مهاجر و انصار؛ بلکه نظام حکومت و آینده امت اسلامی را تهدید می کرد.

رخ دادها و حوادث آینده آینه حقیقت نمای این گفتار گردید فروغی که از جام جهان نما و خدانگر جان فاطمه در این گفتار می درخشید آینده را خوب به نمایش گذاشت.

چون دیری نپایید که آن چه دختر رسول خدا در بستر بیماری و نیز پیش از آن در «خطبه فدکیه» از آن خبر داد و مردم را از پایان آن ترساند، تحقق یافت. آن روز گفتند پیامبری و رهبری نباید در یک خاندان بماند. گفتند «قریش» این طایفه خودخواه و برتری جو، باید هم چنان مهتری کند؛ آن روز پایان کار را نمی دیدند، ندانستند که مهتری از قریش به خاندان امیه و سپس به فرزندان ابوسفیان و تیره حکم بن عاص و مروانیان می رسد، ندانستند که تندباد این تصمیم عجولانه و خودخواهانه شیطانی، گردی را که بر روی اخگر سوزان دشمنی دیرینه و کهنه اعراب قحطانی و عدنانی است به یک سو خواهد زد، چه خون ها جاری خواهد شد، چه تاریخ خون بار و سیاهی رقم خواهد خورد، آنان آتشی را افروختند که سراسر شرق و غرب جهان اسلام را در بر گرفت، بار دیگر، امتیازهای قبیله ای و نژادی بر جای فرهنگ

ص: ۸۴

۱- (۱) بلاغات النساء، ابن طیفور، ص ۲۰.

۲- (۲) زندگانی فاطمه ی زهرا، ص ۱۵۲-۱۵۳.

توحید و خداشناسی قرار گرفت، چنددستگی‌ها چهره‌ی زشت خود را نمایان ساخت، اعراب در دو صف حق و باطل و یا دو باطل در مقابل هم می‌ایستادند ابتدا، صف بندی با عنوان دو طایفه بزرگ عدنانی و قحطانی شکل گرفت، ولی کم کم و در سال‌های بعدی در طول تاریخ درگیری نام‌های دیگری به خود گرفتند چون: یمانی، مضر و یمانی، قیسی و کلبی، ازدی و تمیمی و صحنه مبارزه و میدان تاخت و تاز و خون‌ریزی این اقوام از خراسان بزرگ گرفته تا خوزستان، از سیستان تا غرب ایران، از عراق تا شام و حجاز و مصر، سراسر افریقا، جزیره‌های سیسیل و رودس و تا جنوب اسپانیا بود(۱). در این سرزمین‌های پهناور هر جا جنگی در می‌گرفت، ریشه در همان جریان بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت و تا امروز نیز این شط خون جاری است.

### حضور فاطمه علیها السلام در مسجد

فاطمه علیها السلام که در اندیشه تابناکش این پیامد شوم را مشاهده می‌کرد و می‌دید که آتشفشان فتنه در سرزمین اسلام فوران کرده است، تصمیم گرفت که با جهاد و ارشاد خود جلو این خطر بزرگ را بگیرد. او به مسجد آمد؛ تا در جمع مسلمانان آنان را از خواب غفلت و جهالت بیدار کند و آب حیات بر سرزمین جانشان جاری سازد. در آن روزگار، مسجد تنها مرکز دادخواهی بود. هر کس از حاکم یا صاحب قدرتی شکایتی داشت، اگر حقی را از دست داده و یا خطری بر اسلام و مسلمانان را مشاهده می‌کرد به مسجد می‌آمد و شکوه‌ی خود را بر مسلمانان عرضه می‌کرد و مسلمانان مکلف بودند تا آنجا که می‌توانند او را یاری کنند و حق او را بشناسند و یا از آن پیامد شوم جلوگیری کنند. اکنون از دختر پیغمبر حقی گرفته شده و با گرفتن این حق سنتی شکسته شده و این آغاز خطرناکی برای اسلام است. او می‌دید که نزدیک است حکومت در اسلام رنگ نژاد و قبیله را به خود گیرد و امامت را که از مطلع نبوت ساطع است، لباس سلطنت پوشد، و سلطنت و آن کاخ‌ها و فساد و فحشاء، ظلم و ستمی را که به دنبال دارد، به راستی دیگر از اسلام چه می‌ماند، از اخلاق و مکارمش، از توحید و معادش، از حریت و آزادگی و فرزاندگی.

ص: ۸۵

متکبران قریش از مهاجران، براساس برتری طلبی خود انصار را از میدان سیاست راندند؛ انصار که خود یاوران رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، پس از او خواهان زمام داری و ریاست گشتند و نغمه ی شوم «امیر منکم و امیر منا» را نواختند.

قریش خودخواه و برتری طلب، در دوره پیش از اسلام خود را عنصری ممتاز می دانست و امتیازاتی برای خویش قائل بود. با آمدن اسلام آن امتیازها از میان رفت. اکنون بار دیگر، این مردم گردن افراشته اند و ریاست مسلمانان را حق خود می دانند آن هم نه براساس امتیازات معنوی چون علم و پارسایی و عدالت و جهاد، بلکه فقط بدین جهت که از قریش هستند.

دختر رسول خدا نمی توانست در مقابل این بدعت و نوآوری ها آرام و خاموش بماند. باید مسلمانان را از این خطر برحذر دارد؛ اگر پذیرفتند که آن حضرت به آرمان الاهی خود رسیده است و اگر نه، نزد خداوند متعال معذور خواهد بود. این بود که آن بانوی بزرگ، خود را برای طرح شکایت و یا پیامی تاریخی برای عموم مسلمانان در طول تاریخ آماده ساخت. در حالی که جمعی از زنان خویشاوندش گرد وی را گرفته بودند روانه مسجد، این مجمع عمومی مسلمانان گردید. چون به سوی مسجد می رفت راه رفتن او به راه رفتن پدرش می ماند. ابوبکر با گروهی از مهاجران و انصار در مسجد نشسته بودند. میان فاطمه و حاضران چادری آویختند. فاطمه علیها السلام نخست ناله ای کرد که مجلس را لرزاند، حاضران به گریه افتادند سپس لحظه ی خاموش ماند تا مردم آرام گرفتند آن گاه سخنان خود را آغاز کرد که به حق «کالنور علی الطور» است و آفتابی از براهین ساطع و نشانه های هدایت گر خداوند می باشد(۱).

### متن خطبه

«الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَنْعَمَ، وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلْهَمَ، وَ الثَّنَاءُ بِمَا قَدَّمَ، مِنْ عُمُومِ نِعْمِهِ إِبْتِدَاءَهَا، وَ سُبُوحِ آلَاءِ أَسَدَاهَا، وَ إِحْسَانِ مَنِّهَا، وَ الْوَالَاهَا، جَمَّ عَنِ الْإِخْصَاءِ عَيْدُهَا، وَ نَأَى عَنِ الْمُجَازَاتِ أَمْدُهَا، وَ تَفَاوَتْ عَنِ الْإِدْرَاكِ أَبْدُهَا، وَ اسْتَبْتَنَ الشُّكْرَ بِفَضَائِلِهَا، وَ اسْتَبْتَحَمَدَ إِلَى الْخَلَائِقِ بِإِجْزَالِهَا، وَ تَنَّى بِالنَّدْبِ إِلَى أَمْثَالِهَا، وَ أَشْهَدُ أَنَّ لِمَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، كَلِمَةً جَعَلَ الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلَها، وَ ضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَها، وَ أَنْارَ فِي الْفِكْرِ مَعْقُولَها، الْمُمْتَنِعَ مِنَ الْأَبْصَارِ رُؤْيَها، وَ مِنَ الْأَوْهَامِ الْإِحَاطَةَ بِها. إِبْتِدَعَ الْأَشْيَاءَ لِمَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَها، وَ اخْتَدَاهَا بِلَا مِثَالٍ، لَغَيْرِ فَائِدَةٍ زَادَتْهُ، إِلَّا إِظْهَاراً لِقُدْرَتِهِ، وَ تَعْبُدًا لِبِرِّيَّتِهِ، وَ إِعْرَازاً لِدَعْوَتِهِ، ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ، وَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، زِيَادَةً لِعِبَادِهِ عَنْ نِقْمَتِهِ وَ

ص: ۸۶



حِيَاشَهُ لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ. وَ أَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا عَيْدُهُ وَ رَسُولُهُ، إِخْتِيَارُهُ قَبِيلَ أَنْ يَجْتَبِلَهُ، وَ اضْطِفَاهُ قَبِيلَ أَنْ ابْتَعَثَهُ، وَ سَيِّمَاهُ قَبِيلَ أَنْ اسْتَجَبَهُ، إِذِ الْخَلَائِقُ بِالْغُيُوبِ مَكُونُهُ، وَ بَسْتِرِ الْأَهْوَالِ مَصُونُهُ، وَ بِنَهَايَةِ الْعَيْدِ مَقْرُونُهُ. عَلِمًا مِنَ اللَّهِ «عَزَّوَجَلَّ» بِمَا يَلِ الْأُمُورِ، وَ إِحْيَاطَهُ بِحَوَادِثِ الدُّهُورِ، وَ مَعْرِفَهُ بِمَوَاضِعِ الْمُقْدُورِ. ابْتَعَثَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَزَّوَجَلَّ إِتْمَامًا لِأَمْرِهِ، وَ عَزِيمَةً عَلَى إِمضَاءِ حُكْمِهِ، فَرَأَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْأَمَمَ فُرْقًا فِي أُذْيَانِهَا، عَكْفًا عَلَى نِيرَانِهَا، عَابِدَةً لِأَوْثَانِهَا، مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عِزْفَانِهَا. فَأَنَارَ اللَّهُ «عَزَّوَجَلَّ» لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ظُلْمَهَا، وَ فَرَجَ عَنِ الْقُلُوبِ بَهْمَهَا، وَ جَلَى عَنِ الْأَبْصَارِ غَمَمَهَا، ثُمَّ قَبَضَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَ اخْتِيَارٍ. رَغَبَهُ بِأَبِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنْ هَذِهِ الدَّارِ، مَوْضُوعًا عَنْهُ الْعِبَ وَ الْأَوْزَارُ، مُحَقَفٍ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَبْرَارِ، وَ مُجَاوِرِهِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ، وَ رِضْوَانِ الرَّبِّ الْغَفَّارِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ بَرَكَاتُهُ. ثُمَّ أَنْتَمَ عِبَادَ اللَّهِ (تُرِيدُ أَهْلَ الْمَجْلِسِ) نَضَبَ أَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ، وَ حَمَلَهُ دِينَهُ وَ وَحْيِهِ، وَ أُمْنَاءَ اللَّهِ عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَ بُلْغَاؤُهُ إِلَى الْأَمَمِ. زَعَمْتُمْ حَقًّا لَكُمْ لِلَّهِ فِيكُمْ عَهْدٌ قَدَمَهُ إِلَيْكُمْ، وَ نَحْنُ بَقِيَّةُ اسْتِخْلَفْنَا عَلَيْكُمْ، وَ مَعَنَا كِتَابُ اللَّهِ، بَيْنَهُ بَصَائِرُهُ، وَ آيَ فِينَا مُنْكَشَفَةٌ سِرَائِرُهُ وَ بُرْهَانٌ مُنْجِلِيَةٌ طَوَاهِرُهُ، مُرِيدِمُ الْبِرِّ اسْتِمَاعُهُ، قَائِدٌ إِلَى الرِّضْوَانِ اتِّبَاعُهُ، مُؤَدُّ إِلَى النَّجَاهِ اسْتِمَاعُهُ، فِيهِ بَيَانٌ حُجَجِ اللَّهِ الْمُنَوَّرَةِ، وَ عَزَائِمُهُ الْمَفْسَّرَةِ، وَ مَحَارِمُهُ الْمَحْدَرَةِ، وَ تَبْيَانُهُ الْجَالِيَةِ، وَ جَمَلُهُ الْكَافِيَةِ، وَ فَضَائِلُهُ الْمُنْدُوبَةِ، وَ رُخْصَتُهُ الْمَوْهُوبَةِ، وَ شَرَائِعُهُ الْمَكْتُوبَةِ. فَفَرَضَ اللَّهُ الْإِيْمَانَ تَطْهِيرًا لَكُمْ مِنَ الشُّرْكِ، وَ الصَّلَاةَ تَنْزِيْهًا عَنِ الْكِبْرِ، وَ الصِّيَامَ تَشْبِيْثًا لِلْإِخْلَاصِ، وَ الزَّكَاةَ تَزْيِيدًا فِي الرِّزْقِ، وَ الْحَجَّ تَسْلِيْمَةً لِلدِّينِ، وَ الْعَدْلَ تَنْسُكًا لِلْقُلُوبِ وَ طَاعَتَنَا نِظَامًا وَ إِمَامَتَنَا أَمْنًا مِنَ الْفُرْقَةِ، وَ حُبَّنَا عِزًّا لِلْإِسْلَامِ وَ الصَّبْرَ مَنْجَاهًا، وَ الْقِصَّةَ اصْ حَقْنَا لِلدِّمَاءِ وَ الْوَفَاءَ بِالنَّذْرِ تَعَرُّضًا لِلْمَغْفِرَةِ، وَ تَوْفِيَةَ الْمَكَايِلِ وَ الْمَوَازِينَ تَغْيِيرًا لِلْبُخْسَةِ، وَ النَّهْيَ عَنِ شُرُوبِ الْخَمْرِ تَنْزِيْهًا عَنِ الرَّجْسِ، وَ قَذْفَ الْمُحْصَنَاتِ إِجْتِنَابًا لِلْعَنَةِ، وَ تَرْكَ السَّرِقِ إِجَابًا لِلْعَفْوِ، وَ حَرَمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الشُّرْكَ إِخْلَاصًا لَهُ بِالرُّبُوبِيَةِ. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ۝ ١ وَ أَطِيعُوهُ فِي مَا

أَمَرَكُمْ بِهِ وَ نَهَاكُمْ عَنْهُ، فَإِنَّهُ: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ۝ ٢».

ثُمَّ قَالَتْ: «أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا فَاطِمَةُ وَ أَبِي مُحَمَّدٌ، أَقُولُ هَا عَوْدًا وَ عَلَى بَدءٍ، لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِمَا لَمْ يُؤْمِنِينَ رُوْفٌ رَحِيمٌ ١، فَإِنْ تَعْرِفُوهُ تَجِدُوهُ أَبِي دُونَ آبَائِكُمْ، وَ أَخَا ابْنِ عَمِّي دُونَ رِجَالِكُمْ، فَبَلِّغِ النَّذَارَةَ، صَادِعًا بِالرَّسَالَةِ، مَا نَلِمَا عَنْ مِذْرَجِهِ الْمُشْرِكِينَ، ضَارِبًا لِتُجِجِهِمْ، آخِذًا بِكُطْمِهِمْ، يَهْشِمُ الْأَصِينَامَ، وَ يَنْكُثُ الْهَرَامَ، حَتَّى هَزَمَ الْجَمْعُ وَ وُلَّوْا الدُّبْرَ، وَ تَفَرَّى اللَّيْلُ عَنْ صُبْحِهِ، وَ أَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ، وَ نَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ، وَ خَرَسَتْ شَقَاشِقُ الشَّيَاطِينِ، وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ، مُذَقَّةَ الشَّارِبِ، وَ نُهْزَةَ الطَّامِعِ، وَ قَبَسَةَ الْعَجَلَانِ، وَ مَوْطَأَ الْأَقْدَامِ، تَشْرَبُونَ الطَّرْقَ، وَ تَقْتَاتُونَ الْوَرْقَ، أَذَلَّهُ خَاسِئِينَ، تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ، فَأَنْقَذَكُمُ اللَّهُ بِرَسُولِهِ بَعِيدِ اللَّتْيَا وَ اللَّتْيِ، وَ بَعِيدِ مَا مَنِى بِيَهُمُ الرَّجَالِ، وَ ذُؤْبَانَ الْعَرَبِ، وَ مَرَدِهِ أَهْلِ الْكِتَابِ.

كُلَّمَا حَشَوْا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا، أَوْ نَجَمَ قَوْزُ الضَّلَالِ، وَ فَعَرَتْ فَاغْرَهُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، قَدَفَ بِأَخِيهِ فِي لَهَوَاتِهَا، فَلَا يَنْكَفِي حَتَّى يَطَأَ صِمَاحَهَا بِأَحْمُصِهِ، وَ يَخْمِدَ لَهَبَهَا بِحَدِّهِ، مَكْدُودًا فِي ذَاتِ اللَّهِ، قَرِيبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، سِيدًا فِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ، وَ أَنْتُمْ فِي بُلْهَيْتِهِ، وَادِعُونَ آمِنُونَ، حَتَّى إِذِ اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ، ظَهَرَتْ خَلَّةُ النَّفَاقِ، وَ سَمَلُ جَلْبَابِ الدِّينِ، وَ نَطَقَ كَاظِمُ الْغَاوِينَ، وَ نَبَغَ خَامِلُ الْآفِلِينَ، وَ هَيْدَرَ فَنِيْقُ الْمُبْطِلِينَ، فَخَطَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ، وَ أَطْلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَعْرَزِهِ صَارِحًا بِكُمْ، فَوَجَدَكُمْ لِدُعَائِهِ مُسْتَجِيبِينَ، وَ لِلْعَرَّةِ فِيهِ مُلَاحِظِينَ، فَاسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خِفَافًا، وَ أَحْمَشَكُمْ فَالْقَاكُمْ غَضَابًا، فَوَسَّيْتُمْ غَيْرَ إِبْلِكُمْ، وَ أَوْرَدْتُمُوهَا غَيْرَ شَرِبِكُمْ، هَذَا وَ الْعَهْدُ قَرِيبٌ، وَ الْكَلْمُ رَحِيبٌ، وَ الْجُرُوحُ لَمَّا يَنْدَمِلُ، زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ الْآلَا- فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ٢، فَهَيْهَاتَ مِنْكُمْ وَ آتَى بِكُمْ، «وَ أَنَّى تُؤْفَكُونَ» (١) وَ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ، زَوَاجِرُهُ بَيْنَهُ، وَ شَوَاهِدُهُ لَائِحُهُ، وَ أَوَامِرُهُ وَاضِحُهُ، أَرْغَبَهُ عَنْهُ

ص: ٨٨

تُرِيدُونَ.. أَمْ بَغَيْرِهِ تَحْكُمُونَ؟ بئسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا ۝١، وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۝٢.

ثُمَّ لَمْ تَرِيْتُوا إِلَّا رَيْثَ أَنْ تَسِيْكُنْ نَعْرِيهَا، تَشْرَبُونَ حَسَوًا وَ تَسْتَرْوُونَ فِي ارْتِعَاءٍ، وَ نَصِيْبُرُ مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ حَزِّ الْمِيْدَى، وَ أَنْتُمْ الْإِن تَزْعُمُونَ أَنْ لَا إِرْثَ لَنَا أَفْحُكُمُ الْجَاهِلِيَّةِ تَبْعُونَ (١) وَ مَنْ أَحْسَنَ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ۝٤.

وَيْهَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ الْاُبْتَرِ إِرْثَ أَبِي؟ يَا ابْنَ أَبِي قُحَافَةَ! أَفِي الْكِتَابِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَ لَا أَرِثَ أَبِي؟ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا فَرِيًّا ۝٥.

فَدُونُكُمْ مَخْطُومَةٌ مَرْحُولَةٌ، تَلْقَاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ، فَنَعِيْمَ الْحَكْمِ اللَّهِ، وَ الرَّعِيْمَ مُحَمَّدًا، وَ الْمَوْعِدُ الْقِيَامَةَ، وَ عِنْدَ السَّاعَةِ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ (٢)، وَ لِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ ۝٧.

ثُمَّ انْحَرَفَتْ إِلَى قَبْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ هِيَ تَقُولُ:

قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَ هَبْتَهُ لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تَكْثُرِ الْخَطْبُ

إِنَّا فَقَدْ نَاكَ فَقَدَ الْأَرْضِ وَابِلَهَا وَاحْتَلَّ قَوْمُكَ فَأَشْهَدُهُمْ وَ لَا تَغِبُ

مَعْشَرَ الْبَقِيَّةِ وَ أَعْضَادِ الْمَلَّةِ، وَ حُصُونِ الْإِسْلَامِ، مَا هَذِهِ الْعَمِيْزَةُ فِي حَقِّي؟ وَ السَّنَةُ عَنْ ظُلَامَتِي، أَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: الْمَرْءُ يَحْفَظُ فِي وُلْدِهِ؟ سِرْعَانَ مَا أُجْدِبْتُمْ فَأَكْدَيْتُمْ، وَ عَجْلَانَ ذَا إِهَالِهِ، تَقُولُونَ مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَخَطْبُ جَلِيْلٍ اسْتَوْسَعَ وَهَيْئُهُ، وَ اسْتَنْهَرَ فَتَقُهُ، وَ فُقِدَ رَائِعُهُ، وَ أَظْلَمَتِ الْمَارِضُ لِعَيْبَتِهِ، وَ اِكْتَابَتْ خَيْرُهُ اللَّهُ لِمَصِيْبَتِي، وَ خَشَعَتِ الْجِبَالُ، وَ اِكْدَتِ الْأَمَالُ، وَ أُضْيِعَ الْحَرِيْمُ، وَ أُذِيلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَمَاتِهِ، وَ تَلَسَكَ نَازِلَةٌ عَلَيْنَا، بِهَا كِتَابُ اللَّهِ فِي أَفْتِيْتِكُمْ فِي مُمَسَاكُمُ وَ مُصِيْبِحِكُمْ، يَهْتَفُ بِهَا فِي أَسْمَاعِكُمْ، وَ

ص: ٨٩

١- (٣) اشاره به مائده / ٥٠.

٢- (٤) اشاره به: جاثيه / ٣٧.

قَبْلَهُ حَلَّتْ بِأَنْبِيَاءِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَرُسُلِهِ. وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ١. إِيهَاءَ بَيْنِي قَبِيلَهُ أَهْضَمَ تُرَاثُ أَبِيهِ «هَاءَ سَكَتَ» وَ أَنْتُمْ بِمَرَأَى وَ مَسْمَعٍ، تَلِسِكُمْ الدَّعْوَةَ، وَ تَمَثِّلُكُمْ الْحَيْرَةَ، وَ فِيكُمْ الْعَدَدُ وَ الْعُدَّةُ، وَ لَكُمْ الدَّارُ وَ عِنْدَكُمْ الْجَنَّةُ.

وَ أَنْتُمْ الْمَأْنُ نُحِبُّهُ اللَّهُ الَّتِي انْتَجَبْتَ لِدِينِهِ، وَ أَنْصَارُ رَسُولِهِ، وَ أَهْلُ الْإِسْلَامِ، وَ الْخَيْرَةُ الَّتِي اخْتَبَرْتَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَبَادَيْتُمْ الْعَرَبَ، وَ نَاهَضْتُمْ الْأُمَّمَ، وَ كَافَحْتُمْ الْبَهْمَ.

لَا نَبْرِحُ نَأْمُرُكُمْ وَ تَأْمُرُونَ، حَتَّى دَارَتْ لَكُمْ بِنَا رَحَى الْإِسْلَامِ، وَ دَرَّ حَلْبُ الْأَنَامِ، وَ خَصَعَتْ نَعْرَهُ الشَّرِكِ، وَ بَاخَتْ نِيرَانُ الْحَرْبِ، وَ هَيَدَاتُ دَعْوَةِ الْهَرَجِ، وَ اسْتَوْسَقَ نِظَامُ الدِّينِ، فَإِنِّي حُرْتُكُمْ بَعِيدَ الْبَيَانِ وَ نَكَضَيْتُمْ بَعْدَ الْأَقْدَامِ، وَ أَسِرَّرْتُمْ بَعْدَ الْأَعْلَانِ. «لِقَوْمٍ نَكُتُوا إِيمَانَهُمْ» (١) أَ تَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ٣.

أَلَا- قَدْ أَرَى أَنْ اخْلَدْتُمْ إِلَى الْخَفْضِ وَ رَكَنْتُمْ إِلَى الدَّعَةِ، فَعَجَّتُمْ عَنِ الدِّينِ، وَ مَجَجْتُمْ الَّذِي وَ عَيْتُمْ وَ دَسَيْعْتُمْ الَّذِي سَوَّعْتُمْ إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مِنْ فِي الْمَآرِضِ جَمِيعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ ٤ أَلَا- وَ قَدْ قَلَّتْ الَّذِي قُلْتُهُ عَلَى مَعْرِفِهِ مِنِّي بِالْحِدْلَانِ الَّذِي خَامَرَ صِدُورَكُمْ، وَ اسْتَشَعَرَتْهُ قُلُوبُكُمْ، وَ لَكِنْ قُلْتُهُ فِيضَةَ النَّفْسِ، وَ نَفْتَهُ الْغَيْظِ، وَ بَثَّهُ الصَّدْرِ، وَ مَعِزَّةَ الْحُجَّةِ، فَدُونَكُمْوَهَا، فَاسْخَرْتُمْوَهَا مُيَذَّبَرَهُ الظَّهْرِ، نَاكِبَةَ الْحَقِّ، بَاقِيَةَ الْعَارِ، مَوْسُومَهُ بِشَنَارِ الْأَبَدِ، مَوْصُولَهُ بِنَارِ اللَّهِ الْمُوقَدَةِ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْإِفْتِدَاءِ، فَبِعَيْنِ اللَّهِ مَا تَفْعَلُونَ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَىُّ مَنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ٥ وَ أَنَا ابْنُهُ نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابِ اللَّهِ، «فَاعْمَلُوا إِنَّا عَامِلُونَ» (٢) وَ انْتِظَرُوا إِنَّا مُنْتَظَرُونَ .٧

ص: ٩٠

١- (٢) اشاره به: توبه / ١٣.

٢- (٤) اشاره به: هود / ١٢١.

ستایش خدای را، بر آن چه ارزانی داشت، و سپاس او را، بر اندیشه ی نیکو که در دل نگاشت، سپاس بر نعمت های فراگیر که از چشمه لطفش جوشید و عطاهاى فراوان که بخشید و نثار احسان که پیاپی پاشید. نعمت هایی که از شمار افزون است و پاداش آن از توان بیرون و درک نهاییش نه در حد اندیشه ی ناموزون.

سپاس را مایه ی فزونی نعمت نمود، و ستایش را سبب فراوانی پاداش فرمود، و به درخواست پیاپی، بر عطای خود بیفزود. گواهی می دهد که خدای جهان یکی است، و جز او خدایی نیست. ترجمان این گواهی، دوستی بی آرایش است و پایبندان این اعتقاد، دل های با بینش، و راهنمای رسیدن بدان چراغ دانش. خدایی که دیدگان، او را دیدن نتوانند و گمان ها، چونی و چگونگی او را ندانند. همه چیز را از هیچ پدید آورد و بی نمونه ای انشا کرد. نه به آفرینش آنها نیازی داشت و نه از آن خلقت سودی برداشت؛ جز آن که خواست قدرتش را آشکار سازد و آفریدگان را بنده وار بنوازد و بانگ دعوتش را در جهان اندازد. پاداش را در گرو فرمان برداری نهاد و نافرمان را به کیفر بیم داد؛ تا بندگان را از عقوبت برهاند و به بهشت کشاند.

گواهی می دهد که پدرم محمد بنده ی او و فرستاده ی اوست. پیش از آن که او را بیافریند، برگزید، و پیش از پیمبری، تشریف انتخاب بخشید، و به نامیش نامید که می سزید. و این هنگامی بود که آفریدگان، از دیده نهان بودند و در پس پرده بیم نگران. و در پهنه بیابان عدم سرگردان. پروردگار بزرگ پایان همه ی کارها را دانا بود و بر دگرگونی های روزگار محیط بینا و به سرنوشت هر چیز آشنا. محمد صلی الله علیه و آله را برانگیخت تا کار خود را به اتمام و آن چه را مقدر ساخته به انجام رساند. پیغمبر که درود خدا بر او باد دید: «هر فرقه ای دینی گزیده و هر گروه در روشنایی شعله ای خزیده و هر دسته ای به بتی نماز برده و همگان یاد خدایی را که می شناسند از خاطر سترده اند».

پس خدای بزرگ، تاریکی ها را به نور محمد روشن ساخت و دل ها را از تیرگی کفر برداخت و پرده هایی که بر دیده ها افتاده بود به یک سو انداخت. سپس از روی گزینش و مهربانی جوار خویش را به او ارزانی داشت و رنج این جهان که خوش نمی داشت از دل او برداشت و او را در جهان فرشتگان مقرب گماشت و چتر دولتش را در همسایگی خود افراشت و طغرای مغفرت و رضوان را به نام او نگاشت.

درود خدا و برکات او بر محمد صلی الله علیه و آله پیامبر رحمت، امین وحی و رسالت و گزیده از آفریدگان و امت باد. سپس به مجلسیان نگریست و چنین فرمود: «شما بندگان خدا! نگاهبانان حلال و حرام و حاملان دین و احکام و امانت داران حق و رسانندگان آن به خلقید».

حقی را از خدا بر عهده دارید و عهدی را که با او بسته اید، پذیرفتار. ما خاندان را در میان شما به خلافت گماشت و تأویل «کتاب الله» را به عهده ما گذاشت. و حجت های آن آشکار است و آن چه درباره ی ماست پدیدار، و برهان آن روشن. از تاریکی گمان به کنار و آوای آن در گوش ها مایه آرامش و قرار و پیرویش راهگشای روضه ی رحمت پروردگار و شنونده ی آن در دو جهان رستگار است. دلیل های آن روش الهی را در پرتو آیت های آن توان دید و تفسیر احکام واجب او را از مضمون آن باید شنید. حرام های خدا را بیان دارنده است و حلال های او را رخصت دهنده، و مستحبات را نماینده و شریعت را راه گشاینده، و این همه را با رساترین تعبیر گوینده و با روشن ترین بیان رساننده. سپس ایمان را واجب فرمود و بدان زنگ شرک را از دل هایتان زدود.

با نماز، خودپرستی را از شما دور نمود. روزه را نشان دهنده ی دوستی بی آمیغ ساخت و زکات را مایه افزایش روزی بی دریغ، و حج را آزماینده در حبّ دین، و عدالت را نمودار مرتبه یقین، و پیروی ما را مایه ی وفاق، و امامت ما را مانع افتراق، و دوستی ما را عزّت مسلمانی، و بازداشتن نفس را موجب نجات، و قصاص را سبب بقاء زندگانی. و فاء به نذر را موجب آمرزش، و تمام پرداختن پیمان و وزن را مانع از کم فروشی و کاهش قرار داد. فرمود: می خوارگی نکنند تا تن و جان را از پلیدی پاک سازند و زنان پارسا را تهمت نزنند تا خویش را سزوار لعنت نسازند. دزدی را منع کرد تا راه عفت پویند و شرک را حرام فرمود تا به اخلاص طریق یکتاپرستی جویند. پس آن گونه که می باید، ترس از خدا را پیشه ی خود سازید و جز مسلمان از دنیا نروید. آن چه فرموده است به جا آرید و خود را از آن چه نهی کرده باز دارید که «تنها دانایان از خدا می ترسند».

مردم! چنان که در آغاز سخن گفتم: من فاطمه ام و پدرم محمد است «همانا پیامبری از میان شما به سوی شما آمد که رنج شما بر او دشوار بود و به گرویدنتان امیدوار و به مؤمنان، مهربان و غمخوار».

اگر او را بشناسید، می بینید او پدر من است، نه پدر زنان شما. و برادر پسر عمومی من است نه مردان شما. او رسالت خود را به گوش مردم رساند و آنان را از عذاب الهی ترساند. فرق و

پشت مشرکان را به تازیانه توحید خست و شوکت بت و بت پرستان را در هم شکست؛ تا جمع کافران از هم گسیخت، صبح ایمان دمید و نقاب از چهره حقیقت فرو کشید. زبان پیشوای دین در مقال شد و شیاطین سخنور لال. در آن هنگام، شما مردم بر کنار مگای از آتش بودید خوار و در دیده همگان بی مقدار. لقمه هر خورنده و شکار هر درنده و لگدکوب هر رونده.

نوشیدنیتان، آب گندیده و ناگوار، خوردنیتان پوست جانور و مردار پست و ناچیز، ترسان از هجوم همسایه و همجوار؛ تا آن که خدا با فرستادن پیغمبر خود، شما را از خاک مذلت برداشت و سرتان را به اوج رفعت افراشت پس از آن همه رنج ها که دید و سختی که کشید. رزم آوران ماجراجو و سرکشان درنده خو و جهودان دین به دنیا فروش و ترسایان حقیقت ناخوش، از هر سو بر او تاختند و با او نرد مخالفت باختند.

هرگاه آتش کینه افروختند آن را خاموش ساخت و گاهی که گمراهی سر برداشت یا مشرکی دهان به ژاژ انباشت برادرش علی را در کام آنان انداخت. علی باز نایستاد تا بر سر و مغز مخالفان نواخت و کار آنان با دم شمشیر ساخت. او این رنج را برای خدا می کشید و در آن، خشنودی پروردگار و رضای پیغمبر صلی الله علیه و آله را می دید و مهتری اولیای حق را می خرید، اما در آن روزها شما در زندگانی راحت و آسوده، و در بستر امن و آسایش غنوده بودید.

چون خدای تعالی همسایگی پیامبران را برای رسول خویش برگزید، دورویی آشکار شد و کالای دین بی خریدار. هر گمراهی دعوی دار، و هر گمنامی سالار، و هر یاوه گویی در کوی و برزن در پی گرمی بازار. شیطان از کمین گاه خود سر بر آورد و شما را به خود دعوت کرد و دید چه زود سخنش را شنیدید و سبک در پی او دویدید و در دام فریبش خزیدید و به آواز او رقصیدید.

هنوز دو روزی از مرگ پیغمبرتان نگذشته و سوز سینه ی ما خاموش نگشته، آن چه نبایست، کردید و آن چه از آنتان نبود، بردید، و بدعتی بزرگ پدید آوردید. به گمان خود خواستید فتنه برنخیزد و خونی نریزد اما در آتش فتنه فتادید و آن چه کشتید به باد دادید که: «دوزخ جای کافران است و منزل گاه بدکاران» است. شما کجا و فتنه خواباندن کجا؟ دروغ می گوید! و راهی جز راه حق می پوید! و گرنه این کتاب خداست میان شما! نشانه هایش بی کم و کاست هویدا و امر و نهی آن روشن و آشکارا. آیا داوری جز قرآن می گیرید؟ یا ستمکارانه گفته ی شیطان را می پذیرید؟ «کسی که جز اسلام دینی پذیرد، روی رضای پروردگار نبیند و در آن جهان با زیانکاران نشیند». چندان درنگ نکرید که این سوار سرکش

رام و کار نخستین تمام گردد، نوایی دیگر ساز و سخنی جز آن چه در دل دارید آغاز کردید! می پندارید ما میراثی نداریم. در تحمل این ستم نیز بردباریم و بر سختی این جراحت پایداریم. مگر به روش جاهلیت می گرایید؟ و راه گمراهی می پیمایید؟ «برای مردم با ایمان چه داوری بهتر از خدای جهان».

ای مهاجران! این حکم خداست که میراث مرا بر بایند و حرمت مرا نپایند؟ پسر ابوقحافه! خدا گفته تو از پدر ارث بری و میراث مرا از من ببری؟ این چه بدعتی است در دین می گذارید! مگر از داور و روز رستاخیز خبر ندارید؟ اکنون تا دیدار آن جهان، این ستور آماده و زین نهاده ترا ارزانی باد! وعده گاه، روز رستاخیز! خواهان محمد صلی الله علیه و آله و داور خدای عزیز! آن روز ستم کار رسوا و زیان کار و حق ستم دیده برقرار خواهد شد!

به زودی خواهد دید که هر چیزی را جایگاهی است و هر مظلومی را پناهی.

پس به روضه ی پدر نگریست و گفت:

رفتی و پس از تو فتنه بر پا شد کین های نهفته آشکارا شد

این باغ، خزان گرفت و بی برگشت وین جمع بهم فتاد و تنها شد(۱)

ای گروه مؤمنین! ای یاوران دین! ای پشتیبانان اسلام! چرا حق مرا نمی گیرید؟ چرا دیده به هم نهاده و ستمی را که به من می رود می پذیرید؟ مگر نه پدرم فرمود: «احترام فرزند، حرمت پدر است»؟ چه زود رنگ باختید و بی درنگ در غفلت خفتید، پیش خود می گوئید محمد صلی الله علیه و آله مُرد، آری او مُرد و جان به خدا سپرد! مصیبتی است بزرگ، و اندوهی است سترگ، و شکافی است که هر دم گشاید و هرگز به هم ناید. فقدان او زمین را لباس ظلمت پوشاند و برگزیدگان خدا را به سوگ نشاند. شاخ امید بی بر و کوه ها زیر و زبر شد، حرمت ها تباه و حریم ها بی پناه ماند. اما نه چنان است که شما این تقدیر الهی را ندانید و از آن بی خبر مانید. قرآن در دست رس شما است شب و روز می خوانید؛ چرا و چگونه معنی آن را نمی دانید؟ که پیامبران پیش از او نیز مردند و جان به خدا سپردند. محمد نیز جز پیغمبری نبود، پیغمبرانی پیش از او آمدند و رفتند. «اگر او کشته شود یا بمیرد، به گذشته خود باز می گردید؟ کسی که چنین کند خدا را زیانی نمی رساند و خدا سپاسگزاران را پاداش خواهد داد. آوه! پسران قیله پیش چشم شما، میراث پدرم ببرند و حرمت مرا ننگرند! و شما هم چون بی هوشان فریاد مرا نشنوید؟ در حالی که سربازان دارید با ساز و برگ فراوان و اثاث و خانه های آبادان.

ص: ۹۴



امروز شما برگزیدان خدا، پشتیبانان دین و یاوران پیغمبر و مؤمنین، و حامیان اهل بیت طاهرینید! شما باید که با بت پرستان عرب درافتادید! و برابر لشگرهای گران ایستادید! چند که از ما فرمان بردار و در راه حق پایدار بودید، نام اسلام را بلند، و مسلمانان را ارجمند، و مشرکان را تار و مار، و نظم را برقرار، و آتش جنگ را خاموش و کافران را حلقه بندگی در گوش کردید.

اکنون پس از آن همه زبان آوری، دم فرو بستید و پس از پیش روی، وا پس نشستید، آن هم برابر مردمی که پیمان خود را گسستند و حکم خدا را به کار نبستند، «از اینان بیم مدارید تا هستید از خدا بترسید اگر حق پرستید!» ولی جز این نیست که به تن آسایی خو کرده اید و به سایه ی امن و خوشی پناه برده اید. از دین خسته اید و از جهاد در راه خدا نشسته، و آن چه را شنیده به کار نبسته، ولی بدانید که:

گر جمله کاینات کافر گردند بر دامن کبریایش نشیند گرد

باری من آن چه شرط بلاغ است با شما گفتم؛ ولی می دانم خوارید و در چنگال زبونی گرفتار؛ چه کنم که دلم خون است و باز داشتن زبان شکایت، از طاقت برون! و نیز می گویم برای اتمام حجت بر شما مردم دون! بگیریید! این لقمه ی گلوگیر بر شما ارزانی و ننگ حق شکنی و حقیقت پوشی بر شما جاودانی باد؛ ولی شما را آسوده نگذارد؛ تا به آتش افروخته ی خدا بیاندازد! آتشی که هر دم فرزند و دل و جان را بسوزد. آن چه می کنید خدا می بیند و ستم کار به زودی داند که در کجا نشیند. من پایان کار را نگرانم و چون پدرم، شما را از عذاب خدا می ترسانم. به انتظار بنشینید تا میوه ی درختی را که کشتید، بچینید و کیفر کاری را که کردید ببینید» (۱).

### سند خطبه

این خطبه ی شگفت و منشور آسمانی با اسناد فراوانی نقل گردیده و ده ها کتاب به نقل تمام یا فرازهایی از این خطبه ی هدایت گر و رسواگر مزین و آراسته اند.

ابوالفضل، احمد بن ابی طاهر «ابن طیفور» متولد به سال ۲۰۴ این خطبه را به روایت حضرت زینب کبری علیها السلام و نیز به روایت امام حسین علیه السلام و عبدالله بن الحسن نگاشته است (۲).

ص: ۹۵

۱- (۱) زندگانی فاطمه ی زهراء علیها السلام، ص ۱۲۶-۱۳۵.

۲- (۲) بلاغات النساء، ابن طیفور، ص ۱۵-۱۹.

و نیز طبری در کتاب «دلائل الامه» این خطبه را نقل می نماید(۱).

صدوق رحمه الله در «من لا يحضره الفقيه» فرازی از آن می نگارد که صاحب وسائل نیز همان فراز را نقل می نماید(۲).

صدوق در «علل الشرايع» نیز قسمتی از این خطبه را می نگارد(۳).

طبرسی در «احتجاج» نیز این خطبه را به روایت عبدالله بن الحسن علیه السلام نقل نموده اند(۴).

و نیز علم الهدی سیدمرتضی در کتاب «الشافی» به روایت عایشه این خطبه را می نگارد(۵).

شیخ طوسی در «امالی» نیز قسمتی از این خطبه را ذکر می نماید(۶).

اربلی نیز در کتاب «کشف الغمه» این خطبه را نقل کرده اند(۷).

ابن طاوس نیز این خطبه را به روایت عایشه می نگارد.

بزرگان دیگری چون ابن ابی الحدید معتزلی این خطبه با سه روایت نقل نموده اند؛

یوسف بن حاتم شامی به روایت حضرت زینب کبری آن را نقل می نمایند، ابی سعد منصور بن حسین آبی، محمد اخباری نیشابوری، خوارزمی، ابن اثیر، ابن جوزی، شیخ مفید، ابن شهر آشوب، علامه ی مجلسی، ابن میثم، سیدامین، عبدالوهاب کاشی، محمد علی قراجه داغی انصاری، عمر رضا کحاله، عبدالمنعم فرطوسی، مسعودی، شیخ حر عاملی، سیدشرف الدین جبل عاملی، زمخشری، زبیدی، ابن منظور و... (۸).

باری، ده ها کتاب و موسوعه و جزوه به تمام خطبه یا فرازهایی از آن مزینند همانند: دلائل الامامه، علل الشرايع، تذکره الحمدونیه، الفاضل فی صفه الاب الکامل، بحار الانوار، احقاق الحق، اهل البيت عليهم السلام لتوفیق ابی علم، الزهراء فی السنه و التاريخ و الادب، اعیان النساء عبر العصور المختلفه، اعلام النساء المؤمنات، وفاه الصدیقه الزهراء للمقرّم، مسند فاطمه الزهراء، بلاغات النساء، عوالم العلوم، انوار الیقین فی امامه امیرالمؤمنین علیه السلام، العبقریات الاسلامیه،

ص: ۹۶

۱- (۱) دلائل الامامه، محمد بن جریر بن رستم طبری، ص ۱۱۱-۱۲۳.

۲- (۲) من لا يحضره الفقيه، صدوق، ج ۳، ص ۳۷۲، ش ۱۷۵۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۴، ح ۲۲.

۳- (۳) علل الشرايع، صدوق، ص ۲۴۸-۲۴۹، ح ۲ و ۳ و ۴.

۴- (۴) الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۳۱.

۵- (۵) الشافی، سیدمرتضی، ج ۴، ص ۶۸.

۶- (۶) امالی، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۲۹۵.

٧- (٧) كشف الغمه، اربلي، ج ١، ص ٤٨٠.

٨- (٨) ر. ك: موسوعه الكبرى، ج ١٣، ص ١٧٣-٣٨٧.

سفينه البحار، مناقب اهل البيت عليهم السلام، المرأه في ظل الاسلام، اعلام النساء، الاحتجاج، هدى المله إلى أن فدك نحلّه، النص و الاجتهاد، معادن الحكمة في مكاتيب الائمة، الجنه العاصمه، الفوائد الطوسيه، فاطمه الزهراء من المهد إلى اللحد، شرح خطبه الصديقه فاطمه الزهراء للخاقاني، من فقه الزهراء، شرح خطبه الزهراء و اسبابها لتزيه قميحاً، فاطمه الزهراء ام الائمة و سيده النساء، شرح خطبه الزهراء للنقوي، شرح خطبه الزهراء للزنجاني، فاطمه صوت الحق الالهي، فدك و فاطمه قصه جهاد الزهراء، قبسات من حياه سيده نساء العالمين فاطمه الزهراء، قدّيسه الاسلام، رياحين الشريعه، ظلمات فاطمه الزهراء، الدمعه الساكبه، الزهراء و خطبه فدك للشريعتمداري، فاطمه الزهراء من قبل الميلاد إلى بعد الاستشهاد، فاطمه الزهراء بهجه قلب المصطفى صلى الله عليه و آله، اللمه البيضاء في شرح خطبه الزهراء، فاطمه الزهراء للعكبي، اعلموا أنّي فاطمه، حق اليقين، الشافي، شرح الاخبار، الطرائف، الفائق، الاربعين، المناقب لابن مردويه، الانوار النعمانيه، كشف الغمه، السقيفه و فدك، شرح نهج البلاغه، تظلم الزهراء عليها السلام، موسوعه الامام الصادق عليه السلام، فدك في تاريخ، مسند فاطمه الزهراء عليها السلام للعطاردي، الدر النظيم في مناقب الائمة الهاميم، نشر الدر للآبي، جواهر المطالب للباعوني، كتاب المبين، كتاب المنظوم و المنثور في ذكر خطب النساء و اشعارها «مخطوط» عن مسند عبدالله بن الحسن، مسند عبدالله بن الحسن بن علي بن ابي طالب «مخطوط» مقتل الحسين عليه السلام، منال الطالب في شرح طوال الغرائب، لابن اثير، تذكره الخواص، امالي مفيد، من لا يحضره الفقيه، وسائل الشيعه، المناقب لابن شهر آشوب(1).

به هر روی، بسیاری از بزرگان عرصه ی دین و دانش و معرفت و ادب، تمام متن یا فرازهایی از آن را نقل کرده اند و پیرامون آن به تحلیل و تفسیر پرداخته و به پاس تجلیل از این سند ملی اسلامی شعر سروده اند. هر کسی که از خم ولایت - که همان اجر رسالت است - قدحی نوشیده، خود را در منظر و نگاه این خطبه ی آفتاب قرار داده تا پرتوی از آن جانش را فاطمی کرده و مشعلی فراروی او گردد.

اگرچه در این میان، بعضی از دشمنان و مخالفان لجوج نتوانسته اند فروغ هدایت گر این منشور آسمانی را برتابند، چون مفاهیم هدایت گر و افشاگرش خوشایند آنان نبوده است، بدین سبب به سجع زیبای معجزه گونه اش متعرض شده و خواسته اند در صدور این سخنان بلیغ

ص: ۹۷

آسمانی از فاطمه تردید کنند. عجیباً! دشمن چگونه کر و کور می گردد، ابوالعینا می تواند چنین کلماتی را بگوید؛ ولی آن که خود مظهر جمال و حسن خداست و رسول خدا در بیان کرامتش می فرماید:

«لو كان الحسن شخصاً لكان فاطمه، بل هي اعظم...»<sup>(۱)</sup> او که قلب و جان رسول خدا بود، رسولی که خدای بزرگ اعجاز سخن جاوید قرآن را بر مشرق زبانش ساطع کرد، او که جلوه ی اتم و احسن بلاغت و فصاحت بود.

بدون تردید، این شک و تردید نسبت به صدور این خطبه، به خاطر مفاهیم افشاگر و رسواگر آن است. آنان این حقیقت تاریخی را بر نمی تابند و نمی خواهند با این واقعیت آشنا گردند، چون اگر چنین بوده باشد سقیفه و بنیان آن زیر سؤال می روند و پذیرش این واقعیت برای آنان تلخ و ناگوار است. البته این گونه مخالفت و عناد ریشه دیرینه دارد. و القای شک و تردید، در چنین خطبه هایی با آن افق های معرفتی، سیاسی، اجتماعی، چیزی نیست که مسبوق به سابقه نباشد. در طول تاریخ، هر اثر و شخصیتی که از ویژگی خاصی برخوردار بود، از اتهام و بدگویی حسودان و معاندان کوتاه نظر مصون نبوده است. از قرآن کریم و شخصیت والای پیامبر صلی الله علیه و آله تا امیرالمؤمنین و نهج البلاغه اش؛ پس از نزول قرآن کریم کفار هم به اصل قرآن و هم آیات آن شک و تردید روا داشتند، گاه آنرا «سحر یؤثر» و گاه اساطیر می خواندند.

مولوی نیکو سروده:

چون کتاب الله بیامد هم بر آن این چنین طعنه زدند آن کافران

که اساطیر است و افسانه نژند نیست تعمیقی و تحقیقی بلند

به هر روی، این خطبه بلند - که هدفی آسمانی را دنبال کرده، می خواهد نقد جامعه حاضر، پیدایش تحول و دگرگونی در نظام رهبری اسلام و رویش بدعت ها را نهادینه و ثبت تاریخی نماید - از نقدها و شبهه ها و دشمنی ها و انکارها در امان نخواهد بود. و فرقه ای بر پایه ی تعصبات مذهبی و اعتقادی خود حتی حاضرند بر چهره خورشید نیز خاک بپاشند و به تصور خود نور خدا را خاموش نمایند.

ص: ۹۸

باری، باید گفت در خطبه بلیغ فاطمه، تشبیه و استعاره و کنایه موج می زند و نظیر چنین هنری در گفتار خاندان رسالت فراوان است. - گذشته از این که عرب حجاز مزین به گوهر سجع گویی بوده و این هنر پیش از اسلام در مکه رواج داشته است و به پاس همین همنوایی، نخستین دسته از آیات مکی قرآن کریم از این هنر آسمانی لبریزند، پس از نزول قرآن، فروغ این هنر جلوه ی دیگری یافت و به خصوص خاندان رسالت که محل نزول قرآن بودند، جبرئیل در خانه آنان رفت و آمد می کرد.

شاهد علم را دست توانای عالم علیم در کامشان ریخته بود. نهج البلاغه نیز از این افق ساطع است، آن کتاب نیز خطبش مسجع است، و چون در آن کتاب خطبه ی شقشقیه است، خطبه ای رسواگر و افشاگر، این زلال حقیقت را مخالفان برنمی تابند. از این نگاه است که ذهبی می گوید: هر آن کس که به نهج البلاغه نظری کند یقین پیدا می کند که این سخنان از آن علی نیست بلکه دروغ هایی است که به آن حضرت نسبت داده شده است (۱).

و نیز ابن حجر عسقلانی می گوید: در نهج البلاغه به طور آشکارا به ابابکر و عمر دشنام داده شده است و آنها مورد بی احترامی قرار گرفته اند (۲).

ابن عبدربه مالکی نیز می نگارد: خطبه شقشقیه از مانند علی که خداوند به وسیله ایمان به او شرح صدر داد و سینه ی او را پر از حکمت و بیان کرد و در رثای ابی بکر گریان شد و در جنگ های «رده» از لشگریان مخلص او بود و فرماندهی عده ای به عهده ی او و زیبر و ابن مسعود واگذار شد و با ابوبکر بیعت کرد و تا آخر در کنار او بود و با عمر نیز بیعت نمود و با او بود و او را به دامادی خود برگزید و ام کلثوم دختر خود را به ازدواج او درآورد و با خلیفه سوم (عثمان) نیز بیعت کرد و از ملازمت او و موافقت و حمایت او دریغ نکرد؛ حتی در حالی که عثمان مورد ملامت عایشه قرار گرفت علی او را تأیید و حمایت کرد و وقتی که افرادی مانند معاویه از او روی برگرداندند باز هم علی او را ترک نکرد، بعید می باشد (۳).

به هر روی، این نقدها مبنای خاص خود را دارد، چون شخص نمی خواهد در مقابل کج راهه ی خود به صراط مستقیم هدایت گردد، اکنون که چراغی فراروی او نهاده و چهره ی

ص: ۹۹

۱- (۱) میزان الاعتدال، ذهبی، ج ۲، ص ۲۲۸.

۲- (۲) لسان المیزان، ج ۴، ص ۲۲۳.

۳- (۳) عقد الفرید، ج ۳، ص ۲۳۹.

حق آشکار و نقاب از آن برداشته شده، به انکار حقیقت می پردازد و به صدور این سخن از مولی «علی» شک می کند.

زینب علیها السلام دختر علی و فاطمه علیهما السلام در اوج مصائب و مشکلات، چون وارد بر ابن زیاد می گردد با فصاحت تمام می گوید:

«لَقَدْ قَتَلْتَ كَهْلِيَّ وَأَبْرَتَ أَهْلِي، وَقَطَعْتَ فَرْعِي، وَاجْتَنَنْتَ أَصْلِي، فَإِنَّ يَشْفِكَ هَذَا فَقَدْ أَشْفَيْتَ (۱)؛ مهتر ما را کشتی، از خویشتانم کسی نهستی، نهال ما را شکستی، ریشه ما را از هم گسستی، اگر درمان تو این است، پس همانا درمان شده ای».

ابن زیاد گفت سخن به سجع می گوید، پدرش نیز سخن های مسجع می گفت (۲).

باری، باید اذعان کرد که آن چه سبب انکار منکران است، سجع زیبای خطبه نیست بلکه محتوای آسمانی آن است که چون دایره المعارفی از فرهنگ و معرفت اسلامی است و نیز پرچم انقلاب نهضت شیعی است که در طول تاریخ اسلام بر بام رفیع اسلام به اهتزاز است و در پرتو آن میلیاردها انسان به مکتب امامت و ولایت هدایت و رهبری شده اند.

### چشمه آفتاب

فاطمه علیها السلام چون پدر و شوهر خطبه می خواند، و زمزم حیات آفرین معارف و معرفت اسلامی از مشرق زبانش جاری می گردد. او زلزله می آفریند و بنیان سقیفه را به لرزه درمی آورد، و آنان که دل به سیاست و ریاست سپرده بودند، کاخ آمال خود را در حال فروپاشی می بینند.

شگفتا! این خطبه ی آسمانی، با افق های برینش چون گوی نور می درخشد و روشنگر راه حق جویان است. بلاغت و فصاحت، در آن موج می زند و لبریز از مفاهیم الهیه و آموزه های وحی است، منشور هدایت و رستگاری و سندی تابناک بر حقانیت مکتب تشیع است.

چون فاطمه در این خطبه، خطبه ی پدر در غدیر را شرح می دهد و آیات نازل آن رخ داد آسمانی را تفسیر می کند و فروغ جعل ولایت الهیه ی «علی» را نمایان می سازد. او فدک را بهانه ی آن بها می داند و امامت علی علیه السلام را می طلبد، اگر فریاد فاطمه نبود، اگر طنین این

ص: ۱۰۰

۱- (۱) تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۷۲.

۲- (۲) زندگانی فاطمه ی زهرا، ص ۱۲۵.

خطبه در تاریخ اسلام ایجاد نمی شد، اگر اعتراض فاطمه نبود، اگر آن بانو در مقابل سقیفه و بنیان آن نمی ایستاد و فریاد روشنگر و افشاگرانه خود را بلند نمی کرد، معلوم نبود تاریخ اسلام چگونه رقم می خورد و آیا این جمع بزرگ شیعی امروز وجود داشت یا خیر؟ بدیهی است که شجره مبارکه تشیع را آن بزرگوار غرس نمود و نهضتی آفرید که علی علیه السلام پس از ۲۵ سال بار دیگر پرچم آن را به اهتزاز درآورد و برافراشت و در سخنان بلیغ خود در خطبه ها و به خصوص «ششقیه» از آن ظلم بزرگ که بر اسلام روا داشته بودند پرده برداشت و مسیر و منهج امامت را نمایاند.

در ستودن و ستایش این خطبه هیچ جمله و سخنی کافی نیست، این خطبه سند عزت اسلام و مسلمین، و عصاره معارف و معرفت اسلامی است، فروغ عقائد و اعتقادات از آن نمایان است و تشریح احکام و فلسفه آن از مشرق آن تابان است.

بیان اسلام ناب محمدی است و منشور هدایت است تا روز قیامت.

برکتی آسمانی در تاریخ است و چشمه جوشان خورشید است که از آن نور و حرارت و حیات جاری است. ترجمانی از آموزه های وحی و گنجینه ای از حقایق است. نوای مظلومیت حق و عدل، و فریاد بلند انسان ستم دیده و غارت شده است که همیشه در گوش تاریخ زمزمه می گردد. عقیده و دین و سعادت برای بشر است، بهشت رضوان و شهر سلام و مدینه ی فضیلت است، تأویلی از «والشمس و الضحی» است. شعاع آن جهان گستر است و امواجش کرانه های تاریخ را در هم نوردیده و صخره های بیداد و جهالت را متلاشی می کند. آهنگش چون مزامیر داودی موسیقی «سَبَّوح قَدَّوس» است. خدانمایی اش چون مناجات کلیم، پندآموزی آن چون نصایح لقمان، احتجاج و انذارش چون سخن نوح و هود، و صلح و احیاگری آن چون دم عیسی است، پیامدنیایی آن را تاریخ خون بار جهان اسلام به نمایش می گذارد. افق عرشی این خطبه، آیات قرآن را ترجمان است. باطن آن، طنین آموزه های وحیانی و ظاهر آن آراسته به آیات قرآنی است. مفاهیم آن تفسیری از آیات قرآن، و رمز شناخت حق از باطل در آن تجلی فرقان است.

فصل الخطاب همه ی قیل و قال ها پیرامون جریان محکوم سقیفه است.

هنر بلاغت و فصاحتش جلوه ای از بلاغت قرآن است. این خطبه در حقیقت ترجمانی از فرهنگنامه قرآنی و دائره المعارفی از معارف اسلامی است.

شهد معرفت به خدا و اعتقادات ناب اسلامی از آن به کام جان جاری است. افق های این سخنان بلیغ به فروغ وحی الهی فروزنده و روشن است. صدیقه شهیده در این خطبه،



آموزه های وحی را تفسیر و تحلیل می نماید و راهی روشن و صراط مستقیمی را فراروی مردم قرار می دهد. این خطبه آیه ای از حمد و ثنای الهی است، توحید و یگانه شناسی، بعثت پیامبران و تجلی اعظم رسالت مصطفوی، راه رشد و هدایت گر رسالت، انذار و تبشیر به مردم، پند و اندرز و بیم به مهاجران و انصار، قرآن و اهل بیت، اسرار و فلسفه احکام و دستورات الهی، مکان و وحدت آفرین امامت و ولایت، مهر و رحمت پیامبر خدا، جایگاه و جهاد علی، رخ دادها و بدعت های پس از رحلت رسول خدا را تبیین و آشکار می سازد.

محکمه ای به گستردگی حقیقت را بر پا می کند و در درازای تاریخ از حق و عدل دفاع و باطل و بدعت را محکوم می نماید.

البته باید چنین باشد! چون این خطبه فاطمی است و فاطمه بر سستیغ همه فضیلت ها تابان است.

اوست که کوثر خدا، روح نبی و همتای علی است؛ حبیبه خدا و لیله القدر قرآن است؛ مشکات خدا، مصباح هدی و شمس و ضحای اسلام است؛ معنای جمال، تفسیر جلال و تأویل کمال است.

واژه وفا، مظهر صفا و سوره هل اتی است؛

دختر رسالت، شوهر ولایت و مادر امامت است،

فاطمه جان و ای ریحانه رسول خدا،

ای با عصای موسی؛ ای بر صلیب عیسی،

ای ایوب بلاها، ای مغصوب فراق ها، ای یوسف جفاها

ای کوه پرابهت، ای زلال محبت، ای چشمه طهارت.

ای اسوه خدایی ای جلوه الهی، ای عشق کبریایی

بر ما ببخشای، که از تهجدت گفتیم، از جهادت، از اسرار وجودت؛ ولی زلال پیامت را نشنیدیم.

از خانه گلی تو شنیدیم ولی از رنج قرنها و بلوغ بیداری و راز کوفتن در کوبه های هرگز!

وصف تو گفتیم و چه بی روح، چون که بلندای خورشید را در جلوه ای از شمع به نظاره نشستیم.

ای آموزگار ظرافت، تو خود به ما بیاموز، تلاوت بیداری، بلوغ انذار و رنج تاریخ را که سخت محتاج آنیم.

دشت را از تدبیر تو نشانی نیست، که با نیم نگاهی کوه و کرانه اش را در آغوش می نشانیم، تدبیر و عمق نگاه تو، دریایی است بی کرانه، کوهی است همپای تاریخ؛ ای آفتاب سفرکرده، من فریاد سبز تو را که از پشت دیوار قرن ها طنین افکن است شنیدم، و شعله های درب خانه ات که در آتش کین می سوخت دیدم، من سراغ خونین تو را از لاله ی سوخته ی در میان در و دیوارهای تاریخ گرفتم، و شاهد تاریکی زمین در روز نفرین تو بر کسانی که قرص آفتاب را به قرص نانی فروختند.

من از گلوی تو صدای خدا و حق طلبی را شنیدم و به لب های سوخته ات آیه تشنگی مردم را از فرهنگ و معارف اسلامی مشاهده نمودم.

فاطمه جان، در جغرافیای خانه ی گلی تو، تاریخ انسان کامل تفسیر شد و رنج ها و جهادها، به راستی این خانه معجزه ی تاریخ است.

فاطمه جان، در ناله های پرسوزت بر زمین از دست رفته فدک، آیات غدیر تفسیر شد و زلال چشمه غدیر سیرابم کرد، از دیدگان نورانی ات اشک های تو را دیدم که چگونه طوفان آفرین تاریخ است، اشکی که ترجمانی از کتاب مظلومیت شماست، و پیوسته بر علیه ستم و ستم گر جاری است.

### **تابش وحی از آسمان خطبه**

از دو افق برین و آسمانی فروغ وحی از این سخنان بلیغ و ماندگار فروزان است؛ نخست آن که در حقیقت، مفاهیم و محتوای این خطبه همان آموزه های حیانی و بازتاب تابش وحی بر روح فاطمه اطهر است، روح محمدی صلی الله علیه و آله فاطمه که با طنین وحی هماهنگ است و عظمت آن جبرئیل را از آسمان به زمین فرود می آورد. بدیهی است که او گهر بی همتایی است که در دامان رسول خدا صلی الله علیه و آله تربیت گردید و فروغ روحش بر افق اعلای الهی نمایان است که از آن جلوه های نور ساطع است. از نگاه دیگر، آن بزرگوار سخنان خود را به آیات قرآن مزین و مدلل ساخته تا با این تجلی نور علی نور چلچراغی هدایت گر فرا روی آن مردم قرار داده و راه صحیح را به آنان بنمایاند. بنابراین نوشتار حاضر در سه بخش پیرامون این خطبه و مفاهیم آن به تحلیل می پردازد. در بخش اول به تبیین و جلوه نمایی ریشه ها و سرچشمه های حیانی این سخنان می پردازد که پیرامون توحید و خداشناسی است و دفتر اول این مجموعه در واقع ترجمان همان آیات قرآنی است که در توصیف خدای متعال و اسماء و صفات آن ذات اقدس

نازل شده است. دفتر دوم به تحلیل و تفسیر مجموعه آیاتی می پردازد که در تبیین مقام و مکانت پیامبر خدا و رسالت آن حضرت نازل گردیده است، در این دفتر به تبیین فلسفه احکام و نیز آفاق برین و ملکوتی قرآن نیز پرداخته می گردد، دفتر سوم این مجموعه، به تبیین جایگاه و مکانت آسمانی امامت در قرآن پرداخته و نیز به تبیین مسائل سیاسی اجتماعی و دگرگونی هایی که بعد از رحلت جانکاه نبی اعظم صلی الله علیه و آله به وقوع پیوست می پردازد و از آن مجموعه حقایق و معارف تاریخی اسلامی پرده برمی دارد، در خاتمه ی همین دفتر، مجموعه ی آیات قرآنی که حضرت فاطمه علیها السلام در متن سخنان خویش به آنان استناد کرده و فرمایشات خود را به فروغ آیات مزین ساخته اند تفسیر و تبیین می گردند. امید است لطف و عنایت آن بانوی بزرگوار شامل این سطور گردد و این مقصود حاصل و این آرمان تحقق یابد. انشاءالله.

با وجود آن که جامع ترین کلمه ی «تحمید» الحمد لله رب العالمین است که هم شامل عالم تکوین اعم از آسمان ها و زمین و عالم مجرد و ماده می گردد و هم عالم تشریح و تدوین را شامل است؛ ولی فاطمه علیها السلام که خود گوهر «تحمید» است و در پرتو نور عرشی آن ذات مقدس، فرشتگان تحمید و تسبیح و تهلیل را فرا گرفتند، طلیعه ی این خطبه نورانی را این گونه آغاز می کند:

«أَبْتَيْدُ بِحَمِيدٍ مَنْ هُوَ أَوْلَىٰ بِالْحَمِيدِ وَالطَّلُولِ وَالْمَجِيدِ، الْحَمِيدُ لِلَّهِ عَلَىٰ مَا أَنْعَمَ...» آن حضرت از حمد و ستایش بر نعمت های خداوند آغاز می کند با آن که آن حضرت می داند «حمد» مقام ستایش و سپاس است، خواه در مقابل نعمت که شکر نام می گیرد و خواه بدون نعمت، که آن ذات استحقاق ستایش را دارد. در لغت چنین آمده: والحمد هو الثناء بالجميل على قصد التعظيم والتبجيل للممدوح سواء النعمة و غيرها(۱).

### فلسفه خداشناسی

اکنون این پرسش مطرح است: چرا فاطمه از حمد بر نعمت های خدا آغاز می کند؟ در پاسخ باید گفت آن بزرگوار می خواهد از دین و ارکان آن توحید و معرفت و معارف الهی سخن بگوید، باید در آغاز اشاره ای به فلسفه خداشناسی نموده و پرده از چهره این حقیقت بردارد.

به راستی چرا ما باید خدا را بشناسیم و ساختش را ستایش نماییم، چون خداوند منعم است و سپاس منعم فریاد فطرت و آهنگ روح آدمی است. این حکم عقل و داوری وجدان است.

از سوی دیگر، فاطمه می خواهد در پرتو این سخنان گرد بیداری به چشمان به خواب رفته مسلمانان بیافشاند، آنان که به یک باره به همه ی حقایق گذشته پشت کرده و در انجمنی نظام رهبری اسلام را دگرگون ساخته و بدعتی بزرگ آفریده اند. بنابراین باید فاطمه از نعمت رسالت و برکت هدایت پدر بگوید و از نعمتی بزرگ که همه نعمت ها به طفیل وجود اویند سخن بگوید، او می خواهد مسلمانان را به رسالت پیامبر رحمت باز گردانده و از عزت آفرینی آن رسالت برای آن جمع پرده بردارد: مگر در پرتو نعمت رسالت آن حضرت، شما به آن همه

ص: ۱۰۵

شکوه و عزت نرسیدید؟ مگر آن حضرت شما را از خاک بر آسمان کرامت و عزت قرار نداد؟ مگر آن شعله های خشم و جهل و کین را در میان شما خاموش نساخت؟ پس چرا حرمت این نعمت بزرگ را پاس نمی دارید؟! و چرا نسبت به این نعمت بزرگ قدر ناشناسید؟

بنابراین باید فاطمه از نعمت های الهی بگویند و خدای را به پاس همه نعمت ها و به خصوص نعمت های معنوی که اوج آن در رسالت رسول خدا بدرخشید و تجلی اعظم رخ داد بیان نماید.

به هر روی، آن صدیقه از حمد شروع می کند، واژه مقدسی که افزون بر ۶۰ مورد این واژه و مشتقات آن در قرآن استعمال شده است و بر آفاق روشنی می درخشد.

مقام حمد، محراب بندگی و ستایش خداست. ستایش ذات مقدسی که جامع همه کمالات است و بدین سبب همه مدح ها و ستایش ها به او باز می گردد. آیاتی از قرآن این فروغ را می نمایاند همانند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۱

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي... ۲

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ ۳

وَهُوَ لَهُ الْحَمْدُ ۴.

و از آنجا که حمد تنها در برابر نعمت های خدا نمی باشد، بلکه همه اسماء و صفات و کلمات تکوینی و تدوینی او را شامل می گردد، خواه اثر و مقتضای آن اوصاف به غیر برسد یا نرسد. زیرا تنها جلوه جمال خدا نیست که باید حمد گردد؛ بلکه جلوه ی جلالی او نیز محمود است.

قرآن این حقیقت را نمایان ساخته و چنین می فرماید:

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ كَبْرُهُ تَكْبِيرًا ۵.

به هر روی، افزون بر آن که کمال و جمال خدای سبحان مستحق ستایش است، منزه بودن او نیز جای حمد و ستایش است. تحمید نه تنها از چنین گستره ای برخوردار است، بلکه تمام مصادیق و جلوه های تسییح، تهلیل و تکبیر را نیز شامل می گردد پس تسییح، تهلیل و تکبیر خدای سبحان همه از مصادیق حمد و ستایش خداوند است. برعکس آن نیز حقیقت، تحمید و تهلیل و تکبیر خداوند نیز همه از مصادیق و جلوه های تسییح ذات اقدس الهی است.

در حقیقت باید گفت تسییح، تحمید، تهلیل و تکبیر، اگر چه با هم اختلاف مفهومی دارند، ولی همه از وحدت مصداقی برخوردارند. دلیل این حقیقت، آیات مبارکی است که در قرآن تسییح و تحمید را به هم آمیخته اند همانند:

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ كُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ۱

وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا ۲

وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكَارِ ۳

سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ ۴ .

باری، نه تنها تحمید و تسییح انسان ها فروغ یک حقیقت است که فرشتگان نیز چنین می باشند در قرآن چنین می خوانیم:

وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ۵

وَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ۶ .

وَ أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدَّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ ۷ .

فراتر آن که همه موجودات در اقیانوس حمد و تسییح خداوند شناورند و این حقیقت در این آیه جلوه گر است:

وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ ۸ .

خلاصه، این اقتران حمد و تسبیح، همه ی پدیده ها و عالم هستی را در بر گرفته است و تسبیح خداوند همان تحمید، و تحمید خداوند تسبیح اوست.

حدیثی از امام صادق علیه السلام نیز این حقیقت را بازگو می نماید، آن حضرت در تبیین «الله اکبر» می فرماید:

قَالَ رَجُلٌ عِنْدَهُ اللَّهُ أَكْبَرُ فَقَالَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ؟» فَقَالَ: «مِنْ كُلِّ شَيْءٍ؟» فَقَالَ أَبُو عَیْبَةَ: «اللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «حَدِّدْهُ» فَقَالَ الرَّجُلُ: «وَ كَيْفَ أَقُولُ؟» فَقَالَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفُ» (۱).

به هر روی، حمد در برابر قدح و بدگویی، به معنای ستایش در برابر کمال و کار اختیاری زیباست. خواه اثر آن کمال به غیر برسد و یا نه و در صورت رسیدن به غیر خدا، خواه دریافت کننده همان شخص ستایش گر باشد و یا غیر او و نیز چه او از خردورزان و صاحب اندیشه و عقل باشد یا از غیر ذوی العقول.

حمد خدای سبحان در برابر اسمای حسنی و جلالی اوست؛ چه این اسماء نمایان گر کمالاتی باشد که اثر آن به غیر نیز می رسد، همانند: «خالقیت» و «رازقیت» یا آن که فقط حمد در مقام تنزیه و تقدیس از ماده و ماهیت، و چه به لحاظ کلمات تکوینی او چون: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۲.

و چه به لحاظ کلمات تدوینی او همانند: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ الْكِتَابَ ۳.

باری، الفاظ «حمد»، «مدح»، «ثناء» و «شکر» گرچه از نظر معنا به هم نزدیکند، ولی مرادف هم نمی باشند و تفاوت لطیف و دقیقی با یکدیگر دارند. چنان که در زبان فارسی نیز واژه ی «سپاس» که معادل شکر است با واژه ی «ستایش» که معادل حمد است با هم متفاوتند گرچه به ظاهر مرادف هم پنداشته شده اند.

### فرق حمد و مدح

مشهور است که حمد و مدح همتا و همانندند همان گونه که دو واژه ی «قدح و هجو» نیز همتا و هم ردیف همنند؛ ولی باید دانست که این دو واژه که دو ریشه متفاوت دارند دارای دو معنای متفاوتند و بدین سبب کاربرد آن دو نیز با هم فرق می کند (۲).

ص: ۱۰۸

۱- (۱) بحار، ج ۹۰، ص ۲۱۹.

۲- (۴) کشف، ج ۱، ص ۸.

حمد فقط در برابر صاحب کمالی است که دارای عقل و اندیشه باشد، ولی مدح «قول حاکی از عظمت حال ممدوح» که در مقابل ذم است پیرامون غیر عاقل نیز استعمال می شود. مثلاً گوهری زیبا و ارزشمند قابل مدح است ولی قابل ستایش و حمد نمی باشد (۱). «یقال مدحتُ اللؤلؤ علی صفاته و لا یقال حمدته علی صفاته» (۲).

تفاوت دیگر حمد و مدح، آن است که حمد تنها در برابر کارهای اختیاری است، ولی مدح درباره امور غیراختیاری نیز به کار می رود مثلاً بلندی قامت و زیبایی چهره در انسان با این که اختیاری نیست قابل مدح و سپاس است؛ ولی قابل ستایش و حمد نیست برخلاف انفاق و علم آموزی که هم ممدوح است و هم محمود. بنابراین هر حمدی مدح است، ولی هر مدحی حمد نمی باشد (۳).

برخی گفته اند: در مفهوم حمد، وصول اثر کمال محمود به غیر نهفته است و به اصطلاح حمد آن است که نه تنها از فضایل، بلکه از فواصل نیز باشد برخلاف مدح که از این جهت نیز اعم است (۴).

مفسر بزرگ «تسنیم» این مطلب را نمی پذیرد و می گوید: این سخن درست نیست زیرا در قرآن کریم و بعضی از ادعیه، خدای سبحان بر کمالاتی حمد می گردد که اثر آن به غیر نمی رسد همانند: اولیت و آخریت و تجرد همانند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ كَبُرَتْ تَكْبِيرًا ۝۵۱ و یا در این نیایش امام سجاد در صحیفه چنین خدا را ستایش می کند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَؤُولِ بِمَا أَوَّلَ كَمَا نَقَبَلُهُ، وَ الْمَآخِرِ بِمَا آخِرَ يَكُونُ بَعِيدَهُ، الَّذِي قَصُرَتْ عَنْ رُؤْيَيْهِ أَبْصَارُ النَّاطِرِينَ، وَ عَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ» (۵).

بدیهی است بی آغاز و بی انجام، مجرد، نداشتن فرزند و ولی و شریک و مانند آن از کمالاتی است که اثر آن به دیگری نمی رسد (۶).

ص: ۱۰۹

۱- (۱) تسنیم، آیه الله جوادی آملی، ج ۱، ص ۳۲۶-۳۲۷، به نقل از المیزان، ج ۱، ص ۱۹.

۲- (۲) همان.

۳- (۳) همان، به نقل از تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۲۲۳.

۴- (۴) همان، به نقل از المنار، ج ۱، ص ۵۰.

۵- (۵) صحیفه سجادیه، دعای اول.

۶- (۶) تسنیم، ج ۱، ص ۳۲۸.



برخی نیز با این تفاوت که حمد، تنها در ستایش سزاوار به کار می رود ولی مدح در ستایش های باطل نیز کاربرد دارد چون: «احثوا فی وجوه المداحین التراب»<sup>(۱)</sup> این نیز پذیرفته نیست، زیرا حمد در مورد ستایش باطل نیز به کار رفته است چون:

و يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا۟ ۚ

و نیز امیر پارسایان علی علیه السلام می فرماید:

«وَأُبْتَلَىٰ بِحَمْدٍ مِّنْ أَعْطَانِي (۲)؛ و به ستودن کسی مبتلا شدم که به من عطایی ارزانی داشته».

و نیز می فرماید:

«وَتَبَتَّغِي فِي قَوْلِكَ لِلْعَامِلِ بِأَمْرِكَ أَنْ يُؤَلِّيكَ الْحَمْدَ دُونَ رَبِّهِ... (۳)؛ تو از آن که سخت را به کار بندد چشم داشت داری که تو را سپاس گوید و پروردگارش را به حساب نیاورد».

### فقط حمد برای اوست

به هر روی، حمد و ستایش برای خداست و هر حمد و ستایشی از هر حامد و ستایش گری و برای هر محمود و ستایش شده ای که باشد در حقیقت حمد خدای سبحان است، جز او هیچ کس سزاوار حمد نیست او حمید محض و محمود علی الاطلاق است.

قرآن کریم سراسر عوالم هستی امکانی و این اقیانوس بی کرانه ی هستی را مخلوق خداوند سبحان دانسته و بدون شک چون هستی ممکن جلوه ای از اوست زیبا و نیکوست:

قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ ۖ ۵ وَالَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ ۖ خَلَقَهُ ۖ ۶

بنابراین هر چه به خلعت «شی» آراسته گردیده، که شامل سراسر عوالم و هستی امکانی است به لباس زیبایی و حسن آراسته است و چون حمد در برابر کمال، جمال و عطای نعمت

ص: ۱۱۰

۱- (۱) بحار، ج ۷۰، ص ۲۹۴.

۲- (۳) نهج البلاغه، دکتر شهیدی، خطبه ۲۲۵، ص ۲۶۰.

۳- (۴) همان، خطبه ۷۹، ص ۵۸.

است پس حمد مطلق ازلی و ابدی از آن خداست و هیچ کس دیگر، سزاوار حمد نیست و بر این افق نور آنان که واسطه های فیض و مجاری رحمت اویند تحت الشعاع و سرآغاز سلسله ی فیض تنها ذات اقدس الهی است.

فاطمه چون از این مطلع می تابد و سخن خود را از حمد آغاز می کند به چنین گستره ی عظیم و بی نهایت نیز می نگرد و از همان ابتداء از حمد شروع می کند که در واقع روح توحید را نمایان کرده باشد و ثنا و ستایش را فقط از آن خدا بداند، خدای بزرگ حمید است که هم به معنای محمود و هم به معنای حامد به کار می رود او محمود است. بر این اساس تمام ستایش های موجودات از آن اوست و هم حامد حقیقی ذات اقدس متعال است و تنها اوست که می تواند حق ستایش خود را ادا نماید و در زیبا سخن «الحمد لله» این دو افق نمایان است که افق نخست آن که مقام محمود است در این سطور پیش رو تبیین می گردد:

الف) او محمود است (۱) زیرا: حمد در برابر نعمت است و چون منعم حقیقی و بالذات، اوست، و همه ی نعمت ها (با واسطه یا بی واسطه) به او باز می گردد. پس محمود حقیقی اوست: **وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ** ۲ در قرآن کریم هر جا سخن از حمد «الحمد» مطرح است، نعمتی از نعم الهی و فیضی از فیوضات او به عنوان دلیل مطرح است؛ و نیز از منظر قرآن کریم سراسر عوالم هستی امکان از آن جهت که آفریده ی خداست زیبا و نیکوست پس همه جمال ها از آن خدای سبحان است.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

چون حمد همان ثنا و ستایش در برابر کار زیباست از این رو همه ی حمدها از آن خداوند جمیل جمال آفرین است (۲).

باید توجه داشت که زیبایی کارهای خدا مطلق است نه نسبی، تا تنها نسبت به خود آن ذات اقدس یا برخی اشیاء خوب و زیبا باشد. فعل خدا سراسر جمال، و جمال او جمیل مطلق، و کمال او کامل صرف است، و این راز نیایش بندگان خدا در محراب عبادت سحر ماه رمضان است:

ص: ۱۱۱

---

۱- (۱) تسنیم، ج ۱، ص ۳۴۰.

۲- (۳) تسنیم، ج ۱، ص ۳۴۳.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ جَمَالِكَ بِأَجْمَلِهِ وَكُلِّ جَمَالِكَ جَمِيلٍ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِجَمَالِكَ كُلِّهِ» و  
«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ كَمَالِكَ بِأَكْمَلِهِ وَكُلِّ كَمَالِكَ كَامِلٍ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكَمَالِكَ كُلِّهِ»<sup>(۱)</sup>.

و نیز براساس ربوبیت مطلقه خدای سبحان و فروغ توحید افعالی، در اسناد فعل به فاعل، سهمی برای غیر خدا نمی ماند. زیرا تنها فیض الهی است که همه ی عوالم هستی را اداره می کند و کارهایی که به دیگران اسناد داده می شود، جز ظهور و تجلی فیض و فعل خدا نیست.

به همین دلیل، قرآن کریم در پرتو آیاتی، پیروزی رزمندگان و جهاد آنان را عمل خود معرفی می کند همانند: فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ ۚ

و نیز پیرامون رسول اکرم می فرماید: وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى ۚ چون تنها فیض خداست که همه ی هستی و از جمله میدان های نبرد حق با باطل را اداره و تدبیر می کند. براساس همین نگاه عارفانه ی قرآنی است که امام خمینی پیرامون آزادسازی خرمشهر فرمود: خرمشهر را خدا آزاد کرد. و نیز در مدح رزمندگان حماسه آفرین فتح المبین فرمود: از دور دست و بازوی قدرتمند شما را که دست خدا بالای آن است می بوسم<sup>(۲)</sup>. عارفی چون امام خمینی، دستی را می بوسد که ظهور و تجلی دست خدا است و گرنه عارف، دست غیرخدا را نمی بوسد. باری این قرآن است که می فرماید:

فَقَطِّعْ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝

به هر روی، این سروش وحی است که پس از شکست کافران، رزمندگان را ستایش نمی کند بلکه قلع و قمع و قطع ریشه ستم کاران را بیان کرده و از ذات مقدس خود ستایش می کند.

اگر در آیاتی از قرآن، بهشت را پاداش و جزای عمل مؤمنان دانسته، و یا سخن از خریدن جان و مال مؤمنان در برابر بهشت است، و یا از قرض الحسنه بندگان به خدای غنی سخن

ص: ۱۱۲

۱- (۱) مفاتیح الجنان، دعای سحر.

۲- (۴) صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۹۶.

می گوید، نه بیانگر استحقاق است، بلکه همه این ها برای تشویق است، زیرا مَلِك و مُلْك آسمان ها و زمین از آن اوست (۱).

او جامع کمالات است از مشرق جودش فروغ وجود ساطع و عدمستان را به خلعت وجود آراسته است. همه چیز از او و برای اوست، پس حمد و ستایش ها نیز از برای خداست و به او باز می گردد. جلوه های قدس الهی و ذوات معصومین این حقیقت را آشکار ساخته و در تبیین آن چنین گفته اند:

امام سجاد می گوید:

«وَلَوْ دَلَّ مَخْلُوقٌ مَخْلُوقًا مِنْ نَفْسِهِ عَلَى مِثْلِ الَّذِي دَلَّتْ عَلَيْهِ عِبَادُكَ مِنْكَ كَانَ مَوْصُوفًا بِالْإِحْسَانِ... فَالْحَمْدُ» (۲).

و امام محمد باقر علیه السلام در مقام ستایش خداوند چنین ستایش می کند:

«وَأَنْتَ جَمَالُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَالْحَمْدُ، وَأَنْتَ زَيْنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَالْحَمْدُ» (۳).

و امام موسی بن جعفر علیهما السلام در نیایش جمعه، خدای سبحان را چنین حمد می کند:

«... وَ لَكَ الْحَمْدُ... وَاسْتِخْلَصْتَ الْحَمْدَ لِنَفْسِكَ، وَ جَعَلْتَ الْحَمْدَ مِنْ حَاصِّ تَكِّ، وَ رَضِيَتْ بِالْحَمْدِ مِنْ عِبَادِكَ، وَ فَتَحْتَ بِالْحَمْدِ كِتَابَكَ، وَ خَتَمْتَ بِالْحَمْدِ قَصَائِكَ، وَ لَمْ يَغْدِلْ إِلَى غَيْرِكَ، وَ لَمْ يَقْصِرِ الْحَمْدُ دُونَكَ، فَلَا مَدْفَعٌ لِلْحَمْدِ عَنْكَ، وَ لَا مُسْتَقَرٌّ لِلْحَمْدِ إِلَّا عِنْدَكَ وَ لَا يَتَّبِعِي الْحَمْدُ إِلَّا لَكَ» (۴).

امام سجاد در نیایش خود می گوید:

بار خدایا اگر مخلوقی بتواند چون تو چنین فروغ هدایت گری را فرا روی مردم قرار دهد او نیز سزاوار حمد و ستایش است؛ ولی همه ی نعمت ها و علوم از آن توست پس فقط تو سزاوار حمد و ستایشی.

ص: ۱۱۳

۱- (۱) اعراف / ۴۳؛ توبه / ۱۱۱؛ حدید / ۱۱؛ آل عمران / ۱۸۹؛ بقره / ۱۱۶؛ یونس / ۳۱.

۲- (۲) صحیفه سجادیه، دعای ۴۵.

۳- (۳) بحار، ج ۸۴، ص ۲۵۸، دعای پایان نماز شب.

۴- (۴) بحار، ج ۸۷، ص ۱۲۹، دعای روز جمعه.

و امام باقر علیه السلام می فرماید:

سراسر عوالم هستی امکان، جلوه ای از زیبایی توست و حمد نیز شایسته مقام زیبایی آفرین است؛ و در نیایش جمعه نیز با تصریح به این که حمد جز حریم و ساحت قدس خدای سبحان هیچ قرارگاهی ندارد و حمد جز برای او سزاوار نیست به وضوح حمد را فقط از آن خدای سبحان می داند.

به هر روی، اگر چه مقام محمود فقط از آن خداست، حامد نیز جز ذات لایزال حق نمی تواند باشد، بلکه حامد حقیقی او نیز جز خود او نیست، زیرا حمد حقیقی بدون شناخت حقیقی نعمت های الهی ممکن نیست و شناخت همه نعمت های او برای غیر خدا ممکن نمی باشد پس مقام حامد نیز اختصاص به خدا دارد.

### مشرق حمد فاطمی

مقام حمد، افق مبینی است که فروغ ستایش از آن به ساحت معبود محمود می تابد. حامد و ستایش گر، ستایش ممدوح خود می کند و در پرتو حمد، به مقام محمود می رسد. او ذات معشوق خود را که جامع همه ی کمالات است می ستاید و او را ثنا می گوید خواه نعمتی در میان باشد یا نباشد. مقام حامدان خدا، در قرآن چشم افروز است، در مدح آنان خداوند می فرماید:

التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ... ۱.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در تعریف این مقام می فرماید:

«أَوَّلُ مَنْ يُدْعَى إِلَى الْجَنَّةِ الْحَمَادُونَ الَّذِينَ يَحْمَدُونَ اللَّهَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ؛ (۱) آری، اولین کسانی که به سوی بهشت خوانده می شوند حامدانند؛ آنانند که در حال خوشی و ناراحتی خدا را حمد و ستایش می نمایند».

و در حدیث دیگر می فرماید

:«لَوْ أَنَّ الدُّنْيَا كُلَّهَا لُقْمَةٌ وَاحِدَةٌ فَأَكَلَهَا الْعَبْدُ الْمُسْلِمُ، ثُمَّ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ لَكَانَ قَوْلُهُ ذَلِكَ خَيْرًا مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا» (۲).

ص: ۱۱۴

۱- (۲) بحار، ج ۹۰، ص ۲۱۵.

۲- (۳) همان، ص ۲۱۶.

به راستی چرا حمد خدای سبحان از دنیا و همه چیز آن برتر است؟ چون حمد خداوند مصداقِ **إِلَيْهِ يَصِيْعُدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ ۱** کلم طیب است و هر چه چنین باشد به سوی خدای منزّه، از هر جهت بالا- می رود و هر چه به سوی او بالا- رفت، به مقام «عند» رسیده و عندالهی می گردد و دیگر فناپذیر نیست ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ ۲.

در نتیجه چیزی که ابدی و جاوید است از آن چه که محدود و زودگذر است بهتر خواهد بود. از این رو حمد مؤمن بهتر از دنیای زودگذری است که دل بستگی به آن اساس همه ی گناهان است.

با توجه به مکانت عرشی مقام تحمید است که رسول خدا به ستیغ این مقام می درخشد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا أَصْبَحَ قَالَ: أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا عَلَى كُلِّ حَالٍ ثَلَاثِمِائًا وَ سِتِّينَ مَرَّةً وَ إِذَا أَمْسَى قَالَ مِثْلَ ذَلِكَ» (۱).

و در حدیثی دیگر چنین آمده:

«وَ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذَا أَصْبَحَ وَ طَلَعَتِ الشَّمْسُ يَقُولُ: أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا عَلَى كُلِّ حَالٍ يَقُولُهَا ثَلَاثِمِائًا وَ سِتِّينَ مَرَّةً شُكْرًا» (۲).

فاطمه علیها السلام در این مقام، عالی ترین الگوست. او از آموزه های وحی خدای حمید و دامان پدری که محمود و محمد است، آموخته که در این فراز بلند و محراب نیایش با معبود محمود چگونه سخن بگویند و با چه کلام و گویشی با خدا راز و نیاز کند. گویی فروغ آیات خداوند است که از جان فاطمه به ساحت ملکوت برمی تابد. آن مجموعه آیات قران پیرامون «تحمید» به روح آن حضرت تابیده و بدون شک بازتاب آن این ستایش ها خواهد بود.

در این محراب قدس، آن حضرت این گونه خدا را ستایش می کند:

«أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بِنِعْمِهِ بَلَغْتُ مَا بَلَغْتُ مِنَ الْعِلْمِ بِهِ، وَ الْعَمَلِ لَهُ، وَ الرَّغْبَةِ إِلَيْهِ...» (۳) ستایش مخصوص خداوند سبحان است که ما را در پرتو نعمت هایش قرار

ص: ۱۱۵

۱- (۳) نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۵.

۲- (۴) بحار، ج ۹۰، ص ۲۱۶.

۳- (۵) فلاح السائل، ابن طاووس، ص ۱۵۹.

داده و شناخت به او - که از بالاترین نعمت هاست - به ما ارزانی داشته و پاس بندگی اش را به ما عنایت نموده و دل های ما را به سوی خود متوجه ساخته و اطاعت اوامرش را بر ما لازم گردانیده است. سپاس او را می گویم که مرا منکر آیات کتابش قرار نداده، بلکه فروغ آیات قرآن بر جانم جاری گشته - و نیز با بصیرت مرا هدایت کرده که سرگردان و متحیر در منهج بندگی اش نیستم. او را می ستایم که مرا به دین خود هدایت کرد و جز بندگی خودش چیزی در جانم نهاد و فقط پرستش خودش را به من ارزانی داشت».

و در فرازی دیگر چنین ستایش می کند:

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْنِي كَافِرًا لِّأَنْعَمِهِ، وَلَا جَاهِدًا لِّفَضْلِهِ، فَالْخَيْرُ مِنْهُ وَهُوَ أَهْلُهُ...» (۱).

و در مقام حمد خداوند به پاس رفعت و جلالتش چنین ستایش می کند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْمَكَانِ، الرَّفِيعِ الْبَتِّيَانِ، الشَّدِيدِ الْأَمْكَانِ، الْعَزِيزِ السُّلْطَانِ، الْعَظِيمِ الشَّانِ، الْوَاضِحِ الْبُرْهَانِ، الرَّحِيمِ الرَّحْمَنِ، الْمُنْعِمِ الْمَنَّانِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي...» (۲)؛ سپاس شایسته ی خداوندی است که مکانتش بلند، بنیانش برتر و پابرجا، ارکانش استوار، سلطنتش پایدار، مقامش رفیع، برهانش روشن و نیز بخشنده، مهربان و روزی رسان و مَنَّان است؛ ستایش از آن خداوندی است که از هر مخلوقی که او را به حقیقت ربوبی و قدرت خداوند می شناخت مستور مانده است. دیدگان، او را نمی یابند و اخبار، او را در بر نمی گیرند. به راستی چه کسی را یارای حمد اوست؟»

به هر روی طنین «حمد» فاطمه، عالم گستر و بی نهایت است. او در ستایشی چنین می گوید:

«اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ مِلَاءَ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ، وَمِلَاءَ طَبَقِهِنَّ، وَمِلَاءَ الْأَرْضِ السَّبْعِ وَمِلَاءَ مَا بَيْنَهُمَا، وَمِلَاءَ عَرْشِ رَبَّنَا الْكَرِيمِ...» (۳).

ص: ۱۱۶

۱- (۱) همان، ص ۱۸۶.

۲- (۲) همان.

۳- (۳) فلاح السائل، ص ۱۸۸.

و در ستایشی دیگر این گونه خدا را می ستاید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَنْسِي مَنْ ذَكَرَهُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يُخَيِّبُ مَنْ دَعَاهُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ كَفَاهُ، الْحَمْدُ لِلَّهِ...» (۱).

و نیز مقام ذات، افعال و نعمت های مادی و معنوی خدا را این گونه می ستاید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَفِيعِ الدَّرَجَاتِ، مُنْزِلِ الْآيَاتِ، وَاسِعِ الْبَرَكَاتِ، سَاتِرِ الْعُورَاتِ، قَابِلِ الْحَسَنَاتِ، مُقْبِلِ الْعَثَرَاتِ، مُنْفَسِ الْكُرْبَاتِ، مُنْزِلِ الْبَرَكَاتِ، مُجِيبِ الدَّعَوَاتِ، مُحْيِي الْأَمْوَاتِ، إِلَهٍ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ» (۲).

آن حضرت به پاس شکر نعمت عبادت و مکارم اخلاق خدای سبحان را این گونه می ستاید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَمِيدٍ، وَ ذِكْرٍ، وَ شُكْرٍ، وَ صَبْرٍ، وَ صِلْمَةٍ، وَ زَكَاةٍ، وَ قِيَامٍ، وَ عِبَادَةٍ، وَ سَيِّئَةٍ، وَ بَرَكَةٍ، وَ زِيَادَةٍ، وَ رَحْمَةٍ، وَ نِعْمَةٍ، وَ كَرَامَةٍ، وَ فَرِيضَةٍ، وَ سَرَاءٍ، وَ ضَرَاءٍ، وَ شِدَّةٍ، وَ رَخَاءٍ، وَ مُصِيبَةٍ، وَ بَلَاءٍ، وَ عُسْرٍ، وَ يُسْرٍ، وَ غِنَاءٍ، وَ فَقْرٍ، وَ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ فِي كُلِّ أَوَانٍ وَ زَمَانٍ وَ كُلِّ مَثْوًى وَ مُنْقَلَبٍ وَ مَقَامٍ (۳)؛ سپاس و ستایش خداوند را سزاوار است بر هر مدح و ذکرش، و بر هر شکر و صبرش، او را سپاس می گویم بر هر نماز و زکات، و در هر قیام و عبادتی، بر هر سعادت و کامیابی، و بر هر برکت و زیادتی. او را ستایش می کنم بر هر رحمت و نعمتی، و او را می ستایم بر هر کرامت و فریضه ای. بر هر خوشی و ناخوشی، در هنگامه های سخت و آسایش او را ستایش می کنم و در هر مصیبت و بلایی ساحتش را می ستایم، در هر تنگنا و گشایشی او را حمد می گویم، بر هر بی نیازی و فقری ستایش می نمایم و در هر زمان و مکان و در حال حرکت و توقف و در هر لحظه و جایگاه او را می ستایم».

اوج تابش حمد خداوند، در این جملات آشکار گردیده است.

فرزند بزرگوارش امام سجاد علیه السلام نیز اوج فروغ و فروز حمد را در نیایشی این چنین می نمایاند:

ص: ۱۱۷

۱- (۱) همان، ص ۲۲۸.

۲- (۲) همان.

۳- (۳) همان.



«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَوْلَىٰ لِلْمَأْوَلِ بَلَمَا أَوْلَىٰ كَمَا كَانَ قَبْلَهُ، وَالْمَآخِرِ بَلَمَا آخِرٍ يَكُونُ بَعْدَهُ، الَّذِي قَصَّرَتْ عَنْ رُؤْيَيْهِ أَبْصَارِ النَّاطِرِينَ، وَعَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصَةِ فَيَنْ...؛ حمد ویژه ی خدایی است که در اولیت بی آغاز و در آخریت بی انجام است، خدایی که دیده ی کوتاه بین اهل نظر توان رؤیت و مشاهده ی او را ندارد و اوهام و اندیشه های واصفان را یارای وصف او نیست».

ستایش از آن خدایی است که اگر توفیق شناخت حمد خود را از بندگانش دریغ می کرد و به انسان ها نمی آموخت تا در برابر نعمت های پیاپی او حمد کنند در نعمت هایش تصرف کرده، از آن بهره مند می شدند و او را حمد نمی کردند و بدون هیچ گونه سپاسی از رزق الهی به طور گسترده بهره برداری می کردند و با چنین کفرانی از حدود انسانیت خارج، و به مرز بهیمیت می رسیدند آن گاه همانند چهارپایان یا فروتر از آنها می شدند.

حمد و ستایش خدای را...، حمدی که خدای سبحان با آن ما را هم زیست حامدان و شاکران قرار داد تا با آن بال به سوی رضایت و عفو ذات اقدس الهی از دیگران سبقت گیریم؛ حمدی که تاریکی های برزخ با آن زدوده شود و پیمودن راه برزخ به سوی قیامت کبری و رستاخیز عمومی با آن آسان گردد و جایگاه ما در نزد شاهدان اعمال «پیامبران، امامان و فرشتگان» با آن، شریف و گرامی شود. در روزی که هر کس برابر ره آوردش جزا داده شود و به هیچ کس ستمی نمی رود؛ حمدی که ما را به برترین مقام علین برساند؛ حمدی که در روز خیره شدن چشم ها، دیده ی ما بدان روشن گردد و در روز سیاه شدن سطح اندام ها، روی ما به آن سفید گردد؛ حمدی که مایه ی رهایی از آتش دردناک الهی و عامل نیل به جوار کریمانه ی حق باشد؛ حمدی که با آن به عالم فرشتگان مقرب راه یافته با آنان رقابت کنیم و با آن به پیامبران مرسل پیوندیم، در جایگاه بی زوال ابدی و محل کریمانه و تحول ناپذیر... و ما چگونه می توانیم سپاس او را به جای آوریم و از عهده شکرش بر آییم؟ هرگز چنین توانی نداریم....

حمد و سپاس خدای را به سان حمد نزدیک ترین فرشتگان و کریم ترین بندگان و پسندیده ترین حامدان و ستایش گران؛ حمدی که همانند برتری خدا بر همه ی آفریدگان، از همه سپاس ها برتر است؛ و سپاس خدای را در برابر نعمت هایی که به ما و گذشتگان عطا کرده و به آیندگان می بخشد؛ حمدی به گستردگی آنچه علم خدا به آن احاطه دارد و به میزان چندین برابر هر یک از آنها؛ حمدی جاویدان تا روز قیامت؛ حمدی به آن گستردگی که نه مرزپذیر است و نه شمارش بردار؛ نه پایانی برای امتداد آن و نه تمامیتی برای زمان آن

است؛ حمدی که عامل رسیدن به طاعت و عفو او باشد و سبب رضایتش و وسیله مغفرتش و راهی برای بهشتش و رهاننده از عذابش و مایه ای ایمنی از خشم او و توان و قدرت بر طاعت او، و مانعی در برابر معصیت او، و دست یاری بر ادای حقش؛ حمدی که با آن در ردیف اولیای سعادت‌مند خدا و در سلک شهیدان راه او قرار گیریم؛ زیرا او «إِنَّهُ وَلِيُّ حَمِيدٍ» سرپرستی ستایش شده است (۱).

### حمد یا دانشگاه معرفت

امام سجاده علیه السلام در این دعا «حمد» را با توحید خدای سبحان آغاز و پس از بیان رازقیت خدا، حسابرسی اعمال و کیفر تبهکاران و پاداش نیکوکاران به تبیین ویژگی‌ها و آثار حمد، در دنیا، برزخ و قیامت و مقام رفیعی که با حمد می‌توان به آن دست یافت می‌پردازد.

### زلالی از زمزم حمد

الف) در این نیایش، حمد فصل مقوم انسان است فراتر از آن چه فیلسوفان می‌گویند که «نطق» فصل مقوم و مرز انسانیت انسان است، در فرهنگ قرآن و عترت، انسان فقط حیوان ناطق نیست بلکه حیوان ناطق حامد است (۲).

بنابراین اگر کسی حامد و ستایشگر نبود و این زلال بر روحش جاری نگشته بود، او ولو ناطق و گویاست، ولی هنوز از قلمرو حیوانیت خارج نشده است، زیرا چهارپایانند که از نعمت‌های الهی بهره‌مند بوده، ولی حامد و ستایشگر منعم نمی‌باشند.

شگفتا، آن چه انسان را بر افق انسانیت آشکار می‌سازد و او را از حیوانات جدا می‌کند، مرتبه کامل حمد است که امام سجاده علیه السلام در این دعا و دعای پنجاه و یکم صحیفه بیان کرده‌اند و گرنه همه‌ی موجودات مسبح و حامد ذات اقدس الهی هستند: **إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ** ۳ راز این که خدای متعال پیرامون بعضی از انسان‌ها می‌فرماید که **آنان و لقد ذرأنا لجهنم كثيراً من الجن و الإنس لهم قلوب لا**

ص: ۱۱۹

۱- (۱) صحیفه سجاده، دعای اول؛ تسنیم، ج ۱، ص ۳۶۴-۳۶۹.

۲- (۲) شب‌نم، ج ۱، ص ۳۶۹.

يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ اَعْيُنٌ لَا يُصِـرُـوْنَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُوْنَ بِهَا ۗ هَمِيْنٌ اَسْتِ كِه حَيَوَانَاتٍ نِيْزٍ مَّرْتَبَةِ يَ ضَعِيْفٍ شَكَرٍ وَ سِيَّاسٍ رَا دَارِنْدٍ ولى چون از عقل بى بهره ند به كمال حمد «معقول» نمى رسند، و لى انسان با داشتن عقل، اگر عقل خود را مغلوب شهوت و غضب حيوانى نسازد بر اوج كرامت مى درخشد، و اگر عقل خود را مغلوب ساخت از حيوانات نيز پست تر مى گردد؛ چون با چراغ به بيراهه مى رود، عقل او در اسارت هوس هاست:

«وَ كَم مِّنْ عَقْلٍ اَسِيْرٍ تَحْتَ هَوٰى اَمِيْرٍ» (۱).

ب) حمد، عامل همزيستى با پيامبران و فرشتگان و ره توشه اى براى سرعت و سبقت به سوى رضايت و عفو الهى است.

ج) حمد، روشنگر تاريخى هاى جهان برزخ و همواركننده ي عقبه هاى راه انسان به سوى رستاخيز است؛ تاريخى برزخ پيامد گناهان است كه فروغ حمد، اين ظلمتكده را روشن مى سازد. با روشن شدن برزخ، راه انسان به سوى قيامت كبرى هموار، و پيمودن اين راه آسان مى گردد.

به هر روى، حقيقت مرگ، انتقال از عالمى به عالم ديگر است:

«لِكِنُّكُمْ تَنْتَقِلُونَ مِنْ دَارٍ اِلَى دَارٍ» (۲) مرگ جسد، مرگى است كه در دانش زيست شناسى مطرح است، ولى جان نمى ميرد و اين نور حق خاموش نمى شود. انتقال و پرواز از دنيا به جهان برزخ، براى بعضى بسيار آسان و نسبت به افرادى بسيار دشوار است.

رزمنده اى كه صبح گاهان در ميدان نبرد، هدف تير دشمن قرار گرفته و مدت ها در خون خود مى غلتد و شناور است؛ گرچه به ظاهر پنداشته مى شود كه با فشار مرگ دست به گريبان است، ولى اين چنين نمى باشد، او هرگز توجهى به دنيا ندارد و همانند تشنه ي بى تابه ي است كه در هواى گرم و سوزان، چشمه سارى از آب خنك و زلال مى يابد و تن به آن مى سپارد. از اين رو امام باقر عليه السلام در پاسخ اين پرسش، كه شهيدان كربلا در برابر رگبار تيرها چه احساسى داشتند؟ فرمود: «همان احساسى كه شما از فشار دادن يكي از انگشتان خود با دو انگشت ديگر داريد» (۳).

ص: ۱۲۰

۱- (۲) نهج البلاغه، حكمت ۲۱۱، ص ۳۹۷.

۲- (۳) بحار، ج ۳۷، ص ۱۴۶.

۳- (۴) معانى الاخبار، شيخ صدوق، باب معنى الموت، ح ۴ و ۵.

مرگ سرخ و پرواز از دنیا به برزخ، برای شهید لذت بخش است نه رنج آور. ولی تبه‌کار که به سرعت جان می‌دهد گرچه به ظاهر فشار جان دادن ندارد؛ ولی جدا شدن روح او از جلوه‌های دنیوی و انتقال به عالم برزخ، برای او سخت و دردناک است.

قرآن، این حقیقت را این گونه بازگو می‌کند:

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ۱.

سر زدن بر چهره و پشت آنان شاید این باشد که: فرشتگان مأمور دنیا که انسان گناهکار را تهی دست می‌بینند، با زدن بر پشت او، وی را از دنیا بیرون می‌رانند و مأموران برزخ نیز چون او را تهی دست در حال آمدن مشاهده می‌کنند به صورتش می‌کوبند، او این گونه استقبال و بدرقه می‌گردد و این خود گونه‌ای از عذاب و فشار قبر است و بر این اساس که عالم قبر همان جهان برزخ است، انسان تبه‌کار گرچه در فضای باز آسمان یا دریا بمیرد، فشار قبر دارد. کسی که توانست به آسانی از دنیا به برزخ راه یابد، راه برزخ به سوی قیامت نیز بر او آسان و هموار خواهد بود.

به هر روی، راز این که حمد و ستایش خدا، راه برزخ به قیامت را آسان می‌سازد این است که انسان ستایشگر، خدا را ولی خود می‌داند و کسی که ولی نعمت خود را به خوبی بشناسد، او را حمد می‌کند و هرگز به سوی کس و چیز دیگری گرایش نخواهد داشت.

کسی که نعمت‌ها را از سوی غیر خدا بداند، رشته محبت و ولایتش به خدا را پاره کرده، ارتباطی با آن مبدء نور و فیض و رحمت نداشته، و لذا اگر چه به زبان «الْحَمْدُ لِلَّهِ» بگوید، فقط لقلقه‌زبانی دارد و روح او، روح حامد نیست. بنابراین کسی که طلب کارانه نعمت را دست رنج خود می‌داند، به حقیقت حمد نرسیده و ولی نعمت خود را نشناخته است.

دنیاگرایان پس از مرگ، همانند حال خواب، یک سلسله خاطرات دارند و بسیاری از آنان مرگ را نمی‌فهمند و از انتقال به جهان دیگر آگاه نیستند، آن گاه است که چون تلقین میت را می‌شنوند و اموری را مشاهده می‌کنند که با آن مأنوس نیستند، تازه می‌فهمند که مرده‌اند و به عالم برزخ منتقل شده‌اند و چون حقیقت مرگ انتقال است و انسان وابستگی و دل بستگی‌های فراوانی به دنیا دارد، تا همه‌ی آن وابستگی‌ها قطع نشود، او وارد برزخ نمی‌شود. برای گسستن همه‌ی این پیوندها نیز زمانی طولانی لازم است.

انسان شیفته دنیا همانند معتادی است که در بازداشتگاه به سر می برد که اعتیادش باقی است؛ ولی مورد اعتیادش در دسترس او نیست و از این رو به عذابی دردناک گرفتار است. انسان دنیاگرا با قلبی آکنده از تعلق به دنیا می میرد و این علاقه تا مدت ها او را می سوزاند تا به تدریج و بر اثر اشتغال به عقبات برزخ علاقه اش از دنیا بریده شود، زیرا آن جا راه درمانی وجود ندارد.

(د) حمد، جایگاه شرافتمندانه نزد گواهان قیامت به انسان می بخشد.

ه -) حمد، عامل ترفیع انسان به اعلیٰ علین، مایه ی روشنی چشم و روسفیدی در قیامت است.

به هر روی، با این افق های معرفتی و معارفی حمد، روشن می گردد که حمد فقط گفتن «الحمد لله» نیست بلکه حمد حقیقی، عقیده و اخلاق عملی است که اگر کسی به آن آراسته شد به آن مقام رفیع می رسد.

حامد باید با تمام وجود، خدا را ستایش کند، هم نعمت های الهی را بشناسد و هم آنها را از خدا بداند و هم آنها را در بستر مناسب صرف نماید.

(و) حمد، عامل رهایی از عذاب دردناک آتش و رهایی به جوار کریمانه حق است.

(ز) حمد، وسیله ای برای رقابت با فرشتگان و پیوستن به پیامبران در بهشت است.

(ح) حمد، عامل دست یابی انسان به طاعت، عفو، رضوان و مغفرت حق است.

(ط) حمد، راهی به سوی بهشت لقای حق و نگهبانی در برابر انتقام ها و عقوبت های الهی و مایه ی ایمنی از خشم خداوند است.

(ی) حمد، حاجز و مانعی در برابر عصیان و دست یاری برای ادای حق خداست.

(ک) حمد، عامل عروج به اوج سعادت اولیاء و پیوستن به سلک شهیدان راه خداست (۱).

باری، حمد، دانشگاه بزرگ معرفت است و حامدان، بندگان خاص خدا هستند که در محراب نیایش مقام محمود، مفهوم انسان کامل را ترجمانند.

بر بلندای این طاق ملکوت چهره ی پیامبران و اولیای خدا می درخشد؛ آنان که پس از حقیقت ازلیه الهیه، زلال ترین جلوه های حقیقتند و مصادیق آن در کامل ترین نصاب چهارده معصومند (۲).

ص: ۱۲۲

۲- (۲) استفاده از سخنان استاد علامه محمدرضا حکیمی.

امام سجاد در نیایشی پرده از رخ این مقام برمی افکند و در مقام حضور «عندی» چنین نیایش می کند:

«فَأَنْتَ عِنْدِي مَحْمُودٌ، وَ صَيِّبُكَ لَدَيَّ مَبْرُورٌ، تَحْمَدُكَ نَفْسِي وَ لِسَانِي وَ عَقْلِي، حَمْدًا يَبْلُغُ الْوَفَاءَ، وَ حَقِيقَةَ الشُّكْرِ، حَمْدًا يَكُونُ مَبْلَغَ رِضَاكَ عَنِّي فَجَنِّي مِنْ سُخْطِكَ» (۱).

با وجود این اوج و تابش باز هم، فتح ملکوت حمد را ناممکن می دانند و امیرالمؤمنین می فرماید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مَدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ...» (۲)؛ سپاس خدایی را که سخنوران در ستودن او بمانند.

عطار این گونه می سراید:

عقل جان را گرد ذات راه نیست وز صفات هیچ کس آگاه نیست

عقل اگر از تو وجودی پی برد لیک هر گز ره بکنهت کی برد

چند گویم چون نیایی در صفت چون کنم چون من ندارم معرفت

ذره ذره در دو گیتی وهم توست هر چه دانی نه خداست آن فهم توست

صد هزاران طور از جان برتر است هر چه خواهم گفت او زان برتر است (۳)

و همو سروده است:

وصف او چون کار جان پاک نیست عقل را سرمایه ی ادراک نیست

هیچ دانایی کمال او ندید هیچ بینایی جمال او ندید

در کمالش آفرینش ره نیافت دانش از پی رفت و بینش ره نیافت

او سلیمان است ما موری گدا در نگر کو از کجا ما از کجا

انبیا در وصف تو حیران شده سرشناسان نیز سرگردان شده (۴)

باری حمد و ستایش او همه جا را فرا گرفته است علی علیه السلام می فرماید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْفَاشِي فِي الْخَلْقِ حَمْدُهُ» (۵)

عالم پر از حمد و ثنا از طوطیان آشنا

- ۱- (۱) صحیفه سجادیه، دعای ۵۱.
- ۲- (۲) نهج البلاغه، خطبه ۱، ص ۲.
- ۳- (۳) منطق الطیر، ص ۸-۹.
- ۴- (۴) همان، ص ۱۰، ۱۲، ۱۹، ۴۰.
- ۵- (۵) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱، ص ۲۰۸.



مرغ دلم بر می پرد چون ذکر مرغان می رود(۱)

و همه باید ستایش او کنند و حمد او گویند:

«وَلَا يَحْمَدُ حَامِدٌ إِلَّا رَبَّهُ»(۲)

همه تسبیح گویند اگر ماهست اگر ماهی

و لیکن عقل استاد است او مشروح تر گوید(۳)

آری، حمد و ستایش او را سزاوار است که همه ی آفریده ها را براساس علم و حکمت خلقت وجود بخشد:

«مُتَبَدِّعُ الْخَلَائِقِ بِعِلْمِهِ، وَ مُنْشِئُهُمْ بِحِكْمَتِهِ»(۴)؛ و ستایش او را سزد که فرجام همه امور به سوی اوست:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ مَصِيرُ الْخَلْقِ وَ عَوَاقِبُ الْأُمُورِ...»(۵) ستایش خدای را که به سوی اوست بازگشتن آفریدگان و پایان کارهای جهان، او را سپاس می گوئیم به احسان وی که فراوان است و برهان او که رخشان است و بخشش او که افزون است و نعمت او که از اندازه برون است.

فاطمه علیها السلام آن در صدف معرفت و پرورش یافته دامن پیامبر و قران، پس از حمد بار دیگر به حمد خدا می پردازد و فلسفه و حکمت آن را بیان می دارد:

«مِنْ عُمُومِ نِعَمٍ إِنَّمَا هَا، وَ سُبُوحِ آلَاءِ أَسِيدَاهَا...»(۶) و ترجمانی از آیات قرآن را ارائه می کند چون کتاب مبین گویای آن است:

وَ إِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ۷.

و نیز می فرماید:

«وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا»(۷).

هر کس به زبانی صفت و نعت تو گوید بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه(۸)

ص: ۱۲۴

۱- (۱) کلیات شمس تبریزی، ص ۲۳۸.

۲- (۲) نهج البلاغه، خطبه ۱۶، ص ۱۸.

۳- (۳) کلیات شمس تبریزی، ص ۲۵۱.

۴- (۴) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۱، ص ۲۰۸.

۵- (۵) همان، خطبه ۱۸۲، ص ۱۸۹.

۶- (۶) فرازی از خطبه.

۷- (۸) ابراهیم / ۳۴.

۸- (۹) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، محمد دشتی، ص ۲۵۶ به نقل از دیوان شیخ بهائی «ره».

فاطمه علیها السلام پس از حمد و ستایش خداوند، زبان به شکر خدای سبحان می گشاید و می گوید:

«وَلَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلَّهَمَّ» (۱).

اگر چه میان واژه حمد و شکر تفاوت هایی موجود است، از این رو که: شکر به معنای سپاسگزاری در مقابل کفران است و چنان که کفران صحیح نیست مگر از کسی که استفاده از نعمت نموده و از آن بهره مند شده است و در مقابل نافرمانی کرده و از آن قدردانی نکرده است، شکر و سپاس نیز بر نعمتی صحیح است که به شخص سپاسگزار رسیده باشد برخلاف حمد که ستایشی است در برابر مطلق نیکویی. بنابراین به جای «الْحَمْدُ لِلَّهِ الشُّكْرُ لِلَّهِ» نمی توان گفت، چون شکر، سپاس نعمتی بود که به خود سپاسگزار رسیده است، فاطمه علیها السلام با بیان شکر، پس از حمد می خواهد بیان کند از نعمتی می گویم که همه در آن شناوریم و پرتو آن بر همه ی ما تابیده است. تفاوت دیگری نیز در میان این دو واژه مشهود است و آن این که حمد مختص ذات حضرت حق است، محمود حقیقی، فقط خدای سبحان است. (۲)

و اگر خداوند، حمد مقام صالحان کرده و در بیان علی علیه السلام این فروغ می درخشد آن حضرت می گوید:

«فَرَضِي سَعِيَهُمْ وَ حَمِدَ مَقَامَهُمْ» (۳). علی علیه السلام چشم اندازی را فرا روی درک و خرد مردمش می گشاید و گرنه در یک تحلیل و جمع بندی نهایی غیر خداوند سهمی در حمد نداشته بلکه خدای سبحان حامد و ستایش گر کمال خویش است. او با فعلی از افعال خود ستایشگر فعل دیگری است. باری براساس توحید افعالی و ربوبیت مطلق خدای متعال، اعمال صالح و سعی مشکور بندگان خدا چیزی جز ظهور و تجلی فعل خدا نمی باشد و حمد نسبت به آن در حقیقت حمد و ستایش فعل خداست. از سوی دیگر حمد خدا از مقام صالحان، نیز نعمتی از خداوند است که در برابر آن حمد خدا لازم است. بنابراین، کسی که در دید و نظر ابتدایی محمود خداست، به نگاه نهایی به خاطر این که محمود خدا بوده، باید حامد خدا باشد و خدا را ستایش کند.

ص: ۱۲۵

۱- (۱) بلاغات النساء، ص ۱۹.

۲- (۲) تسنیم، ج ۱، ص ۳۴۸.

۳- (۳) نهج البلاغه، خطبه ۲۲۲، ص ۲۵۷.

خلاصه، حمد از آن خداوند است، و لك الحمد، آهنگ نیایش ذوات مقدس معصومین علیهم السلام است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در تبیین این حقیقت می فرماید:

«وَلَا يَحْمَدُ حَامِدٌ إِلَّا رَبَّهُ» (۱).

ولی شکر، چنین نیست و در فرهنگ دینی و قرآن چنین آمده: «أَشْكُرُ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ ۚ» که دستور شکر غیر خدا آمده است.

با وجود این تفاوت، فروغ «حمد» بر شکر نیز می تابد و در روایاتی این حقیقت نمایان است.

۱. امام صادق علیه السلام می فرماید:

«مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ صَغُرَتْ أَوْ كَبُرَتْ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ إِلَّا آدَى شُكْرِهَا» (۲).

۲. و نیز می فرماید:

«الْشُّكْرُ لِلنِّعَمِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَ تَمَامُ الشُّكْرِ قَوْلُ «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (۳).

۳. و نیز حماد بن عثمان می گوید:

خَرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْمَسْجِدِ وَقَدْ ضَاعَتْ دَابَّتُهُ فَقَالَ: لَيْسَ رَدَّهَا اللَّهُ عَلَيَّ لِأَشْكُرَنَّ اللَّهَ حَقَّ شُكْرِهِ» قَالَ: فَمَا لَبِثَ أَنْ اتَى بِهَا فَقَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» فَقَالَ قَائِلٌ لَهُ: ... جُعِلَتْ فِدَاكَ أَلَيْسَ قُلْتَ لِأَشْكُرَنَّ اللَّهَ حَقَّ شُكْرِهِ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: أَلَمْ تَسْمَعْ قُلْتَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» (۴).

باری، در واقع شکر، یکی از مصادیق حمد است و واژه حمد از جوامع الکلمی است که چون آفتاب فروغش فراگیر است (۵).

از جن و انس و جامد و نامی و وحش و طیر

هر یک جدا به حمد تو داستان سرا شود (۶)

ص: ۱۲۶

۱- (۱) همان، خطبه ۱۶، ص ۱۸.

۲- (۳) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۷۱.

۳- (۴) بحار، ج ۹۰، ص ۲۱۴.

۴- (۵) نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۵.

۵- (۶) تسنیم، ج ۱، ص ۳۵۷.



اکنون جای این پرسش است که فاطمه علیها السلام که در ابتدا با «حمد» مقام خدا را ستایش نمود اکنون چرا باز با واژه ی شکر آن مقام را می ستاید و سپاسگزاری می کند؟

پاسخ آن که، تابش شکر فاطمه از دو منظر پدیدار است؛ نخست آن که فاطمه است با آن روح عرشی و آسمانی مقام حمد و سپاس خدا طراوت روح اوست.

او که حبیبه ی خدا و فانی در عشق و محبت خداوند است؛ آن گاه که پدر به او می گوید: «فاطمه جانم! اینک جبرئیل در کنار من است و از سوی خدا پیام آورده که فاطمه هر چه از خدا می خواهد بخواهد که خدا به او عطا می کند»، در پاسخ می گوید:

«شَغَلْتَنِي عَنْ مَسْأَلِهِ لَدَهُ خِدْمَتِهِ، لَا حَاجَةَ لِي غَيْرِ النَّظَرِ إِلَى وَجْهِهِ الْكَرِيمِ فِي دَارِ السَّلَامِ» (۱).

و نیز آن حضرت در نیایش خود می گوید:

«وَ أَسْأَلُكَ لَدَهُ النَّظَرَ إِلَى وَجْهِكَ» (۲) و نیز:

«وَ أَسْأَلُكَ النَّظَرَ إِلَى وَجْهِكَ، وَ الشَّوْقَ إِلَى لِقَائِكَ» (۳) و نیز چنین نیایش می کند:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ كَأَنَّهُ يَرَاكَ، إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الَّذِي فِيهِ يَلْقَاكَ، وَ لَا تَمُتْنَا إِلَّا عَلَى رِضَاكَ» (۴).

فاطمه علیها السلام بر افق برین «لقاء» می درخشد، مقامی که از آن «خاص الخواص» است.

مقامی که فروغ آن در قرآن می درخشد و افزون بر بیست مرتبه از این افق پرده برداری شده و واژه «لقاءالله» نورافشانی کرده است. به راستی مقام «لقاءالله» کدام است؟ آیا همان مرگ است آن گونه که بعضی گفته اند یا آن که مقام لقاء روح بر مشرق نور حضرت حق است و ملاقات جان عاشق با خداوند، همان وصول و زیارت و نظر بر وجه الله و دیدن قلب است. فیض سروده است:

خوشا آن دل که از اغیار ببرید خوشا آن جان که از جز یار بگسست

خوشا آن دل که با دلدار آمیخت خوشا آن جان که با جانانه پیوست

خوش آن کو از سر کونین برخاست بخلوت خانه ی توحید بنشست (۵)

ص: ۱۲۷

۱- (۱) ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۱۰۵.

۲- (۲) فلاح السائل، ابن طاووس، ص ۱۸۷.

- ٣- (٣) فاطمه الزهراء امّ الائمة، ص ٢٥٢، دعا الرضا بالقضاء.
- ٤- (٤) همان، ص ٢٥٧، دعاء فاطمه الزهراء في يوم الجمعة.
- ٥- (٥) ديوان فيض كاشاني.

دل می نتوان به غیر بستن باید بجز از خدا گسستن (۱).

به هر روی، در تفسیر «قد قامت الصلوه» امیرالمؤمنین می فرماید: «نزدیک شد وقت زیارت» و در دعاها مکرراً وارد شده است

:«و لا تحرمنى النظر إلى وجهك»؛ بارالها مرا از نظر به وجهت محروم مفرما و علی علیه السلام فرمود:

«وَلَكِنْ تَرَاهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ (۲)» که دل ها خدا را می بینند، و در مناجات شعبانیه آمده است:

«وَأَلْحِقْنِي بِنُورِ عِرْكَ الْأُبْهَجِ، فَأَكُونَ لَكَ عَارِفاً (۳)»؛ بارالها مرا به نور عزتت که خلعتی بهجت آفرین است بیارای تا تو را بشناسم. و نیز در همین مناجات می خوانیم:

«وَأَنْزِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ، حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجْبَ الثُّورِ، فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظْمَةِ، وَ تَصِيرَ أَرْوَاحَنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ (۴)»؛ بار خدایا! چشم دل ما را به نوری که بتواند به تو نگاه کند منور فرما؛ تا فراسوی که چشمان دل ها حجاب های نور را بشکافد و به کان عظمت برسد. و جان های ما آن چنان شود که به عزت قدس تو تعلق یابد».

و نیز در دعای کمیل زمزمه می شود:

«وَهَبْنِي صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ»؛ گیرم که به سوز عذابت بردباری کنم، ولی چگونه بر فراق تو شکبیا باشم».

به هر روی، این مقام لقاء و زیارت الرحمن است که بر این افق ذوات خاص «حجج الله» می درخشند. شگفتا! این چه مقام و مرتبتی است؟ آنان که خود، وجه الله و اسم اعظم پروردگارانند و آنان که از پرتو نورشان خداوند بهشت و نعمت های آن را آفرید.

این مقام لقاء است نه دیدار بهشت و حورالعین.

ص: ۱۲۸

۱- (۱) همان، ص ۳۹.

۲- (۲) رساله لقاء الله، ص ۳۸-۳۹-۴۰.

۳- (۳) مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

۴- (۴) مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.



مگر در دعای شب شنبه که در جمال الاسبوع و ربیع الاسبوع آمده پس از نیایش و تقدیم درود و صلوات و دعا به وجود مبارک رسول خدا چنین نمی خوانیم:

«وَأَرْزُقُهُ نَظْرًا إِلَى وَجْهِكَ يَوْمَ تَحْجِبُهُ عَنِ الْمُجْرِمِينَ»؛ خدایا به او روزی کن که به وجه تو نظر کند آن روز که وجهت را از گناهکاران پوشیده می داری. این نظاره بر وجه، افق اعلی است که وصف بهشت و نعمت های آن در آن نمی گنجد.

آخر این نیایش و ادعیه ای است که پیامبران و اولیاء خداوند حتی رسول خدا می خواندند، آن حضرت که خود اسم اعظم و وجه خداست در خبر معراج است که آن حضرت پس از رکوع خطاب رسید:

«فَانْظُرْ إِلَى عَرْشِي، قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَانْظَرْتُ إِلَى عَظْمِهِ ذَهَبَتْ لَهَا نَفْسِي وَغَشِيَ عَلَيَّ... (۱)؛ به عرش من نگاه کن حضرت فرمود: پس نگاه کردم عظمتی را دیدم که از شکوهش جانم برون رفت و پوشانده شد بر من».

آنان که پس از نیل به درجه قرب و فانی فی الله، مصداق کامل «وجه الله» و «جنب الله» و «اسم الله» می گردند، آنان که خود فرموده اند: «نحن الاسماء الحسنی» ماییم نام های زیبای خداوند؛ و بدون شک مقصود از این نام ها اسم لفظی نیست، پس مقصود اسم عینی خواهد بود، آن گونه که اخبار از این راز پرده برمی دارد و افق این غیب را می گشاید که خداوند متعال را اسماء عینیه غیرلفظیه است که با آن ها تدبیر جهان آفرینش می نماید. خداوند با آن اسماء در عوالم تجلی می کند و تأثیرات در عالم به وسیله ی آن نام ها واقع می شود؛ بلکه وجود همه ی عوالم از تجلیات اسماء الهیه است؛ آن گونه که در نیایش های ائمه علیهم السلام جلوه گر است در دعای سمات چنین آمده:

«وَبِاسْمِكَ الَّذِي تَجَلَّيْتَ بِهِ عَلَيَّ...؛ بار خدایا تو را به آن نامت می خوانم که به آن بر حضرت موسی، ابراهیم و... تجلی کردی» (۲).

و نیز:

«وَبِاسْمِكَ الَّذِي خَلَقْتَ بِهِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ... خدایا تو را به آن نامت می خوانم که به وسیله آن آسمان ها و زمین را آفریدی».

ص: ۱۲۹

۱- (۱) رساله لقاء الله، ص ۱۰.

۲- (۲) مفاتیح الجنان، دعای سمات.

و در دعای کمیل است:

«و بِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ؛ بارالها تو را می خوانم به آن نام هایت که ارکان همه چیز را پر کرده است»(۱).

باری، مقام اسم که شناخت و بینش آن برای غیرذوات معصومین ممکن نیست فقط آنان که خود مظهر اسماء حسناى خداوند بوده اند، آن را می شناسند و از آن می گویند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«قَالَ إِنَّ اللَّهَ «تَبَارَكَ وَتَعَالَى» خَلَقَ إِسْمًا بِالْأَحْرُوفِ غَيْرِ مُتَّصَوِّتٍ وَ بِاللَّفْظِ غَيْرِ مُنْطَقٍ، وَ بِالشَّخْصِ غَيْرِ مُجَسَّدٍ، وَ بِالتَّشْبِيهِ غَيْرِ مَوْصُوفٍ، وَ بِاللُّونِ غَيْرِ مَضْبُوعٍ...»(۲) همانا خدای تعالی اسمی را آفرید که به حرف صدا دار نیست و در لفظ به نطق نمی آید و در مقام تشخیص در قالب جسد نیست و در تشبیه قابل توصیف نیست و در رنگ، رنگ آمیزی نشده است: آن اسمی است بی کران و نامحدود، از حس توهم کنندگان در حجاب است و پوشیده ای است بدون نقاب، پس او را کلمه تمامی قرار داد بر چهار جزء که قرین هم بوده و هیچ یک بیش از دیگری نبود و سه اسم از آن چهار اسم را چون خلق بدان ها نیازمند بود ظاهر کرد و یکی از آن ها را محجوب نمود. آن اسم مکنون مخزون است. و اینان بودند نام هایی که ظاهر شدند. پس ظاهر همان الله تعالی است. و خدای سبحان برای هر یک از این اسماء چهار رکن را مسخر کرد؛ پس همگی دوازده رکند، سپس برای هر رکن از این رکن ها سه اسم آفرید که فعلی منسوب به آن ارکان بودند و آن اسم ها عبارتند از «الرحمن، الرحيم، الملك، القدوس، الخالق، الباریء، المصور...» پس این اسماء و آن چه از اسماء حسنی باشد تا سیصد و شصت اسم تمام نسبشان به آن سه اسم است. سه اسم پنهان، و در خزینه ی غیب نگه داری شده و این است آن چه خدای تعالی می فرماید:

قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ۝۳.

این منزلت و افق برین اسم است که در روایات و ادعیه می درخشد.

ص: ۱۳۰

۱- (۱) مفاتیح الجنان، دعای کمیل.

۲- (۲) اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱۲؛ التوحید، صدوق، ص ۱۹، باب ۲۹.

در تبیین این مقام ائمه ما علیهم السلام فرموده اند:

«که ما اسماء حسناى خدا هستيم. بلکه امام اعظم است. به اعتقاد شیعه امامیه، اشرف مخلوقات رسول خداست. و بر این تقریر او اسم اعظم خداست و در ادعیه، آن حضرت را حجاب اقرب خوانده اند، یعنی فقط امکان تو، حجاب بود میان تو و خدایت، همان تعبیری که می گوید ما را جز به مقام الوهیت، به هر مقامی خواستید ستایش کنید، آری حجاب، امکان موجود است»(۱).

و به گفته حافظ:

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

به هر حال، پس آن حضرت اقرب مخلوقات است، و اکنون اگر این اسماء و صفات از مراتب حقیقت رسول خدا باشد، لابد قرب آن بزرگوار، قرب معنوی، و معرفت او حقیقت خواهد بود؛ اکنون که این افق بدرخشید و مقام اسم اعظم ساطع شد که آن وجود رسول خدا است، مقام عرشی فاطمه نیز تابان می گردد، چون او روح رسول خدا بود. و تجلی لقاء آن حضرت نیز آشکار می گردد. که آن حضرت فرمود:

«فَجَعَلَنِي كَأَنِّي أَرَاكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ الَّذِي فِيهِ أَلْقَاكَ»(۲).

آری فاطمه، بر ستیغ این مقام است، مقامی که اگر انسان بر آن ایستاد، چشم جانش باز می گردد، و جهان غیب را مشاهده می کند.

امام سجاد علیه السلام می فرماید:

«إِنَّ لِلْعَبِيدِ أَرْبَعِ أَعْيُنٍ: عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا أَمْرَ دِينِهِ وَ دُنْيَاهُ، وَ عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا أَمْرَ آخِرَتِهِ، فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبِيدٍ خَيْرًا فَتَّحَّحَ لَهُ الْعَيْنَيْنِ الَّذِينَ فِي قَلْبِهِ فَأَبْصَرَ بِهِمَا الْغَيْبَ...»(۳)؛ همانا برای بنده چهار چشم می باشد که با دو چشم، امر دین و دنیايش را می بیند و با دو چشم دیگر، آخرتش را نگاه می کند. پس چون خدای تعالی برای بنده ای نیکی بخواهد، آن دو دیده که در دل است می گشاید، پس با آن دو دیده، نادیدنی ها را مشاهده می کند. «آن چه نادیدنی است آن بینی».

ص: ۱۳۱

۱- (۱) مفاتیح الجنان، دعاهای هر روزه ماه رجب.

۲- (۲) فرازی از دعای روز جمعه صدیقه فاطمه زهرا علیها السلام.

۳- (۳) رساله لقاء الله، پاورقی، به نقل از تفسیر صافی ذیل آیه «وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ».

چهار چشم از برون و از درون بر رخ زیبای عشق ذو فنون

عشق هر دم جلوه ای دیگر کند عاشقان بر روی خوبش ناظرون(۱)

جرعه نشان عشق، در این محراب به معراج می روند، بصیرتشان، پرده های حجاب را می شکافد و افق های جهان غیب را می بینند، حال که چنین است، حضرت زهرا علیها السلام که بر اوج این تجلی است، او که شوق لقاء خدا، همه ی وجودش را احاطه کرده، اسرار غیب و نهان بر او آشکار است. او مقام شکر و شاکرین را می شناسد، چون بارش آبشار نعمت های الهی را در عالم شهود و غیب می بیند و ثناگوی خداست.

فاطمه در محراب شکرگزاری سرآمد است، چون خانه ی او خانه ی وحی و نبوت و امامت است، رسول خدا صلی الله علیه و آله بنده ی شکور خداست و علی بر این افق تابان است و فاطمه علیها السلام ستاره ی فروزنده ی خانه محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است.

علی علیه السلام پیرامون شکر می فرماید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاصِلِ الْحَمْدَ بِالنَّعْمِ، وَالنَّعْمَ بِالشُّكْرِ»(۲)؛ سپاس خدای راست که ستایش را به نعمت ها پیوسته می دارد و نعمت ها را به سپاس وابسته می کند».

و نیز می فرماید همه موجودات به پاس نعمت های او سپاسگزار اویند:

«وَسَيَجِدُ لَهُ بِالْعُدُوِّ وَالْأَصَالِ الْأَشْجَارُ النَّاطِرَةَ...»(۳)؛ و درختان شاداب سبزفام، هر بام و شام به درگاه او نماز برند؛ و نیز می فرماید:

«وَالشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَى»(۴)؛ و سپاس و شکر آرایش توانگری است؛ و فرمود:

«وَمَنْ شَكَرَهُ جَزَاهُ»(۵)؛ و هر که او را سپاس دارد جزا دهد؛ و فرمود:

«وَمَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ لَمْ يُحْرَمِ الزِّيَادَةَ»(۶)؛ و آن را که سپاس عطا شد، از فزوده گشتن محروم نگردید. با وجود سپاس و شکر ولی چه کسی می تواند از عهده شکر او برآید:

«يَعْجِزُ عَنْ شُكْرِ مَا أُوتِيَ...»(۷)؛ در سپاس آنچه بدان داده اند ناتوان است.

ص: ۱۳۲

۱- (۱) رساله لقاء الله، ص ۲۲، پاورقی.

۲- (۲) نهج البلاغه، خطبه ۱۱۴، ص ۱۱۱.

- ۳- (۳) همان، خطبه ۱۳۳، ص ۱۳۱.
- ۴- (۴) همان، کلمات قصار شماره ۶۸، ص ۳۷۱.
- ۵- (۵) همان، خطبه ۹۰، ص ۷۳.
- ۶- (۶) همان، کلمات قصار شماره ۱۳۵، ص ۳۸۵.
- ۷- (۷) همان، ص ۳۸۹، شماره ۱۵۰.

از سپاس نعمت های او همه عاجزند:

عاجزیم از شرک نعمت های تو عجز ما بین بگذر از کفران ما

ای بدی از ما و نیکویی ز تو آن خود کن پرده پوش آن ما (۱)

باری، بندگان شکور خداوند اندکند، و از خاصان این بندگان فاطمه است. او رفتار خود و خاندانش مشکور و مورد قدرشناسی خداوند است:

إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَيِّئًا مِمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ۚ آری خدای سبحان ایثارشان را تقدیر می کند و آنان که شکورند خداوند به نعمت های مادی و معنوی آنان می افزاید.

با غم و درد تو کنم دم به دم شکر که «بالشکر تدوم النعم» (۲)

زمزمه فاطمه در این مقام چنین است در دعای روز شنبه:

«وَزِدْنَا لَكَ شُكْرًا»؛ (۳)

در دعای روز سه شنبه:

«وَأَجْعَلْ ذِكْرَهُمْ لَنَا شُكْرًا»؛ (۴)

در دعای روز پنج شنبه:

«وَأَعِنَّا عَلَى شُكْرِكَ وَذِكْرِكَ...»؛ (۵)

و نیز در دعای نور:

«... وَ عَلَى السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ مَشْكُورًا». (۶)

بنابراین در عرصه ی نعمت های الهی است که فاطمه حمد و شکر و ثنای خدا می گوید، پس از حمد می گوید:

«وَلَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَلَّهَمَّ» چون در منظر فاطمه دو افق پدیدار است از یک سو افق اعلا و تابش انوار نعمت، پس باید ساحت کبریایی خدا را ستایش کند و سپاس گوید؛ ولی از سوی دیگر، او با مردمی سخن می گوید که حق ناشناس و قدر ناسپاسند؛ مردمی که تا دیروز در لجن زار جاهلیت غوطه ور بودند، در بدترین بستر و فضا زندگی می کردند،

- ۱- (۱) دیوان فیض کاشانی، ص ۴.
- ۲- (۳) دیوان جامی، ص ۵۰۸.
- ۳- (۴) بحار، ج ۸۷، ص ۳۳۸.
- ۴- (۵) همان، ص ۳۳۹.
- ۵- (۶) همان.
- ۶- (۷) فاطمه الزهراء ام الائمہ، ص ۲۵۳، به نقل از مهج الدعوات ابن طاووس.

خوراکشان مردار و سوسمار، و آب آشامیدنی آنان گنداب بود. نه تمدنی و فرهنگی، نه جامعه ای و سیاسی، نه اخلاق و انسانیتی، دختران را زنده به گور می کردند و مجسمه های سنگی و چوبی را ستایش می نمودند، خرافات به آنان چنگ زده بود و در آتش جهل و بیداد می سوختند.

دو جامعه متمدن آن روز - ایران و روم - آنان را به رسمیت نمی شناختند؛ تا آن که دریچه آسمان بر آنان باز شد و بر افق برین نبوت، فروغ رحمت و مهربانی بدرخشید و ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد - تجلی اعظم رخ داد و بر شب جهل و خرافه ی آنان نور افشاند. تلاوت وحی را به آنان آغاز کرد و در پرتو تعالیم وحی آنان را از خاک برگرفت و بر تارک افلاک نشانده. مردمی بزرگ، عزیز و مقتدر تربیت نمود، بت ها را شکست و نور توحید را نمایان ساخت. غبار از چهره فطرت آنان برگرفت و فروغ فطرت خدانما و خدانگر آنان را جلوه گر ساخت، آخر، انسان موجودی است که خداوند لباس احسن را خلعت وجودش ساخته و او را به تاج «كَرْمَنَا» آراسته است. پای در خاک و دست بر افلاک دارد، بر زمین نشسته و بر ملکوت ایستاده است، هم عرشی است و هم فرش؛ گستره ی وجودش بی نهایت است؛ جهانی بزرگ در ژرفای جان او به ودیعت نهاده اند. از افق جان او، چشمه خورشید حقیقت و معرفت تابان است، روحش جام جهان و آینه ی حق نماست که زلال معرفت و معبودستایی از آن جاری است، به همین دلیل است که مردمانی با دیدن پیامبران و ایمان به آنان، گویی گمشده ی دل خویش را می یافتند. این حقیقت، همان فروغ «سپس پلیدکاری و پرهیزکاری اش را به آن الهام کرد» می باشد.

خدانگر و خداشناس است، زشتی و زیبایی ها را می شناسد، خوبی و بدی را تشخیص می دهد.

قرآن این حقیقت را برمی افروزد و پیرامون انسان می فرماید:

وَنَفْسٍ وَّ مَا سَوَّاهَا \* فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا ۱.

مراد از الهام، همان علم است که به صورت تصور و تصدیق در جان آدمی نهاده شده است. الهام فجور و تقوا از جانب خداوند بدین معناست که شناخت، بدی و خوبی، زشت و زیبایی را خداوند به طور فطری به انسان آموخته است.



در سوره روم نیز نقاب از چهره فطرت می‌گشاید و می‌فرماید:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۱.

«پس روی خویش را به سوی دین یکتاپرستی فرا دار، در حالی که از همه ی کیش ها روی برتافته ای و حق گرا هستی، به همان فطرتی که خدا مردم را بر آن آفریده است. آفرینش خدا «فطرت توحیدی» را دگرگونی نیست این است دین راست و استوار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.»

به هر روی، از چشمه ی فطرت انسان زلال معرفت جاری است. دست آفریدگار علیم، بذر خوبی ها را در سرزمین فطرت انسان افشانده است، چون اوست که خوبی ها و بدی ها را الهام می‌کند.

## ناسپاسی

و اینک افق تابناک سخن فاطمه که می‌فرماید:

«وَلَهُ الشُّكْرُ عَلَىٰ مَا أَلْهَمَنِي» آشکار می‌گردد. آن حضرت با نامردمانی سخن می‌گوید که نعمت بزرگ رسالت را کفران و ناسپاسی کرده اند، اجر رسالت را نادیده انگاشته اند، اینک بر آنان هشدار می‌دهد که هان! ای مردم! آیا این است شکر نعمت های خداوند؟ این است اجر و مزد رسالت پدرم؟ چرا بر چهره ی اسلام سیلی زدید، دگرگونی و بدعت آفریدید، نظام رهبری اسلام را دگرگون ساختید. آیا این است مودت به ذوالقربی؟ (۱) این است تمسک به عترت و قرآن (۲)؟

باری، فاطمه از شکر بر نعمت الهام می‌گوید، چون چراغ فطرت، فروغی حقیقت نما دارد و سرچشمه جوشان معرفه الله است، شناخت خوبی و بدی، و زشتی و زیبایی از این سرچشمه است، و اکنون مسلمانان به آن چه کرده اند بنگرند و در همان آینه حق نمای فطرتشان زشتی کار خود را می‌بینند.

ص: ۱۳۵

۱- (۲) اشاره به آیات مودت.

۲- (۳) اشاره به حدیث متواتر ثقلین.

باری، زلال معرفت از چشمه ی جان جاری است. علی علیه السلام در بیان این حقیقت می فرماید:

«وَكَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ»<sup>(۱)</sup>؛ و یگانه دانستن پروردگار که مقتضای فطرت انسانی است.

و نیز آن حضرت می فرماید:

«... أَللَّهُمَّ... وَ جَابِلَ الْقُلُوبِ عَلَى فِطْرَتِهَا شَقِيَّتَهَا وَ سَعِيدِهَا»<sup>(۲)</sup>. شگفتا امیرالمؤمنین به گونه ی نیایش از این نعمت فطرت سخن می گوید: بار خدایا! ای آفریننده دل ها بر وفق فطرت؛ خواه تاریکی شقاوت بر آن سایه افکند و یا فروغ سعادت و توحید بر آن پرتو افکند.

و نیز آن حضرت می فرماید:

«أَللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَفْضَتِ الْقُلُوبُ»<sup>(۳)</sup>؛ خدایا دل ها به سوی تو روان است و تو را می جوید و می خواند، ما را با تو عهد بندگی است، میثاقی فطری.

به گفته ی نظامی گنجوی:

خدایا چون گل ما را سرشتی وثیقت نامه ای بر ما نوشتی

من آن خاکم که مغزم دانه ی توست بدین شمعی دلم پروانه ی توست

دل مست مرا هشیار گردان ز خواب غفلتم بیدار گردان<sup>(۴)</sup>

و فیض نیکو سروده است:

منزل گه یار است دل، مأوای دل دار است دل وز غیر بیزار است دل، کی جای اغیار است دل

از پرتو رخسار او جان مجمع انوار شد از عکس خال و خط او، پیوسته گلزار است دل

تا روی او را دیده ام، محراب جان ابروی اوست تا چشم او را دیده ام، پیوسته بیمار است دل

بر دور شمع روی او، پروانه ی دل بی شمار در تار زلفش مو به مو گم گشته بسیار است دل

ص: ۱۳۶

۲- (۲) همان، خطبه ۷۲، ص ۵۴.

۳- (۳) همان، نامه ۱۵، ص ۲۸۰.

۴- (۴) دیوان نظامی گنجوی، ص ۱۲۵-۱۲۶.

تا در دل من جا گرفت، عشقش به دل مأوی گرفت کار جون بالا گرفت از عقل بیزار است دل

گاهی ز وصلش سرخوشم، گاهی به هجران مبتلا گه سود دارد گه زیان، در عشق ما زار است دل(۱)

و امام خمینی قدس سره:

ذرات وجود عاشق روی ویند با فطرت خویشتن ثناگوی ویند

ناخواسته و خواسته دل ها همگی هر جا که نظر کنند در سوی ویند(۲)

این شعله فروزان فطرت است.

### آفاق الهام

به هر روی، اگرچه «ما ألهم» در نگاه اول همان فطرت است که همه ی مردم از آن برخوردارند و نعمتی بسیار بزرگ است و سپاس خدا را می طلبد؛ ولی با نگاهی ژرف، جلوه ای دیگر نمایان می شود و پرده ای دیگر آشکار می گردد و آن إلهام ویژه و خاص خداوند است که مخصوص بندگان مقرب و ذوات معصومین علیهم السلام است، افقی ملکوتی و آسمانی است که معارف حقیقت از آن تجلی می کند.

نقطه ی نور و جعل مقام و قیام به امر است:

«فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ إِظْهَارَ أَمْرِهِ نَكَثَ فِي قَلْبِهِ فَظَهَرَ فَقَامَ بِأَمْرِ اللَّهِ»(۳)

الهام تقوا و پارسایی است:

«اللَّهُمَّ أَلْهِمْنِي التَّقْوَى»(۴)

و عمل خیر است:

«اللَّهُمَّ أَلْهِمْنِي الْخَيْرَ وَالْعَمَلَ»(۵)

فروع بصیرت است:

«هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ وَ بَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ»(۶)؛ همراهی جبرئیل و میکائیل است.

ص: ۱۳۷

- ۲- (۲) دیوان اشعار امام خمینی رحمه الله، ص ۲۱۲.
- ۳- (۳) بحار، ج ۲، ص ۷۱، ح ۲۹.
- ۴- (۴) دعای مکارم الاخلاق.
- ۵- (۵) زیارت امیرالمؤمنین.
- ۶- (۶) بحار، ج ۲۳، ص ۴۴، ح ۹۱؛ نهج البلاغه، ص ۳۸۸، حکمت ۱۴۷.

سخن گفتن جبرئیل است، چون تدوین مصحف، و فروغ علم خداست:

«لَمَّا وُودِتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى مَلَكِكِ فَأَنْطَلَقَ بِهِ لِسِيَّانَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَسَمَّاهَا فَاطِمَةَ، ثُمَّ قَالَ: إِنِّي فَطَّمْتُكَ بِالْعِلْمِ وَفَطَّمْتُكَ مِنَ الطَّمْثِ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: وَاللَّهِ لَقَدْ فَطَّمَهَا اللَّهُ بِالْعِلْمِ... (۱)؛ چون فاطمه متولد شد، خدا به فرشته ای وحی کرد و به وسیله ی آن زبان محمد صلی الله علیه و آله را گشود تا او را فاطمه نامید سپس فرمود: من تو را با دانش از شیر گرفتم و تو را از حیض بریدم امام باقر فرمود: به خدا سوگند که خداوند او را به علم و دانش از شیر باز گرفت و هم او را از حیض بر کنار داشت از روز میثاق».

این فرایند مبارک افقی برین است که بر جان اولیاء خدا باز می شود. و صدیقه بر ستیغ این کمال و تعالی است. این گونه الهام حصول و دریافت حالات انجذاب و کشیده شدن به اعمال نیک و حقایق عالیه است؛ حالتی ویژه که شخص به طور دفعی آن را می یابد. به هر روی چون نفس به آخرین مرحله کمال عقلی و عملی نائل گردید و از حرکات و افکار برای رسیدن به مطلوب و مجهول بی نیاز شد، قدرت علمی و عملی وی متحد می گردد، علمش عمل، و عملش علم می شود، چون علم و قدرت در موجودات مجرد نسبت به مادون خود، و در این مقام است که نفس انسان و قوا و جوارح، همه یک چیز می گردند، جسد و روح دو چیز نیست، بلکه هر دو یک تابش و یک فروغند.

به گفته ی شاعر:

از صفای می و لطافت جام به هم آمیخت رنگ و جام مدام

همه جام است نیست گویی می یا شراب است نیست گویی جام

در چنین مرتبه ای است که انسان در ملک و ملکوت تصرف کرده و همه ی جهان به فرمان او می گردد.

حکیم سبزواری می گوید: «قوه و نفس آدمی تا بدان جا می رسد که هیولای این جهان در فرمانش می آید که آن را از صورتی به صورت دیگر مبدل سازد، فرمان می دهد، هوا منقلب می گردد، و به خواست او باران می آید و یا به اراده ی او طوفانی بر پا می شود، خلاصه عنصر این عالم در اطاعت و فرمان اویند، همه ی این جهان، مانند اجزاء بدنش در اختیار او، و او روح کلی این عالم می گردد:

ص: ۱۳۸

يطبعه العنصر طاعه الجسد للنفس فالكل كجسمه يعد

باری، در عالم امکان، اشرف از عقل و پست تر از ماده ی عنصری وجود ندارد، که در واقع دو سویه ی وجود ممکنند و هر دو در انسان کامل جمع می شوند و انسان کامل در وحدت خود همه ی هستی را در بر دارد.

در اشعار منتسب به علی علیه السلام چنین آمده:

دَوَائِكَ فَيْكَ وَ مَا تَشْعُرُ وَ دَاءُكَ مِنْكَ وَ لَا تُبْصِرُ

وَ أَنْتَ الْكِتَابُ الَّذِي بِآيَاتِهِ يُظْهَرُ الْمُضْمَرُ

أَتْرَعَمَ أَنْكَ جُزْمٌ صَغِيرٌ وَ فَيْكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ

در مصباح الشریعه چنین گوید:

صورت آدمی، بزرگ ترین دلیل قادر متعال است و آن صورت کتایی است که رب العزه به قلم قدرت خویش نگاشته است و آن بنایی است که به حکمت خود ساخته، و همان صورت به تنهایی همه ی صورت ها و حقایق آفرینش است و همان مختصری از دانش های لوح محفوظ است و آن بر همه غائب شاهد و دلیل بر همه ی معاند و منکر است و همان راه مستقیم به خیر و نیکویی و صراط موجود در میان بهشت و دوزخ است.

پس در نوع انسان چنین قدرتی است که می تواند تا این اوج پرواز کند، ولی انسان قدر خود نشناخته و گوهری که از صدف کون و مکان بیرون است آن را به سفال بی ارزش مادی این دنیا می فروشد؛ تا چه رسد به آنانی که بر این سپهر عقل محض و صادر اولند، آنان که آغاز و پایان آفرینش به برکت وجود آنان است، بلندپایگانی که خدا آنان را بدون کسب و اکتساب، به وجود روح القدس مزین ساخته، و آفاق بلند ملکوت آنان در زیارت جا معه چشم افروز است.

از این منظر است که شیخ الرئیس در مقامات العارفين می گوید:

«پیش مردم، ساده لوح کسی است که آن چه را شنیده، باور کند و نزد من ساده تر از او کسی است که آن چه را از مقامات این ذوات مقدس شنید انکار نماید».(۱)

ص: ۱۳۹

بنابراین آینه چهره نمای آن جلوه های الهی سخنان خود آن بزرگواران و آیات قرآن است.

و جز بر آن ستیغ ندرخشند که امام رضا علیه السلام فرمودند:

«... فَمَنْ ذَا الَّذِي يَبْلُغُ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ أَوْ يُمَكِّنُهُ اخْتِيَارَهُ، هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ! ضَلَّتِ الْعُقُولُ، وَ تَاهَتِ الْحُلُومُ، وَ حَارَتِ الْأَلْبَابُ، وَ خَسَّاتِ الْعُيُونُ، وَ تَصَيَّعَتِ الْعُظْمَاءُ وَ تَحَيَّرَتِ الْحُكَمَاءُ وَ تَقَاصَرَتِ الْخُلَمَاءُ...»<sup>(۱)</sup> چه کسی را توان و یارای معرفت و شناخت امام است، یا می تواند او را برگزیند؟ هرگز، هرگز، عقل ها گمراه و افکار حیران، و خردمندان سرگشته، و چشم ها خیره اند. بزرگان در این محضر کوچکنند، و حکیمان سرگردان، صاحبان حلم و گویندگان و شعراء و ادیبان و بلیغان عاجزند و نمی توانند یک شأن از شؤن امام و یا فضلی از فضایل او را توصیف کنند، آنان به عجز خود اعتراف می کنند، چرا این گونه نباشد که «امامت چون ثریا است که از دست جویندگان و توصیف کنندگان دور است».

خلاصه، فاطمه آراسته به این حقیقت آسمانی و بر این مکان استاده است و باید خدای را بر این «الهام و اشراق» الهی که وجودش را نورباران ساخته شاکر و سپاسگزار باشد.

### شکر بر افق برین وحی

این واژه «ش - ک - ر» و مشتقات آن افزون بر هفتاد مورد در قرآن کریم تکرار گردیده و فروغ شکر را آشکار ساخته است. در آیاتی بندگان را به این وصف می ستایند و مأجور می شناسد چون:

وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ۲

وَ سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ ۳

وَ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ ۴

وَ لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ۵

ص: ۱۴۰

---

۱- (۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۱، ح ۱.



وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ١

وَلِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ٢

وَعِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ ٣

وَإِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا ٤

وَشَاكِرًا لِّأَنْعَمِهِ ٥

وَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا ٦

وَكَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا ٧

وَأَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ ٨

وَأَنْ اشْكُرْ لِي ٩

وَوَ اشْكُرُوا لِي ١٠

وَوَ اشْكُرُوا لِلَّهِ ١١

وَوَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ ١٢

وَوَ اشْكُرُوا لَهُ ١٣

وَيَشْكُرْ لِنَفْسِهِ ١٤

وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ١٥.

ص: ١٤١

و در پرتو آیاتی ناسپاسان ملامت و سرزنش شده اند چون:

أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ۱

و وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ۲

و فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ۳ و....

بنا بر نقل مصباح الشریعه، امام صادق علیه السلام در تعریف شکر چنین می فرماید:

«فِي كُلِّ نَفْسٍ مِنْ أَنْفَاسِكَ شُكْرٌ لَازِمٌ لَكَ، بَلِ الْفِ أَوْ أَكْثَرُ، وَ أَدْنَى الشُّكْرِ... (۱)؛ در هر نفسی از نفس های تو شکر لازم است، بلکه هزار شکر و بیشتر، و کمترین شکر آن است که آگاه باشی نعمت از سوی خدا به تو رسیده است و آن را از آن محبوبی سوی الله ندانی و نیز به آنچه او عطا می کند و می بخشد راضی باشی، و نعمت های وافر او را بستر گناه و نافرمانی خدای متعال قرار ندهی، پس در همه ی اوقات زندگی خود بنده شاکر و سپاسگزار خدا باش. و در همه ی حالات، خود را در پرتو فروغ مهربانی خدایت بنگر، و بدان! اگر در نزد خداوند عبادتی برتر و بالاتر از شکر بود، خدای سبحان آن را نام می برد و به انجام آن فرمان می داد ولی چون از شکر عبادتی برتر نیست، فرمان به شکرگزاری داده و از میان بندگان خود آنان را برگزید که به خلعت شکرگزاری آراسته اند و البته آنان بسیار کمند».

کمال و فراز شکر آن است که به زبان قلب و با اخلاص تمام، به عجز و ناتوانی سپاس او اقرار کنی که از انجام کمترین مرتبه شکر خدا عاجز و درمانده ای، زیرا اگر به شکرگزاری او موفق گشتی بدان که فروغ توفیق خدا بر تو تابیده و آن نیز نعمتی بزرگ است و شکر می طلبد. پس انجام هر شکر نیز خود شکر دیگری می طلبد،

ص: ۱۴۲

به هر روی، انسان مستغرق دریای نعمت های اوست و بدون شک در انجام شکر و سپاس خدا عاجز و ناتوان است. پس چگونه انسان می تواند بنده ی شکور خدا باشد، جز با اظهار عجز و ناتوانی از سپاس و بندگی او.

به هر روی، شکر و سپاس از یک سو فرمان خدای سبحان است و از سوی دیگر، فریاد فطرت که در مقابل منعم بزرگ باید سپاسگزار بود. خداوند بندگان صالح و پارسای خود را به این صفت آراسته و تکریم نموده است. ناسپاسان را نیز توبیخ و سرنزس کرده آیات بسیاری از قرآن این حقیقت را بیان نموده است.

فروغ شکر را می توان در سیمای پیامبران خدا تماشا کرد، و آنان به این خلعت برین آراسته اند؛ ستیغ این وصف، توصیف خدای سبحان خویش را به شکور و شاکر است. آن جا که می فرماید:

وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ ۱ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا ۲

و نیز می فرماید:

إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ ۳ وَإِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ شَكُورٌ ۴

و وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ ۵.

خلاصه آن که، این تابش و جلوه ی «مقام شکر» در پرتو آیات قرآن است. و بدون شک آموزه های وحی جان های مؤمنین و بندگان مقرب خدا را به این حقیقت آسمانی مزین ساخته اند، شگفتا که فاطمه علیها السلام که دریای بی کران روحش مالا مال از عشق و محبت به خداست و جانش از موج شوق لقاء خداوند لبریز و در مقام بندگی خدا بر بلندای این سپهر می درخشد، وحی و سخن خداوند در جان الهی او چه بازتابی دارد و چه موج هایی می آفریند او در آراستگی به مقام شکر خداوند، چگونه تجلی خواهد کرد و آموزه های وحی او را بر چه اوجی می رساند؟ بدیهی است که او نیکو می درخشد و در مقام شکرگزاری خداوند چون پیامبران و بندگان مخصوص خدا «شکور» خواهد بود که خداوند فرموده است:

وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ ۶ و این است ترجمان ده ها آیه ی پیرامون شکر که:

«وَلَهُ الشُّكْرُ عَلَىٰ مَا أَلْهَمَ» بازتابی از فروغ این آیات است.

فاطمه علیها السلام حمد و شکر را با ثناء و ستایش خداوند به کمال می رساند و آن گاه حمد و شکر و ثناء را مدلل ساخته و می فرماید:

«مِنْ عُمُومِ نِعْمِهِ إِبْتَدَأَهَا، وَ سُبُوحِ آلَاءِ أَسَدَاهَا، وَ إِحْسَانِ مَنِّهِ وَاللَّاهَا» (۱).

حمد و شکر و ثناء فریاد و ندای فطرت، و پیام جان انسان است، آخر شکر و حمد و ثنای منعم علی الاطلاق از یک سو و ذات جامع کمالات از سوی دیگر، لازم عقلی است. و بدون تردید خدای متعال مستحق ستایش و سپاس و ثناء است. او که پیش از وجود ما، بی کرانی از نعمت ها را تقدیم کرد، سفره ی جود و احسان خود را گسترده، نظامی هماهنگ و بی کران بر پا داشت، نظامی بدیع و زیبا، که از آن بهتر ممکن نیست «لیس فی الامکان ابداع مِمَّا کان» آسمان را برافراشت و کوه ها را استوار نمود و زمین را گسترده (۲). خورشید و گستره ی نور آن را آفرید، تا نور افشانند و حرارت بخشد و حیات بیافریند. و شب را به گهر درخشنده ی ماه آراست و نورافشان نمود، و روز را روشن نمود و با شب، روز را پوشاند، با ستارگان، آسمان را زیبا نمود. طبیعتی زیبا آفرید که جز خود طبیعت آینه زیبایی های او نیست. هیچ نقاش هنرمند، نمی تواند پرتوی از این همه زیبایی را که در بی کران پدیده های خدا موج می زند، جلوه گر سازد. سبحان الله! آن همه عظمت در دریاهايش که مشرق تابانی از عجایب خداست، آن همه شکوفه، که از دل سیاه خاک می روید و نمایان می گردد، شگفتا از این همه راز و عظمت و بزرگی، که ذوات مقدس معصوم در مقابل این همه عظمت مبهوت می گردند، انسان و بدایع آفرینش او، کدام نقاش می تواند در «ظلمات ثلاث» این گونه صورت آرایی کند، که جلوه ای از جمال او، زنان مصری را بی تاب کند، که دست از نارنج شناسند و زبان بر ستایش او بگشایند و بگویند:

قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ۳؛

«دست های خود بریدند و گفتند منزّه است خدا، این که بشر نیست این فرشته ای بزرگوار است».

ص: ۱۴۴

۱- (۱) فرازی از خطبه.

۲- (۲) اشاره به آیات ۱۸-۲۰ سوره غاشیه.

باری، دریای بی کران نعمت های الهی مَوَّج است، و به راستی چه کسی می تواند ساحت این منعم کریم را سپاس و ستایش کند؛ به جز آنان که وجودشان ترجمان وحی الهی بود. این فروغ فقط در ادعیه و نیایش های آنان می درخشد آنانند که کلمه طیب خداوند بوده، و کلمه تکوین و تشریح خدای را ترجمانند. ادعیه و نیایش های آن ذوات مقدس - که قرآن صاعد است - نمایشی از سپاس و ستایش در این ساحت و محضر ربوبی است.

آن گاه که علی علیه السلام در دعای صباح چنین نیایش می کند:

«اللَّهُمَّ يَا مَنْ دَلَعَ لِسَانَ الصَّبَاحِ بِنُطْقِ تَبْلُجِهِ... (۱)؛ ای خدایی که صبح را با نطق فصیح و زبان گویای نور هویدا ساختی! و شب تار را با قطعات سیاه ظلمت به عالم فرستادی، و آسمان را با گردش در حد معین و متقن برانگیختی، و شعشعه ی نور خورشید تابان را پرتو فروزان عطا کردی»،

«يَا مَنْ دَلَّ عَلَي ذَاتِهِ بِذَاتِهِ (۲)؛ ای خدایی که هستیش دلیل هستی اوست».

که گفته اند:

آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلالت باید از وی رو متاب

و نیز امام حسین علیه السلام در دعای عرفه که گستره ای بی نهایت از معارف و معرفت است، افق هایی فراروی بصیرت دل می گشاید. بر مفاهیم و مضامین این نیایش، شعاع تابناک نعمت های مادی و معنوی خدا جلوه گر است و به پاس داشت آن، با زمزمه ی حمد و سپاس، ساحت قدسی منعم را می ستایید، زمزمه ای عارفانه و عاشقانه، که زلال زمزم آن، هزاران جان عارف مشتاق را به سرور و بهجت می رساند.

و اینک فرازهایی از آن نیایش فروغ دیدگان می گردد، آن حضرت نیز، از اولین نعمت ها می گوید، نعمت هایی که بستر پیدایش من گردید:

«إِبْتِدَاءُ تَنِي بِنِعْمَتِكَ، قَبْلَ أَنْ أَكُونَ شَيْئاً مَذْكُوراً... (۳) پروردگارم، جودت، وجودم بخشید، و خلعت وجود پوشیدم، و نابود بودم، هستی ام بخشیدی».

ص: ۱۴۵

۱- (۱) طلّیعه دعای صباح.

۲- (۲) طلّیعه دعای صباح.

۳- (۳) مفاتیح الجنان / دعای عرفه / ص ۴۱۹.

و آن گاه گستره ی نعمت های بی شمار الهی را می ستاید:

«لَمْ تَرْضَ لِي يَا إِلَهِي نِعْمَةً دُونَ أُخْرَى، وَ رَزَقْتَنِي مِنْ أَنْوَاعِ الْمَعَاشِ،... تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ وَ عَظُمَتْ آلَاءُكَ، فَأَيُّ نِعْمِكَ يَا إِلَهِي أَحْصِي عَيْدًا وَ ذِكْرًا، أَمْ أَيُّ عَطَايَاكَ أَقْوَمُ بِهَا شُكْرًا...؟ نام های مقدست پاک، و نعمت های بزرگ، پروردگارا کدام یک از نعمت های بی حساب را می توان نام برد و شمارش کرد و کدام یک از عطاها را می توان سپاس گزار و شاکر بود، در صورتی که نعمت بیش از آن است که ریاضیدانان به شمار آرند و حافظه های دانا آن را بفهمند...».

چگونه بتوانند؟ هرگز که تو خود در کتابت قرآن خبر دادی، که اگر خواهید نعمت های خدا را به شمار آرید هرگز نتوانید (۱).

امام علیه السلام در بی نهایت امواج نعمت های الهی شناور است، نعمت هایی که هر کدام جلوه ای از ربوبیت خدا را نمایش می دهد او خدا را بر این محراب می ستاید و سپاس می گوید، طنین

«اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ وَ لَكَ الْحَمِيدُ» آن حضرت ملکوت را نورباران می کند، به کرات این جلوه عشق و معرفت در نیایش امام نمایان است:

«تَبَارَكْتَ وَ تَعَالَيْتَ، فَلكَ الْحَمْدُ دَائِمًا وَ لَكَ الشُّكْرُ وَاصِبًا أَبَدًا» (۲)؛ تویی که نعمت ها عنایت کردی، حمد و ستایش مخصوص توست و شکر و سپاس دائم تو را سزد».

آن حضرت، در فرازی، فروغ سپاس و ستایش خود را چنین جلوه گر می سازد:

«أَنْ لَوْ حَاوَلْتُ وَ اجْتَهَدْتُ مَدَى الْأَعْصَارِ وَ الْأَحْقَابِ، لَوْ عَمَّرْتُهَا أَنْ أُودِيَ شُكْرٌ وَاحِدٌ مِنْ أَنْعَمِكَ، مَا اسْتَيْطَعْتُ ذَلِكَ إِلَّا بِمَنِّكَ الْمَوْجِبِ عَلَيَّ بِهٍ شُكْرُكَ أَبَدًا جَدِيدًا وَ تَنَاءً طَارِفًا عَتِيدًا» (۳).

شگفتا سپاس امام در مقابل نعمت ها، انسان را حیران می کند این چگونه سپاس گزاری است؟ مردم ما، به مدح سعدی می پردازند که مقام شکر را چه نیکو در نثر و نظم خود تبیین

ص: ۱۴۶

۱- (۱) ابراهیم / ۳۴؛ نحل / ۱۸.

۲- (۲) مفاتیح الجنان / دعای عرفه / ص ۴۲۸.

۳- (۳) همان / ص ۴۲۲.

ساخته: «هر نفسی که فرو می رود مملد حیات است و چون برمی آید مفرح ذات، پس در هر نفسی دو نعمت و بر هر نعمتی شکر لازم پس:

از دست و زبان که بر آید کز عهده ی شکرش به در آید

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدا آورد

ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد(۱)

سخن و نیایش امام اوج و ستیغ است، آن حضرت می فرماید: «اگر قرن ها عمر کنم و پیوسته در شکرگزاری و سپاس تو باشم، شکر یکی از نعمت های بی کرانت را انجام ندهم، مگر در پرتو لطف و منت خودت، که آن هم نعمتی دیگر است و شکر و سپاسی جاوید می طلبد، هیئات! افق برین این سخن کجا و سخن سعدی، فقط می توان گفت پرتوی از آفتاب سخن امام در کلام سعدی جلوه گر است»(۲).

### دیدار محبوب

به هر روی، امام با وجود سپاس و شکر، ستایش و نیایش به ساحت خدا در مقابل نعمت های بی کران او، در یک تابش و جلوه ای دیگر، حجاب های نور نعمت ها را می شکافد و از افقی برین ساحت خدا را زیارت کرده و او را می ستاید آن حضرت می گوید:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَحْشَاكَ كَأَنِّي أَرَاكَ (۳)؛ خدایا مرا مقامی از خوف و خشیت عطا کن که گویا تو را می بینم».

در اوج و پروازی دیگر، ستیغ قله معرفت را فتح می کند و بر آن افق خدای را چنین نیایش می کند:

«أَيُّكُونُ لِعَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرَّ لَكَ، مَتَى غِبْتُ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ، وَ مَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْأَثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ، عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ عَلَيْهَا رَقِيْبًا (۴)؛ آیا موجودی غیر تو ظهوری دارد

ص: ۱۴۷

۱- (۱) طلیعه گستان سعدی.

۲- (۲) مفاتیح الجنان، دعای عرفه، ص ۴۲۲.

۳- (۳) مفاتیح الجنان، ص ۴۲۳.

۴- (۴) همان، ص ۴۳۸.

که تو نداشته، و او سبب پیدایی و ظهور تو گردد؟ کجا پنهان بوده ای تا نیاز به دلیلی برای آشکار شدنش باشد؟ کور باد چشمی که تو را نمی بیند با آن که همیشه مراقب او هستی».

و پایان معراج حسین علیه السلام، رفع همه ی حجاب هاست. او به مقام تجلای کامل می رسد، تجلایی که همه چیز آینه است و فقط رخ یار را می نمایاند او که صورت معشوق در آینه می بیند به آینه فکر نمی کند، معشوق را می خواهد و آینه، فانی در صورت معشوق است.

آن حضرت چنین نیایش می کند:

«وَأَنْتَ الَّذِي تَعَرَّفْتَ إِلَيَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ، فَرَأَيْتَكَ ظَاهِرًا فِي كُلِّ شَيْءٍ، وَأَنْتَ الظَّاهِرُ لِكُلِّ شَيْءٍ، يَا مَنْ اسْتَوَى بِرَحْمَائِيَّتِهِ، فَصَارَ الْعَرْشُ غَيْبًا فِي ذَاتِهِ، مَحَقَّتْ الْأَثَارَ بِالْأَثَارِ، وَمَحَوَّتْ الْأَعْيَانَ بِمُحِيطَاتِ أَفلاكِ الْأَنْوَارِ، يَا مَنْ احْتَجَبَ فِي سِرَادِقَاتِ عَرْشِهِ عَنِ أَنْ تُدْرِكَهُ الْأَبْصَارُ، يَا مَنْ تَجَلَّى بِكَمَالِ بَهَائِهِ...» (۱).

این چه مفاهیم بلند و آموزه های عرشی است که ترجمانی برای آن، به جز روح معصوم نمی باشد، هیچ عبارتی نمی تواند این حقیقت را ترجمه نموده و بنمایاند فقط تجلی گاه این ملکوت، روح معصوم است، البته زلال ترین روح و حقیقت قدسی. و گر نه تجلای خدا آن هم نه در تابش «بکمال بهائه» موسی علیه السلام را بی هوش ساخت.

به هر روی، این زلال در ادعیه و نیایش های صادره از سوی ذوات معصومین علیهم السلام جاری است.

در دعای افتتاح که نیایش شب های ماه رمضان مؤمنین است این گونه زمزمه می شود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أفتِحُ الثَّنَاءَ بِحَمْدِكَ» (۲).

و آن گاه در ادامه می خوانیم:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ بِجَمِيعِ مَحَامِدِهِ كُلِّهَا، عَلَى جَمِيعِ نِعَمِهِ كُلِّهَا» (۳).

ص: ۱۴۸

۱- (۱) همان، ص ۴۴۱.

۲- (۲) مفاتیح الجنان، آغاز دعای افتتاح.

۳- (۳) همان، دعای افتتاح، ص ۲۸۶. این دعا در یک سند از علی بن رئاب از امام کاظم علیه السلام نقل گردیده، و نیز سندی از مکتوبات عمری نایب خاص امام زمان علیه السلام نقل می کند.



حسن مقال، در مقام سپاس و شکرگزاری نیایش امام سجاد علیه السلام در صحیفه است. آن حضرت چنین نیایش می کند:

«اللَّهُمَّ إِنَّ أَحَدًا لَا يَبْلُغُ مِنْ شُكْرِكَ غَايَةَ إِلَّا حَصَلَ عَلَيْهِ مِنْ إِحْسَانِكَ مَا يُلْزِمُهُ شُكْرًا، وَلَا يَبْلُغُ مَبْلَغًا مِنْ طَاعَتِكَ وَإِنْ اجْتَهَدَ إِلَّا كَانَ مُقْصِرًا دُونَ اسْتِحْقَاقِكَ بِفَضْلِكَ، فَاشْكُرْ عِبَادَكَ، عَاجِزٌ عَنْ شُكْرِكَ...»<sup>(۱)</sup>؛ بار خدایا کسی به پایان شکر و سپاس تو نمی رسد مگر این که از احسان و نیکی تو به او نعمتی فراهم می آید که او را شکری لازم است. و هر چند کوشش نماید به حدی از طاعت و فرمان برداریت نخواهد رسید، جز آن که در ساحت فضل تو عاجز و ناتوان است. پس شکر گزارترین بندگانت از سپاس تو و پرستنده ترین آنان از فرمان برداریت ناتوان است.»

«فَسُبْحَانَكَ! مَا أَبِينُ كَرَمِيكَ فِي مُعَامَلِهِ مِنْ أَطَاعِيكَ أَوْ عَصِيَاكَ: تَشْكُرُ لِلْمُطِيعِ مَا أَنْتَ تَوَلَّيْتَهُ لَهُ، وَ تُمْلِي لِلْعَاصِي فِيمَا تَمْلِكُ مُعَاجِلَتَهُ فِيهِ...»<sup>(۲)</sup>.

منزه و پاکی، شگفتا چه روشن و آشکار است کرم و بزرگواریت در رفتار با کسی که ترا اطاعت و فرمان بری کرده و یا معصیت و نافرمانی نموده است: فرمان بر را برای آن چه خود برای او آماده نموده ای، پاداش می دهی، و گنه کار را با آن که به شتاب در کیفر او توانایی مهلت می دهی! به هر یک از مطیع و عاصی چیزی عطا کرده ای که سزاوار آن نیست و بر هر کدام چیزی احسان نموده ای که عمل و کردارشان از آن کوتاه است...

«فَمَنْ أَكْرَمٌ - يَا إِلَهِي - مِنْكَ، وَ مَنْ أَشَقِي مِمَّنْ هَلَمَّكَ عَلَيْكَ؟» باری، منتهی شکر نعمت خداوند اقرار به عجز و ناتوانی از ادای شکر است. حضرت صادق علیه السلام فرمود: «خدای عزوجل به موسی علیه السلام وحی نمود: ای موسی شکر مرا آن گونه که شایسته است بجا آور، موسی گفت: پروردگارا چگونه شکر ترا آن چنان که شایسته توست به جا آورم؟ در حالی که شکرگزاری من نیز خود نعمتی است که بر من احسان کردی؟ خدای تعالی فرمود: اکنون شکر مرا بجا آوردی که دانستی آن نعمت شکرگزاری نیز از جانب من است»<sup>(۳)</sup>.

ص: ۱۴۹

۱- (۱) صحیفه سجادیه، دعای ۳۷، ص ۲۴۴-۲۴۹.

۲- (۲) همان.

۳- (۳) همان، ص ۲۴۴، درج در ترجمه.

به هر روی، سپاس و ستایش، زلال بندگی خداست که از سرچشمه ی عصمت جاری است. آن ذوات مقدس بودند که در پاس داشت نعمت های بی شمار الهی مدام در نیایش و ستایش خدا بودند و نعمت های اول و آخر الهی را می ستودند، نیایش های آن بزرگواران از این زلال لبریز است. و اوج سپاس و شکر آن ذوات عجز از مقام شکرگزاری است.

چه نیکو گفته است مصلح الدین شیرازی:

باری، باران رحمت بی حساب خدا، همه را رسیده، و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده، پرده ی ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی، به خطای منکر نبرد.

ای کریمی که از خزانه ی غیب گبر و تصرسا وظیفه خور داری

دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمن این نظر داری (۱)

ادیم، جهان سفره عام اوست بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست

در قرآن کریم مجموعه ی آیاتی، نظام آفرینش را رحمت و نعمت دانسته که خداوند، این نظام را در اختیار انسان قرار داده و برای او آفریده است در آیاتی چنین آمده:

وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ۚ

و نیز می فرماید: وَ سَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ ۳

و نیز می فرماید: وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْفُلُوكَ ۴

و نیز می فرماید: وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ ۵

و نیز می فرماید: أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ ۶

و نیز می فرماید: وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ ۷.

شگفتا! همه ی آن چه در آسمان و زمین است مسخر انسان است.

ص: ۱۵۰

در مجموعه ای دیگر از آیات قرآن می فرماید:

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً ١

و نیز: الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا ٢

و نیز: وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ ٣

و نیز: هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا ٤

و نیز: وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا ٥

و نیز: وَ لَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ ٦

و نیز در واژه ی خلق: هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ٧.

خلاصه افزون بر صد آیه ی نور در پرتو واژه های مختلف «جعل» و «سخر» و «خلق» و واژه های دیگر، بحر بی کران پدیده های حضرت حق را به پاس خلقت انسان دانسته و مجموعه ی آفرینش را صدف پرورش گهر تابان انسان تعریف کرده است و آبشار نعمت ها را به پای این موجود جاری ساخته است. و در واقع، آهنگ همه ی پدیده های الهی آن است که ما از برای توایم. مفهوم همان حدیث شریف قدسی که

«خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ» و در نثر زیبای سعدی که از آموزه های وحی سرچشمه می گیرد، این حقیقت چنین بازگو گردیده است که: «فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترده و دایه ی ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بپرورد. در ختان به خلعت نوروزی قبای سبز ورق در بر گرفته و اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده، عصاره ی نالی به قدرت او شهد فایق شده و تخم خرما بی بتریشش نخل باسق گشته.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری(۱)

ص: ۱۵۱

اینک که پرتوی از آیات قرآن پیرامون شکر و مقام شاکرین نمایان شد و با واژگان: «جعل لکم» و «سخر لکم» و «خلق لکم» و آیات دیگر همه ی آفرینش را به پای انسان نثار کرد و همه چیز را طفیل وجود او معرفی کرد، به سخن فاطمه علیها السلام باز گشته، بدیهی است که این سخن

«الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ مَا أَنْعَمَ، وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَىٰ مَا أَلْهَمَ، وَ الثَّنَاءُ بِمَا قَدَّمَ، مِنْ عُمُومٍ نَعَمٍ ابْتَدَاهَا...»<sup>(۱)</sup> ترجمانی از آیات قرآن و آموزه های وحیانی است.

فاطمه علیها السلام در این فراز از گستره بی نهایت نعمت ها می گوید، از عموم و شمول نعمت ها، از این که او آغاز به احسان و بذل نعمت ها نمود، پیش از آن که انسان باشد، و یا بعد از وجود، استحقاق این همه نعمت را داشته باشد، چون آفریدگار نظام تکوین و تشریح را به یمن وجود انسان پدید آورد، همه را فرمان بر او قرار داده، و همه چیز را وقف خدمت به او دانسته است، فرشته تدبیر امور او می کند، حافظ اوست، و پدیده های هستی مسخر فرمان او.

او آفرید تا جودی کند، و چشمه فیاض جودش جاری گردد. امیرالمؤمنین علیه السلام در آغاز خطبه متقین چنین می گوید:

«أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى - خَلَقَ الْخُلُقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَيِّبًا عَنْ طَاعَتِهِمْ...؛ أَمَا بَعْدُ، خَدَايَ سُبْحَانَ وَ بَرْتَرَازِ هَمَّكَانِ، جَهَانِيَانِ رَا آفَرِيدُ دَر حَالِي كَه اَز اَطَاعَتِ اَنَانِ بِي نِيَاز وَ اَز نَا فَرْمَانِي اَنَانِ دَر اَمَانِ بُوَد. چُون اَز نَا فَرْمَانِي اَن كَه اُو رَا نَا فَرْمَانِي كَنَد بَدُو زِيَانِي نَرَسَد وَ طَاعَتِ اَن كَسِي كَه فَرْمَانَش بَرَد، بَه اُو سُوْدِي نَدَهْد، سِپَس رُوْزِي اَنَانِ رَا مِيَانَشَانِ قَسْمَتِ كَرَد وَ بَدَاد وَ هَر يَك رَا دَر جَايِي كَه دَر خُوْر اَوْسْت نَهَاد»<sup>(۲)</sup>.

باری، خداوند، دریای بی کران نعمت های خود را در اختیار بشر قرار داد، نعمت هایی که بر همه جاری است، دوست و دشمن نمی شناسد، عوض نمی طلبد، و نمی خواهد چون او منعم علی الاطلاق است ابتداء به جود نعمت می کند.

ص: ۱۵۲

۱- (۱) طلبيعه خطبه.

۲- (۲) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳، ص ۲۲۴. وصف پرهیزکاران و پارسایان.

مگر امام سجاد در نیایش خود خدای را این گونه نمی ستاید:

«يَا مُبْتَدِئُ بِالنَّعْمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا...» (۱) کدام استحقاق، مگر او نعمت نمی دهد و توفیق شکر و سپاس او را».

نعمت های خدای سبحان به پاس داشت استحقاق شخص نمی باشد، زیرا داشتن حق آن جا صحیح است که شخص از ناحیه ی خود چیزی دارا باشد و آن را به رایگان و یا در برابر پاداشی به کسی بدهد، این جاست که «استحقاق» معنا و مفهوم پیدا می کند ولی اگر موجودی از خود هیچ ندارد و در اصل هستی که کمال اول اوست و نیز در قوای دیگر که کمال های بعد از کمال است عین احتیاج و فقر است، هیچ چیز از او نیست و او مالک آن نمی باشد، در این صورت چه حقی متصور است؟ اگر کارفرمایی به کارگر، نیروی بدنی که فاقد آن بود عطا کرد، اعضاء و جوارح بخشید، همت و مدد و قدرت به او داد و سپس از او خواست کاری انجام دهد، آیا در چنین موردی حقی برای کارگر منظور می گردد؟ هرگز زیرا در همه ی احوال از سر تا پا نیاز محض است.

امام سجاد زین العارفين، این حقیقت را در تابش نیایش خود می نمایاند و می گوید: «پروردگارا! هیچ کس مستوجب آن نیست که به پاس استحقاقش او را بیامری و یا به سبب شایستگی از او خشنود باشی. پس هر که را می بخشی از انعام و فضل و احسان توست، و از هر که خشنود شوی از تفضل توست... اگر فرمان بر را به مجرد عملش - با آن که تو خود او را بر آن موفق کردی - پاداش می دادی، نزدیک بود که پاداش تو را نیابد، و نعمت و بخشش از دست او برود (چون کسی به عمل و کردار دیگری سزاوار پاداش نمی گردد) ولی تو به کرم و بزرگواریت او را در مقابل عمل در مدت کوتاه و نابود شدنی، به پاداش طولانی و پایدار پاداش داده ای...؛ سپس از او در مقابل رزقی که از خوان نعمت تو خورده تا به وسیله آن بر طاعتت نیرو گرفته از او مطالبه ی عوض و بها نکردی و در آلاّت و ابزارای که استعمال آن ها را وسیله ی رسیدن به آمرزش قرار دادی با او سخت گیری نمودی، و اگر با او چنین رفتار می نمودی آن چه «عبادت و بندگی» که برای آن رنج کشیده و آن چه در آن کوشش نموده بود، در برابر کوچک ترین احسان ها و نعمت هایت از دست رفته بود و در نزد تو در مقابل سایر نعمت ها در گرو می بود. شگفتا! پس چه کسی چیزی از پاداش ترا سزاوار می باشد؟! نه هرگز سزاوار نمی باشد، خدای من، این حال و چگونگی بندگان فرمان بر توست که در محراب

ص: ۱۵۳

---

۱- (۱) جمال الاسبوع، ص ۲۷۵؛ فرج المهموم، ص ۲۴۶. هر دو کتاب از سید بن طاووس می باشد.

بندگیت کوشش نموده اند؛ ولی حال عاصیان و نافرمان بران که فرمانت را اطاعت نکرده، و مرتکب معصیت تو گشته اند چگونه است؟ با این حال تو در کیفر این گناه کار شتاب نکردی، تا باز شاید به خود باز گردد و به تو رجوع کند و توبه نماید پرتو طاعت به او بتابد و خود را تغییر دهد سبحان الله! حقا سزاوار بود که در همان آغاز نافرمانی و اولین گناه همه ی کیفرهایت را که برای همه ی آفریدگانت آماده ساخته ای بر او جاری می ساختی، پس هر کیفری را که از او به تأخیر انداختی و هر عذاب و شکنجه ی خوارکننده ای را که از او باز داشتی چشم پوشی از حق خود و رضا و خشنودی به کمتر از استحقاق خویش می باشد بنابراین است که باید فریاد زد:

«فمن أكرم - يا الهی - منک»<sup>(۱)</sup>.

خدای راست مُسلم بزرگواری و حکم که جرم بیند و نان برقرار می دارد<sup>(۲)</sup>

و نیز وحشی سروده است:

رازق ما آن که به خوان نعم خواند جهان را به وجود از عدم

هست جهان سفره ی احسان او اهل جهان زله خور خوان او

هر که نه پرورده ی این نعمت است از سر خوان عدمش قسمت است

مائده ی فیض چه جزء و چه کل برده از او فیض چه خار و چه گل<sup>(۳)</sup>

به هر روی، وقتی که با نگاه بر این افق و نظاره ی مطیعان، مشاهده می گردد که جداً هیچ گونه حقی قابل تصور نیست، تا استحقاق گردد، حساب گناه کاران و گردن کشان دیگر به خوبی روشن است پس فضل و کرم خدا فراگیر است و چون همه هستی و توفیقات از زلال چشمه فیض و فضل خداوند جاری است.

### سخنی با غزالی

از پرتو فروغ سخن فاطمه علیها السلام عموم و شمول نعمت ها، از بدو آفرینش تا ابدیت تاریخ آشکار است. بنابراین تعریف منحصر و محدود غزالی از «نعمت» در کتاب «احیاءالعلوم» وی مورد مناقشه و اشکال است. او در تبیین نعمت ها چنین می نگارد: «نعمت عبارت از هر خیر و

ص: ۱۵۴

۱- (۱) مفاتیح الجنان.

۲- (۲) گلستان، ص ۵۴.

۳- (۳) دیوان وحشی بافقی، ص ۳۸۷.

لذت و سعادت و بلکه هر مطلوبی است که مقدمه برای نیل به مطلوب دیگری نباشد و نعمت حقیقی و راستین سعادت اخروی است و غیر از سعادت اخروی را نعمت و سعادت نامیدن، غلط و مجاز است، به همین بیان سعادت دنیوی را نعمت نمی توان نامید. به هر روی، نعمت عبارت از هر وسیله و سببی است که با واسطه یا بدون واسطه آدمی را به سعادت جاوید و ماندگار آخرت برساند و هر چیز غیر آن باشد نعمت نیست. بنابراین تقریر و تعریف، نگاه غزالی به نعمت های دنیا جنبه ی آلی و واسطه ای دارد که اگر به ذی المقدمه رسید نعمت است. و إلاً نعمت نیست. غزالی در ادامه به شرح و تقسیم نعمت ها پرداخته و در شش مبحث مطالبی را ارائه می کنند»<sup>(۱)</sup>.

پاسخ به گفته ی ناصواب غزالی، همان آموزه های وحی است، از چشمه آفتاب وحی نیز همان زلال سخن فاطمه ساطع است که گستره نعمت ها عام و بی نهایت است و شمول آن فراگیر است و بر این خوان همه میهمانند و در پرتو بندگی و سپاس این نعمت ها فزونی می یابد و ناسپاسی موجب حرمان و کم شدن نعمت هاست.<sup>(۲)</sup>

از بهاران کی شود سر سبز سنگ خاک شو تا گل برویی رنگ رنگ

سال ها تو سنگ بودی دل خراش آزمون را یک زمانی خاک باش

آب از بالا به پستی ور شود آنگه از پستی به بالا در رود

گندم از بالا بزیر خاک شد بعد از آن، آن خوشه چالاک شد.<sup>(۳)</sup>

و نیز فیض کاشانی سروده:

بگذار کبریا ز در مسکنت در آخاتم به عرش هم به تضرع نماز کرد<sup>(۴)</sup>

قرآن در پرتو آیاتی، این حقیقت را نمایان و آفتابی می کند.

۱. وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَوْمًا كَانَتْ آمِنَهُ مُطْمَئِنَّةٌ يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ  
؛ ۵

ص: ۱۵۵

۱- (۱) شرح خطبه ی حضرت زهرا علیها السلام، ص ۶۸، به نقل از محجه البیضاء، ج ۷، ص ۱۷۵.

۲- (۲) همان.

۳- (۳) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص ۴۹۶.

۴- (۴) دیوان فیض کاشانی، ص ۱۲۱.

«خدا مثلی می زند، دهکده ای امن و آرام، و روزیش از هر طرف فراوان می رسید آن گاه منکر نعمت های خدا شدند و خدا به سزای اعمالی که می کردند پرده گرسنگی و ترس بر آنها افکند».

۲. وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ... ۱؛

«و خدا برای آسایش شما از گرما، سایه بان ها از درختان و سقف و دیوار و کوه ها مهیا ساخت و از غارهای کوه، پوشش و اتاق ها برایتان قرار داد تا از سرما و گرما پناهی گیرید، و نیز لباسی که شما را از گرمای آفتاب و سرمای زمستان بپوشاند، آفرید و نیز برای آن که در جنگ محفوظ مانید لباس آهنی مقرر گردانید، چنین نعمت های خود را بر شما تمام و کامل کرد تا مگر مطیع و تسلیم امر او باشید».

۳. وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَالْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا ۲؛

«و نعمت خدا بر خویشتن را بیاد آرید که با یکدیگر دشمن بودید و او بین دل هایتان الفت برقرار کرد و در نتیجه برادر شدید...».

۴. وَ إِذَا اُنْعَمْنَا عَلَي الْاِنْسَانِ اَعْرَضَ وَ نَأَى بِجَانِبِهِ وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَؤُسًا ۳؛

«و ما هر گاه به انسان نعمتی عطا کردیم رو بگردانید و دوری جست و هر گاه شر و بلایی به او روی آورد، به کلی مأیوس و ناامید گردید».

۵. وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مَا اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ ۴؛

«آیت های خدا را به مسخره نگیرید، و یادآورید نعمت خدا را بر خویشتن با این کتاب و حکمت که بر شما نازل کرده و به وسیله ی آن پندتان می دهد و از خدا بترسید و بدانید که خدا به هر چیز دانا است».



۶. وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ ۱ ؛

«و چون دریا را برای شما بشکافتیم و نجاتان دادیم و فرعونیان را در جلو چشم شما غرق کردیم».

۷. وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ ۲ ؛

«هر نعمتی دارید، از خداست و باز چون رنجی به شما رسد در پیشگاه او زاری می کنید».

### گستره نعمت از نگاه فاطمه علیها السلام

این آیات و ده ها آیه دیگر که به ظاهر و باطن، تفسیر و تأویل گستره بی نهایت نعمت های خدا را گزارش می کنند؛ نعمت هایی که به پاس داشت آفرینش انسان آفریده شده اند. زهرا علیها السلام این نثار و عطای الهی را که آموزه ای از ده ها آیه قرآن است با این فراز از خطبه

«و سُبُوغِ آلاءِ أَسَدَاهَا، وَ إِحْسَانِ مِنْنِ وَالْأَهَا»<sup>(۱)</sup> را تفسیر می نماید. بدون شک از نای آفرینش، دو آهنگ طنین افکن است، نخست آن که نظام هماهنگ پدیده ها، از آفریدگاری یگانه و بی همتا گزارش می کند و به گفته ی صدرا: «همبستگی موجودات با ترتیب و نظم حکمت آمیز نشان گر آن است که آفریدگار آنها یگانه و بی همتاست، و این نظام چون پیکره آدمی است که اگر چه در ظاهر از اعضای مختلف که به هم شباهتی ندارند تشکیل گردیده؛ ولی مجموعه ی کاملاً به هم مرتبط بوده و در خدمت یکدیگرند و هماهنگی و نظم واحدی بر این اعضاء و جوارح مختلف حاکم است. جهان هستی هم با وجود پدیده های گوناگونی که از همدیگر جدا است دارای اثر و طبیعت خاصی است؛ و در یک طرح کلی و شاکله ی عظیم هماهنگ بوده و همه، آهنگ توحید می سرایند، و تسبیح و تحمیدگویان حضرت حقند<sup>(۲)</sup> و این هماهنگی دلالت دارد که مدبر و نگاهدارنده واحدی آنها را آفریده و بقای آنها را استمرار بخشیده است؛ زیرا اگر دو صانع بود، فساد و اختلاف نظام آفرینش را نابود می کرد<sup>(۳)</sup>. ولی چنین نیست، نظمی اعجاز گونه بر آفرینش جاری است، قرآن نیز این حقیقت را ضمن آیاتی و از جمله این آیه بیان می دارد:

ص: ۱۵۷

۱- (۳) خطبه فدکیه.

۲- (۴) به ده ها آیه تسبیح و تحمید در قرآن کریم مراجعه گردد.

۳- (۵) انبیاء / ۲۲.

الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصِيرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ \* ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصِيرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ ۱ ؛

«آن خدایی که هفت طبقه آسمان را آفرید، تو در آفرینش رحمان هیچ تفاوتی نمی بینی، به دقت نظر کن، آیا هیچ سستی و ناهماهنگی در نظام عالم به چشم می خورد؟ نه! مسلماً اگر بار دیگر هم نظرافکنی و ژرف بیاندیشی، پلک چشمت از خستگی می افتد و اختلافی نخواهی یافت».

این نظام، هماهنگ است که همه چیز آن از ذره تا کهکشانش همه در پرتو نظم او هماهنگ و منظمند و هر چیز آن به جا و زیباست و به قول مولانا:

تشنه می گوید که کو آب گوار آب هم گوید که کو آن آب خوار

آسمان گوید زمین را مرحبا من ترا چون آهن و آهن ربا

آهنگ دوم؛ این نظام هماهنگ آن است که همه ی هستی به پاس داشت آفرینش انسان است از این حقیقت آیاتی از قرآن پرده برداری می نماید که بحث آن گذشت و اینک به پاس آراستگی این فراز از مبحث به آیات قرآن قسمتی از سوره نباء ذکر می گردد:

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا \* وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا \* وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا \* وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا \* وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا \* وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا \* وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا \* وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا \* وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا ۲ ؛

«آیا ما زمین را برای شما گهواره و کوه ها را میخ قرار ندادیم؟! آیا شما را جفت نیافریدیم؟ خواب را برای شما آسایش و شب را لباس و روز را برای زندگی قرار ندادیم؟ هفت آسمان محکم را برای شما بنا نکردیم؟ خورشید را چراغ نورافشان آن نساختیم و باران از ابرهای فشرده نازل نساختیم؟...».

باری، امواج بی کران نعمت های الهی طنین افکن است و انسان غوطه ور در این اقیانوس بی کران است. باید پیوسته انسان نعمت های الهی را یادآوری نماید و سپاسگزار منعم خود باشد. قرآن سفارش می کند: فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۱.

بنی اسرائیل را سرزنش می کند که چرا نعمت های الهی را فراموش کردند و به آنان فرمان می دهد: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ ۲؛ و عموم مردم را به یادآوری نعمت ها سفارش می کند: يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ ۳.

شگفتا! در سوره مبارکه «الرحمن» سی مرتبه انسان و جن را مورد عتاب خود قرار داده و می فرماید: فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ.

به هر روی، مقام سپاس و شکر آهنگ عقل و فطرت و دل است، و انسان تا آن جا که می تواند باید سپاس گزار خدا باشد؛ اگر چه هیچ کس را یارای شکر و سپاس خدا نمی باشد.

فضل خدای را که تواند شمار کرد یا کیست آن که شکر یکی از هزار کرد

در فراز نخست، فاطمه علیها السلام از نعمت های بی کران الهی سخن گفت، و نیز از حمد و سپاس او از نعمت ها پرده برداشت، تا لزوم شکر منعم را جلوه گر سازد و پیش فرضی برای این فراز به نمایش گذارد. چرا معرفت الهی و یگانه پرستی؟ چون او منعم علی الاطلاق است و شکر منعم لازم و ضروری است. فراز نخست در حقیقت فلسفه و حکمت برای معرفه الله است که آن حضرت جلوه هایی از ده ها آیه قرآن و آموزه های وحیانی را در آن گفتار نمایان ساختند.

در این فراز افقی ملکوتی می گشاید که جلال نام و معرفت الهی از آن ساطع است. از توحید و معرفه الله می گوید و مفاهیم بلند آسمانی را که در حقیقت نور نوشته ای از ده ها آیات قرآن و آموزه های وحیانی است تفسیر می نماید.

در این فراز چنین می گوید:

«وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، كَلِمَةً جَعَلَ الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلَهَا، وَ ضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَهَا وَ أَبَانَ «أَنَارَ» فِي الْفِكْرِ مَعْقُولَهَا، أَلْمَمْتَنُحَ مِنَ الْأَبْصَارِ رُؤْيَيْتَهُ وَ مِنَ الْأَلْسُنِ صِفْتَهُ، وَ مِنَ الْأَوْهَامِ الْإِحَاطَةَ بِهِ... (۱)؛ گواهی می دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست که شریکی ندارد این شهادت کلمه ای است که تأویل آن اخلاص است و فروغ توحید و معرفت الهی از افق قلب ها نمایان است و توحید دل نوشته ی انسان است، و جلوه ی تابناک آن از مشرق عقول فرزوان، خدایی که فراتر از آن است که در حلقه ی چشم گنجد، و به زبان ها توصیف گردد، چشم عقول ساحت ذات کبریائی اش را درک نتوان کرد و هرگز به خیال کسی ننگنجد».

او که همه ی پدیده ها را از نیستی به وجود آورد و بدون نقشه و صورتی آنان را به صورت ها آراست و در پرتو قدرتش به آنان خلعت وجود بخشید....

فاطمه علیها السلام در این فراز از گفتار آسمانی اش، دو تجلی گاه فروغ معرفه الله را تبیین می نماید.

ص: ۱۶۰

نخست، از کعبه دل می گوید که آشیان قدسی الهی است و از افقش فروغ «الرحمن» جلوه گر است. آری از دلی که دل نوشته اش «لا إله إلا الله» است.

بدون تردید آنچه بر زبان فاطمه جاری است، بازتابی از فروغ ایمان و معرفت الهی است، آموزه های قرآن کریم است، آخر اوست که بر ستیغ معرفت و افق بلند عرفان می درخشد و در نیایش هایش درخشنده ترین واژه های عرفانی می درخشند. آن حضرت در نیایش خود می گوید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ كَلِمَةَ الْإِخْلَاصِ، وَخَشْيَتِكَ فِي الرِّضَا وَالْغَضَبِ... وَ أَسْأَلُكَ النَّظَرَ إِلَى وَجْهِكَ، وَ الشَّوْقَ إِلَى لِقَائِكَ...» (۱).

و نیز می فرماید:

«وَ أَسْأَلُكَ لَذَّةَ النَّظَرِ إِلَى وَجْهِكَ» (۲).

و نیز در ستایشی دیگر:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ كَانَتْ يَرَاكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الَّذِي فِيهِ يَلْقَاكَ» (۳).

اوست که فانی در عشق و محبت خداوند است؛ آن گاه که پدر به او می گوید: «فاطمه جانم! اینک جبرئیل نزد من است و از سوی خدا پیام آورده: «فاطمه هر چه از خدا می خواهد بخواهد که به او عطا می کنیم» فاطمه علیها السلام جواب داد:

«شَغَلْتُ .»

نی عَنْ مَسْأَلَتِهِ لَذَّةَ خِدْمَتِهِ، لَأَحَاجَهُ لِي غَيْرِ النَّظَرِ إِلَى وَجْهِهِ الْكَرِيمِ فِي دَارِ السَّلَامِ» (۴).

به همین دلیل، رسول خدا صلی الله علیه و آله شخصیت قدسی و معنوی فاطمه علیها السلام را این گونه می ستاید:

«إِنَّ ابْنَتِي فَاطِمَةَ مَلَأَتْ لَهِجَتِي قَلْبَهَا وَ جَوَارِحَهَا إِيمَانًا وَ يَقِينًا» (۵)؛ خداوند قلب و همه جوارح دخترم فاطمه را مالا مال و لبریز از ایمان و یقین ساخته است.»

ص: ۱۶۱

۱- (۱) بحار، ج ۹۱، ص ۲۲۵، دعاء الرضى بالقضاء.

۲- (۲) فلاح السائل، ص ۱۸۷، الدعقيب الصلوه العصر.

۳- (۳) بحار، ج ۸۷، ص ۳۳۹.

۴- (۴) رياحين الشريعة، ج ۱، ص ۱۰۵.

۵- (۵) بحار، ج ۴۳، ص ۲۹.

به هر روی، این افق برین عرفان فاطمه است و از عرفان او فروغ قرآن ساطع است. نیایش های آن حضرت آموزه های وحیانی و قرآن صاعد است، چون زلال قرآن بر جان فاطمه جاری گشته و شکوفه های معرفت و محبت به خدا در جان آن صدیقه شکوفا گشته است.

این فراز از سخنان فاطمه ترجمانی از صدها آیات قرآنی است، آیاتی که نور توحید می افشانند و آفاق بلند معرفت را می گشایند؛ و توحید حقیقی را تفسیر می نمایند.

آیاتی که همه صفات کمالی را در ذات او منحصر می نماید چون:

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ۱

و نیز: وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۲.

و نیز: هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ۳.

و نیز: هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۴.

و نیز: اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ۵.

و ده ها آیه ی دیگر، که علم و قدرت، قوت و عزت، حکمت و ملک و ملکوت را از او می دانند، و نیز آیاتی که قهر و جباریت حضرت حق را می ستایند همانند:

هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ۶ وَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ۷

و نیز آیاتی که همه ی گستره ی جهان هستی را از پرتو فیض پروردگار دانسته و این حقیقت را از زبان مشرکین نقل می نماید:

وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ۱؛ اگر از مشرکان بپرسی چه کسی آسمان ها و زمین را آفرید، گویند خدای عزیز و دانا آفریده است؛

و نیز آیه ی: وَ لَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ۲ و اگر از آنان سؤال کنی چه کسی ایشان را آفریده است، گویند خدا؛

و نیز آیه ی: وَ لَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ۳؛

و نیز آیه ی مبارکه: وَ لَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ ۴ و ده ها آیه ی دیگر، که همه موجودات را جاری از چشمه جود حضرت حق می داند.

به هر روی، زمزمه یگانه ستایی و حمد و تسبیح خداوند، از زبان همه ی موجودات طنین افکن است و همه ی پدیده ها با زبان نقص و نیاز و فقر خود او را می ستایند:

وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ ۵.

جمله ی اجزاء عالم در نهران با تو می گویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیریم و هشیم با شما نامحرمان ما خامشیم

و به گفته ی ابونصر:

«صَلَّتِ السَّمَاءُ بِدَوْرَانِهَا وَ الْأَرْضُ بِرَجْجَانِهَا...» (۱).

آسمان با حرکت خود و زمین با جنیدنش و آب با جریانش و باران با ریزش خود، نمازگزار خدای متعالند، او را می ستایند و هر آینه یاد خدا بزرگتر است.

باری، صدها آیه در توصیف و توحید خداوند، به همان جمال و جلال حقیقی و ملکوتی که بر قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل می گشت بر جان فاطمه علیها السلام تجلی کرد. - گویا فاطمه نیز شاهد تجلی اعظم بود -؛ چون زهرا علیها السلام قلب و روح رسول خدا است. از این منظر است که نگاه و

ص: ۱۶۳

اندیشه توحیدی فاطمه علیها السلام، نگاهی خاص و فوق درک و تصور ماست، نگاهی عرشی است، افقش تجلی گاه نور خداست، بسیار فراتر از نگاه ها و اندیشه های فلاسفه و عارفان به جا مانده در شهر اول است.

صرف الوجود شیخ اشراق و ملاصدرا پرتوی از این حقیقت است:

«صِرْفُ الْوُجُودِ الَّذِي لَا أْتَمُّ مِنْهُ كُلَّمَا فَرَضْتَهُ ثَانِيًا فَإِذَا نَظَرْتَ فَهُوَ هُوَ، إِذَا لَا مَبْدَأَ فِي صِرْفِ شَيْءٍ، فَوُجُوبُ وَجُودِهِ الَّذِي هُوَ ذَاتُهُ بِذَاتِهِ تَعَالَى يَدُلُّ عَلَى وَحْدَتِهِ» (۱).

با آنکه این مقوله بسیار ژرف و بلند است و برای هر کسی قابل درک نیست و این نیز اشاراتی آسمانی و وحیانی دارد:

«كَمَا فِي التَّنْزِيلِ: شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» (۲).

و نیز گفته ابونصر که چنین گفته:

«وَاجِبُ الْوُجُودِ مَبْدَأُ كُلِّ فَيْضٍ وَهُوَ ظَاهِرٌ عَلَى ذَاتِهِ، فَلَهُ الْكُلُّ مِنْ حَيْثُ لَا كَثْرَةَ فِيهِ...» (۳)

و نیز گفته اند:

«هُوَ الْحَقُّ وَ كَيْفَ لَمَّا، وَقَدْ وَجَبَ، وَ هُوَ الْبَاطِنُ وَ كَيْفَ لَمَّا وَقَدْ ظَهَرَ، فَهُوَ ظَاهِرٌ مِنْ حَيْثُ هُوَ بَاطِنٌ وَ بَاطِنٌ مِنْ حَيْثُ هُوَ ظَاهِرٌ، فَحُذْ مِنْ بُطُونِهِ إِلَى ظُهُورِهِ حَتَّى يَظْهَرَ لَكَ وَ يَبْطُنَ عَنْكَ» (۴)

و نیز می گویند:

«أَنْفَذَ إِلَى الْأَحْدِيَّةِ، تُدْهِشُ إِلَى الْأَبْدِيَّةِ وَ إِذَا سَأَلْتَ عَنْهَا فَهِيَ قَرِيْبُهُ أَظَلَّتِ الْأَحْدِيَّةُ...» (۵) این اندیشه های برین فقط پرتوی از آن آفتاب است.

به هر روی، اگر چه آفاق این مفاهیم و سخنان بسیار بلند بوده و زلال حیات آفرینی است که نیز از سرچشمه وحی «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ...» و سنت مالامال از بیان توحید جاری

ص: ۱۶۴

۱- (۱) اسفار، صدرالدین محمد شیرازی «صدرالمتألهین»، ج ۱، ص ۱۳۵.

۲- (۲) آل عمران / ۱۸.

۳- (۳) فصوص، فص یازدهم.

۴- (۴) همان، فص دوازدهم.

۵- (۵) همان، فص پانزدهم.



گشته و درک آن برای همه آسان نیست؛ آخر جان این حکیمان و عارفان است که در پرتو تابش وحی و سخنان ذوات معصومین علیهم السلام به چنین تجلی و تابناکی رسیده و چنین گهرهای تابان از آن نمایان گردیده است. نیکو سروده اند:

چون که سنگ تیره گردد لعل ناب پر شود او از صفات آفتاب

خیره گشتم خیره گی هم خیره گشت موج حیرت عقل را از سر گذشت (۱)

این شخصیت های بزرگ بودند که فروغ آیات قرآن و زلال سنت بر جانشان جاری گشت. یافتند آنچه را باید بیابند، و پرتو هستی آفرین از همه ی هستی بر جانشان تابید و هر چه بود در نگاه آنان تسبیح گوی ذات الهی بود. این طنین موج خداشناسی است که گاه در روح دریایی این حکما طنین افکنده و مروارید پروریده است و درج گهری به نگارش خود آفریده اند. در این نگاه، همه موجودات، پرتو اویند و همه نالان و با عشق، او را می ستایند و تنزیه می کنند. سعدی نیکو می سراید:

دوش مرغی بصبح می نالید عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش

یکی از دوستان مخلص را مگر آواز من رسید بگوش

گفت: باور نداشتم که ترا بانک مرغی چنین کند مدهوش

گفتم این شرط آدمیت نیست مرغ تسبیح گوی و من خاموش (۲)

و در نگاهی شامل و جامع:

هر گیاهی که از زمین روید وحده لا شریک له گوید

با وجود این سخنان بلند و برین، لیک خورشید سخنان فاطمه علیها السلام را جلوه ای دیگر است، توحید نابی است که همه چیز در آن فانی است و حکایتی آسمانی است تفسیر سخنانش فقط در بیان خود آن حضرت آشکار می گردد.

## جلوه اخلاص

پس از شهادت و گواهی بر یگانگی خدا می گوید:

«كَلِمَةً جَعَلَ الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلَهَا» (۳)

ص: ۱۶۵

۲- (۲) گلستان سعدی، باب دوم، ص ۱۹۲، حکایت ۲۶.

۳- (۳) خطبہ فدکیہ.

«التأویل»، بیان حقیقت المراد، تفسیر دلیل مراد است و تأویل حقیقت و واقعیت مراد، و به عبارت دیگر، تأویل آشکار شدن حقیقت مقصود است. از سیر و بررسی آیات قرآن استفاده می شود که «تأویل» از مقوله ی مفاهیم و الفاظ نیست بلکه از سنخ مقوله موجودات خارجی است؟ (۱)

یازده ستاره و خورشید و ماه در عالم رؤیا، یوسف را سجده کردند (۲) سال ها می گذرد و پس از فراز و فرودها: وَ رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا ۳.

اینک که برادران به پای یوسف افتاده و در مقابلش تواضع می کنند و ساحت او را می ستایند یوسف به پدر می گوید: «پدرجان این تأویل آن رؤیای من است که یازده ستاره و خورشید و ماه بر من سجده کردند». (۳)

و نیز قرآن تجلی و بروز حقایق و واقعیت ها را در قیامت تأویل می نامد: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ ۵ و نیز آیه: بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ ۶؛ بلکه آنان تکذیب کردند آنچه را که بدان آگاه نبودند و هنوز تأویلش نیامده بود.

به هر روی، «تأویل» اگر چه مفاهیم و معانی دیگری نیز دارد؛ ولی بدون تردید بارزترین معنای آن واقعیت و حقیقت خارجی است.

از این رو در تعریف «تأویل» باید گفت: تحقق و واقعیت خارجی مفهوم است. اینک آفتاب سخنان فاطمه علیها السلام نمایان می گردد و او که پس از شهادت بر توحید در تبیین و تعریف آن می گوید:

«كَلِمَةً جَعَلَ الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلَهَا وَ ضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَهَا، وَ أَنْارَ فِي الْفِكْرِ مَعْقُولَهَا...» (۴).

ص: ۱۶۶

۱- (۱) مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۷.

۲- (۲) یوسف / ۴.

۳- (۴) همان.

۴- (۷) فرازی از خطبه.

توحید کلمه ای است که حقیقت و واقعیت آن اخلاص است.

نور توحید از افق اخلاص متجلی است و اینک اخلاص آفاقی دارد، اخلاص در مقام توحید ذات، که فقط از آن صدیقین و مخلصین است؛ آنان که نیایششان: «یا مَنْ دَلَّ عَلٰی ذَاتِهِ بِمَدَائِهِ» بوده و آفتاب را دلیل آفتاب می شناسند، آنانند که در قالب مثال، دیدگان جانیشان مرکز خورشید را می نگرد، آنجا را نگاه می کنند که پرتو و شعاع را می آفریند و به مرکز تشعشع نور رسیده اند.

آنان که بر قله ی انقطاع ایستاده، و از خدا می خواهند: «خدایا مرا انقطاع کامل به سوی خودت عطا فرما، و روشن ساز دیده های دل ما را به نوری که به آن نور تو را ببیند، تا آنکه دیده ی بصیرت ما حجاب های نور را بدرد، و به نور عظمت تو واصل گردد و جان های ما به مقام قدس عزت پیوندند.

ای خدا! مرا از آنان قرار ده که چون او را ندا کنی تو را اجابت کنند و چون به او متوجه شوی از تجلی جلال و عظمت مدهوش می گردد، پس تو با او در باطن راز می گویی، و او به عیان به کار تو مشغول است... خدایا! مرا به نور عزت که از هر بهجت و نشاطی برتر است ملحق فرما، تا آنکه فقط شناسای تو باشم و از غیر تو رو برگردانم. (۱) اخلاص بر افق اعلا ی توحید ذات، جلوه ی نفی صفات ساطع می کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«... وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ، وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ...» (۲).

مقام نفی صفات را، ذات معصوم و مقربان در گاه خدا درک می کنند. نفی صفات زائد از ذات بسیط الهی. شگفتا از این منظر و مشرق، که چون عارف به مقام وصال و شهود احدیت ذات رسد در آن نگاه، اوصاف جمال هم فانی شود، روح را دهشتی بزرگ و حیرتی ابدی رسد، حیرتی نورانی که در وصف و بیان ننگجد. نگاه دل بر این مقام احدیت است که تا ابد انسان را مدهوش و حیران می سازد چه مقامی است قاهر بر کل، که فقط او هست و غیر - حتی مفهوم غیر - هم در آن مقام معنا ندارد.

ص: ۱۶۷

۱- (۱) فرازهایی از مناجات شعبانیه.

۲- (۲) نهج البلاغه، ترجمه دکتر شهیدی، خطبه اول، ص ۲.

ابونصر در فصوص همین فروغ را جلوه گر است که می نگارد:

«أَنْفَتُدُّ إِلَى الْأَحْيَادِيهِ تُدْهِشُ إِلَى الْأَيْدِيهِ، وَإِذَا سَيَّأَلَتْ عَنْهَا فَهِيَ قَرِيْبَةٌ أَظَلَّتِ الْأَحْيَادِيَهُ فَكَانَ قَلَمًا وَ أَظَلَّتِ الْكُتَيْبَةُ فَكَانَ لَوْحًا جَرِي الْقَلَمُ عَلَى اللَّوْحِ بِالْخَلْقِ» (۱).

نظری به دیده ی دل به سوی مقام احدیت کن که چگونه قاهر بر کل است که تا ابد مدهوش و حیران بمانی و چون از آن ذات یکتا از دل خود جو یا شوی، «فانی قریب» او را در قلب خود می یابی.

خلق در راه دیر و کعبه و لیک تو نهان در دل شکسته بُدی

و حضرتش را به نور اشراق او در باطن ذات خود شهود نمایی.

پس فرمود: «سایه انداخت مقام احدیت، یعنی مقام بساطت و هویت ذات اقدس الهی و از آن سایه قلم اعلی بوجد آمد و تمام کتاب آفرینش را رقم زد، و سایه افکند مقام الهیت یعنی جامعیت آن ذات در مقام کل مراتب اسماء و صفات کمال و از آن سایه الهیت، لوح عالم خلق پدید آمد و آن قلم اعلی بر آن لوح جاری شد و نقش نظام احسن عالم که مرآت خداست پیدا گشت:

أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا

باری، خورشید توحید، از افق های مختلفی فروزان است و زلال فرهنگ توحید ناب باید در همه ی عرصه های انسانی جاری باشد.

در عبادت، فقط او باید پرستش و عبادت گردد و در افق ولایت، فقط نور ولایت الله باید ساطع باشد. او باید تصرف نماید و غیر از ذات خدای متعال را تصرفی نباشد، اداره و رهبری مردم از آن اوست و همان گونه که همه موجودات در پرتو ولایت او «تکویناً»، «وحده لا شریک له» می گویند و همه در دریای توحید شناورند، در عرصه تشریح و تدبیر نیز فقط فرمان او باید اطاعت شود، همه چیز باید رنگ خدایی داشته باشد.

به هر روی، بازتاب عقیده توحید، در جامعه آن است که زلال فرهنگ ناب توحیدی بر پیکره جامعه و فرد جاری باشد و فروغ توحید بر سرای زندگی انسان بتابد. در اسلام عقیده ی ذهنی و موهوم معنا ندارد، بلکه عقیده ای سرآمد است که در بستر خارج تحقق یابد، جهات خارجی زندگی را جهت دهد، سازنده و عمل آفرین باشد. این تأویل خالص توحید است. فاطمه

ص: ۱۶۸

این افق را فرا روی آن مردم می گشاید که هان! ای مسلمانان شما موحد و توحید گرائید، به ظاهر از شرک دور و متنفرید از شما می پرسم، اخلاص در تأویل توحید کدام است؟ و امت موحد و یگانه پرست کدام امت است؟ باید پاسخ دهید: امتی که همه شؤونات او در پرتو فرمان خدا اداره و تدبیر گردد. هیچ کسی غیر از او، در سرنوشت او دخالت و تصرف ننماید و همان گونه که فروغ توحید از آفاق تکوین متجلی است و همه موجودات: «وحده لا شریک له» می گویند در عالم تشریح و فرمان و اختیار آدمی نیز، فرمان او باید مطاع و اراده او ممضی باشد. و گرنه جامعه به آلودگی شرک مبتلا می شود، همان شرکی که ظلم بزرگ است (۱) گناهی غیرقابل بخشایش است (۲)؛ افتری و اثم بزرگ است (۳)؛ گمراهی پلید است (۴)؛ بهشت خدا بر مشرک حرام است (۵)؛ و هر که به خدا شرک آورد چنان است که از آسمان افتاده، مرغان او را بربایند و یا باد او را به جایی دور افکند (۶).

آنان که مشرک بودند، برای بتان خود تدبیر و دخالت می دانستند، برای آنان سلطنت می شناختند، آنان را شفیع می دانستند پس هر چیز غیرخدایی، رنگ شرک داشته و از توحید به دور است بنابراین تأویل «لا اله الا الله» در عرصه مدیریت جامعه و رهبری نظام چه خواهد بود.

بدیهی است که باید پرتوی از ولایت او باشد زیرا اگر رهبری نظام از سوی او نباشد اخلاص در توحید تحقق نیافته است به همین سبب وقتی امام رضا علیه السلام در مسیر هجرتش به سوی خراسان، به نیشابور می رسد، علما از محضر مبارکش درخواست حدیثی می کنند و آن حضرت در پاسخ به تقاضایشان حدیثی را از نیاکان معصومش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و او از جبرئیل و او از خدای متعال که فرمود:

«کلمه لا إله إلا الله حصنی فمن دخل حصنی أمن من عذابی» و در ادامه فرمود:

«بشروطها و أنا من شروطها».

ص: ۱۶۹

۱- (۱) لقمان / ۱۳.

۲- (۲) نساء / ۴۸ و ۱۱۶.

۳- (۳) همان / ۴۸.

۴- (۴) همان / ۱۱۶.

۵- (۵) مائده / ۷۲.

۶- (۶) حج / ۳۱.

توحید دژ امن و امان خداست و هر آنکه در آن دژ وارد شود از عذاب در امان است؛ ولی شروطی دارد و آن ولایت اهل البیت علیهم السلام است که در آن هنگام مصداق اتم آن امام هشتم بود.

باری، حکومتی که از سوی خدا و به جعل اشراقی، ولایی او نباشد، زبانه ای از آتش شرک است ولو آنکه مردم آن را برگزینند.

قرآن کریم می فرماید:

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ

«برای هیچ مرد و زن مؤمن اختیاری و گزینشی در مقابل فرمان و حکم خدا نیست».

شگفتا و أسفا! آنان در سقیفه چگونه برگزیدند و انتخاب کردند. اکنون بازتاب فرهنگ توحیدی را باید نگریم، فاطمه علیها السلام به آنان هشدار داد که انتخاب در مقابل فرمان خدا، مصداق شرک است.

از این منظر باید به این سخن فاطمه نیز نگریسته شود که فرمود: «کلمه جعل الاخلاص تأویلها»، هان! ای مردم، جلوه ای از حقیقت توحید و اخلاص در آن تعیین امامت و پیشوایی مردم از سوی خداست. حقیقتی که در «غدیر» بدرخشید و بر دستان سبز رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز هیجدهم ذی الحجه و در قامت علی علیه السلام تجلی کرد؛ لیک افسوس بر شما مردم! بدانید که مسیر شما آلوده به شرک گردید و ظلمت ارتداد شما را فرا گرفت.

گوهر اخلاص از شما چهره پنهان کرده و گنداب شرک بر شما جاری شد، زندگی شما در همه شؤون مادی و معنوی، اجتماعی و فرهنگی آلوده به فرهنگ شرک شد؛ بدون شک اگر زلال اخلاص بر جان و جامعه شما جاری بود چنین نمی شد، اخلاصی که زلال چشمه یقین است.

علی علیه السلام می فرماید:

۱.

«سَبَبُ الْإِخْلَاصِ الْيَقِينُ (۱)؛ یقین منشأ اخلاص است».

۲.

«أَلْإِخْلَاصُ تَمَرَةُ الْيَقِينِ (۲)؛ اخلاص میوه درخت یقین است».

ص: ۱۷۰





«إِخْلَاصُ الْعَمَلِ مِنْ قُوَّةِ الْيَقِينِ وَ صَلَاحِ النَّيِّهِ (۱)؛ اخلاص عمل از یقین قوی و اندیشه نیک سرچشمه می گیرد».

«عَلَى قَدْرِ قُوَّةِ الدِّينِ يَكُونُ خُلُوصُ النَّيِّهِ (۲)؛ خلوص انسان به اندازه ی قوت دین اوست».

«تَمَرَةُ الْعِلْمِ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ (۳)؛ اخلاص میوه درخت علم و معرفت است».

«أَوَّلُ الْإِخْلَاصِ الْإِيْسَاءُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ (۴)؛ سرآغاز اخلاص ناامیدی از ماسوی الله است».

«أَلَا إِخْلَاصُ تَمَرَةُ الْعِبَادَةِ (۵)؛ اخلاص میوه عبادت است».

به هر روی، اخلاص فروغ تابناک یقین، قدرت ایمان، شناخت و معرفت، قطع امید از مردم و عبادت و بندگی خدای متعال است.

بصیرت و نورانیت دل را به همراه می آورد و زلال حکمت و معرفت از چشمه دل به زبان جاری می سازد.

رسول خدا فرمود:

«مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ (عَزَّوَجَلَّ) أَرْبَعِينَ صَبَاحًا إِلَّا جَزَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ» (۶).

و نیز اخلاص انسان را قدرتمند می سازد و موجودات را مسخر او ساخته و ترسی از او در دل همه قرار می دهد.

«... إِذَا كَانَ مُخْلِصًا لِلَّهِ أَخْرَفَ اللَّهُ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ حَتَّى هَوَّامِ الْأَرْضِ وَ سَبَاعِهَا وَ طَيْرِ السَّمَاءِ (۷)؛ اگر بنده ای با اخلاص باشد خداوند ترس او را در همه چیز قرار می دهد. حتی حشرات زمین و درندگان آن و پرندگان آسمان از او می ترسند».

ص: ۱۷۱

٣- (٣) همان، ص ٩٢.

٤- (٤) همان، ص ٤٣٠.

٥- (٥) همان.

٦- (٦) عيون اخبار الرضا، ج ٢، ص ٦٩، ح ٣٢١.

٧- (٧) بحار، ج ٦٤، ص ٣٠٥، ح ٣٦.

و در حدیث قدسی چنین آمده است: اگر بنده ی خود را دوست دار اخلاص و خداجوی بیابم اداره امور را به او می سپارم (۱).

به هر روی، کامیابی و سعادت، در اخلاص است.

علی علیه السلام فرمود:

«أَخْلِصُوا أَعْمَالَكُمْ تُسْعِدُوا (۲)؛ اعمال خود را خالص کنید تا سعادت‌مند گردید.»

و فرمود:

«أَلْإِخْلَاصُ أَعْلَى فُؤُوزٍ (۳)؛ اخلاص برترین رستگاری است.»

امام جواد علیه السلام فرمود:

«أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْإِخْلَاصُ (۴)؛ برترین عبادت ها اخلاص است. و اخلاص رمز قبولی عبادات است.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ أَخْلِصُوا أَعْمَالَكُمْ لِلَّهِ تَعَالَى فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبَلُ إِلَّا مَا خُلِّصَ لَهُ... (۵)؛ ای مردم اعمالتان را برای خدای متعال خالص سازید زیرا خدا فقط اعمال خالص را می پذیرد.»

این فروغ اخلاص و بندگی خداست، پرتوی از آفتاب توحید است، اخلاص نیز چون سایر صفات و ملکات دارای فراز و فرود است، مراتبی دارد، گاه اخلاص در سیمای «مخلصین» جلوه گر است قرآن می فرماید: فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَا اللَّهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ۚ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۶)؛ این پایین ترین مرتبه ی اخلاص است، اکثر مردم از چنین اخلاصی برخوردارند در هنگام خطر پرده از فطرت مشرک نیز برداشته می شود او نیز خدا را می خواند؛ ولی فرازهای دیگری دارد که برخی خاص مؤمنین و پارسایان است، چون خلوص از شرک و ریا؛ ولی بر ستیغ پرنور آن چهره کاملین می درخشد، و آنان که اصحاب قلوبند، اخلاص کاملین فوق تصور ماست، در این مقام است که اخلاص در چهره «مخلصین» نمایان می گردد قرآن این چهره ها را می ستاید:

ص: ۱۷۲

۱- (۱) همان، ج ۸۲، ص ۱۳۶، ح ۱۶.

۲- (۲) فهرست موضوعی غرر، ص ۹۳.

۳- (۳) همان، ص ۹۱.

۴- (۴) بحار، ج ۶۷، ص ۲۴۹.

۵- (۵) الجامع لاحکام القرآن، محمد بن احمد قرطبی، ص ۱۸۰.

لَمَّا غَوَيْنَهُمْ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ۱ ؛ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ۲ این گروه برخوردار از قلب سلیم بوده، و قلب سلیم آن است که در آن احدی سواى خدا نباشد. این همان چشمه معرفت که زلال عرفان ناب از آن جاری است.

این افق تجلی گاه سیمای پیامبران چون: ابراهیم، موسی و یوسف است (۱). و مقام توحید ناب است. نراقی این حقیقت را چنین سروده است:

دل یکی دلدار هم باید یکی می ننگجد در یکی دو بی شکی

آن چه آن او بود بسپر به او حیث لا یطمع إلیه غیره

دل بود آئینه رخسار یار پرده زین آئینه بفکن زینهار

خالی این آئینه از زنگار کن پس مقابل با رخ دل دار کن

او همی گوید تو را با صد گله می روی آخر کجا ای صد دله

رو متاب از ما که ما آن توایم دلبر و دلدار و جانان توایم

ما از آن تو، تو آن کیستی ما به یاد تو، تو یاد چیستی

می کشد گاهی به لطف گه به ناز که به خود خواند به بانگت گه به راز

گه فرستد نامه ات گاهی پیام گه به بیداریت خواند گه منام

حسن او گر با تو طنازی کند لطف او یاری و دمسازی کند

تو مبادا با رقیبان خو کنی رو به غیر آری و ترک او کنی (۲)

باری، اگر انسان بر قله «مخلصین» یعنی خالص شده های ناب صعود کند آراسته به مقام قدسی عصمت می گردد، در این بارگاه قدس او از ولایت شیطان و نفس اماره آزاد شده و در میقات ولایت الهی گام نهاده است. برای او غیر و غیریت معنا و مفهوم ندارد. در آتش قهر نمرود هم شعله عشق خدا را می بیند، چیزی جز او نمی بیند، چون ابراهیم علیه السلام به سوی آتش پرواز می کند، به طرف در بسته چون یوسف علیه السلام می دود و همانند موسی علیه السلام گام در دریا می گذارد، همه چیز برای او، آینه ی جمال خداست.

ص: ۱۷۳



عارف جامی می گوید:

آنکه با ما سر سودا سپرد نیست لایق که دگر جا نگرد

هست آئین دویینی ز هوس قبله ی عشق یکی باشد و بس

توحید ناب، افق اعلائی است که به جز خدا، نبیند و خود را هم نبیند، تا نیاز خود را حتی از خدا بخواهد، خودی نیست که بگوید «من و نیازم».

چه نیکو سروده:

چون رها از منجنیق آمد خلیل آمد از دربار عزت جبرئیل

گفت «هل لك حاجة يا مجتبی» گفت أما منك يا جبرئیل لا(۱)

من ندارم حاجتی از هیچ کس با یکی کار من افتاده است و بس

گفت با او جبرئیل ای پادشاه پس ز هر کس باشدت حاجت بخواه

گفت اینجا هست نامحرم مقال علمه بالحال حسبی بالسؤال

گر سزاوار من آمد سوختن لب ز دفع او بیاید دوختن

می تواند آتشم گلشن کند شعله ها را شاخ نسترون کند

من نمی خواهم جز آنچه خواهد او حال من می بیند و می داند او

آنچه داند لایق من آن کند خواه ویران، خواه آبادان کند

او اگر خواهد بسوزاند مرا من کجا بگریزم از آتش چرا(۲)

بر شهپر اخلاص می توان عروج کرد و فتح ملکوت نمود. به بالاترین آفاق دست یافت و به مقام قرب رسید، در این ساحت است که انسان فقط خدا را می بیند و به او می نگرد و پیرامون او طواف می کند. قلبش مالا مال و لبریز از دوستی خداست؛ دیگر جایی برای غیر خدا نیست. چه نیکو فرمود:

«مَا أَنْعَمَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - عَلَى عَبْدٍ أَجَلَ مَنْ أَنْ لَا يَكُونَ فِي قَلْبِهِ مَعَ اللَّهِ غَيْرُهُ...»(۳).

١- (١) حڪمت الهى، ص ١٥٢.

٢- (٢) طاقديس، مولى احمد نراقى، ص ٣٠٩-٣١٠.

٣- (٣) مستدرک الوسائل، ج ١، ص ١٠١.

جلوه اخلاص از وجود و جوارح او ظاهر می گردد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«فَأَمَّا عَلَامَةُ الْمُخْلِصِ فَأَرْبَعَةٌ: يَسْلَمُ قَلْبَهُ، وَ تَسْلَمُ جَوَارِحُهُ، وَ بَدَلُ خَيْرِهِ، وَ كَفُّ شَرِّهِ»<sup>(۱)</sup>؛ «مُخْلِصٌ» چهار نشان دارد: دلش پاک، اعضا و جوارحش تسلیم، خیرش فراگیر و بدل شده و شرش مأمون است.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«وَمَنْ لَمْ يَخْتَلِفْ سِرَّهُ وَ عِلَانِيَهُ وَ فَعَلَهُ وَ مَقَالَتَهُ فَقَدْ آدَى الْإِمَانَةَ وَ اخْلَصَ الْعِبَادَةَ...»<sup>(۲)</sup>

و نیز آن حضرت فرمود:

«تَمَامُ الْإِخْلَاصِ تَجَنُّبُ الْمَعَاصِي»<sup>(۳)</sup>؛ کمال اخلاص اجتناب از گناهان است.

و نیز فرمود:

«الزُّهْدُ سَجِيَّةُ الْمُخْلِصِينَ»<sup>(۴)</sup>؛ زهد، شیوه و منش مخلصان است.

و نیز فرمود:

«الْعِبَادَةُ الْخَالِصَةُ أَنْ لَا يَرْجُوَ الرَّجُلُ إِلَّا رَبَّهُ وَ لَا يَخَافُ إِلَّا ذَنْبَهُ»<sup>(۵)</sup>.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

«لَمَا يَكُونُ الْعَابِدُ عَابِدًا لِلَّهِ حَتَّىٰ عِبَادَتِهِ حَتَّىٰ يَنْقَطِعَ عَنِ الْخَلْقِ كُلِّهِ إِلَيْهِ، فَحِينَئِذٍ يَقُولُ هَذَا خَالِصٌ لِي...»<sup>(۶)</sup>؛ هیچ عابدی خدا را آنچنان که سزاوار است پرستش نمی کند مگر آنکه امیدش از تمام خلق بریده شود.

در این هنگام است که خداوند می فرماید:

«این بنده خالص من است آنگاه او را با لطف و کرمش می پذیرد».

ص: ۱۷۵

۱- (۱) تحت العقول، ص ۱۶.

۲- (۲) نهج البلاغه، نامه ۲۶.

۳- (۳) بحار، ج ۷۴، ص ۲۱۳.

۴- (۴) فهرست موضوعی غرر، ص ۱۴۹.



٥- (٥) همان، ص ٢٢٩.

٦- (٦) مستدرک الوسائل، ج ١، ص ١٠.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«الْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمِدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ» (۱).

و نیز فرمود:

«مَا بَلَغَ عَبِيدُ حَقِيقَةِ الْإِخْلَاصِ حَتَّى لَا يُحِبُّ أَنْ يَحْمِدَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ عَمَلٍ لِلَّهِ... (۲)؛ هیچ بنده ای به حقیقت اخلاص نمی رسد مگر آن که دوست نداشته باشد که مردم او را بر کارهایی که برای خدا انجام داده است ستایش کنند».

این جلوه هایی از اخلاص، و روزنه هایی از فروغ و فروز نور اخلاص است. خلاصه، آنکه موحد شد و مخلص، و قلبش حریم خدا گشت همه رفتارش رنگ خدایی می گیرد و به گفته سعدی:

موحد چه دریای ریزی زرش چه شمشیر هندی نهی بر سرش

امید و هراسش نباشد ز کس بر این است بنیاد توحید و بس (۳)

ص: ۱۷۶

---

۱- (۱) اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶، ح ۴.

۲- (۲) مشکوه الانوار، ص ۱۱.

۳- (۳) گلستان، سعدی، باب هشتم، حکایت ۱۰۴، ص ۶۰۳.

## دو تجلی گاه برین

اینک فاطمه علیها السلام پس از تبیین حقیقت توحید در اخلاص، به شرح و تفسیر آن پرداخته و تجلی گاه این فروغ را دل و عقل تعریف می کند. آری دل، چون کلمه «لا إله إلا الله» دل نوشته ی انسان است. در حدیث قدسی چنین آمده:

«أَلْإِخْلَاصُ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِي اسْتَوْدَعْتَهُ قَلْبَ مَنْ أَحَبَبْتَ مِنْ عِبَادِي (۱)؛ اخلاص سرّی از اسرار من است که آن را در دل بندگانی که دوست شان دارم به امانت می سپارم».

حال تابش سخن فاطمه چشم افروز است که می فرماید:

«وَوَضَعَنَّ «خَمَنَ» الْقُلُوبَ مَوْضُوعَهَا، وَ «أَبَانَ» أَنْارَ فِي الْفِكْرَةِ مَعْقُولَهَا» (۲): درک توحید، در درون دلهاست و فکر عقل انسان به این فروغ منور است».

## قلب و عقل

کعبه دل و افق عقل، دو مشرق فروغ توحیدند.

آیات قرآن آینه دل را خدانما می شناسد.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۳؛

«پس روی خود به سوی دین حنیف قرار ده که مطابق فطرت خداست، فطرتی که خدا بشر را بر آن فطرت آفریده و در آفرینش خدا دگرگونی نیست این است دین مستقیم، ولی بیشتر مردم نمی دانند».

فطرت دل، یعنی انسان بر حسب غریزه و خلقت خداجوست. آری، خدانشناسی نور نوشته ای، بر جان آدمی است. فروغ خدانشناسی از چشمه دل می تابد و جمال معبود و معشوق از جام جهان بین و آینه حق نمای «دل» نمایان است.

ص: ۱۷۷

۱- (۱) بحار، ج ۶۷، ص ۲۴۹، ح ۲۴، چاپ بیروت؛ منینه الحربه، ص ۴۳.

۲- (۲) متن خطبه فدکیه.

ممکن است غباری بر چهره ی فطرت بنشیند و سبب گردد که تابش خداجویی دل پنهان گردد، ولی چون نسیمی بوزد، بار دیگر آن غبارها زدوده می گردد و زبان نهان انسان «لا إله إلا هو» گویان گشته و ترانه توحید می سراید این فروغ حتی در نهان مشرکین نیز تابان است:

فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ ۱ .

«آن گاه با خود فکر کردند و گفتند البته شما ستمکارید».

دو دهان داریم گویا همچو نی یک دهان پنهان است در لب های وی

یک دهان نالان شوی سوی شما های و هویی در فکنده در سما

به هر روی، قرآن این بازگشت را چنین تبیین می نماید:

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرِ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ \* بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ ۲ ؛

«بگو اگر راست می گوئید به من خبر دهید اگر بیاید شما را عذاب خدا و یا روز قیامت آیا غیر خدا کسی را به فریاری خود می خوانید، قطعاً نه، هرگز، بلکه تنها همو را می خوانید و اوست که اگر بخواهد آن گرفتاری را از شما می برد و آن روز شرکای امروز را فراموش خواهید کرد».

و نیز می فرماید:

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ۳

«و چون به کشتی سوار شدند خدا را همی خوانند و دین را خالص برای او دانند ولی همین که ایشان را نجات داده و به خشکی می رساند باز هم شرک می ورزند».

آری، این فروغ فطرت و فریاد دل است، که او را می خواند و می ستاید، موج محبت او در دریای دل طنین افکن است.

فطرت دل، یعنی انسان براساس غریزه و آفرینش خود، خداجوست و مدام «هُوَ، هُوَ» می گوید، مغناطیس محبت او عقربه ی دل را می چرخاند و به سوی او قرار می دهد خواه بداند و یا نداند.

همانند میل و غریزه کودک به مادر، کسی به او این میل را نیاموخته، ولی همین که از مادر زاده شد، دنبال او می‌گردد و او را جستجو می‌کند و به سوی پستان مادر می‌رود.

همچو میل کودکان با مادران بهر میل خود نداند در لبان

جزء عقل این از آن عقل کل است جنبش این سایه زان شاخ گل است

آری، قلب مرکز تشعشع فروغ معرفت الهی است.

## دو سویه قلب

به راستی قلب چه جایگاهی از منظر وحی داراست؟

قلب در قرآن با دو چهره تعریف شده، سیمایی قدسی، و آسمانی و سیمایی شیطانی، در پرتو آیاتی از قرآن، قلب چنین می‌درخشد:

۱. إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ۱

۲. إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ۲

۳. مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ ۳

۴. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ ۴

۵. إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ ۵

۶. أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَ لَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي ۶

۷. أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ۷

۸. أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ أَتَتْهُمُ بَرُوحٌ ۸

۹. أَوْلِيكَ الَّذِينَ اٰمَنُوا بِاللّٰهِ قُلُوْبُهُمْ لِلتَّقْوٰى...۱

۱۰. الَّذِينَ اِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوْبُهُمْ ۲

و آیات دیگر قرآن، که قلب را، می ستایند و تجلی گاه فروغ ایمان می شناسند.

از سوی دیگر، در قرآن چهره ی قلب بسیار تیره و تاریک تعریف گردیده، و ده ها آیه قرآن با عناوین مختلف قلب را مزبله دان، کفر، شرک، نفاق، شک، قساوت، مرض و سرچشمه گناهان دانسته است؛ همانند:

حَتَمَ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ ۳ ؛ فِى قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ ۴ ؛ وَ طَبَعَ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ فَهْمٌ ۵ ؛ فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوْبِهِمْ ۶ ؛ وَ جَعَلْنَا عَلٰى قُلُوْبِهِمْ اَكِنَّهٗ ۷  
...و

بنابراین از آیات قرآن استفاده می شود که مکان «قلب» در قرآن همانند انسان است او با دو چهره در قرآن آشکار گردیده است، در تعریف قرآن، انسان در آیاتی با این چهره می درخشد؛ «او خلیفه خدا بر زمین و مسجود فرشتگان است» (۱) به خلعت «احسن» آراسته گردیده (۲) و مزین به تاج «کرّما» است (۳).

از سوی دیگر، واژگانی چون «کنود» (۴) و «مغرور» (۵) «هلوع» (۶) و «جزوع» (۷) و «منوع» (۸) و عناوین توبیخی دیگر، که گاه انسان را با واژه ی «بل هم اضل» سرزنش می کند.

ص: ۱۸۰

---

۱- (۸) بقره / ۳۰ و ۳۴.

۲- (۹) تین / ۴.

۳- (۱۰) اسراء / ۷۰.

۴- (۱۱) عادیات / ۶.

۵- (۱۲) انفطار / ۶.

۶- (۱۳) معارج / ۱۹.

۷- (۱۴) همان / ۲۰.

۸- (۱۵) همان / ۲۱.

به هر روی، با دقت روشن می‌گردد که ستایش و توییخ انسان در واقع به همین قلب باز می‌گردد و قلب سرچشمه همه خوبی‌ها و بدی‌هاست، مرکز الهام فجور و تقواست. آن‌گاه که قلب آدمی کعبه‌ی خدا گردیده و بر افق میبش نور خدا جلوه‌گر بوده و چشم دل فقط او را می‌نگرد و از چشمه‌ی دل زلال ایمان و عشق جاری است، صاحب این «قلب» مسجود فرشته، و مشرق تابان صفات حسنا‌ی الهی است. و آن‌گاه که «قلب» آشیانه‌ی شیطان گردیده، و مزبله و مرکز کفر و شرک و نفاق و سرچشمه‌ی تاریک گناه گشته است، انسان در این صورت از حیوانات و بهائم نیز پست‌تر است.

از همین منظر و نگاه است که آن‌را «قلب» نامیده‌اند؛ چون تحول و فراز و فرود دارد. بعضی در تعریف مقام قلب چنین گفته‌اند: «مقام قلب» مقام توجه به عالم غیب است؛ ولی با نظر به عالم شهود، و این مقام از جهت بقاء فوق همه مقامات و جامع همه و آخرین رتبه نفس است، زیرا آنجا مقام نفوس کامل مکمل پیغمبران است که در سفر «من الحق إلى الخلق» بالحق‌اند که مقام جامعیت و احاطه‌ی سدره المنتهی و عرش الرحمن است؛ لیک از جهت حدوث اول طلوع مقام انسانیت است و آن وقتی است که نفس ناطقه را از قفس بدن روزنه به عالم غیب باز شد؛ ولی چون از چنگ قوای نفسانی شهوت و غضب خلاص نگردیده، پس گاهی از آن روزنه به عالم غیب می‌نگرد و به بال علم و عمل خالص پرواز می‌کند و گاهی محکوم نفس حیوانی شده به شهوت دنیوی پردازد. (۱)

از این نگاه، این مقام را قلب گویند که گویا همیشه در دگرگونی و تحول است. گاهی به مقام روح که عالم مافوق است عروج می‌کند و گاهی به مقام نفس که مرتبه‌ی نازلی است باز می‌گردد. (۲)

البته اگر چه قلب در چنین تب و تاب است ولی باید این مقام را میقات نخستین قلب نامید. قرآن مقام ثابت و پایدار، آرام و مطمئن را برای قلب تعریف می‌کند و آن هنگامی است که قلب در پرتو نیت خالص و ذکر خدا، به دریای الوهیت حضرت حق متصل گردد و به آرامش مطلق نائل شود.

چون قلب مرکز نیت است و نیت با اخلاص، روح عبادات است نقش قلب در عروج انسان و خداشناسی نقش اساسی و اول است.

ص: ۱۸۱

۱- (۱) حکمت الهی، ج ۱، ص ۳۳۲-۳۳۳.

۲- (۲) همان.

امام خمینی قدس سره در این رابطه چنین نگاشته اند: «و باید دانست که نیت از اهم وظایف قلبیه است که صورت کمالیه عبادت به آن است، و نسبت آن به صورت اعمال، نسبت باطن به ظاهر، و روح به بدن و قلب به قالب است و از اهم وظایف و اشد شرایط آن بر عامه، تخلیص آن است و کمتر نیتی اخلاص حقیقی تواند داشت؛ بلکه خلوص مطلق، از اعلی مدارج اولیای کُمل است، زیرا اخلاص عبارت از تصفیه عمل از مطلق شوب غیر حق است؛ و آن در عبادت «عامه» تصفیه از شرک جلی و خفی است از قبیل ریا و عجب و افتخار: «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ»<sup>۱</sup> و در عبادات «خواص» تصفیه آن است از شوب طمع و خوف که در مسلک آنها شرک است و در عبادت «اصحاب قلوب» عبارت است از تصفیه از شوب «آنانیت» و «اینیت» که در مسلک اهل معرفت شرک اعظم و کفر اکبر است: «مادر بت ها بت نفس شماست»<sup>(۱)</sup>.

و در عبادت «کُمل» عبارت از تصفیه آن از شوب رؤیت عبودیت و عبادت؛ بلکه رؤیت کون، چنان که امام علیه السلام فرمود: «قلب سلیم آن است که ملاقات کند پروردگار را و در آن احدی سوای او نباشد»<sup>(۲)</sup> پس وقتی سالک إلى الله، قدم بر فرق حظوظ خود، بلکه خود و عالم نهاد و خود را یکسره خالص کرد از رؤیت غیر و غیریت و در قلب او جز حق جایگزین نشد و بیت الله را از بت ها به دست ولایت پاک کرد...، دین او و عمل او و باطن و ظاهر او برای حق خالص شود...»<sup>(۳)</sup>.

به هر روی، «اصحاب قلوب» بر ستیغ خداشناسی و معرفه الله می درخشند و گوهر تابناکی که از آن فروغ خداشناسی جلوه گر است همان «قلب سلیم» آنان است.

این گروه، از نفس کلیه الهیه برخوردارند؛ نفسی که امیرالمؤمنین علیه السلام در تبیین آن به کمال چنین فرمود: «... یا کمال... این نفس دارای پنج قوه است: بقاء فی فناء، نعیم فی شفاء، عز فی الدل، فقر فی الغناء و صبر فی البلاء و دو خاصیت و جلوه تابناک آن تسلیم و رضا می باشد. این مکانت کملین و اصحاب قلوب است که ابراهیم علیه السلام اسوه و قهرمان توحید، آن را می خواهد قالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَٰكِنْ لَّيَطْمِئِنَّ قَلْبِي...»<sup>(۵)</sup>.

ص: ۱۸۲

۱- (۲) نقطه های آغاز در اخلاق عملی، آیت الله مهدوی کنی، ص ۴۱۲-۴۱۱.

۲- (۳) اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶، ح ۵.

۳- (۴) معراج السالکین، امام خمینی.



از مجموعه ی آیات قرآن که فروغ ایمان را برمی تابند، روشن می گردد که تابش آیات بر قلب است و فروغ ایمان از آینه دل انعکاس این تابش است.

واژگان مکرر «آمنوا» و «ایمان» و مؤمن و مشتقات آن در قرآن کریم، نگاه قلب مدارانه ی قرآن را تفسیر می نماید، چون قلب کانون ایمان و محبت به خداست، و قلب است که حریم امن اوست.

در مصباح الشریعه در تعریف عارف چنین آمده:

«الْعَارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الْخَلْقِ، وَقَلْبُهُ مَعَ اللَّهِ، وَ لَوْ سَهَا قَلْبُهُ عَنِ اللَّهِ طَرَفَهُ عَيْنٍ لَمَاتَ شَوْقًا إِلَيْهِ...» (۱)؛ جسم عارف با مردم است - و در میان آنان زندگی می کند - ولی قلب او مدام با خداست و اگر لحظه ای خدا را فراموش کند هر آینه خواهد مرد به پاس شوق و اشتیاق او به خداوند».

عارف امین ودایع و امانات الهی است، و مخزن اسرار خداوند است دلیل و راهنمای رحمت خداوند بر مردم است و گنجینه دار و حامل علم اوست. نطق و اشاره، نفس کشیدن او - همه ی حرکات او - به سبب خداست، برای خداست، و از خداست و با خداست.

او در فضای قدس و ملکوت پروردگار قدوس حرکت می کند و سیر و سیاحت دارد؛ پیوسته از الطاف فضل و کرم او بهره مند می باشد، و معرفت ریشه و پایه است برای ایمان، و ایمان شاخسار آن است. شگفتا از این سخن که چه افق برینی فرا روی دل می گشاید و زلالی از چشمه قدسی بر جان عارف جاری می سازد.

این اکسیر و کیمیاگری عشق و محبت به خداست، «حب الله» انقلاب و طوفان می آفریند و جان عاشق، همیشه در خیزش و پرواز به سوی معشوق معبود است.

بنا بر نقل در مصباح الشریعه امام صادق علیه السلام در تبیین دوستی و محبت به خدا چنین می فرماید:

«حُبُّ اللَّهِ إِذَا أَضَاءَ عَلَى سِرِّ عَيْدِهِ أَخْلَمَاهُ عَنْ كُلِّ شَاغِلٍ وَ كُلُّ ذِكْرِ سِوَى اللَّهِ، (وَ كُلُّ ذِكْرِ سِوَى اللَّهِ ظُلْمَةٌ) وَ الْمُحِبُّ أَخْلَصُ النَّاسِ سِرًّا لِلَّهِ...» (۲) آفتاب محبت

ص: ۱۸۳

۱- (۱) مصباح الشریعه، باب ۹۵، ص ۵۴۵.

۲- (۲) همان، باب ۹۶، ص ۵۴۹.

خدا چون بر جان تایید او را از هر چیز غیر خدایی منزّه و پاک سازد، ذکر و یاد خدا فقط دل مشغولی او خواهد بود».

دوست دار خدا، خالص ترین مردم است از جهت باطن، و قلب او صندوق اسرار خداست؛ سخنش راست و عهدش برقرار و تعهداتش محکم و استوار، اعمالش پاک، فرشتگان به گاه مناجاتش مسرور، و مباحثات و افتخار می کنند و خداوند به پاس داشت وجود او، زمین ها را آباد و معمور می گرداند.

امیر ایمان علی علیه السلام در بیان «حب الله» فرمود:

«حُبُّ اللَّهِ نَارٌ لَا يَمُرُّ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا اخْتَرَقَ... فَمَنْ أَحَبَّ اللَّهَ (أَحَبَّهُ اللَّهُ) أَعْطَاهُ كُلَّ شَيْءٍ مِّنَ الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا مِنْ أُمَّتِي قَذَفَ فِي قُلُوبِ أَصِيْفِيَّائِهِ وَأَرْوَاحِ مَلَائِكَتِهِ وَسَكَانِ عَرْشِهِ مُحَبَّتَهُ لِيُحِبُّوهُ، فَذَلِكَ الْمُحِبُّ حَقًّا، طُوبَى لَهُ ثُمَّ طُوبَى لَهُ، وَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ شَفَاعَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛(۱) شگفتا! امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود، شعله محبت به خدا چنان است که به هر چه بتابد آن را می سوزاند و نور الهی است که بر هر قلبی اشراق پیدا کند آن را روشنی بخشد، و چون آسمانی است که هر چه در سایه آن قرار گرفت از فیوضات آن بهره مند گردد و همانند نسیم رحمت رحمانی است که به هر چه بوزد آن را حیات و حرکت بخشد، و مثل آب بارانی است که همه چیز را زنده می کند، و چون زمین است که گیاهان و شکوفه در آن بشکفد، پس کسی که خدا را دوست داشته باشد خداوند از ملک و ملکوت به آن ارزانی دارد».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«چون خداوند متعال بنده ای را دوست بدارد محبت او را در دل بندگان برگزیده و پاک خود و ملائکه آسمان و ساکنان عرش خود قرار می دهد، همگی او را دوست می دارند و محب و دوست خداوند متعال چنین آدمی است. خوشا به حال او، پس خوشا به حال او باد و برای او در روز قیامت مقام شفاعت است تا هر که را می خواهد شفاعت کند. خاستگاه و تجلی گاه همه ی دوستی ها باید به سمت و سوی خدا باشد، و هر چه که محبوب انسان قرار می گیرد به خاطر او باشد، همه ی دوستی ها و عشق ها را باید به ساحت او نثار کرد، و هر آنچه که محبوب دل شماسست برای او باشد، زیرا که قلب

ص: ۱۸۴

۱- (۱) همان، ص ۵۵۱-۵۵۲.

انسان، تجلی گاه معرفه الله است و این کعبه ی قدسی و توحید را نباید بتکده ساخت؛ بلکه باید با فروغ ولایت بت ها را از آن کعبه توحید بیرون افکند و در همه ی افق هایش نور خدا را جلوه گر ساخت» (۱).

امام صادق در تبیین این مقصود عالی می فرماید:

«الْمُحِبُّ فِي اللَّهِ مُحِبُّ اللَّهِ وَالْمُحِبُّوبُ فِي اللَّهِ حَبِيبُ اللَّهِ، لِأَنَّهُمَا لَا يَتَخَابَانِ إِلَّا فِي اللَّهِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

الْمَرْءُ مَعَ مَنِ أَحَبَّ، فَمَنْ أَحَبَّ عَبْدًا فِي اللَّهِ فَإِنَّمَا أَحَبَّ اللَّهَ...؛ (۲) کسی که در راه خدا محبت پیدا می کند او دوست دار خداست و شخصی که در این مورد در پرتو این محبت قرار می گیرد محبوب و حبيب خداست، زیرا محبتی که در این میان جریان می یابد در راه خداست».

رسول خدا فرمود:

«هر مردی با آنچه که محبوب و مورد علاقه ی اوست محشور می گردد. پس کسی که دوست بدارد بنده ای را در راه خدا، خدا را دوست داشته است و خدا را دوست نمی دارد، مگر آن که خدا او را دوست داشته باشد» (۳).

رسول خدا فرمود:

«برترین مردم بعد از پیامبران الهی، در دنیا و آخرت، آنانی هستند که خدا را دوست داشته باشند و نیز یکدیگر را در راه خدا دوست بدارند. هر محبتی که برای خدا نباشد، فرجامش دوری از محبوب و کینه و دشمنی است، فقط دوستی خداوند و محبت در راه اوست که از یک سرچشمه جاری شده و این زلال پیوسته در افزونی و زیاد شدن است و هرگز نقص و کمبود در آن پیدا نمی شود» (۴).

خداوند متعال در قرآن می فرماید:

الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ ۝ ۵

«دوستان در روز قیامت دشمنان یکدیگرند مگر گروه پرهیزکاران».

ص: ۱۸۵

۱- (۱) همان، ص ۵۵۲.

۲- (۲) همان، باب ۹۷، ص ۵۵۵.

۳- (۳) همان.

۴- (۴) همان.

البته دوستی و محبت به خدا می طلبد که دشمنی از غیر خدا را در قلب قرار دهی چون ابتدا باید خانه ی دل را از دوستی غیر خدا پیرایش نمود و سپس آن را به فروغ مهر خداوند آراسته ساخت.

«لَا أَضِلُّ أَوْلِيَّ الْمُحِبِّ التَّوْبَى عَنْ سِوَى الْمُحِبُّوبِ» (۱).

امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است:

«إِنَّ أَطْيَبَ شَيْءٍ فِي الْجَنَّةِ وَالَّذِي أَحْبَبَ اللَّهُ وَالْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ... (۲)؛ پاک ترین و لذیذترین چیزی که در بهشت مورد استفاده قرار می گیرد محبت به خدا و دوستی در راه خداست و آخرین دعای آنان حمد و ستایش خداوند متعال است».

به هر روی، کیمیای محبت، مس وجود ما را طلایی می کند، قلب انسان را تجلی گاه نور خدا می سازد و بنده ی عارف را مشتاق زیارت خدا می سازد و در این ساحت است که در جان مشتاق شعله ای افروخته می گردد که همه چیز او را به جز محبت به خدا می سوزاند.

بنا بر نقل مصباح الشریعه، امام صادق در تبیین این مقام متعالی نیکو فرموده اند:

«الْمُشْتَأِقُ لَا يَشْتَهِي طَعَامًا، وَلَا يَلْتَذُّ شَرَابًا وَلَا يَسْتَطِيبُ رُقَادًا وَلَا يَأْتِسُ حَمِيمًا... (۳)؛ آنکه به لقای پروردگار اشتیاق دارد، به غذا و طعام اشتها نداشته، و لذت شراب را نمی شناسد، خواب و استراحت و قرار نداشته، و با کسی انس نمی گیرد، منزلی برای خود اختیار نمی کند و در میان آبادی سکنی نمی گزیند».

پوشاک لطیف در بر نکرده، و هرگز آرام و قرار ندارد، شب و روز مشغول عبادت و بندگی و تمام اندیشه و هدفش رسیدن به مطلوب و مقصود است.

او در همه حال با زبان و سخنان آتشین که از قلبی آرزومند شعله ور است با خدای محبوب خود مناجات و راز و نیاز می کند.

چنانکه حضرت موسی هنگام میعاد عرض نمود:

«... وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى (۴)؛ پروردگارا شتاب و عجله ام برای خشنودی تو بود».

ص: ۱۸۶

۱- (۱) مصباح الشریعه، باب ۹۷، ص ۵۵۷.

۲- (۲) همان.

۳- (۳) همان، باب ۹۸، ص ۵۶۱.

۴- (۴) طه / ۸۴.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در توصیف حال حضرت موسی می فرماید:

«آن حضرت در طول مسیر رفت و برگشت به کوه طور که چهل شبانه روز بود، غذایی تناول نکرد و آبی نیاشامید، و استراحت و خوابی نداشت و به هیچ چیز میل نداشت و سراسر وجود او مالا مال و لبریز از شوق وصال بود»<sup>(۱)</sup>.

از این منظر است که عارف چون قدم در میدان شوق می نهد بر هر آنچه غیر از اوست، - خواسته ها و دل بستگی ها - «نه» می گوید و تکبیرگوی کوه یار است و از غیر معشوق بریده و بر ستیغ قله انقطاع تجلی می کند در چنین حالی در میقات عشق «اللهم لیبک» گویان قیام می کند. و با همه ی توان در خدمت اوست و از جان و دل تسلیم فرمان خداست و این مقام قلب سلیم است.

خدای متعال هم به پاس داشت این مقام بندگی آنچه شایسته و سزاوار اوست به او عطا می کند، که به حقیقت باید گفت رسیدن به این مقام خود بهترین پاداش است که در حدیث آمده:

«وَمَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ أَعْظَمَ وَ أَنْعَمَ وَ أَرْفَعَ وَ أَجْزَلَ وَ أَنْهَى مِنَ الْحِكْمَةِ لِلْقَلْبِ...»<sup>(۲)</sup>.

باری، در این مقام دل را به دل دار سپردن است و جان را به جانان؛

دل دادمش به مژده و خجالت همی برم زین نقد قلب خویش که کردم نثار دوست

گر باد فتنه هر دو جهان را بهم زند ما و چراغ چشم و ره انتظار دوست<sup>(۳)</sup>

در این مقام است که انسان «بوجه الله» می نگردد و خود نیز مصداق «وجه الله» می شود صفات خدایی در آن تجلی کرده و به اخلاق خداوند آراسته می گردد.

از حضرت امام صادق چنین نقل شده که فرمود:

«الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرَّبُّوبِيَّةُ، فَمَا فُقِدَ مِنَ الْعُبُودِيَّةِ وَجِدَ فِي الرَّبُّوبِيَّةِ وَ مَا خُفِيَ عَنِ الرَّبُّوبِيَّةِ أَصَابَ فِي الْعُبُودِيَّةِ...»<sup>(۴)</sup> بندگی خدا، گوهری است که اساس و ذات آن ربوبیت است. پس آنچه از مقام عبودیت کم و ناپیدا شد در مقام ربوبیت پیدا

ص: ۱۸۷

۱- (۱) مصباح الشریعه، باب ۹۷، ص ۵۶۳.

۲- (۲) مصباح الشریعه، باب ۹۹، ص ۵۶۶.

۳- (۳) همان.

۴- (۴) همان، باب ۱۰۰، ص ۵۷۱.

و آشکار می گردد و هر مقداری که از مراتب و صفات ربوبیت مخفی و پوشیده گشت در مراحل عبودیت جلوه گر می شود».

خداوند متعال می فرماید:

سُنْرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ ۱؛

«ما آیات و نشانه های خود را در آفاق و انفس نشان می دهیم، تا حق برای آنان روشن گردد و آیا برای آنان کافی نیست که خداوند بر همه موجودات حاضر و شاهد است».

تفسیر حقیقت بندگی، گذشت از همه ی دل بستگی ها و نثار همه ی چیزها به ساحت معبود است.

این مقام در حدیث قدسی نیز تجلی کرده آنجا که می فرماید: «عَیْدِي أَطْعَمَنِي...» بنده من اطاعت مرا کن و فرمان مرا فرمانبر باش تا تو را همانند خود گردانم - یعنی تو را نیز به خلعت برین ولایت بیارایم - من می گویم: «کن فیکون» باش، پس ایجاد می گردد و تو نیز بگویی: «کن» پس خواسته ات تحقق یابد. باری، اگر همت داشته و می خواهی از اهل معرفت شوی، بشری روحانی باشی، همدم فرشتگان و رفیق پیامبران و اولیا علیهم السلام گردی، کمر همت را محکم بسته و در مسیر شریعت گام گذار، در یک پیرایش روحی، صفات حیوانات و خوی بهائم را از خود دور کن و در کسوت و اخلاق روحانیون در آی، حرکتی از گل به عالم دل، و از ماده به سوی عوالم علیین و محل مقربین بنما؛ تا فروغ جان الهی ات بر تو ظاهر گردد، و جمال جانان بر تو نمایان شود، چون با خودشناسی است که به این فوز نائل می گردی، و راز این گهر که «من عرف نفسه عرف ربه» بر تو تجلی می کند دو چشم باطن باز می گردد و آفاق غیب در محضرت نمایان می شود. (۱)

امام سجاد علیه السلام فرمود:

«إِنَّ لِلْعَبْدِ أَرْبَعَ أَعْيُنٍ: عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا أَمْرَ دِينِهِ وَ دُنْيَاةً وَ عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا أَمْرَ آخِرَتِهِ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعْدَ خَيْرٍ فَتَحَ لَهُ الْعَيْنَيْنِ اللَّتَيْنِ فِي قَلْبِهِ، فَأَبْصَرَ بِهِمَا الْعَيْنِ وَ أَمْرَ آخِرَتِهِ وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهِ غَيْرَ ذَلِكَ تَرَكَ الْقَلْبَ بِمَا فِيهِ (۲)؛ همانا برای بنده چهار چشم است که با دو چشم امر دین و دنیایش را می بیند و با دو چشم

ص: ۱۸۸

۱- (۲) مستدرک الوسائل، نوری، ج ۲، ص ۲۹۸، کتاب الجهاد، ابواب جهاد نفس و ما یناسبه.

۲- (۳) تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۴۹۳.

امر آخرتش را می بیند، پس چون خدای تعالی درباره بنده ای اراده ی خیری نماید آن دو چشمی که در دل اوست می گشاید پس با آن دو چشم به آفاق غیب می نگرد».

همانند این حدیث از امام صادق علیه السلام نیز روایت گردیده است (۱) عارفی در پرتو این روایت چنین سروده است:

چار چشمم از برون و از درون بر رخ زیبای عشق ذوفنون

عشق هر دم جلوه ای دیگر کند عاشقان بر روی خویش ناظرون (۲)

باری، معرفت و شناخت نفس، افق برین خداشناسی است. در خبر چنین آمده که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کردند: «كَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ الرَّبِّ؟» فرمودند:

«معرفة النفس» (۳).

و بالجمله، انسانیت انسان به صورت او نیست زیرا صورت آدمی را می توان نقش بر دیوار کرد و نیز به جسمانیت و غرایز او نیست زیرا بهائم نیز از آن برخوردارند بلکه، انسانیت، به توحید و معرفت است، و دانشی که توحید آفرین است.

چنانچه در روایت آمده:

«ليس العلم في السماء فينزل إليكم ولا في الارض ليصعد لكم، بل هو مجبول في قلوبكم، تخلقوا بأخلاق الروحانيين حتى يظهر لكم؛ علم در آسمان نیست تا بر شما فرود آید و در دل زمین نیست تا از دل خاک بر آید؛ بلکه در اندرون دل های شما سرشته است، به خلعت اخلاق روحانیون در آید تا برای شما آشکار گردد».

این که سرچشمه معارف و معرفت قلب آدمی است ترجمان آیات قرآن است قرآن، در دو سویه، نور و ظلمت این حقیقت را بیان می کند.

از یک سو، می فرماید: لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَاۙ.

و از سوی دیگر می فرماید: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌۙ.

ص: ۱۸۹

۱- (۱) همان.

۲- (۲) رساله ی لقاءالله، آیه الله حاج میرزا جواد ملکی تبریزی، ص ۲۲.

۳- (۳) همان، ص ۲۳.

به هر روی، انسان طرفه معجونی است که تابلو آفرینش است. از همه ی عوالم امکان در او نشانی هست، بلکه از تمام صفات و اسماء الهی تأثیری در آن موجود است. کتابی است که «احسن الخالقین» او را با دست خود نوشته است، اوست طرحی از لوح محفوظ، و اوست بزرگترین حجت خدا، اوست حامل امانتی که آسمان و زمین نتوانستند آنرا حمل نمایند.

انسان مشرق تابانی است که جلوه عالم حس، مثال، و عقل از آن تابان است. اگر انسان دو عالم حس و مثال، خود را تابع عقل خویش نماید، به جهانی پرواز می کند که نگاه بر افقش خیره کننده است. او معدن شرافت و عزت و تجلی گاه بهجت و نور و معرفت حضرت حق می گردد؛

ولی اگر عقلش تابع غرایز پست حیوانی شد، او در گردنه عالم حیوانی سرگردان و حیران است و ماندگار در ظلمت زمین خواهد بود و درگاه مرگ که روح از بدنش جدا می شود شقاوت و حرمان ابدی دامنگیر او می شود و بالجمله، تحصیل معرفت به خدا و «ما انزل الله»، انسان را آسمانی می کند و او را مصداق بارز این روایت قرار می دهد که فرمود:

«... وَ أَدْرَكَ الْعُلُومَ اللَّاهُوتِيَّةَ، وَ مَنْ أَدْرَكَ الْعُلُومَ اللَّاهُوتِيَّةَ، صَيَّرَ مَوْجُوداً بِمَا هُوَ إِنْسَانٌ، دُونَ أَنْ يَكُونَ مَوْجُوداً بِمَا هُوَ حَيَّوَانٌ وَ دَخَلَ فِي بَابِ الْمَلَكِيَّةِ الصُّورِيَّةِ، وَ مَا لَهُ عَنْ هَذِهِ الْعَايَةِ مَعْبَرٌ (۱)؛ و آن که به علوم لاهوتی آراسته گشت موجودی خواهد شد از آن رو که موجودی انسانی است نه آن که موجودی باشد از جهت حیوانیت، او در جوار و بارگاه فرشتگان راه یافته و از این مقام و منزل، معبری برای او نمی باشد».

این فراز و فرود در حدیث دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز درخشیده است. آن حضرت فرمود:

«خلق الانسان ذا نفس ناطقه، إن زكّاهما بالعلم والعمل فقد شابهت جواهر أوائل عُللهما، و إذا اعتدل مزاجها و فارقت الاضداد فقد شارك بها السبع الشداد (۲)؛ انسان به گونه ای آفریده شده است که دارای نفس ناطقه ای است که اگر آن نفس را به وسیله ی علم و عمل تزکیه نماید آن وقت است که به گهرهای نخستین علت هایش شباهت دارد و اگر مزاج نفس ناطقه به سر حد اعتدال رسید و از آنچه با

ص: ۱۹۰

۱- (۱) الصراط المستقیم، الفصل الثامن عشر، علی بن یونس عاملی، ج ۱، ص ۲۱۴.

۲- (۲) غررالحکم، ص ۲۴۰، ش ۴۸۴۹.



روحانیتش ضدیت دارد جدا شد به تحقیق که با هفت آسمان محکم و استوار، مشارکت جسته است».

باری، اگر این دولت برای کسی حاصل گشت و از حجاب ظلمت آب و گل آزاد گشت، و برافق «معرفت النفس» که همان شناخت خداوند است برآمد، سرمست از صهبای می توحید است. حجاب های ظلمت را دریده، و دیگر میان او و محبوبش به جز حجاب های نور پرده ای نیست، که باید این حجاب های نور را نیز بشکافد همان گونه که گفته اند: «حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور»<sup>(۱)</sup> پس از طی این مقامات و پرواز وراء حجاب های نور است که به مقام وصل می رسد «فتصل إلى معدن العظمه» چه شکوه و اجلالی، چه لذت ها از این مقام انس و وصل، و چه ابتهاجی برای او رخ می دهد، او در نیایش خود چنین زمزمه می کند:

«إلهی و أَلْحَقْنِي بِنُورِ عِزِّكَ الْإِبْهَاجِ، فَأَكُونَ لَكَ عَارِفًا وَ عَنِ سِوَاكَ مُنْحَرَفًا»<sup>(۲)</sup>؛ خدایا مرا به نور مقام عزت که نشاطش از هر نشاطی بالاتر است برسان، تا آن که فقط شناسای تو بوده و از غیر تو روگردان باشم».

لذتی که در شهود این مراتب بر اهلش دست می دهد همان است که امام صادق علیه السلام بیان می فرماید:

«لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي فَضْلِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ «عَزَّوَجَلَّ» مَا مِيدُوا أَعْيُنَهُمْ إِلَى مَا مَتَّعَ اللَّهُ بِهِ الْأَعْيَادَ مِنْ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ نَعِيمِهَا... إِنَّ مَعْرِفَةَ اللَّهِ «عَزَّوَجَلَّ» آئِسٌ مِنْ كُلِّ وَحْشَةٍ، وَ صَاحِبٌ مِنْ كُلِّ وَحْدَةٍ، وَ نُورٌ مِنْ كُلِّ ظُلْمَةٍ، وَ قُوَّةٌ مِنْ كُلِّ ضَعْفٍ، وَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ سُقْمٍ...»<sup>(۳)</sup>؛ اگر مردم می دانستند که در معرفت خدای تعالی چه فضیلتی است دیگر به آنچه دشمنان از آن بهره مند هستند از جلوه ها و مظاهر دنیوی، چشم نمی دوختند و دنیای آنان از خاکی که زیر پا لگدمال می گردد کم بهاتر بود و به نور معرفت خدا از لذتی، توصیف ناپذیر، بهره مند بودند، همانند لذتی - که عاشق از وصال معشوق می بیند - که کسی در کنار اولیاء خدا و در بهشت جاودان و ابدی از آن برخوردار است. همانا معرفت خدا مایه ی آرام و قرار دل و روان است، و یار دل نواز تنهایی، و روشنی بخش هر تاریکی است، کمک و توان در برابر هر ناتوانی و شفای همه دردهاست».

ص: ۱۹۱

- ۱- (۱) مفاتیح الجنان، فرازهایی از مناجات شعبانیه.
- ۲- (۲) مفاتیح الجنان، فرازهایی از مناجات شعبانیه.
- ۳- (۳) کافی «الروضة»، ج ۸، ص ۲۴۷، ح ۳۴۷.

آنگاه امام در ادامه فرمودند: «پیش از شما مردمی خداپرست و پارسا بودند که به سختی کشته شدند و جان دادند، بیدادگران، آنان را در شعله های خشم خود سوزانده و یا با اهره اعضای آنان را بریدند و زمین با همه گشادگی آن بر آنان تنگ شد ولی آنان همه ی این ناملایمات را به جان پذیرفتند و هرگز از راه خود باز نگشتند، بی دلیل آنان را آزرده اند، بی آنکه کینه ای در میان باشد و یا آزاری از آنان دیده باشند، جرمشان فقط آن بود:

وَ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ

عجبا! به جرم اینکه آنان خدای عزیز و حمید را می پرستیدند باید این گونه مجازات شوند.

هان! ای یاران، شما نیز درجات آنان را از خداوند طلب کنید و بر ناملایمات روزگارتان شکبیا باشید تا پاداش آنان نصیب شما هم بشود.

باری مقام معرفت النفس، همان مقام اتصال به معدن عزت و عظمت الهی است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«... إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ إِتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ إِتِّصَالِ شِعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا(۱)؛ همانا روح مؤمن اتصالش به روح خدا از اتصال شعاع خورشید به آن شدیدتر است».

عارف در این مقام است و از این منظر نگاه می کند، ولی چه می بیند و چه مشاهده می کند فقط خدا می داند. او در آن مقام از دنیا و آنچه در آن است بی نیاز است و جز خدای متعال همدمی ندارد، همه حرکات و رفتارش به اشاره ی اوست، بوسیله ی او و به امر اوست. عارف در این فضای نور در گلزارهای قدس خرامان است، از الطاف بی نهایت او توشه بردار و خوشه چین است، او مستغرق انوار رحمت خداست.

و همان گونه که در حدیث قدسی آمده در پرتو انجام فرائض و نوافل به مقام قرب می رسد و آن قدر نزدیک می شود که محبوب خدا می گردد، و آنگاه به خلعت اخلاق الهی آراسته می شود و در این هنگام:

«كنت سمعه الذی یسمع به، و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده الذی یبطش بها، إن دعانی اجبته و إن سألتنی اعطیته»(۲)؛ من گوش او می شوم که با آن می شنود و چشم او می شوم که با آن می بیند و زبان او می شوم که با

ص: ۱۹۲

۱- (۲) کافی، ج ۲، ص ۱۶۶، ح ۴.

۲- (۳) رساله لقاءالله، ص ۳۰.

آن سخن می گوید و دست او می شوم که جلوه ی قدرت اوست، و با آن اشیاء را می گیرد؛ اگر مرا بخواند اجابتش کنم و اگر از من خیری بخواهد به او عطا می کنم».

این فراز از انسانیت، در گفتار اهل معرفت و اعیان دین غیرقابل وصف است.

خواجه نصیرالدین قدس سره در بیان وصف عارف چنین می گوید: العارف اذا انقطع عن نفسه و اتصل بالحق رأی کل قدره مستغرقه فی قدرته المتعلقه بجميع المقدورات، و کل علم مستغرقاً فی علمه الذی لا یعزب عنه شیء من الموجودات و کل اراده مستغرقه فی ارادته التی لا یتأبی عنها شیء من الممكنات...»(۱).

شگفتا! عارف چون از نفس خود بریده شد و به مقام انقطاع رسید، به حق می پیوندد و می بیند که هر چه قدرت است در قدرت او نهفته که بر همه قادر است و همه چیز مقهور قدرت اوست، هر چه دانش است در دانش اوست، فروغ دانش او همه چیز را فرا گرفته و چیزی از دایره علم او بیرون نیست. هر اراده ای در اراده ی اوست، همه ممکنات مسخر اراده ی اویند، بلکه می یابد که او سرچشمه ی افاضه وجود است و هر کجا جلوه وجود جلوه گر است از او می تابد و سرچشمه فیض است. پس در این هنگام چشمی که با آن می بیند و گوشی که با آن می شنود و قدرت و توانی که با آن کارهای خود را انجام می دهد و علمی که با آن اشیاء را می شناسد و در یک جمله، تمام وجودش تجلی حق می گردد و لبریز از فروغ خداوند می شود. در این هنگام عارف آراسته به اخلاق گشته و مزین به این خلعت آسمانی می شود(۲).

ابونصر در فصوص به تبیین این مقام پرداخته و جلوه ای از این شرافت عظمی را این گونه نگاشته است: «إِنَّ لَكَ مِنْكَ غَطَاءً فَضلاً عن لباسك من البدن، فأجهد أن ترفع الحجاب فحينئذٍ تلحق، فلا تسأل عما تباشره فإن ألمت فويل لك و إن سلمت فطوبى لك و نفسك و انت فی بدنك كأنك لست فی بدنك و كأنك فی صقع الملكوت، فتری ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا حطر علی قلب بشر فاتخذ لك عند الحق عهداً إلى أن تأتیه فرداً»(۳)؛ افزون بر جامه ای که پوشش توست، تو را پوشش دیگری است که تو را از خودت نهان ساخته «تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز» پس جهاد و کوشش کن تا آن حجاب را برداری که اگر برداشتی به مقامی می رسی که آنچه را انجام دهی مسؤول نیستی. پس اگر دردناک شدی و

ص: ۱۹۳

۱- (۱) همان، ص ۳۰.

۲- (۲) همان، ص ۳۱.

۳- (۳) فصوص، ابونصر فارابی، فص ۲۶، ص ۳۶-۳۷.

شکست خوردی پس وای بر تو و اگر به سلامت رستی خوشا به حالت باد که در این هنگام است که جانت در حالی که در بدن تو است گویی در بدنت نیستی و گویی که در باطن ملکوت نفوذ کرده ای. پس خواهی دید آنچه را که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به دل هیچ آدمی خطور نکرده است.

عجبا! از این مقام و افق رفیع که فروغش چشم خرد ذوی العقول را می پوشاند و در توصیف این مقام مانده و عاجزند.

بوعلی در اشارات، در وصف این مقام می گوید: «چه بسا عارف را در آن مقام حالتی دست می دهد که در آن حال از همه چیز غافل می شود و در حکم کسی است که تکلیفی ندارد، و چگونه تکلیف داشته باشد و حال آن که تکلیف از برای آن کس است که آن را تعقل کند و متوجه آن تکلیف باشد» (۱).

و خواجه نصیرالدین طوسی در شرح کلام شیخ می گوید: «مراد شیخ آن است که عارف در حال اتصال به عالم قدسی، از این عالم غافل می شود و از هر چه در این عالم است غفلت می کند و در آن حال نسبت به وظایف و تکالیف شرعیه اش اخلاقی روی می دهد که در این اخلال از برای او گناهی نیست که او در آن حال مانند کسی است که اصلاً تکلیف نداشته باشد زیرا تکلیف در حق کسی است که متوجه تکلیف باشد و بتواند تکلیف را تعقل نماید که در حال تعقل مکلف خواهد بود» (۲).

حافظ در سرایش خود می گوید:

رشته ی تسبیح ار بگسست معذورم بدار دستم اندر ساعد ساقی سیمین ساق بود (۳)

البته این تصویر و تبیین و تعقل این مقام در افق ذهن و درایت بزرگانی است که هنوز پای در گل دارند، آفاق ملکوت بر آنان باز نگشته است؛ ولی آنان که پس از «حقیقت ازلیه الهیه» زلال ترین حقیقتند در عالم وجود و در چهره پیامبران و اولیاء تجلی کرده و در کامل ترین نصاب چهارده معصومند افق برینی می گشایند، او که در پرتو قرب نوافل و انجام فرائض، به مقام والای «کنت سمعه و بصره و یده» می رسد، و به اخلاق الهی آراسته می گردد، نه تنها مقام سهو و محو و غفلت از تکلیف نیست، بلکه اوج مقام تکلیف است، چون

ص: ۱۹۴

۱- (۱) رساله ی لقاءالله، ص ۳۲، به نقل از اشارات شیخ الرئيس نمط نهم.

۲- (۲) رساله ی لقاءالله، ص ۳۲، حاشیه از آقای سیداحمد فهری.

۳- (۳) همان، ص ۳۳.

آرمان تکلیف مقام فرمان بری و امتثال است و عبد در این مقام، چشم خدا و گوش خدا و دست او می‌گردد، او فانی در اراده و فرمان خداست، هر آنچه او بخواهد و اراده کند او انجام می‌دهد، چون به مقام عقل رسیده، دیگر نیازی به تعقل ندارد و چون به علم رسیده، تعلّم نمی‌خواهد انسان و بندگی او وجود او را احاطه کرده، و هر آنچه او بخواهد، چون ابراهیم بر لبه منجیق است، سؤال برای چه، هر آنچه او می‌خواهد تکلیف من است و من همو را می‌خواهم، او می‌خواهد در آتش نمرود بسوزم، من می‌سوزم، اگر نخواهد نمی‌سوزم، چرا من از او بخواهم، بطور کلی من در محضر او چه معنا دارد، هر آنچه هست اوست، باید سکوت محض کرد که «علمه بحالی» را کفایت از سؤال می‌داند، اطاعت محض و مقام امتثال امر، است (۱).

باری، بنده ی خدا در اثر مجاهدات دریافت های شرعی و انجام فرائض و نوافل به این مقام می‌رسد، چون عبودیت جوهری است که کنه آن ربوبیت است (۲)، در این حال مجرای اراده ی حق و ظرف مشیت الهی می‌گردد. روایات این مقام را تبیین کرده اند. بنده در این مقام، سمع و بصر و دست او می‌گردد، یعنی دیگر خودی نیست، چون خود حجاب بود، و از این منظر هر چه او بخواهد انجام می‌گردد و هر چه رخ دهد و انجام گیرد از اوست، بنابراین فانی در دریای تکلیف است، و همه ی وجودش فرمانبر خداست، مقام، مقام امتثال محض است، در این عرصه اگر سخن از رفع تکلیف بشود منظور تکلیف لفظی است یعنی در این عرصه سنگینی و سختی معنا ندارد امتثال فرمان او تکلیف نیست، چون به عشق یار است، سنگینی معنا ندارد. اگر بر دوش شما باری نهاده اند تا به مقصدی برسائی، تا آنجا که مقصود را نمی‌شناسی و به مقام او عارف نگشته‌ای، این بار برای بسیار سنگین است. خسته و درمانده ات می‌کند، برای ایجاد سؤال و پرسش می‌نماید و ده‌ها چرا و چرا شما را احاطه می‌کند، ولی همین که مقصود را شناختی و جمال او را مشاهده کردی.

عجبا! این همان معشوق پنهان من است که از شوق لقایش قلبم آرام نداشت این هدیه را به ساحت او می‌برم، پس از لقا و اتصال دیگر، آن بار بر دوش سنگینی نمی‌کند، بلکه می‌خواهی از شوق پرواز کنی، چون این هدیه برای دلدار است به عنوان مثال، اگر ظرف آبی به شما داده اند و گفته اند برای آقای بیبر که تشنه است پیش از آنکه او را بشناسی، ظرف آب برای سنگینی دارد و حرکت شما به سوی مقصد برای خستگی آفرین، ولی چون دانستی که

ص: ۱۹۵

---

۱- (۱) همان، ص ۳۳.

۲- (۲) مصباح الشریعه، باب ۱۰۰، ص ۵۷۱.

آب را برای «امام زمان ارواحنا فدا» می بری، هان، چه حالی به شما دست می دهد؟ خستگی می شناسی؟ طی راه برایت سخت است؟ ظرف آب سنگینی می کند؟ هرگز، بلکه همه شوق و اشتیاق است.

به هر روی، این حقیقتی است که ده ها روایت آن را گزارش کرده اند و طبق آن در نیایش های ائمه هدی علیهم السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله جلوه گر است. هرگز مقام اتصال و قرب، مقام رفع تکلیف و سهو غفلت نیست، بلکه اوج اطاعت است و مقام فنای محض، فنای عاشق و عشق در معشوق، زنان مصری آن گاه که جمال یوسف علیه السلام بر آنان تجلی کرد، دست خود را فراموش کردند و به جای ترنج دست خود بریدند، ولی آرمان و هدفی برتر را فرا روی خود قرار دادند، در همان حال، تعقل و تدبر و خیراندیشی همه وجود آنان را احاطه کرده بود. اینکه می گویند عشق چشم عقل را نابینا می سازد و عقل مقام تکلیف است هرگز، عشق خود چشم عقل است و عقل و دل، دو چهره ی تابان یک خورشیدند البته، فرق میان عارف و فیلسوف و پیامبر و امام همین است فرقی از آسمان تا زمین، در بیان امام چون به مقام عقل رسید، باز افقی برتر فرا روی اوست که تعقل می کند. او پرتوی است که اگر به مرکز خورشید بازگشت، باز به خورشید می نگرد و خود را خورشید نمی شناسد.

ولی عارف چنین نیست، چون به خورشید بازگشت و متصل شد خود را خورشید می شناسد. ادعیه و سخنان آسمانی ذوات معصومین روشنگر این فاصله عرش تا فرش است آنان بودند که بر این افق درخشیدند.

علی علیه السلام در نهج البلاغه به کمال می فرماید:

«... هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ وَ بَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ، وَ اسْتَلَانُوا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتَرَفُونَ، وَ اُنْسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ، وَ صَيَحَبُوا الدُّنْيَا بِأَيْدِيَانِ، اَرْوَاحَهَا، مُعَلَّقَةً بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى... (۱)؛ دانش، نور حقیقت بینی را بر آنان تافته و آنان روح یقین را دریافته و آنچه را نازپروردگان دشوار دیده اند، آسان پذیرفته اند. و بدانچه نادانان از آن رمیده اند خو گرفته، همنشین دنیایند با تن ها و جان هایشان آویزان است در ملاء اعلی، اینان جانشینان خدا بر زمینند و مردم را به دین او می خوانند. وه! که چه آرزومند دیدار آنانم؟».

ص: ۱۹۶

ولیک، با رسیدن بر این ستیغ و مقام افتراق جان از بدن، غوطه ی بحر تکلیفند و مدام به انجام فرائض و نوافل مشغول.

ابوالورداء نقل می کند شبی علی علیه السلام را در مناجات و نماز و دعا دیدم که ناگهان آوای آن حضرت قطع شد. دیگر حرکتی نداشت. پنداشتم خواب بر آن حضرت عارض شده، گفتم بروم و برای نماز صبح بیدارش کنم. می گوید: نزد آن حضرت آمدم، دیدم علی علیه السلام چون چوب خشکی روی زمین افتاده است نزدیک شدم او را حرکت دادم، ولی حرکت نکرد دست و پایش را جمع کردم، جمع نشد. گفتم: علی از دنیا رفته است. استرجاع گویان نزد فاطمه علیها السلام آمدم و چون داستان را برای فاطمه بیان کردم، او فرمود: «علی نمرده است و آنچه تو دیده ای، حالتی است که بر علی عارض شده از خوف و خشیت خدا» (۱).

آری این مطلع عرشی و این دل دادگی به حضرت دوست، در محراب نماز و ستایش و دعا، فرائض و نوافل است، که از جمال علی علیه السلام جلوه گر است.

اوست که:

«وَهُوَ قَابِضٌ عَلَىٰ لِحْيَتِهِ وَ يَتَمَلَّمُ تَمَلُّمَ السَّلِيمِ وَ يَبْكِي بُكَاءَ الْحَزِينِ...» (۲)

آیه مبارکه: اَمَّنْ هُوَ قَانَتْ اَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ ۳ در شأن اوست و ترجمانی از عبادت آن بزرگوار است (۳).

این طنین عرفان علی علیه السلام است که تجلی آن ملکوت را پر کرده بود، ولی در همه ی لحظه ها و آنات زندگی، در محراب بندگی و اطاعت و مسؤولیت است. او در محراب فرائض و تکلیف به سوی خدا در پرواز است، هر چقدر نزدیک تر و مقرب تر می گردد خدایش را بزرگ تر و خود را فانی و محو در انجام فرمان و تکلیف خدا می شناسد.

او که جلوه ای از عرفانش در مناجات شعبانیه می درخشد:

«إِلَهِي كَأَنِّي بِنَفْسِي وَاقِعُهُ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ قَدْ أَظْلَمَ حُسْنُ تَوَكُّلِي عَلَيْكَ...؛ إِلَهِي فَسِرَّنِي بِلِقَائِكَ...؛ إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ...؛ إِلَهِي وَ اجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتَهُ فَأَجَابَكَ، إِلَهِي وَ أَلْحِقْنِي بِنُورِ عِزِّكَ الْأَبْهَجِ...».

ص: ۱۹۷

۱- (۱) بحار، ج ۴۱، ص ۱۲.

۲- (۲) همان، ص ۱۵.

۳- (۴) بحار، ج ۴۱، ص ۱۳.

شگفتا! او که نیایش هایش در دعای صباح و کمیل و... عرفای بزرگ را مبهوت و متحیر ساخته است، و خطبه های توحیدیش در نهج البلاغه حکمای بزرگ را به اعجاب و شگفتی وا داشته.

عجبا! که از فهم مفاهیم یگانه ستایی او همه عاجزند، او همیشه بنده ی خداست و در محراب بندگی ساجد و راکع است.

مناجات علی علیه السلام در محراب مسجد کوفه، پرتوی از مقام بندگی او است. انبیاء و اولیاء خدا چنین بوده اند. حضرت شعیب علیه السلام بر بام بلند هفت شهر عشق ایستاده است. روحش لبریز از محبت خداست، ولی یک لحظه از مقام بندگی و تکلیف غافل نیست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«بکی شُعَيْبٌ مِنْ حُبِّ اللَّهِ حَتَّى عَمِيَ، فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَصِيرَهُ، ثُمَّ بَكَى حَتَّى عَمِيَ، فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَصِيرَهُ، ثُمَّ بَكَى حَتَّى عَمِيَ فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَصِيرَهُ، فَلَمَّا كَانَتْ...»<sup>(۱)</sup> همانا شعیب پیغمبر، از حب خدا آن قدر گریست تا چشمان او نابینا شد، بار دیگر خداوند چشمان او را به او باز گرداند، باز آن قدر گریه کرد تا چشمان او نابینا شد، باز خداوند دیدگان او را به او باز گرداند، باز آن قدر گریه کرد تا نابینا شد و دفعه سوم نیز خداوند دیدگان او را به او باز گرداند؛ چون نوبت چهارم شروع به گریستن نمود، خدای متعال به او وحی کرد ای شعیب! تا کی چنین خواهی کرد؟ اگر این گریه از ترس آتش است من تو را از آتش پناه دادم و اگر از شوق بهشت است، بهشت را بر تو مباح کردم. شعیب عرض کرد ای خدای من! تو می دانی که نه از بیم آشت گریانم و نه به شوق بهشت و لکن محبت تو بر دلم سخت جایگزین شده است و اگر این حالت ادامه یابد دامن شکیب را از دست خواهم داد مگر آنکه به دیدارت برسم».

پس خدا (جلّ جلاله) به او وحی کرد حال که چنین است کلیم خود (حضرت موسی) را به خدمتگزاری می فرستم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله که بر افق اعلاى سدره المنتهى تجلی کرد و در عین بلندی رتبه اش به خدا نزدیک و نزدیک تر شده، آن قدر بالا رفت که بیش از دو کمان و یا کم تر فاصله نماند، و در آنجا جبرئیل به بنده ی خدا وحی کرد آنچه را وحی کرد... با اینکه او را یک بار دیگر در نزد

ص: ۱۹۸



سدره المنتهی دیده بود، که جنت المأوی آنجاست و هنگامی دیده بود که آنچه بر سدره احاطه داشت آن را پوشانده بود»<sup>(۱)</sup>.

رسول خدا که آن قدر بالا رفت، که به وهم و اندیشه صدرها نیز نرسد، دریاهاى نور را هم در هم نوردید، گام در بهشت خدا نهاد و آن را مزین ساخت. این همه اوج و فراز و عروج و تجلی، که گستره ملکوت را پوشاند، مدام آن حضرت تکرار می فرمود: «چه کسی از من بنده تر»؛

«أَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا»<sup>(۲)</sup>؟ آیا بنده ی شکرگزار خدا نباشم؟ بنده ای سپاسگزار، هر لحظه و آن زندگی او، محراب عبادت خدا بود. و فرمانش بر فرائض و نوافل، امتثال و اطاعت امر خدای متعال. به راستی این اختلاف چرا؟

چرا عارف و فیلسوف، چون مقداری اوج می گیرد سخن از رفع تکلیف و محو آن می گوید؛

ابونصر فارابی: «فلا تسأل عما تباشره»<sup>(۳)</sup> می گوید و بوعلی نیز می گوید:

«چه بسا عارف را در حالتی که به او دست می دهد غفلتی حاصل می شود که در آن حال از همه چیز غافل می شود، او در آن حالت در حکم کسی است که تکلیفی ندارد و چگونه تکلیف داشته باشد و حال آنکه تکلیف از برای کسی است که تکلیف را تعقل کند و متوجه آن تکلیف باشد»<sup>(۴)</sup>.

خواجه نصیرالدین طوسی نیز در شرح کلام شیخ فرموده است:

«مقصود شیخ آن است که عارف در حال اتصالش به عالم قدس از این عالم غافل می شود و از هر چه در این عالم است غفلت می کند و در آن حال نسبت به وظایف و تکالیف شرعی اش اخلاقی روی می دهد که در این اخلال از برای او گناهی نیست که او در آن حال مانند کسی است که اصلاً تکلیف نداشته باشد زیرا تکلیف در حق کسی است که متوجه تکلیف باشد و بتواند تکلیف را تعقل نماید که در حال تعقل مکلف خواهد بود»<sup>(۵)</sup>.

ص: ۱۹۹

۱- (۱) نجم / ۷-۱۶.

۲- (۲) بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۶۴، ح ۵۹ و ص ۲۲۲، ح ۲۰.

۳- (۳) فص، ۲۶.

۴- (۴) اشارات، بوعلی، النمط التاسع فی احوال العارفين، ص ۳۹۴.

۵- (۵) همان.

آری، پاسخ این اختلاف دو مکتب، در بیان فاطمه علیها السلام است آنگاه که می فرماید:

«وَضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَهَا وَ «أَبَانَ» أَنْارَ فِي الْفِكْرِ مَعْقُولَهَا» (۱).

قلب انسان سراج نور توحید است و «لا- إله إلا الله» دل نوشته انسان است، افق قلب تجلی گاه عشق به خداست؛ ولی فروغ چشمه خورشید قلب از نورافشانی عقل است، آفتاب عقل بر سرزمین دل پرتو می افکند و محبت به خدا بازتابش این فروزندگی و پرتوافشانی است.

در ده ها آیه ی قرآن به نقش اساسی، هدایت گر و توحیدی عقل در قالب واژه ها و مفاهیم مختلفی اشاره گردیده است. گاهی انسان را با فرمان به «تدبّر» به خداشناسی و معرفت الله می خواند همانند: «این کتابی است که ما به سوی تو نازل کردیم تا در آیات آن تدبر کنند و در نتیجه خردمندان متذکر شوند» (۲).

و در آیات بسیاری از واژه ی «عقل» و مشتقات آن، فروغ معرفت الله ساطع و فروزان است.

گاهی اندیشه در آیات الهی، چلچراغ این راه است همانند: «به درستی که در خلقت آسمان ها و زمین و اختلاف شب و روز و کشتی ها که در دریا به سود مردم در جریانند و در آنچه که خدا از آسمان نازل می کند، یعنی آبی که با آن زمین را بعد از مرگش زنده می سازد و از هر نوع جنبنده در آن منتشر می کند و گرداندن بادهای و ابرهایی که میان آسمان و زمین مسخرند آیات و دلیل هایی است برای مردمی که تعقل می کنند» (۳).

باری واژه «عقل» و مشتقات آن فروغ حق ستایی و توحیدی را جلوه گرند و آیات بسیاری در قالب: أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۴ و لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۵ و إِنَّ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ۶ و... افق برین و هدایت گر عقل خداشناس را نمایان می سازند.

ص: ۲۰۰

۱- (۱) خطبه فدکیه، بلاغات النساء، ص ۱۹.

۲- (۲) ص / ۲۹.

۳- (۳) بقره / ۱۶۴.

واژه «فکر» و مشتقات آن نیز بازتابی از این حقیقت را تبیین می نمایند و آیاتی از قرآن تفکر و اندیشه در آفرینش خداوند را رمز و راز و دلیل خداشناسی می دانند همانند: «آنان که در همه ی حالات خدا را یاد می کنند و همیشه فکر در خلقت و آفرینش آسمان و زمین کرده، می گویند این دستگاه باعظمت را بیهوده نیافریده ای...» (۱).

واژه «نظر» و مشتقات آن نیز چشمه ی زلال دیگری است که از آن آب حیات آفرین معرفت و خداشناسی جاری است، انسان را به تفکر و نظر در ملکوت آسمان ها و زمین و گستره زیبای آفرینش فرا می خواند و این جهان با همه جلوه هایش را آینه تجلی نور خدا می داند همانند این آیه:

«چرا در ملکوت آسمان ها و زمین و هر چه را خدا آفریده است نمی نگرند و نمی اندیشند...» (۲).

بدون شک، آن که در این بحر بی کران هستی شناور گردد و مرغ اندیشه و خرد او بر این آسمان پرواز کند، از هر پدیده ای طنین «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می شنود و آیا ممکن است بر چهره جان او غبار شک باقی بماند؟ هرگز! أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ ۳.

به هر روی، آموزه های وحی عقل را افق برین معرفت خدا می شناسد، و فاطمه علیها السلام از این گل واژه های وحی فروغ سخن خود را متور ساخته، و فرمود:

«وَأَبَانَ (أَنَارَ) فِي الْفِكْرِ مَعْقُولَهَا» (۳).

همین حقیقت که «عقل» مشرق فرهنگ توحید و خداشناسی است در سخنان سایر اهل بیت علیهم السلام چون گوهری تابناک می درخشد و عقل را باب توحید و خداشناسی معرفی کرده اند.

### عقل در نگاه روایات

گفتار ذوات مقدس معصومین علیهم السلام نیز ترجمانی از وحی است و همان مکانت معرفتی - دینی را برای عقل تعریف می کنند.

ص: ۲۰۱

۱- (۱) آل عمران / ۱۹۱.

۲- (۲) اعراف / ۱۸۵.

۳- (۴) بلاغات النساء؛ زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، ص ۱۲۶.

امام باقر علیه السلام در وصف عقل می فرماید:

«لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ، ثُمَّ قَالَ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ، وَلَمَّا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِيمَنْ أَحَبُّ أَمَّا إِنِّي إِيَّاكَ آمُرُ، وَإِيَّاكَ أَنْهِي وَإِيَّاكَ أَعِاقِبُ وَإِيَّاكَ أُثِيبُ (۱)؛ چون خدا عقل را آفرید، او را به سخن آورد - و مزین به نطق ساخت -، فرمانش داد پیش آی، پیش آمد و گفتش پس رو، پس رفت. آن گاه فرمود: «به عزت و جلال خودم سوگند، خلقی از تو محبوب تر نیافریدم، تو را به کسی دهم که محبوب من است، تو مخاطب امر و نهی من هستی و کیفر و پاداشم به حساب توست».

و در حدیث اصبع بن نباته از علی علیه السلام آمده که:

«خاستگاه دین و حیاء عقل است، آنجا که عقل باشد فروغ دین و حیاء نمایان است» (۲).

امام صادق علیه السلام در تعریف عقل می فرماید:

«الْعَقْلُ: مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانَ... (۳)؛ عقل آن چیزی است که به وسیله ی آن خدا عبادت و پرستش می گردد و بهشت به دست می آید».

راوی با تعجب می پرسد: پس آنچه در معاویه بود چه بود؟ - آیا او از گوهر خرد و عقل بهره مند بود یا نه و اگر بود پس چرا به جای بندگی خدا به جنگ با خدا و ولی او برخاست و جهنم را برای خود آماده ساخت؟ - امام صادق فرمود:

«تِلْمِكَ الْتَكْرَاءُ! تِلْمِكَ الشَّيْطَانُ، وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ (۴)؛ آن نیرنگ و شیطنت بود که مانند و شبیه به عقل است ولی عقل نیست».

و نیز آن حضرت فرمود:

«مَنْ كَانَ عَاقِلًا كَانَ لَهُ دِينٌ وَ مَنْ كَانَ لَهُ دِينٌ دَخَلَ الْجَنَّةَ (۵)؛ هر که از گوهر عقل بهره مند باشد دین دارد و هر که دین دارد به بهشت می رود».

به هر روی، دین پدیده مبارکی است که تجلی گاه آن آفاق عقل و خردورزی است. این

ص: ۲۰۲

۱- (۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۱۰، ح ۱.

۲- (۲) همان، ح ۲.

۳- (۳) همان، ح ۳.

۴- (۴) همان.



مفهوم عصاره ده ها روایت است. ثواب و پاداش به یمن وجود عقل است و قدر منزلت ایمان و عبادت با آن محاسبه می شود (۱).

رسول خدا صلی الله علیه و آله در توصیف عقل و مکانت آن می فرمایند:

«مَا قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئًا أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ...» (۲)؛ خدا میان بندگانش چیزی بهتر از عقل قسمت نکرده است، خواب عاقل بهتر از شب زنده داری جاهل است، و اقامت عاقل بهتر از رنج و حرکت و جهاد جاهل است، خدا پیغمبر و رسولی را مبعوث نساخت مگر آنکه عقل او را کامل ساخت و عقلش بهتر از عقل همه امتش بوده، هیچ بنده ای فرائض خدا را انجام ندهد تا در پرتو عقل خود آن را دریابد. همه ی عابدان از نظر برتری عبادت به عاقلان نرسند. عقلا، همان خردمندان، و صاحبان لب و اندیشه ژرفند (۳) که قرآن آنان را می ستاید و می فرماید: وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ۴.

### ستیغ و راهبرد عقل

در عرصه توحید و دین مداری در روایت هشام بن حکم از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام مشاهده می گردد، روایتی که افزون بر ۳۶ آیه قرآن در آن می درخشد و مصداق بارز «نور علی نور» است. افق های هدایت و دلالت عقل، در تمام عرصه ها و ساحت های دینی از توحید و معارف، احکام و اخلاق و آداب و... در آن نمایان و به آیات قرآن مستند و مدلل گشته است. شگفتا! که در تمام این عرصه ها، عقل نور هدایت می افشاند.

### شگفتی های آفرینش

باری، با دقت و اندیشه و خردورزی، در پرتو چراغ عقل، انسان به معرفت الهی می رسد بهترین کتاب این مکتب، کتاب آفرینش بدیع و زیبای خداست، نظامی هماهنگ که هر شیء آن جلوه ای از معرفت خدا را به نمایش می گذارد. آموزه ی وحی گزارش می دهد که پروردگار متعال همه چیز را نیکو آفریده: الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ۵ وَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى ۶.

ص: ۲۰۳

۱- (۱) همان، ح ۷-۹.

۲- (۲) همان، ح ۱۱.

۳- (۳) همان، ص ۱۲، ح ۱۱.

پروردگار متعال، همه چیز را زیبا و نیکو آفریده و آنچه را لازم داشت تا به سیر خود ادامه داده و روند تعالی و تکامل خویش را ادامه دهد به او عنایت کرد، همه ی موجودات حتی حشرات از این فیض و لطف خداوند محظوظند.

امیرالمؤمنین در خطبه ای چنین می فرماید:

«وَلَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ، وَ جَسِيمِ النِّعْمَةِ، لَرَجَعُوا إِلَى الطَّرِيقِ، وَ خَافُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ، وَ لَكِنَّ الْقُلُوبَ عَلِيلَةٌ، وَ الْبَصَائِرُ مَدْحُولَةٌ...» (۱)؛ اگر در بزرگی قدرت و کلانی نعمت او می اندیشیدند، به راه راست باز می گردیدند و از آتش سوزان عذاب می ترسیدند؛ لیکن دل ها بیمار است و بینش ها عیب دار، آیا به خردترین چیزی که آفریده نمی نگرند، که چسان آفرینش او را استوار داشته و ترکیب آن را برقرار؟ آن را شنوایی و بینایی بخشیده، و برایش استخوان و پوست آفریده. بنگرید به مورچه و خردی چته آن و لطافتش در برون و نهان چنان است که به گوشه ی چشمش نتوان دید، و با اندیشیدن به چگونگی خلقتش نتوان رسید، چگونه بر زمین جنبد و به کسب روزی خود کوشد، دانه را به لانه ی خود برد و در قرارگاه خویش آماده اش کند. در گرما برای سرمای خود فراهم آورد، و به هنگام درون رفتن، برون شدن را فریاد دارد، رزق او پذیرفته گردیده و روزی اش در خور وی رسیده، نعمت دهنده او را وانگذارد، و پاداش دهنده محرومش ندارد، هر چند بر خشک سنگی باشد صاف و تابان، یا بر سنگی فسرده در بیابان، و اگر بنگری در گذرگاه های خوراک او که - چسان - از بالا و زیر - پیوسته است به هم - و آنچه درون اوست از غضروف های آویخته به دنده تا شکم، و آنچه در سر اوست از چشم و گوش هم، از آفرینش او جز شگفتی نتوانی و در وصف او به رنج درمانی».

پس بزرگ است خدایی که او را بر دست و پاهایش بر پا داشت و به ستون های - بدنش - نگاهش داشت. در آفرینش آن آفریدگاری با او شریک نبود و در خلقت آن توانایی وی را کارساز نه. اگر چشم اندیشه ات را در گونه گون راه های آفرینش بگردانی تا خود را به نهایت آن راه ها رسانی، تو را جز این نشان ندهد که آفریننده ی مورچه و خرما بن یکی است، به خاطر دقتی که جدا جدا در آفرینش هر چیز به کار رفته است و اختلاف دقیق و دیرباب که در خلقت هر جاندار با جا نداری دیگر نهفته است و میان کلان و نازک اندام، و گران و سبک و نیرومند و ناتوان، در آفرینش جز همانندی نیست و خلقت آسمان و هوا، و بادها و آب یکی است.

ص: ۲۰۴

پس به چشمه آفتاب و ماه بنگر و درخت و گیاه و آب و سنگ و شب و روز رنگارنگ و روان گشتن این دریاها و فراوانی این کوه‌ها و درازی ستیغ‌های کوه و گونه‌گونی لغت‌ها و زبان‌های مردم، پس وای بر آن که تقدیرکننده را نپذیرد و تدبیرکننده را ناآشنا گیرد، پنداشته‌اند همچون گیاهانند که آنان را کارنده‌ای نیست و اختلاف صورت‌هایشان را سازنده‌ای... و اگر خواهی از ملخ بگویم که دو دیده‌ی سرخ آفرید برای آن، و دو حدقه برایش افروخت چون ماه تابان، و او را گوشی بداد پوشیده و پنهان و برایش دهانی گشود به اعتدال و حسی نیرومند و به کمال، و دو دندان نیشش که به آنها ببرد و دو پای داس مانند که بدان‌ها چیزی را بگیرد، کشاورزان در کشت خود از آن می‌ترسند و توانایی راندنش را ندارند هر چند همه‌ی کسان خود را فراهم آرند، تا گاهی که در جست و خیزهایش روی به کشته‌آرد، و هر چه خواهش آن است روا دارد؛ و همه‌ی اندام ملخ به اندازه‌ی یک انگشت باریک نیست.

پس بزرگ است خدایی که آنچه در آسمان‌ها و زمین است خواه ناخواه او را سجده نماید و خوار و فروتن گونه و چهره بر زمین ساید، و از سر تسلیم و ناتوانی طاعت او بپذیرد و از بیم و ترس رشته فرمان‌بری او را در گردن گیرد؛ و پرنده رام فرمان‌اوست... این کلاغ است و این عقاب و این کبوتر است و این شترمرغ، هر پرنده را به نام خواند و روزی او را پذیرفته و به او رساند؛ و ابرگران بار را بیافرید و باران پیوسته را از آن ببارانید و نصیب هر جا را معین گردانید؛ و زمین را، از پس آنکه خشک بود تر کرد و پس از آنکه رستنی نداشت گیاه از آن برآورد»<sup>(۱)</sup>.

نیکو مولوی سروده است:

پس یقین در عقل هر داننده هست این که با جنبنده جنباننده هست

گر تو او را می‌بینی در نظر

فهم کن آن را به اظهار اثر

تن به جان جنبد نمی‌بینی تو جان لیک از جنیدن تن جان بدان<sup>(۲)</sup>

باری، فروغ معرفت او از همه چیز ساطع و فروزان است و این تابش را با چشم عقل می‌توان مشاهده کرد و همه موجودات به پاس این عظمت و شکوه به ذکر و تسبیح او مشغولند.

ص: ۲۰۵

---

۱- (۱) همان، ص ۱۹۸-۱۹۹.

۲- (۲) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص ۲۴۸ به نقل از مثنوی.



به ذکرش هر چه بینی در خروش است دلی داند درین معنا که گوش است

نه بلبل بر گلش تسبیح خوانی است که هر خاری به تسبیحش زبانی است (۱)

باید با پای جان به سویش خرامان شد، و او را در نگاه عقل شناخت و در کعبه قلب زیارت کرد

ای خوشا نفسی که شد در جستجو

پس تفحص کرد حق را کو به کو (۲)

در خطبه ای دیگر نیز آن حضرت جلوه ای از شکوه آفرینش خدای را بیان داشته و در آن از راز هماهنگی اضداد پرده برداشته و فرموده است: «هر چیزی را به اندازه پدید آرد، نه با اندیشیدن در کیفیت و مقدار... هستی او بر زمان ها پیش است و وجودش بر عدم مقدم است و ازلیت او را آغازی نیست، با نهادن قوه ادراک - در انسان - معلوم گردید که او را مرکزی برای ادراک نیست، و از اینکه برخی آفریده ها را ضد دیگری آفرید نبودن ضدی برای او دانسته گردید و با سازواری که میان چیزها پدید آورد دانسته شد که برای او قرینی تصور نتوان کرد (۳).

روشنی را ضد تاریکی قرار داد و سپیدی را ضد سیاهی و تری را مخالف خشکی، و گرمی را مخالف با سردی نهاد. ناسازواری طبیعت را با یک دیگر هماهنگ کننده است، و جداها از هم را فراهم آورنده و دورها از یک دیگر را نزدیک سازنده، و نزدیک ها را جداگر داننده....

پس:

«بِهَا تَجَلَّى صَانِعُهَا لِلْعُقُولِ وَ بِهَا امْتَنَعَ عَنِ نَظْرِ الْعُيُونِ» (۴)

این آفرینش بدیع و زیبا با آن همه راز و عظمت، فروغ خداشناسی را به عقل ها نمایان ساخت.

ص: ۲۰۶

۱- (۱) همان به نقل از کلیات سعدی.

۲- (۲) دیوان شیخ بهائی، ص ۱۵۳.

۳- (۳) نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶، ص ۲۰۰.

۴- (۴) همان.

نظامی هماهنگ، که ذره ای از آن بیهوده آفریده نشده است، همه ی پدیده ها چون رود نوری به سوی هدفی در حرکتند. و این همه عظمت و زیبایی در پرتو عنایت و حکمت خدای متعال است.

اذ مقتضى الحكمة و العناية ایصال كل ممكن إلى النهایه

همه باید بر قله هدف برسند، چون اقتضای حکمت ربانی است و به گفته شاعر:

خرامیدن لاجوردی سپهر همی گرد برگشتن ماه و مهر

مپندار کز بهر بازیگری است سرا پرده ی این چنین سرسریست

در این رشته یک ذره بیکار نیست سر رشته بر ما پدیدار نیست

نه زین رشته سر می توان تافتن نه سر رشته را می توان یافتن

آری، این سروش وحی است که این آموزه ها را به بشر می آموزد: إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاختلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ؛ همانا در خلقت آسمان ها و زمین و جریان شب و روز و نظم و ترتیب دقیق آن ها نشانه هایی است برای اندیشمندان، آنان که همواره و در همه حال به یاد خدا هستند و می اندیشند در آفرینش بدیع آسمان ها و زمین، فریاد برمی آورند: رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ! پروردگارا! این گردونه ی هستی، این بی کران پدیده ها، این آسمان ها و زمین و این همه آفریده، پروردگارا، این مجموعه ی عظیم را بیهوده نیافریدی و تو از هر کار بیهوده و عبث منزهی.

به هر روی، رخسار جمال یار در نهایت اشراق و روشنگری است، همه جا را احاطه کرده و پرتو آن همه چیز را فرا گرفته ذره ای از ملکوت آسمان ها و زمین از تجلای جمال او محروم نیست و به قول عطار:

نه بینم در جهان مقدار مویی که او را نیست با روی تو رویی

جهان از تو پر و تو در جهان نه همه در تو گم و تو در میان نه

ترا تا ذره ذره راه بینم دو عالم ثم وجه الله بینم

شگفتا از این تابش و فروزندگی، او که جمالش همه ی هستی را احاطه کرده و در پرتو نور وجهش همه جا و همه چیز روشن است و اسماءش تمام ارکان هستی را آکنده و لبریز ساخته، چگونه بر ما مخفی و نهان است؟

آری، گاهی شدت ظهور خود حجاب آشکار بودن است زیرا چیزها را با ضدش می توان شناخت؛ ولی آن وجود اقدس که هستی آن همه جا را فرا گرفته تا آنجا که ضدی را در برابر او مجال ظهور نیست، شناختش - بر مانند ما - مشکل خواهد بود. به راستی اگر خورشید را غروبی نبود و مدام این چشمه نور در حال نورافشانی بر ما بود، ما باور می کردیم وجود او را؟ و به قول محمود شبستری:

اگر خورشید بر یک حال بودی شعاع او به یک منوال بودی

ندانستی کسی کاین پرتو اوست نبودی هیچ فرق از مغز تا پوست

جهان جمله فروغ نور حق دان حق اندر وی ز پیدایی است پنهان

چه نور حق ندارد نقل و تحویل نیابد اندر او تغییر و تبدیل (۱)

بنابراین باید به ساحت قدسی او زمزمه و نیایش کرد که:

«فَسُبْحَانَ مَنْ اِخْتَجَبَ بِاشْرَاقِ نُورِهِ، وَ اِخْتَفَى عَنِ الْبَصَائِرِ وَ الْأَبْصَارِ بِظُهُورِهِ (۲)؛ پاک و منزّه است خدایی که اشراق نورش پرده جمالش گشته و از دیده ها و عقل ها به خاطر شدت ظهورش ناپیداست».

او از فرط پیدایی و ظهور نهان و ناپیداست. و به گفته مرحوم حکیم سبزواری:

یا من هو اِخْتَفَى لِفِرْطِ نُورِهِ الظَّاهِرِ الْبَاطِنِ فِي ظُهُورِهِ

شدت ضیاء و نورانیتش، موجب نابینایی ما و نهان بودن او گشته است. البته ما چنین هستیم، چون معرفت دارای مراتب مختلف و آفاق گوناگون است آنچه که بر ما نهان است،

ص: ۲۰۸

۱- (۱) به نقل از امدادهای غیبی در زندگی بشر، ص ۷۴.

۲- (۲) بحار، ج ۶۴، ص ۱۳۹، ح

آفتاب زندگی دیگران است، آنان که پرده پندار دریدند، و حجب نور را به فروغ بصیرت جان شکافتند آنان، به جز او چیزی ندیده و نمی بینند.

و در نیایش عرفه ی آن چهره های عرشی چنین می خوانیم:

«إِلَهِي تَرُدُّدِي فِي الْأَثَارِ يُوجِبُ بُعِيدَ الْمَزَارِ، فَاجْمَعْنِي عَلَيْكَ بِحُدْمِهِ تُوَصِّدْ لِي إِلَيْكَ، كَيْفَ يُشِيدُ عَلَيْنَا بِمَا هُوَ وَجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ، أَيْكُونُ لِعَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ، مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ، وَ مَتَى بُعِدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْأَثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ، عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيْبًا، وَ حَسِيْرَتْ صِفْقَهُ عَبِيدٌ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيْبًا... (۱)؛ خدای من! تماشا و سیاحت و سیر من در نمودها و جلوه های جهان هستی، مقصدم را که زیارت بارگاه تو است دور می سازد، پس مرا خدمتی فرما که به وصال و شهود جمالت زود رساند، چگونه به آثاری که در وجود خویش محتاج تواند بر وجود تو استدلال کنم، آیا موجودی غیر تو ظهوری دارد که آن ظهور از تو نیست؛ تا او سبب پیدایی تو شود. تو کی از نظر پنهانی تا با دلیل و برهان آشکار شوی و کی از ما دور شدی تا آثار و مخلوقات ما را به تو نزدیک سازد. کور باد چشمی که تو را نمی بیند، با آن که همیشه تو مراقب و همنشین او هستی و در زیان باد بنده ای که بهره ای از عشق و محبت تو نیافت ای خدا، تو امر کردی که خلق برای شناسائیت به آثار رجوع کنند، اما مرا رجوع ده به تجلیات انوار خودت تا بی توجه به آثار به شهود حضرتت نائل گردم...».

باری، اگر چه برای قلب اصطلاحات و کاربردهای گوناگونی استعمال شده و قلب را به خوب و بد تقسیم کرده اند، و عقل را فقط گوهری فروزنده و قدسی که درخشش آن در عبودیت خداست؛ ولی از یک نگاه دیگر می توان این دو را تجلای یک حقیقت دانست، عقل چون نور و قلب افق نورانیت اوست.

در قرآن واژه ی قلب به کرات استعمال شده، ولی عقل به عنوان گوهری مستقل به کار نرفته و فقط کاربرد آن بیان گردیده است، ولی گاهی قلب استعمال گردیده و منظور عقل است.

ص: ۲۰۹

اگر در قرآن می خوانیم: لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا ۱ و نیز: فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا ۲ و نیز: أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا ۳ و همانند این آیات، که فروغ و فروز عقل از سیمای قلب نمایان است و قلب همان قوه و چشمه زلال معرفت و ادراک تعریف گردیده است.

در روایات نیز، چنین تعریفی برای قلب شده است، در پرتو آیه: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ ۴ در حدیث هشام، امام کاظم علیه السلام می فرماید: «یعنی عقل» (۱)؛ و نیز امام صادق می فرماید:

«القلب يتكل على الكتابه» (۲)؛ و نیز روایت هشام بن حکم که قلب را امام و راهبر حواس بدن معرفی می نماید و می گوید:

«... فَإِنَّمَا أَقَامَ اللَّهُ الْقَلْبَ لِشَكِّ الْجَوَارِحِ؟ قَالَ: نَعَمْ؛ قُلْتُ لِأَبَدٍ مِنَ الْقَلْبِ وَإِلَّا لَمْ تَسْتَيِّقِنِ الْجَوَارِحُ؟ قَالَ نَعَمْ...» (۳).

در حدیث مفصل هشام بن حکم از حضرت امام کاظم علیه السلام «عقل» و «قلب» تجلای یک حقیقت بوده، و آثار و کاربرد و پیامدهای مشترک و هماهنگ دارند (۴). هر دو فروغ و فروز «نفس ناطقه قدسیه» می باشند؛ نفسی که امیرالمؤمنین در تبیین آن برای کمیل فرمود: «آن نفس دارای پنج قوه است: فکر، ذکر، دانش، بردباری و حلم و تعالی طلبی» (۵).

به هر روی، آفتاب روح قدسی، دو جلوه گاه دارد؛ عقل و قلب، چون چشم عقل بر جمال معبود می نگرد، چشمه عشق از قلب جاری می گردد، پس عقل عاشق می شود و چون اوج آدمیت که تجلی آن در «نفس کلیه الهیه» است به مقام ذات احدیت متوجه می گردد، در آن مقام که جلوه اش: «یا من دل علی ذاته بذاته» می باشد، باز مقام دلیل و دلالت و عقل فروزنده است.

ص: ۲۱۰

۱- (۵) اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶، ح ۱۲.

۲- (۶) همان، کتاب فضل العلم، ص ۵۲، ح ۸.

۳- (۷) همان، کتاب الحججه، ص ۱۷۰، ح ۳.

۴- (۸) همان، ج ۱، کتاب العقل و الجهل، ص ۱۳، ح ۱۲.

۵- (۹) حکمت الهی، در شرح فصوص، فص ۳۳، ص ۵۲.

و نیز در حدیث امام صادق در بیان جنود عقل و جهل، این یگانگی و وحدت مشاهده می شود، گویی هر دو تابش و جلوه ی یک خورشیدند، اگر به جنود و سربازان این دو لشکر نظاره شود، مشهود است که فرماندهان این سربازان قلب و عقل عملی با هم می باشند، گاهی عقل و گاهی قلب آن سرباز را فرا می خواند.

از این منظر و نگاه آسمانی ادعیه و نیایش های مأثوری که از ذوات مقدس معصومین علیهم السلام به ما رسیده قابل تحلیل و تبیین است؛ چرا که در آن نیایش طنین فروغ عقل، و عشق دل با هم موج می زند، عقل و عشق در هم تنیده اند، گویی دلالت و هدایت یک چهره عقل و محبت و عشق چهره دیگر همان گوهر قدسی است، عقل آنگاه که به او می نگرد عاشق است و زلال عشق از قلب سلیم جاری می سازد، و چون به مقام عبد باز می گردد دلیل و برهان است.

این زلال معرفت جاری از آموزه های وحی و سنت است و ادعیه و مناجات ائمه هدی علیهم السلام تجلی گاه آن است.

این نگاه وحدت گرا از آموزه های مکتب امامت است آن ذوات مقدس میان عقل و قلب جدایی نمی دیدند، ولی فلاسفه و عرفا راهی دیگر پیموده اند، یکی بر مرکب عقل سوار، و چشم قلب را تاریک می بیند، و آن دیگری قلب را افق برین معرفت دانسته و پای استدلالیان را چوبین می داند.

گویند: «بوعلی سینا را با ابوسعید ابوالخیر ملاقاتی رخ داد و پس از آنکه از خلوت بیرون آمدند از ابن سینا سؤال شد ابوسعید را چگونه دیدی؟ گفت آنچه ما می دانیم او می بیند و از ابوسعید پرسیدند شیخ الرئیس را چگونه یافتی؟ گفت: به هر جا که من با قدم شهود رفتم این کور را عصازنان آنجا دیدم»<sup>(۱)</sup>.

در نگاه برین و آسمانی مکتب اهل بیت علیهم السلام، میان دل و عقل دیواری نیست بلکه در نگاه توحید محور این مکتب، «موصول» معقول و معقول «موصول» است. از هر دو، فروغ یک حقیقت می درخشد و آفتاب «معرفه الله» از هر دو ساطع و فروزان است.

ص: ۲۱۱

## تنزیه ساحت کبریایی

فاطمه، پس از توحید و تبیین آن به توصیف خداوند متعال می پردازد و در مقام تنزیه باری تعالی صفاتی را از ساحت عظمت او نفی می کند و می گوید:

«الْمُتَّبِعُ مِنَ الْأَبْصَارِ رُؤْيَتُهُ، وَ مِنَ الْأَوْهَامِ الْإِحَاطَةُ بِهِ»<sup>(۱)</sup>؛ خداوندی که امکان دیدن او نیست، توصیف او برای کسی مقدور نمی باشد و به خیال کسی نمی گنجد.

در این فراز فاطمه علیها السلام جلوه ای از جلال خدای متعال را نمایان ساخته است. آری

«الْمُتَّبِعُ مِنَ الْأَبْصَارِ رُؤْيَتُهُ»؛ هرگز امکان دیدنش نمی باشد. این حقیقت چون زلال نوری است که در سخنان اهل بیت علیهم السلام جاری است و آموزه ی وحی و قرآن است.

امیرالمؤمنین به کرات در توصیف و تقدیس خداوند، موضوع «امتناع رؤیت» را مطرح، و ساحت کبریایی خداوند را از این صفت منزّه دانسته اند.

آن حضرت می فرمایند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا تُدْرِكُهُ الشَّوَاهِدُ، وَ لَا تَحْوِيهِ الْمَشَاهِدُ، وَ لَا تَرَاهُ النَّوَظِرُ...»<sup>(۲)</sup>؛ سپاس خدایی را که حس های ظاهری او را نتواند دریافت؛ و هیچ جای قرار گرفتن وی را در خود، بر نتواند تافت و دیده ها او را نخواهد دید.

در این ستایش آن حضرت در آغاز می فرماید:

«هیچ حس ظاهری او را نمی یابد و آن گاه دیده را مطرح فرموده که هرگز آن خورشید بر افق تنگ چشم نمایان نمی گردد».

و نیز آن حضرت می فرماید:

«لَمْ تَرَكَ الْعَيْونُ فَتُخْبِرَ عَنْكَ»<sup>(۳)</sup>؛ دیده ها تو را ندیده است تا از تو خبر دهد که تو پیش از هر آفریده ای که خواهد وصف تو گوید».

ص: ۲۱۲

۱- (۱) بلاغات النساء، ص ۲۳؛ زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، ص ۱۲۶.

۲- (۲) نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵، ص ۱۹۷.

۳- (۳) همان، خطبه ۱۰۹، ص ۱۰۲.

و نیز آن حضرت می فرماید:

«و الظَّاهِرِ لَأَبْرُؤِيهِ، وَ الْبَاطِنِ لَأَبْلَاطِفِهِ (۱)؛ آشکار است نه پدیدار و نهان است نه ناپدیدار».

و نیز آن حضرت می فرماید:

«و لَأَتُحِيطُ بِهِ الْأَبْصَارُ وَ الْقُلُوبُ (۲)؛ و نه دیده ها و نه دل ها او را فراگیر است».

و نیز آن حضرت می فرماید:

«أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِ رُؤْيِهِ... (۳)؛ ستایش خدایی را که شناخته است بی آنکه دیده شود».

و نیز آن حضرت می فرماید:

«و الرَّادِعُ أَنَا سَيِّئِ الْأَبْصَارِ عَنِ أَنْ تَنَالَهُ أَوْ تُدْرِكَهُ (۴)؛ دیده ها را نگذارد تا بدو تواند رسید، یا عظمت و بزرگی وی را تواند دید».

باری، فروغ حق متجلی است و همه ی ملکوت آفرینش را لبریز ساخته، ولی هرگز خدای متعال در دیده ها ننگجد و هیچ حسی را قدرت مشاهده او نیست

«و لَأَتُدْرِكُهُ الْحَوَاسُّ فَتَحِسُّهُ، وَ لَأَتَلْمِسُهُ الْأَيْدِي فَتَمَسُّهُ (۵)».

با آن که ناپیداست و لیک، معرفتش فرزونده ترین مهر تابان است.

این حقیقت در نظم بعضی از عارفان ادیب درخشیده و طنین افکن است. ابوسعید ابوالخیر چنین سروده:

ای در طلب تو عالمی در شر و شور نزدیک تو درویش و توانگر همه عور

ای با همه در حدیث و گوش همه کر وی با همه در حضور و چشم همه کور

ای در دل من اصل تمنا همه تو وی در سر من مایه ی سودا همه تو

ص: ۲۱۳

۱- (۱) همان، خطبه ۱۵۲، ص ۱۴۹.

۲- (۲) همان، خطبه ۸۵، ص ۶۶.

۳- (۳) همان، خطبه ۹۰، ص ۷۳ و خطبه ۱۸۳، ص ۱۹۳.

۴- (۴) همان، خطبه ۹۱، ص ۷۴.





هر چند بروزگار در می نگرم امروز همه تویی و فردا همه تو(۱)

و همو سروده است:

ای در دل و جان صورت و معنا همه تو مقصود همه ز دین و دنیا همه تو

هم با همه همدمی و هم بی همه تو ای با همه تو بی همه تو نی همه تو(۲)

باری

حجابش ز هر دیده عین ظهور به خلق است نزدیک و از جمله دور

و به قول حافظ:

نه در برابر چشمی نه غایب از نظری نه یاد می کنی از من نه می روی از یاد

این حقیقت که او با همه ی ظهور و پیدائش دیدنی نیست از چراغ عقل نمایان است.

علی علیه السلام می فرماید:

«بِهَا تَجَلَّى صَانِعُهَا لِلْعُقُولِ، وَ بِهَا امْتَنَعَ عَنْ نَظْرِ الْعُيُونِ (۳)؛ به آفریده ها، آفریننده بر خردها آشکار گردید که آفریننده را هرگز نتوان دید».

به قول شیخ محمود شبستری:

به زیر پرده ی هر ذره پنهان جمال جانفزای روح جانان

هر آن چیزی که در عالم عیان است چو عکس آفتاب آن جهان است(۴)

و در سروده ی فیض چنین آمده:

کردی تجلی بی نقاب تابان تر از صد آفتاب ما را فکندی در حجاب از ابر استدلالها

آثار خود کردی عیان در گلشن حسن بتان تا سوی حسن بی نشان جان ها گشاید بال ها

ای فیض بس کن زین انین در صنع صانع را ببین تا آن ز من کز این زمین افتد برون اقبالها(۵)

- ۱- (۱) دیوان ابوسعید ابوالخیر، ص ۴۵.
- ۲- (۲) همان، ص ۴۶-۸۳.
- ۳- (۳) نهج البلاغه، خطبۀ ۱۸۶، ص ۲۰۰.
- ۴- (۴) گلشن راز، شیخ محمود شبستری، ص ۹۷ و ۷۳.
- ۵- (۵) دیوان فیض کاشانی، ص ۱.

فاطمه علیها السلام در ادامه پیرامون مقام تنزیه می فرماید:

«وَمِنَ اللَّسَنِ صِفَتُهُ»<sup>(۱)</sup>؛ و زبان ها را قدرت توصیف او نیست، آری سپاس خدایی را که سخنوران در ستودن و توصیف او بمانند، این گهر از زبان علی شوی فاطمه علیها السلام فرو می ریزد:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مَدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ»<sup>(۲)</sup>.

و نیز آن حضرت می فرماید:

«... وَ لَا يَصِفُهُ لِسَانٌ»<sup>(۳)</sup>؛ هیچ زبانی وصف او نتواند.

باری، هیچ زبانی را توان توصیف و ستایش او نیست؛ زیرا:

«لِإِفْتِرَاقِ الصَّانِعِ وَالْمُضَيَّنُّوعِ، وَالْحَادِّ وَالْمَحْدُودِ، وَالرَّبِّ وَالْمَرْبُوبِ»<sup>(۴)</sup>. سازنده و ساخته از یکدیگر جدایند و فراگیرنده و فراگرفتهن یکسان نیند، و پروردگار و پرورده دو تایند.

کجا در تصور آید، تا زبان پرده از رخ یار برگیرد و در اوهام گنجد، تا در سخن به پایش بیافشانند، هیهات! هرگز مرغ پران اندیشه را بر ساختش توان پرواز نیست، بدین دلیل هیچ توصیف گر و ستایشگری را توان مدحت او نمی باشد:

در وصف تار مویت یک مو بیان نکردم با آنکه در تکلم هر موی من زبان شد<sup>(۵)</sup>

و به گفته ی مولوی:

منطقم را کرد ویران وصف تو راه گفتن بسته شد مانده است آه

آه دردت را ندارم محرمی چون علی آه می کنم در قعر چاه

چه بجوشد نی بروید از لبش نی بنالد راز من گردد تباه<sup>(۶)</sup>

باید همانند سعدی با عجز و ناله فریاد زد که:

من در همه قول ها فصیحم در وصف شمایل تو اخرس

ص: ۲۱۵

۱- (۱) بلاغات النساء، ص ۲۳؛ زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام.

۲- (۲) همان، خطبه ۱، ص ۲.

۳- (۳) همان، خطبه ۱۷۸، ص ۱۸۶.

۴- (۴) همان، خطبه ۱۵۲، ص ۱۴۹.

۵- (۵) دیوان فروغی بسطامی، ص ۱۰۶.

۶- (۶) کلیات دیوان شمس تبریزی، ص ۸۸۶.

باری برای تسکین جان و آرامش روان زمزمه کنیم:

ای روی تو آرام دل خلق جهانی بی روی تو شاید که نبینند جهان را

در صورت و معنا که تو داری چه توان گفت حسن تو ز تحسین تو بسته است زبان را(۱)

و نیز آن حضرت می فرماید:

«وَمِنَ الْأَوْهَامِ الْأَحَاطَةِ بِهِ؛ آری به خیال کسی هم نمی گنجد»(۲).

فاطمه علیها السلام در این فراز، نخست فرمود: هرگز با چشم دیده نمی شود. شاید کسی تصور کند که او هرگز دیده نمی شود ولی هستند موجوداتی که دیده نمی شوند ولی توصیفاتشان در زبان جاری می گردد، آن حضرت فرمود: هرگز! هیچ زبانی نمی تواند او را توصیف نماید؛ و زیان کم تر از آن است که مشرق تابان وصف خدا گردد.

اکنون ممکن است در ذهن کسی خطور کند که او دیده نمی شود و به زبان هم توصیف او ممکن نیست، ولی ممکن است در وهم و خیال بگنجد! فاطمه علیها السلام می فرماید: «هرگز! چنین نیست و مرغ وهم و پندار اندیشه کوچک تر از آن است که به آن ساحت پرواز کند».

علی علیه السلام نیز در زلال سخنان حق نمای خود این مقصود را بیان داشته و فرموده است:

«لَا تَقَعُ الْأَوْهَامُ لَهُ عَلَى صِفَةٍ (۳)؛ نه پندارها برای او صفتی داند و شناسد».

و نیز می فرماید:

«لَمَّا تَقَدَّرُ الْأَوْهَامُ بِالْحُدُودِ وَالْحَرَكَاتِ، وَ لَا بِالْجَوَارِحِ وَالْأَدْوَاتِ (۴)؛ مرغ اندیشه و گمان ها نتوانند او را بسنجند به حدها و حرکتها و اندام ها و آلت ها، نگویند او کی بود و نه تا کی خواهد دوام نمود».

و نیز می فرماید:

«لَمْ تُحِطْ بِهِ الْأَوْهَامُ، بَلْ تَجَلَّى لَهَا بِهَا... (۵)؛ وهم ها او را فرا نگیرد بلکه برای آن ها - در دیگر آفریده ها - جلوه کرد و نمایاند که او را به تصور نتوانند درآورد و داوری را به عهده ی آن ها انداخت - تا بدانند که او را هرگز چنان که باید نتوانند شناخت -».

ص: ۲۱۶

۱- (۱) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص ۲۳۳ به نقل از کلیات سعدی.

۲- (۲) بلاغات النساء، ص ۲۳؛ زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام.

- ۳- (۳) همان، خطبه ۸۵، ص ۶۶.
- ۴- (۴) همان، خطبه ۱۶۳، ص ۱۶۶.
- ۵- (۵) همان، خطبه ۱۸۵، ص ۱۹۷.

و نیز می فرماید:

«لَا تَنَالُهُ الْأَوْهَامُ فَتَقْدِرُهُ، وَلَا تَتَوَهَّمُهُ الْفِطْنُ فَتَصَوِّرُهُ» (۱) و هم ها او را نرسد تا او را در اندازه ای در آورد، و اندیشه های دورس او را در نیابد تا صورتی از وی انگارد».

و نیز آن حضرت می فرماید:

«الْبَاطِنُ بِجَلَالِ عِزَّتِهِ عَنْ فِكْرِ الْمُتَوَهِّمِينَ (۲)؛ و او با بزرگی و ارجمندیش از اندیشه خداوندان و هم برکنار است».

در جمله ای علی علیه السلام این حقیقت را مدلل می کند و می فرماید:

«وَلَا صَمَدَةٌ مَنْ أَسَارَ إِلَيْهِ وَ تَوَهَّمَهُ (۳)؛ و نه قصد او کرده، آن که بدو اشارت نموده و یا به وهمش در آورده است».

شگفتا!

ای چشم خرد حیران در منظر مطبوعت وی دست نظر کوتاه از دامن ادراکت

مولوی نیکو سروده است:

از عدم ها سوی هستی هر زمان هست یا رب کاروان در کاروان

فاصله هر دم جمله افکار و عقول نیست گرد و غرق در بحر نغول

در ساحت کبریایی او زمزمه ی عارفان چنین است:

ای برتر از آسمان افکار مدهوش تو هست عقل هشیار (۴)

ولی آفتاب سخن این عرصه، گفتار علی علیه السلام است.

با نگاهی از منظر گفتار علی در توحید و توصیف خداوند متعال این حقیقت مدلل است، که آن ذات لایزال احدیت هرگز، در وهم و عقل ننگند و هیچ دیده ای را یارای دیدن او نیست و هیچ زبانی توصیف او را نشاید و چشم عقول از دیدن فروغ عظمتش ناییناست.

ص: ۲۱۷

۱- (۱) همان، خطبه ۱۸۶، ص ۲۰۱.

۲- (۲) همان، خطبه ۲۱۳، ص ۲۴۵.

۳- (۳) همان، خطبه ۱۸۶، ص ۲۰۰.





خدای بزرگ که: «یگانه اش ندانسته آن که برای او چگونگی انگاشته و به حقیقت او نرسیده، آن که برایش همانندی پنداشته و بدو نپرداخته آن کسی که او را به چیزی همانند ساخته است، و نه قصد او کرده آن که بدو اشارت نموده و یا به و همش درآورده است.

هر چه به ذات شناخته باشد ساخته است و هر چه به خود بر پا نباشد دیگری اش پرداخته، سازنده است نه با به کار بردن افزار، هر چیز را به اندازه پدید آورده نه با اندیشیدن در کیفیت و مقدار، بی نیاز است بی آنکه از چیزی سود برد. با زمان ها همراه نیست، و دست افزارها او را یاری ندهد، هستی او بر زمان پیش است و وجودش بر عدم مقدم است، و ازلیت او را آغازی نیست. با نهادن قوه ادراک در انسان معلوم گردید که او را مرکزی برای ادراک نیست، چه ذات او با ادراک چون دیگر قوه های او، یکی است؛ و از اینکه برخی آفریده ها را ضد دیگری آفرید نبودن ضدی برای او دانسته شد، و با سازواری که میان چیزها پدید آورد دانسته شد که برای او قرینی تصور نتوان کرد. روشنی را ضد تاریکی قرار داد و سپیدی را ضد سیاهی، و تری را مخالف خشکی، و گرمی را مخالف با سردی نهاد. ناسازواری های طبیعت را با یکدیگر سازواری دهنده است و جداها از هم را فراهم آورند، و دورها از یکدیگر را نزدیک سازنده، و نزدیک ها را جداگرداننده، نه در حدی درآید و نه در شمار آید، که افزارها - جسمی - چون خود را محدود کردن تواند؛ و آلت ها به نظر خود اشارت راند... به آفریده ها آفریننده بر خردها آشکار گردید که آفریننده را هرگز نتوان دید، نه آرام است و نه گردان و چگونگی چنین بُود که خود پدید آوردنده هر دو آن است؛ و چسان صفتی را که در چیزی آفرید به آفریننده باز تواند گردید، یا چیزی در آن پدید گردد که آن چیز را خود پدید گردانید؛ که اگر چنین بُود دگرگونی گیرد و کنه او تجزیه پذیرد، آن گاه نتوان گفت ازلی است - چه با دیگر ممکنات یکی است - و اگر او را پشت سری بود - به ناچار - پیش روی هم باید، پس ناقص بود در این حال و نیازش بود به کمال و نشانه مخلوق در آن آشکار... خدایی که نه دگرگون شود، نه جای به جای، و نه روا بود که پنهان شود. نزاید تا خود زاده ی چیزی بود و نزاده است تا وجود او به زمان محدود گردد. برتر است از آنکه او را پسرانی بود و منزله از آن است که با زنان بیارمد. و هم ها به او نرسد تا او را در اندازه ای درآورد و اندیشه ی دور رس او را در نیابد تا صورتی از وی انگارد. حس ها بدان نتواند رسید و دست ها او را نتواند سایید، بر نگردد به هیچ حال و دگرگون نشود در احوال، شب و روز کهنه اش نگرداند و تاریکی و روشنی تغییرش نتواند... و نه گویند او را کرانه و نهایتی است، و نه معدوم گردد و نه هستی او را مدتی است، نه چیزی

آن را در خود بگنجانند تا بالایش برد یا فرودش آرد و نه چیزی اش بردارد تا کجش سازد یا راستش نگهدارد، نه در چیزی درون است و نه برون از آن...»(۱).

اقیانوسی موج آفرین، با طنین خود عظمت و جلال او را فریاد می زند، و همه چیز را پیوسته و دل بسته ی ذات حضرت حق می داند و با هزاران زبان زمزمه می کند و همان ترجمان سخن علی را می گوید: که آن حضرت فرمود:

«فَلَا شَيْءَ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ الَّذِي إِلَيْهِ مَصِيرُ جَمِيعِ الْأُمُورِ»(۲).

خداست و خلق جز نور خدا نیست ولی زو نور او هرگز جدا نیست

حق است و نور حق چیزی دگر نیست نباید گفت حق، جز حق دگر کیست

اگر آن نور را صورت هزار است ولی در پرده یک صورت نگار است(۳)

باید همصدا با هاتف سرود:

که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا إله إلا هو(۴)

و همه او را می خوانند و می جویند و ستایشگر اویند

سنایی می گوید:

هست ها تحت قدرت اویند همه با او و او همی جویند(۵)

و در این دریای بیکران آفرینش که مجموعه ای از اضداد است، چه طنین هماهنگی ایجاد کرده که گویای آن است که برای ذات اقدس الهی ضدی نیست. مولوی می گوید:

پس نهانی ها به ضد پیدا شود چون که حق را نیست ضد پنهان شود

پس به ضد نور دانستی تو نور ضد ضد را می نماید در صدور

نور حق را نیست ضدی در وجود تا به ضد او را توان پیدا نمود(۶)

ص: ۲۱۹

۱- (۱) نهج البلاغه، دکتر شهیدی، ص ۲۰۰-۲۰۱.

۲- (۲) همان، ص ۲۰۳.

۳- (۳) دیوان خسرونامه عطار، ص ۶.

۴- (۴) دیوان اشعار هاتف اصفهانی، ص ۲۵.

۵- (۵) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص ۲۵۱.

۶- (۶) دیوان صدر معانی، ص ۲۴ به نقل از مثنوی مولوی.

علی علیه السلام فرمود:

«وَبِمُضَادَّتِهِ بَيْنَ الْأُمُورِ عُرِفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ» (۱)

و در نظم شبستری چنین آمده:

ظهور جمله ی اشیاء به ضد است ولی حق را نه مانند و نه ند است (۲)

سبحان الله چه بگویم و چه می توان گفت دلبرا

تشبیه روی تو نکنم من به آفتاب کاین مدح آفتاب نه تعظیم شأن تست (۳)

علی علیه السلام در خطبه های دیگرش نیز به ستایش و توحید و تنزیه ذات اقدس الهی پرداخته و زلال معرفه الله را بر جان جاری ساخته است.

آن حضرت می فرماید:

«و گواهی می دهم که خدایی نیست جز خدای یکتا، که بی انباز است و بی همتا، آغاز اوست که پیش از او چیزی نیست، انجام اوست و نامنتهی است، نه پندارها برای او صتفی داند و نه خردها اثبات چگونگی برای او تواند، نه تجزیه بردار است و نه تبعیض پذیر، و نه دیده ها و دل ها او را فراگیر است» (۴).

کی عقل به سر حد جمال تو رسد بی جان به سراچه ی وصال تو رسد

گر جمله ی ذرات جهان دیده شود ممکن نشود که بر جمال تو رسد (۵)

و نیز می فرماید:

«سپاس خدای را که شناخته است بی آنکه دیده شود؛ و آفریننده است بی آنکه اندیشه ای به کار برد. بود، و کار جهان را اداره می نمود؛ هنگامی که نه از آسمان نشانی بود و نه از ستارگان؛ نه از فلک توی بر توی، که در شدن در آن نتوان، نه شبی تیره فام، نه دریایی آرام، نه کوهی با راه های گشاده، و نه درّه ای پیچ و خم در آن افتاده، نه زمینی گسترده و نه آفریده ای بر روی آن رونده، او پدیدآورنده آفریدگان و وارث همگان است...» (۶).

ص: ۲۲۰

۱- (۱) نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶، ص ۲۰۰.

۲- (۲) دیوان گلشن راز، ص ۷۰.

۳- (۳) کلیات سعدی، ص ۴۳۲.

۴- (۴) همان، خطبه ۸۵، ص ۶۶.

۵- (۵) دیوان رباعیات اوحدی کرمانی، ص ۹۹.

۶- (۶) همان، خطبه ۹۰، ص ۷۳.

و نیز آن حضرت می فرماید:

«برتر و بزرگ است خدایی که اندیشه های ژرف نگر به کفه شناخت او نرسد و حدس زیرکی ها حقیقت او را درنیابد، اول است که نهایتش نیست تا به پایان رسد و آخری ندارد تا سپری گردد»(۱).

خورشید را حاجب تویی امید را واجب تویی مطلب تویی طالب تویی هم منتها هم مبتدا

و به گفته اسرارنامه:

یکی اول که پیشانی ندارد یکی آخر که پایانی ندارد

فروغ معرفت الله و ستایش و توحید و تنزیه خداوند در این خطبه می درخشد. آن حضرت می فرماید: سپاس خدایی راست که آفریننده ی بندگان است، و گستراننده ی زمین. و روان کننده آب در زمین های پست و رویاننده ی گیاه در بلندی ها و دشت های فرازین. اول او را آغاز نیست و بقای او سپری ناشدنی است. او اول است همیشه و جاودان و پایدار است بی مدت و زمان. پیشانی ها برای او به خاک سوده است و لب ها یگانگی او را ورد خود نموده است. هنگام آفرینش هر چیز، حدی برای آن معین داشت تا خود بی حد نماید، و همانندی برایش نتوان انگاشت. گمان ها او را سنجیدن نتواند، به حدها و حرکت ها و اندام ها و آلت ها. نگویند او کی بود و نه تا کی خواهد دوام نمود. پیداست و نگویند از چه عیان است، نهان است و نگویند در چه پنهان است. کالبد نیست تا او را نهایتی بود، در پرده نیست تا فرا گرفته شود به هر چیز نزدیک است نه بدانها چسبیده، و از آن ها دور است نه جدا و بریده... پیش از هر نهایت و مدت است که در نظر آرند، و مقدم است بر هر چه در ضبط گیرند و شمارند، برتر از حدی است که پدیدکنندگان حد برای او انگارند، و اندازه ها و قطرها که برای او پندارند، و جایگاه ها که در آن استوار نمی شمارند، چه حد و اندازه آفریده او را شایسته است و به غیر او منسوب و جز او را بایسته است، آنچه آفریده ماده ای نبود که ازلی است و نه از نمونه هایی که ابدی است؛ بلکه آفرید آنچه را آفرید و حد آن را بر پا داشت و صورت داد آنچه را داد و در نیکوترین صورتش نگاشت هیچ چیز از فرمان او سر بر نتابد و او از طاعت چیزی سودی نیابد، علم او به مردگانی که رفته اند همچون علم او به زندگانی است که مانده اند: و علم او به آسمان های برین چون علم اوست به زمین فرودین»(۲).

ص: ۲۲۱

۱- (۱) همان، خطبه ۹۴، ص ۸۶-۸۷.

۲- (۲) همان، خطبه ۱۶۳، ص ۱۶۶.

جانا هزاران آفرین بر جانت از سر تا قدم صانع خدایی کاین وجود آورد بیرون از عدم

و همو سروده:

اول دفتر به نام ایزد دانا صانع پروردگار حی توانا

اکبر و اعظم خدای عالم و آدم صورت خوب آفرید و سیرت زیبا

به هر روی، ملکوت همه ی اشیاء به دست اوست، در نطفه ای زیباترین صورت ترسیم نمود، و از ذره تا کلهکشان لبریز از فیض جود اوست، همه اوست و به سوی او در حرکت است و جهان مجموعه ای زیبا و نیکوست و به گفته شبستری:

بدان کایزد تعالی خالق اوست ز نیکو هر چه صادر گشت نیکوست

و همه فرمان بر اویند:

این جهان و آن جهان هر دو غلام امر تو گر نخواهی بر همش زن ور همی خواهی بدار

نگاه به این آفرینش بدیع و صنع بی نظیر است که موجب عبرت و اعجاب انسان می گردد و عاجزانه زمزمه می کند:

سر انگشت تحیر بگزد عقل به دندان چون تأمل کند این صورت انگشت نما را

باری، آن حضرت در ادامه ی نگاه عرفانی خود می فرماید: «هیچ کاری او را از - کاری - باز نمی دارد، و گذشت زمان در او دگرگونی نیارد. هیچ جا گنجایش وی را ندارد، و هیچ زبانی وصف او نیارد؛ و از علم او پنهان نیست شمار قطره های باران و نه ستارگان آسمان و نه آن خاکریزه ها که باد با خود به هوا بردارد و نه موری که بر سنگی صاف پای گذارد، و نه آرام جای مورچه ای - خرد و باریک - در شبی سیاه و تاریک. می داند جای افتادن برگ های درختان را، و آهسته باز و بسته شدن دیدگان را. و گواهی می دهد که جز خدای یکتا خدایی نیست و او را همانند و همتایی نیست، نه در یکتایی او جای گمان است و نه دین او پوشیده و نهان است، نه آفرینش موجودات را - به دست قدرت او - انکار توان کرد، - نه بندگی او، چنان که وی را شاید توان به جای آورد -؛ گواهی است که نیت او راست است و درون او پاک - از عیب و عار -، یقین وی بی آمیغ و ترازوی او گران بار...» (۱).

ص: ۲۲۲



و نیز آن حضرت می فرماید: «ستایش خدای را که به سوی اوست بازگشتن آفریدگان، و پایان کارهای - جهان - او را سپاس می گوئیم بر احسان وی که فراوان است و برهان او که رخشان است، و بخشش او که افزون است و نعمت او که از - اندازه برون است - ستایشی که حق او را گزارد و سپاس او را به جای آورد و به پاداش او نزدیک کننده باشد...» (۱).

و نیز آن حضرت می فرماید: «ستایش خدایی را که شناخته است بی آنکه دیده شود؛ و آفریننده است بی آنکه رنجی برد، خلاق را به نیروی خود بیافرید و مهتران با چیرگی در بند بندگی کشید، و بزرگان را با بخشش خویش مهتری بخشید؛ و اوست که آفریده ی خود را در این جهان ساکن گرداند، و پیامبرانش را بر جن و انس برانگیزاند...» (۲).

آینه ی آفرینش تجلی عظمت اوست، و با سیر در بیکرانه های جهان و جان زلال عشق و معرفت به او را در جان جاری می سازد. چه نیکو سروده است عطار:

چون دمی در گل دمد آدم کند و ز کف و دودی همه عالم کند (۳)

و بازتاب و فروغ این حقیقت در شعر مولانا چنین منعکس گشته:

دم او جان دهدت روز نفخت پذیر کار او کن فیکون است نه موقوف علل (۴)

و نیز آن حضرت می فرماید: «سپاس خدایی را که حس های ظاهری او را نتواند دریافت؛ و هیچ جای فرا گرفتن وی را در خود بر نتواند تافت. دیده ها او را نخواهد دید، و پوشش ها وی را نتواند پوشید. به حادث بودن آفریده هایش، قدیم بودن خود را بیان دارنده است؛ و با پدید آوردن مخلوقاتش، هستی خویش را نماینده، و با همانند بودن آنان به یکدیگر بی همانندی خود را نشان دهنده. خدایی که در وعده ی خود راست گفتار است و از ستم کردن بر بندگان به دور و به کنار. با آفریدگانش به داد کار کند، و در حکم خود بر آنان با عدل رفتار کند. نوپدید بودن موجودات گواه است که او همیشه بوده است و نشان عجزی که در آفریده ها نهاده توانایی او را نموده است؛ و به نیست شدنی که آفریدگان را از آن ناچار ساخته، دلیل آرد که خود پاینده است. یگانه است نه به شمار؛ همیشه است و به خود پایدار، بر پاست نه با نگاهدار.

ص: ۲۲۳

۱- (۱) همان، خطبه ۱۸۳، ص ۱۸۹.

۲- (۲) همان، خطبه ۱۸۳، ص ۱۹۳.

۳- (۳) فرهنگ تلمیحات، ص ۲۷۹.

۴- (۴) همان، ص ۵۷۷.

ذهن ها او را - از روی اوصاف - نشناسد و به درک او نرسد؛ و - نشان خلقت او - هر جا بر وجود وی گواهی دهد، نه آنکه او تنها در آنجا بود. وهم ها او را فرا نگیرد، بلکه برای آنها - در دیگر آفریده ها - جلوه کرد و نمایاند که او را به تصور نتوانند در آورد؛ و داوری را به عهده آنها انداخت. او نه بزرگی است دارای درازا و پهنا و ژرفا گردیده، و درازا و پهنا و ژرفا او را دارای جسمی بزرگ گردانیده، و نه تناوری است حدها آن را به نهایت رسانیده، و کالبدی ستبرش گردانیده، بلکه بزرگی او در مقام و رتبت است و عظمت او در قدرت و سلطنت»<sup>(۱)</sup>.

چه نیکو سروده است:

اهل دل بیند در هر ذره از حق جلوه ای هر دم ایشان را به رخسارش نگاهی دیگر است

عاقلان جویند حق را در برون خویشان عاشقان را از درون با دوست راهی دیگر است

عاشقان را در درون جان ز شوقش ناله است هر نفس کایشان زنند آن دود آهی دیگر است<sup>(۲)</sup>

و باید چون مولانا زمزمه کرد:

عالم چو کوه طور دان ما همچو موسی طالبان هر دم تجلی می رسد بر می شکافد کوه را

یک پاره اخضر می شود یک پاره عبهر می شود یک پاره گوهر می شود یک پاره لعل و کهربا<sup>(۳)</sup>

و سخنان دیگر...

به هر روی، ستیغ و افق برین این گفتار آسمانی در توصیف و توحید خداوند متعال، و نیز در تنزیه ساحت کبریایی حق، خطبه نخست نهج البلاغه است که از آن تجلیات معرفه الله ساطع و فروزان است آن حضرت چنین می فرماید: «سپاس خدایی را که سخنوران در ستودن او بمانند و شمار گران، شمردن نعمت های او ندانند، و کوشندگان، حق او را گزاردن نتوانند. خدایی که پای اندیشه ی تیزگام در راه شناسایی او لنگ است و سر فکرت ژرف رو به دریای معرفتش بر سنگ. صفت های او تعریف ناشدنی است و به وصف درنیامدنی، و در وقت ناگنجیدنی، و به زمانی مخصوص نابودنی. به قدرتش خلاق را بیافرید و به رحمتش بادها را پراکنید و با کوه ها لرزه ی زمین را در مهار کشید<sup>(۴)</sup>.

ص: ۲۲۴

۱- (۱) همان، خطبه ۱۸۵، ص ۱۹۷.

۲- (۲) دیوان فیض کاشانی، ص ۴۸.

۳- (۳) دیوان شمس تبریزی، ص ۵۴.

۴- (۴) نهج البلاغه، دکتر سید جعفر شهیدی، خطبه ۱، ص ۲.

سرلوحه ی دین شناختن اوست؛ و درست شناختن او، باور داشتن او، و درست باور داشتن او، یگانه انگاشتن او؛ و یگانه انگاشتن، او را به سزا اطاعت نمودن؛ و به سزا اطاعت نمودن او، صفت ها را از او زدودن، چه هر صفتی گواه است که با موصوف دو تاست و هر موصوف نشان دهد که از صفت جداست، پس هر که پاک خدای را با صفتی همراه دارند او را با قرینی پیوسته و آن که با قرینش بیوندد، دو تایش دانسته و آن که دو تایش خواند، جزء جزء اش داند؛ و آن که او را جزء جزء داند، او را نداند، و آن که او را نداند در جهتش نشانده؛ و آن که در جهتش نشانده محدودش انگارد؛ و آن که محدودش انگارد، معدودش شمارد. و آن که گوید در کجاست؟ در چیزیش درآرد؛ و آن که گوید فراز چه چیزی است؟ دیگر جای ها را از او خالی دارد. با هر چیز هست و همنشین و یار آن نیست، و چیزی نیست که از او تهی است. هر چه خواهد پدید آرد و نیازی به جنبش و وسیلت ندارد. از ازل بیناست و تا به ابد یکتاست، دمسازی نداشته است تا از آن جدا افتد و بترسد که تنهاست» (۱).

آنچه از گهرهای تابان از لبان علی علیه السلام ساطع گردید در واقع ترجمانی از قرآن کریم است.

## زالال وحی

به راستی این دریای بی کران معرفت توحیدی از چه آبشاری جاری است و این رود نور از چه سرچشمه ای می جوشد، این مفاهیم بلند عرشی که از زبان علی علیه السلام ساطع است، مفاهیمی در بیان توحید، و ستایش خداوند، تسبیح و تنزیه او و بیان اتقان و حکمت در آفرینش خداوند؟

آیا به جز از بارش وحی بر جان علی علیه السلام است، این آموزه ها، جز ترجمانی از آیات قرآن کریم است. این فروغ توحیدی به جز از تابش نور وحی بر جان علی می درخشد. آری، زالال وحی و جان علی از یک سو و تربیت رسول خدا، این واژگان آسمانی را می آفریند.

قرآن سرچشمه این نور و آفتاب این تابش است.

قرآن حکیم و نور آشکاری که: «نوشته در علم پروردگار، که نوری است رخشان، و چراغی است فروزان و دستورهایش روشن و عیان تا گردد دودلی از دل ها بزدايد و با دلیل و حجت ملزم فرماید» (۲).

ص: ۲۲۵

۱- (۱) همان، خطبه ۱، ص ۲-۳.

۲- (۲) همان، خطبه ۲، ص ۸.

امیرالمؤمنین علیه السلام خود این سرچشمه را معرفی می کند. آن حضرت در پاسخ شخصی که از او پرسید خدا را چنان وصف کن که گویی آشکارا او را می بیند، آن حضرت در خشم شد و توصیفی از خداوند به این شرح بیان کرد: «سپاس خدایی را که نابخشیدن و بخل ورزیدن بر مال او نیفزاید و دهش و بخشش او را مستمند ننماید...، اولی است که آغازی ندارد تا پیش از او چیزی بود؛ و آخری است که پایانش نیست تا تصور چیزی پس از او رود، دیده ها را نگذارد تا بدو تواند رسید، یا عظمت و بزرگی وی را تواند دید. روزگار بر او نگذشته تا دگرگون شود در جایی نبوده تا به جای دیگر رود، اگر ببخشد آنچه از کان های کوهستان برآید، و صدف های دریاها بدان دهان گشاید، از سیم و زر ناب، برآورده از زمین و مروارید غلطان و مرجان دست چین در بخشش او اثری نگذارد و خزانه ی گسترده ی وی را به پایان نیارد...» (۱)

در ادامه حضرت می فرماید:

«فَانظُرْ أَتِيهَا السَّائِلُ فَمَا دَلَّكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَايْءَ»

تَمَّ بِهِ، وَ اسْتَضِيءَ بِنُورِ هِدَايَتِهِ...» (۲)؛ پس ای پرسشگر بیندیش! و آنچه قرآن از وصف پروردگار به تو می نماید بپذیر و نور هدایت قرآن را چراغ راه خود گیر. و از آنچه شیطان تو را به دانستن آن وا می دارد و کتاب خدا آن را بر تو واجب نمی شمارد و در سنت رسول و ائمه هدی علیهم السلام نشانی ندارد دست بدار و علم او را به خدا واگذار؛

بدان کسانی در علم دین استوارند که اعتراف به نادانی بی نیازشان کرده است؛ تا نا اندیشیده پا در میان گذارند و فهم آنچه را در پس پرده های غیب نهان است آسان انگارند، لا جرم به نادانی خود در فهم آن معین های پوشیده اقرار آرند و خدا این اعتراف آنان را به ناتوانی در رسیدن بدانچه نمی دانند ستوده است. و ژرف نگریستن آنان را در فهم آنچه بدان تکلیف ندارند راسخ بودن در علم فرموده است.

پس:

«فَأَقْتَصِرْ عَلَى ذَلِكِ، وَ لَمَّا تَقَدَّرَ عَظَمَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ» (۳)؛ بدین بس کن و بزرگی خدای سبحان را با میزان خرد خود مسنج، تا از تباه کنندگان مباحی.

مگر می شود او را شناخت هرگز!

ص: ۲۲۶

۱- (۱) همان، خطبه ۹۱، ص ۷۴.

۲- (۲) همان.

۳- (۳) همان، ص ۷۵.

علی علیه السلام در ادامه می فرماید:

«هُوَ الْقَادِرُ الَّذِي إِذَا ارْتَمَتْ الْأَوْهَامُ لُتْدِرِكَ مُنْقَطِعَ قُدْرَتِهِ، وَ حَاوَلَ الْفِكْرُ...؛ او توانایی است که اگر وهم ما چون تیر پران شود تا خود را به سرحد قدرت او رساند، و اندیشه مبرا از وسوسه بکوشد تا سمنند فکرت به ژرفای غیب ملکوتش براند و دل ها خود را در راه شناخت صفات او سرگشته و شیدا گرداند و باریک اندیشی خرد خواهد تا به صفات او نرسیده ذات وی را داند، دست قدرت بازش گرداند. چه خواهد پرده های تاریک غیب را درد، و راه به ساحت خدای بی عیب برد، آن گاه پیشانی خورده باز گردد و به خردی خود اعتراف کند که: «ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه توست؛ با بیراهه رفتن او را چنان که باید نتوان شناخت و خداوندان اندیشه صورتی از جلال او را در خاطر خویش نتوانند پرداخت»<sup>(۱)</sup>.

امام صادق علیه السلام نیز در این رابطه می فرماید:

«فَاعْلَمْ رَحِمَكَ اللَّهُ أَنَّ الْمَذْهَبَ الصَّحِيحَ فِي التَّوْحِيدِ مَا نَزَلَ بِهِ الْقُرْآنُ مِنْ صِفَاتِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ...»<sup>(۲)</sup>.

به هر روی، فروغ خداشناسی را باید از مشرق قرآن نازل بر قلب رسول و جاری در جان علی علیه السلام و فرزندان معصومش نگریست»<sup>(۳)</sup>.

اگر طنین توحید و یگانه پرستی در سخنان علی علیه السلام موج می زند؛ چون علی با قرآن است. رسول خدا فرمود:

«عَلَيَّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَهُ...»<sup>(۴)</sup>. این تجلیات قرآن کریم است.

این سوره توحید است<sup>(۵)</sup> که مقام احدیت را بیان می دارند و این آیه قرآن است:

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ۶.

و نیز: اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ۷.

ص: ۲۲۷

۱- (۱) همان.

۲- (۲) اصول کافی، ج ۱، ص ۱۰۰، ح ۱.

۳- (۳) همان، ص ۷۲-۱۶۷.

۴- (۴) بحار، ج ۲۲، ص ۲۲۲، ح ۲؛ امالی شیخ طوسی، مجلس ۱۶، ص ۴۶۰.

۵- (۵) سوره الاخلاص.

و نیز: وَ هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ ۱.

و نیز: شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا ۲.

و صدها آیه دیگر؛ که فروغ توحید و اخلاص و نفی صفات از آن ساطع است.

علی علیه السلام و فرزندان معصومش از این زمزم آسمانی نوشیدند و سخنان آن ذوات مقدس در خدانشناسی ترجمان قرآن است. اگر در سخنان علی علیه السلام ازلیت و ابدیت، قدرت و حکمت، علم و حیات، اراده و درک و همه ی صفات ثبوتی و سلبی آن گونه درخشیده است چون علی علیه السلام عالم به وحی است، ظاهر و باطنش را می داند و درخشش اسماء و صفات جمال و جلال خدا از این افق اعلا- بر روح علی علیه السلام جلوه کرده است، آری، تابش آیات قرآن بر جان علی چنین آفتابی را نمایان می کند، او که در یک سخنی که رسول خدا با او گفت امام صادق فرمود: «هزار باب علم بر جان علی گشوده گردید که از هر بابی هزار باب دیگر باز می شد» (۱).

سبحان الله!

وحی و سخن خداوند بر این جان آسمانی چه افق اعلائی را می گشاید، باید گفت که به جز خودش و رسول خدا صلی الله علیه و آله و خدای متعال کسی نداند.

باری، خدای متعال، ازلی و ابدی است، ظاهر و باطن است، با همه چیز هست به هر جا که نظر کنید جلوه ای از اوست، مثل و همانند ندارد و صفات دیگر، که قرآن برای خداوند معرفی می کند چون:

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۴

و فَأَيَّمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ ۵ و لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ۶.

### تابش سخنان فاطمه علیها السلام

از آنچه از سخنان مولی در توصیف خداوند گذشت این مفاهیم قرآنی تفسیر و تبیین گردید، و اینک سخنان فاطمه که فرمود:

«الْمُتَمَتِّعُ مِنَ الْأَبْصَارِ رُؤْيَتْهُ، وَ مِنَ الْأَلْسِنِ

ص: ۲۲۸

صِفَّتُهُ وَ مِنْ الْأَوْهَامِ الْإِحْاطَةُ بِهِ» (۱) نفی این صفات از ساحت کبریایی، زلال قرآن است، که از دو سرچشمه این زلال می جوشد و مدلل می گردد:

نخست، آن که خدایی با آن عظمت، که فهم اوصافش بر خردمندان بزرگ ممکن نیست و جلوه ای از آن حقیقت در سخنان علی علیه السلام تایید و تفسیری از آیات قرآن را که در وصف خدا و بیان اسمای الهی است به نمایش گذاشت؛ آیا این خداوند با عظمت در دیده ها گنجد و یا زبان ها بتوانند توصیفش کنند و یا مرغ و هم و خیال بر آستان قدسش پرواز کند؟ هرگز! افق برین دیگری که در قرآن تابش نفی این صفات از آن نمایان است آیاتی همانند این آیه: لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ۲؛ دیدگان او را درک نمی کند ولی او دیدگان را درک می کند و او لطیف و داناست که به صراحت دلالت می کند که خدای متعال با دیدگان دیده نمی شود. و نیز آیاتی چون: وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا ۳ وَ لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ ۴ وَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ۵.

این آیات، مجموعه این صفات را از ساحت کبریایی حق می زدایند. باری علی علیه السلام می فرماید:

«وَ لَا صَمَدَةٌ مِنْ أَشَارٍ إِلَيْهِ وَ تَوْهَمَةٌ» (۲) او فراتر و برتر از آن است که به سوی او قصد شود و به او اشاره گردد.

این حقیقت در روایت صفوان از امام هشتم به خوبی گزارش گردیده است.

در این روایت از صفوان چنین گزارش شده که ابوقرّه از من درخواست نمود که او را به محضر امام رضا علیه السلام ببرم، او را بردم، ابوقرّه گفت روایت از شما رسیده که خداوند متعال دیدار و کلام را میان دو پیامبر تقسیم نمود سخن از آن موسی بن عمران گردید و کلیم شد و

ص: ۲۲۹

۱- (۱) بلاغات النساء، ص ۲۳؛ زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، ص ۱۲۶.

۲- (۲) نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶، ص ۲۰۰.

دیدار نصیب محمد شد حضرت رضا علیه السلام فرمودند: [\(۱\)](#) «اگر سخن چنین است پس آن کسی که از طرف خدا به جن و بشر ابلاغ نمود: لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ... وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا وَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»<sup>۲</sup>.

آیا این رسول خدا نبود که این آیات را بر مردم خواند، ابوقره گفت بلی. امام فرمود: «چگونه ممکن است روایتی به شخصی همانند رسول خدا نسبت داده شود که مخالف قرآن باشد، او در قرآن «لا تدرکه الابصار» گوید و...

شگفتا! او خود مدعی باشد که من خدا را با چشم دیده ام و به او احاطه علمی پیدا کردم و او بصورت انسان بود «و هو علی صوره البشر» و آنچه را خود رسول او بوده و از سوی خداوند به مردم ابلاغ کرده است مردود اعلام کند؟! آیا شما شرم و حیا نمی کنید که چنین نسبتی را به رسول خدا روا می دارید. زندیقان چنین اهانتی را به رسول خدا روا نداشتند که او خود پیامی بیاورد و سپس بر خلاف آن بگوید. ابوقره گفت خدا فرموده است:

وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزَّلَهُ أُخْرَى ۳.

او را موقع فرود آمدن دید... امام علیه السلام پاسخی دادند که خلاصه آن این است افق این سه آیه یکی است:

مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى \* أَفْتَمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يُرَى \* وَ لَقَدْ رَأَاهُ نَزَّلَهُ أُخْرَى ۴.

قلب پیامبر در آنچه دیده بود صادق بود، سپس آنچه را دیده بود به روشنی خبر داد چه دیده بود این آیه آن را بیان می دارد:

لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى ۵؛ او آیات و نشانه های خدا را دیده بود و آیات و نشانه های خداوند غیر خدا هستند بنابراین این وَ لَقَدْ رَأَاهُ نَزَّلَهُ أُخْرَى مصداق همان حقیقت کلی است که آن آیه بیان می دارد که او آیات خداوند را بار دیگر هنگام فرود آمدن مشاهده کرد ابوقره گفت آیا این گونه روایات را تکذیب می کنید؟

ص: ۲۳۰

---

۱- (۱) اصول کافی، ج ۱؛ کتاب التوحید، باب فی ابطال الرؤیه، ص ۱۲۸، ح ۲.



امام رضا علیه السلام فرمود:

«هر روایتی که مخالف قرآن باشد تکذیب می‌کنم»<sup>(۱)</sup>.

بنابراین آیات دیگری همانند:

وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ \* إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ۲؛ صورت‌ها در «روز قیامت» در شادمانی و مسرت هستند و نگاه کنند به پروردگارشان؛

و نیز: وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ۳؛

و نیز يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ ۴ و همانند این آیات، باید از نگاه و منظر آیات محکم قرآن در تعریف و توصیف یکتای بی‌همتا تحلیل و تفسیر کردند.

بدون شک ظاهر این آیات مقصود نیست؛ چرا که مفهوم ظاهری این آیات با محتوای ده‌ها آیه محکم که در توحید و توصیف ذات اقدس الهی نازل گردیده است ناسازگار است و

عقل نیز که آینه‌ی معرفت الهی است این ظواهر را نمی‌پذیرد پس باید در پرتو آیات دیگر و تحلیل عقلانی تفسیر و تبیین کردند.

به هر روی، پروردگار یکتا و بی‌همتاست، شبیه و نظیر ندارد. فروغ علم به او نرسد.

امام باقر علیه السلام در تبیین این حقیقت فرمود:

«... هل سمى عالماً و قادراً إلا أنه وهب العلم للعلماء و القدره للقادرين...؛ راهی برای درک و معرفت نحوه‌ی قدرت خدا نیست، چه اینکه خدای متعال به عالمان علم و به نیرومندان قدرت داد و هر آنچه در افکارتان راجع به ذات ربوبی از معانی بسیار دقیق آید همان مخلوق و پدیده فکر شماست و به خودتان برمی‌گردد»<sup>(۲)</sup>.

آفریدگار بزرگ بخشنده زندگی و تقدیرکننده‌ی مرگ است و اندیشه‌ها در مقابل عظمت پروردگار مانند مورچه‌ی بسیار کوچکی است که برای خدا تصور دو شاخک می‌کند، زیرا کمال در نزد آن حشره داشتن دو شاخک است و به خیال او نداشتن آن دو شاخک عیب و نقصان

ص: ۲۳۱

۱- (۱) اصول کافی، ج ۱، کتاب التوحید، ص ۹۵، ح ۲.

۲- (۲) شرح خطبه حضرت زهرا علیها السلام، آیت الله سید عزالدین حسینی زنجانی، ص ۲۵۸.

است و حال دانشمندان در وصف خدای متعال چنین است، آنان آنچه در عظمت خدای سبحان توصیف می کنند مانند پندار همان مورچه است و باید به خدا پناه برد»(۱).

از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که آن حضرت فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُشْبِهُ شَيْئًا وَلَا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ وَكُلُّ مَا وَقَعَ فِي الْوَهْمِ فَهُوَ بِخِلَافِهِ(۲)؛ آفریدگار جهان همانند ندارد و هیچ چیز به او شبیه نیست و هر آنچه که در فکر آید او فراتر و برتر است».

خلاصه کلام ذات اقدس الهی، با چشم دیده نشود، و هرگز مرغ وهم و خیال به او نرسد و به زبان توصیف و ثنای او نگنجد، چون زبان تجلی گاه اندیشه است، آنچه در اندیشه تصور شود، زبان آن را آشکار نماید، و لیک کدام فکری به او رسد، و لا جرم کدام زبانی بتواند توصیف و ستایش او کند، او همان گونه است که خود ثنای خویش گفته است:

«أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ(۳)».

ص: ۲۳۲

---

۱- (۱) همان، ص ۲۶۰.

۲- (۲) همان، ص ۲۵۹.

۳- (۳) همان.

## فلسفه آفرینش

خدایی با این توصیف، علم و قدرت و حکمتش بی نهایت است، گویی فاطمه علیها السلام در این تنزیه و تقدیس ساحت الهی، پرتوی از فلسفه آفرینش را بیان می کند؛ زیرا چنین آفریدگاری بی همتا، آفرینش و صنع او بدیع و بی مانند است. اکنون پس از اشاره ای به فلسفه آفرینش می طلبد چگونگی و کیفیت آفرینش را بیان دارد از این منظر، فاطمه در این فراز به خلقت عالم آفریده ها پرداخته و چنین می گوید:

«إِبْتِدَاعَ الْأَشْيَاءِ لَمْ مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهَا، وَ أَنْشَأَهَا بِلَا احْتِدَاءٍ أَمْثَلَتْهُ امْتَثَلَهَا، كَوْنَهَا بِقُدْرَتِهِ، وَ ذَرَأَهَا بِمَشِيئَتِهِ، مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى تَكْوِينِهَا، وَ لَا فَائِدَةٍ لَهُ فِي تَصْوِيرِهَا، إِلَّا تَثْبِيثًا لِحُكْمَتِهِ، وَ تَنْبِيْهًا عَلَى طَاعَتِهِ، وَ إِظْهَارًا لِقُدْرَتِهِ، وَ دَلَالَةً عَلَى رُبُوبِيَّتِهِ، وَ تَعْبُدًا لِبِرِّيَّتِهِ، وَ إِعْزَازًا لِذَعْوَتِهِ؛ ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ، وَ وَضَعَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، ذِيَادَةً لِعِبَادِهِ عَنْ نَقِمَتِهِ، وَ حِيَاشَةً لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ (۱)؛ خداوندی که تمام اشیاء را بدون آنکه چیزی قبل از آنان باشد آفریده است و بی آنکه از نمونه هایی پیروی کرده باشد آنان را خلعت وجود آراسته؛ آفریدگاری که همه پدیده ها را به قدرت خویش آفرید و به اراده ی خود آنان را خلق و پراکنده ساخت، بدون نیازی به آفرینش آنان، و کسب فایده ای که به او باز گردد؛ بلکه علت آفرینش آن بود که حکمت خویش را آشکار نماید و آنان را به اطاعت خود متوجه سازد و فروغ قدرت خویش بنمایاند، و دلیل بر ربوبیتش اقامه کند، خلق را به عبادت خود بخواند و به دعوت خود عزت و غلبه بخشد، به انگیزه اطاعت و فرمانبری خویش پاداش را بر اطاعت مقرر ساخت و به پاس دوری از معصیت و گناه عقاب و عذاب را بر نافرمانی قرار داد تا بندگان به دلیل فرمانبری به سوی بهشت شتابان گردند و از عذابش دور شوند».

ص: ۲۳۳

این فراز، ترجمانی از ده ها آیه ی قرآن کریم است. یادگار نبوت در این قسمت از سخنان خود عطر گل واژه های قرآن را می پراکند و پرتوی از آیات قرآن را به بصیرت جان ها جاری می سازد.

این مفاهیم عرشی، افزون بر آنکه چگونگی آفرینش، حکمت در آفرینش، هدف از آفرینش، تجلی ربوبیت، مقام بندگی، پاداش و عقاب را تبیین می نماید، باز در مقام توصیف و ستایش مقام خداوندی است و پرتوی از جمال دو صفت از صفات ثبوتی آفریدگار متعال را نمایان می سازد. آری خداوند متعال قادر و مرید است.

به هر روی فاطمه علیها السلام در این گفتار دو افق می گشاید، نخست افقی که از آن فروغ خداشناسی می درخشد و آنگاه به توصیف نگارستان آفرینش می پردازد.

### نگارستان آفرینش

«إِبْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَتْ قَبْلَهَا»

خورشید جود و هستی بخش آفریدگار از مشرق صفات حسنی او تجلی کرده و بر عدمستان تاریک، نور وجود افشاند و قامت ماهیات معدومه را به خلعت وجود ممکن آراسته است.

آفرینش بدیع و آغازین او بدون هیچ گونه الگو و نمونه ای که از آن پیروی کرده باشد رخ می نمایاند.

او خود می فرماید:

بَدِيعِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ۝۱

«اوست که آسمان ها و زمین را بدون الگو آفرید و چون فرمانش بر چیزی تعلق گیرد می فرماید باش، پس هست می شود».

و نیز می فرماید:

بَدِيعِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنِّي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ... ۝۲

«او آفریدگار آسمان ها و زمین است چگونه او را فرزندی باشد؟!...».

افزون بر اینکه آفرینش بدیع و بدون نمونه بوده، بسیار زیباست، این حقیقت نیز از واژه بدیع نمایان است، چون بدیع از اسماء حسناى الهی است، پس آفرینش جلوه ای از جمال الهی است، البته از سه مفهوم «خَلَقَ»، «فَطَرَ» (۱) و «أَنْشَأَ» نیز همین دو افق نمایان است یعنی هم بر خلقت و آفرینش آغازین و هم بر زیبایی جهان ممکن؛ واژه ی «خلق» نیز چنین پیام و پیامدی دارد. ده ها آیه در این واژه و مشتقات آن آفرینش جهان را تعریف و ساحت قدسی آفریدگار را می ستاید همانند:

وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ ۚ ۲

و نیز: وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ۚ ۳؛

و نیز مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ ۚ ۴؛

و نیز اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ۚ ۵ و آیات دیگر.

«فطر» نیز چون بدیع بیان گر آفرینش بدیع و زیبای خداوند متعال است.

خداوند می فرماید:

قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَلَا فِي اللَّهِ شَكٌّ فَأَطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... ۶؛

و نیز: الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا ۗ ۷؛

قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ ۚ ۸؛

و نیز: إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا... ۹ و آیات دیگر (۲).

ص: ۲۳۵

---

۱- (۱) معجم مفردات الفاظ القرآن، الراغب الاصفهانی، ص ۱۵۸ و ۳۹۶.

۲- (۱۰) شوری / ۱۱؛ انعام / ۱۴؛ یوسف / ۱۰۱؛ انبیاء / ۵۶ و...

واژه «أنشأ» نیز روایتگر آفرینش است، پرتوی از معدن جود ذات اقدس متعال را گزارش می کند. در قرآن ضمن آیاتی این حقیقت بیان گردیده است.

خداوند متعال می فرماید: وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَ غَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ ۱ ؛

و نیز می فرماید: ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ ۲.

آیات قرآن افق روشن آفرینش را می گشایند، و این کتاب بزرگ و خدا «محور» را پیش روی انسان می گشایند.

به هر روی، از مشرق جمال صفات الهی، رود آفرینش جاری می گردد، رود نوری که مظهر زیبایی ها و جمال است و مدام از سرچشمه جود او این رود جاری است.

نراقی نیکو سروده:

هر چه از زیبا رسد زیبا بود زهر از شیرین لبان حلوا بود(۱)

امیرالمؤمنین پیرامون این آفرینش زیبا و بدیع چنین می فرماید:

«الَّذِي ابْتَدَعَ الْخَلْقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ امْتَثَلُهُ، وَ لَا مِقْدَارٍ احْتَدَى عَلَيْهِ مِنْ خَالِقٍ مَعْهُودٍ كَانَ قَبْلَهُ، وَ أَرَانَا مِنْ مَلَكُوتٍ قُدْرَتِهِ...؛ خدایی که آفریدگان را از هیچ پدید آورد. نمونه ای نداشت تا به کار برد، و نه مقیاسی از آفریننده ای پیش از خود، تا بدان دستور کار کند؛ و از ملکوت قدرت و عجایب گویای حکمت - و اعتراف آفریدگان بدین حقیقت، که سراسر ناتوان و فقیرند و نیازمند و حقیر؛ و اوست که باید بر آنان رحمت آورد، و به قوت خود برپایشان دارد - به ما آن نشان داد که دیدیم، به حکم ضرورت آشکار است که این نشانه ها بر شناخت او دلیلی استوار است. و در آنچه آفریده، آثار صنعت و نشانه های حکمت او پدیدار است، چنانکه هر چه آفریده او را برهانی است، و به قدرت و حکمت او نشانی؛ و گرچه آفریده ای باشد خاموش، بر تدبیر او گویاست و بر وجود پدیدآورنده دلیلی رساست»(۲).

ص: ۲۳۶

۱- (۳) طاقدیس، ص ۱۳۷.

۲- (۴) نهج البلاغه، خطبه ۹۱، ص ۷۵-۷۶.

باری، خدا نشانه های فراوانی از قدرت خویش را به نمایش نهاده، و آینه ی آفرینش جلوه گر این حقیقت است.

ای لطف تو سرمایه ی ارباب فلاح وز مرحمت مردم را فوز و نجاح

مسئله ی خیریت موجودات است آن چیز که حکمت تو دانسته صلاح

صنعت بزوده زنگ دیجوری شب با مصقله ی فلق ز الواح صباح

مشاطه ی قدرتت گذارد هر شب بر چهره ی روزگار گیسوی رواح

از بهر نتاج حکمت آبای سپهر دوشیزه ی امهات را کرده نکاح

از باد بهار ساغر نامیه را ساقی صنایع تو پر کرده زراح

از پیکر آدمی نماید صنعت ابواب کنوز معرفت را مفتاح

تا زود به عنکبوت واصل گردد گنجور عطایت به مگس داده جناح

لامع نرسد فکر به ذاتش ندهد در پرتو مهر روشنایی مصباح(۱)

در اندازه های زیبا مخلوقات را آفرید و به خوبی تدبیرشان نمود و هر یک از مخلوقات را در خور شأن و لیاقتشان با تقدیری حکیمانه، خلعت وجود پوشاند.

موجودات را بدون کاستی آفرید و در بیکران امتداد، آهنگ وحدت و هماهنگی نواخت.

ای آنکه قدرتش به تن مرده جان دهد در کام جان برای ثنایش زبان دهد

از زنده مرده آرد و از مرده زنده باز آن را به این پیرورد این را از آن دهد

از ابر قطره بارد و از قطره دُر کند از نی شکر زکان گهر، از نطفه جان دهد

در شهر بند عرصه ی ایجاد ممکنات هر چیز را چنان که بیاید چنان دهد(۲)

باری، در این مطلب، سخن علی علیه السلام و فاطمه یکسان و همانند است، چون آن دو بزرگوار هر دو از سرچشمه وحی نوشیده و این گفتار بازتاب تابش وحی است، آخر، هر دو مفسر و ترجمان قرآن کریمند.

۱- (۱) دیوان لامع، ص ۲۱۹.

۲- (۲) همان، ص ۲۸۴-۲۸۵.



همین فروغ در خطبه ی دیگری از علی علیه السلام می درخشد. آن حضرت می فرماید:

«لَمْ يَخْلُقِ الْأَشْيَاءَ مِنْ أُصُولٍ أَرْزَلِيهِ، وَلَا أَوَائِلَ أَبْدِيهِ...» (۱)؛ آنچه آفرید از مادّتی نبود که ازلی است و نه از نمونه هایی که ابدی است؛ بلکه آفرید آنچه را آفرید و حد آن را بر پا داشت و صورت داد آنچه را داد، و در نیکوترین صورتش نگاهت».

و نیز آن حضرت می فرماید:

«... بَلَّ ظَهَرَ لِلْعُقُولِ بِمَا أَرَانَا مِنْ عِلْمَاتِ التَّدْبِيرِ الْمُتَّقِنِ، وَالْقَضَاءِ الْمُبْرَمِ، فَمِنْ شَوَاهِدِ خَلْقِهِ، خَلَقَ السَّمَوَاتِ مُوَطَّدَاتٍ بِلَا عَمَدٍ، قَائِمَاتٍ بِلَا سَنَدٍ، دَعَاهُنَّ فَأَجَبْنَ طَائِعَاتٍ مُدْعِنَاتٍ...» (۲)؛ بلکه بر خردها آشکار گردید با نشانه های تدبیر درست که به ما نمایاند و قضای مبرم که - در آفرینش - راند. از نشانه های آفرینش او خلقت آسمان هاست، که بی ستون ها پابرجاست، و بی تکیه گاه برپاست. آنان را بخواند و پاسخ گفتند».

عطار نیکو سروده:

آسمان را در زبردستی بداشت خاک را در غایت پستی بداشت

آن یکی را جنبش مادام داد و آن دگر را دائماً آرام داد

آسمان چون خیمه ای بر پا کرد بی ستون کرد و زمینش جای کرد

عرش را بر آب بنیاد او نهاد خاکیان را عمر بر باد او نهاد

کرد در نقش روز هفت انجم پدید وز دو حرف آورد نه طارم پدید

عرش بر آب است و عالم بر هواست بگذر از آب و هوا جمله خداست (۳)

و نیز می فرماید:

«خَلَقَ الْخَلَائِقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ خَلَا مِنْ غَيْرِهِ، وَ لَيْسَ تَعْنِ عَلَى خَلْقِهَا بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ، وَ أَنْ شَأْ الْأَرْضِ فَالَسْكُهَا مِنْ غَيْرِ اشْتِغَالٍ...» (۴)؛ خلائق را بیافرید بی نمونه ای

ص: ۲۳۸

۱- (۱) نهج البلاغه، خطبه ۱۶۳، ص ۱۶۶.

۲- (۲) همان، خطبه ۱۸۲، ص ۱۹۰.

۳- (۳) منطق الطیر، ص ۱ و ۷.

۴- (۴) نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶، ص ۲۰۲.

که به جای مانده باشد از دیگران، و در آفرینش آنها یاری نخواست از هیچ یک از آفریدگان. زمین را پدید آورد و نگاهش داشت، بی آنکه خود را بدان مشغول دارد، و بر جایش ایستاده گرداند، بی آنکه آن را بر چیزی استوار بگذارد؛ و برپایش داشت بی پایه ها و بالا- بردش بی استوانه ها، و نگاهش داشت از کجی و خمیدن، و باز داشت آن را از افتادن و شکافته گردیدن. میخ های آن را استوار ساخت و سدها را گرداگردش برافراخت، چشمه های آن را روان گردانید. و درّه های آن را بشکافانید... با قدرت و بزرگی خود بر آفریده ها صاحب اقتدار است، و قدرت او پدیدار و با علم و معرفتی که دارد درونشان بر او آشکار، و با جلال و عزتش از همه برتر و بر همه سالار. آنچه را خواهد از دست او نجهد و نه با او درافتد، تا بر وی پیروز شود، شتابنده از او نگریزد تا از وی پیش افتد؛... همه چیز برای او فروتن است و خوار، و برابر بزرگی او بی ارج و مقدار. از سطوت و قدرت او به سوی دیگری گریختن نیارد، تا خود را از سود و زیان او باز دارد. همتایی ندارد تا با او برابر کردن تواند؛ و او را همانندی نیست که بدو ماند. اوست که آفریده ها را نابود کند پس از وجود چنانکه بوده آن چنان شود که گویی نبود»<sup>(۱)</sup>.

اسدی طوسی می فرماید:

سپاس از خدا ایزد رهنمای که از کاف و نون کرد گیتی به پای<sup>(۲)</sup>

و نیز آن حضرت، از شگفتی آفرینش و بخصوص آفرینش زیبای طاووس پرده برمی دارد:

«إِبْتِدَاءَهُمْ خَلْقًا عَجِيبًا مِّنْ حَيَوَانٍ وَ مَيَوَاتٍ وَ سَيَاكِنٍ وَ ذِي حَرَكَاتٍ. فَأَقَامَ مِّنْ شَوَاهِدِ الْبَيِّنَاتِ عَلَى لَطِيفِ صَيْعَتِهِ، وَ عَظِيمِ قُدْرَتِهِ...»<sup>(۳)</sup>؛ آنان را بیافرید آفریدنی شگفت، از جاندار و مرده، و آرام و جنبنده. پس گواهی آشکار گماشت بر صنعت دقیق، و قدرت عظیم خود که در این آفرینش به کار داشت، چندان که خردها حکم او را گردن دادند و سر به فرمان او نهادند. بانگ دلیل های یکتایی او در گوش ما پیچید، و از آن چه از گونه گون پرندگان بیافرید و در شکاف های زمین و رخنه ی درّه ها و فراز کوه هاشان ساکن گردانید. از بال دارانی

ص: ۲۳۹

۱- (۱) همان.

۲- (۲) لغت نامه دلخدا، ص ۶۳۶ و ۱۹۵۷.

۳- (۳) همان، خطبه ۱۶۵، ص ۱۶۹.

ناهمسان، و هیئت این جدا از آن، هر یک را کاری به عهده نهاد که در خور است بدان، پسران با بال های خود، در راه های گشاده میان زمین و آسمان و فضای گسترده ی بی کران، نبودند و آنان را پدید آورد و ظاهرشان را در صورتی شگفت انگیز در آورد...؛ بر دسته ای از آنها یک رنگ ریخته است و رنگی دیگر بدان رنگ نیامیخته است. دسته ای از آنها را تن به رنگی است و گردن آن ها بدان رنگ نیست؛ و شگفت انگیزترین آن پرندگان در آفرینش طاووس است که آن را در استوارترین هیئت پرداخت، و رنگ های آن را به نیکوترین ترتیب مرتب ساخت، با پری که نای استخوان های آن را به هم در آورد، و دمی که کشش آن را دراز کرد. چون به سوی ماده پیش رود، آن دم در هم پیچیده را وا سازد و به سر خود برافرازد، که گویی بادبانی است برافراشته و کشتیان زمام آن را نداشته. به رنگ های خود می نازد و خرامان خرامان دم خود را بدین سو و آن سو می برد و سوی ماده می تازد. چون خروس می خیزد و چون نرهای مست شهوت با ماده در می آمیزد. این داستان که تو را گویم داستانی است از روی دیدن، نه چون کسی که روایت کند براساس حدیثی ضعیف شنیدن. و اگر چنان باشد که گمان برند طاووس نر، ماده را آستن کند با اشکی که از دیده بریزاند، و آن اشک در گوشه چشمانش بماند و ماده آن را بخورد، سپس تخم نهد، تخمی که از در آمیختن با نر پدید نگر دیده، بلکه از آن اشک بود که از دیده ی طاووس برجهیده، شگفت تر از آن نیست که - گویند - زاغ طعمه به منقار ماده می گذارد - و ماده از آن باربر می دارد - پنداری نای های پر او شانه هاست از سیم ساخته، و آن گردی های شگفت انگیز آفتاب مانند که بر پر او رسته است، از زرناب و پاره های زبرجد پرداخته. و اگر آن را همانند کنی بدانچه زمین رویانیده، گویی گل های بهاره است، از این سو و آن سوی چیده و اگر به پوشیدنی اش همانند سازی؛ همچون حله هاست نگارین و فریبا، یا چون برد یمانی زیبا و اگر به زیورش همانند کنی نگین هاست رنگارنگ، در سیم ها نشانده خوشنما.

شگفتا از این همه زیبایی که در وجود این پرنده موج می زند. عطار می سراید:

بعد از آن طاوس آمد زرنگار نقش پرش صد چه بلکه صد هزار

چون عروسی جلوه کردن ساز کرد هر پر او جلوه ای آغاز کرد

گفت تا نقاش غییم نقش بست چینیان را شد قلم انگشت دست (۱)

ص: ۲۴۰

آری، زیباییش او را به غرور می رساند و چون بال و پر برافراشت و قهقهه سر داد نگاهش به پاهای زشت خویش می افتد و می گوید:

پیراهن گل چاک ز بیداد نسیم است از خنده ی بی وقت دل غنچه دو نیم است

کامل هنران در وطن خویش نبینند در بطن صدف گوهر شهوار دو نیم است (۱)

چون خود بینی نازنده به راه می رود، و به دم و پره‌های خویش می نگرد، و از زیبایی پوششی که بر تن دارد و طوق‌ها که بر سر و گردن، قهقهه سر می دهد، و چون نگاهش به پاهای خود می افتد، بانگی برآورد که گویی گریان است و آواز کند چنانکه پنداری فریادخواهان است فریادش گواهی است راست، بر اندوهی که او راست؛ چه پاهای او لاغر است و سیه فام، همانند خروسی که از هندی و فارسی زاده است - زشت و نا به اندام -؛ و از تیزی استخوان ساق او خارکی خرد سر زده است، و بر جایگاه یال او دسته ای موی سبزنگار بر زده؛ و برآمد نگاه گردنش چون ابریقی است راست کشیده، و فرو رفتنگاه آن تا به شکم رسد، سیاه است، چون و سمه ی یمانی سبز و به سیاهی رسیده؛ یا پرنیانی است بر آینه ی صیقل زده افکنده، یا با چادری سیاه سر و گردن خویش را پوشیده، جز آنکه رنگ او چون بسیار آبدار است و رخشان، پنداری رنگ سبز تندی آمیخته است بدان؛ و آنجا که شکاف گوش اوست، خطی باریک چون نوک خامه به رنگ بابونه ی نیک سپید، نمایان است. و آن سپیدی در رنگ سیاهی که بدانجاست درخشان است و کمتر رنگی است که طاووس را نصیبی از آن نه در پیکر است، و رنگ او در رخسندگی و درخشندگی و آبداری از آن رنگ‌ها برتر است. پس او با آن - نقش‌های آکنده - چون گلزاری است با گل‌های پراکنده، نه باران بهاری اش پروریده و نه آفتاب گرم تابستان را به خود دیده؛ و گاه پر خویش را بریزاند، و خود را برهنه گرداند. پره‌ایش پیایی بیفتد و پشت هم بروید. پرها چنان ریزد از نای استخوان که برگ‌ها از شاخه ی درختان. پس پرها به هم پیوند رویان، و باز گردد به هیئتی که بود پیش از آن، نه رنگی با رنگ پیشین مخالف بود، و نه در غیر جای خود جایگزین شود. و اگر پری از پره‌های نای استخوان او را نیک بنگری، تو را رنگی سرخ گلگون نماید و گاه به رنگ سبز زبرجدی، و گاه به رنگ زرناب درآید.

ص: ۲۴۱

پس اندیشه های ژرف نگر - این زیبایی - را وصف کردن چگونه تواند؛ یا خردهای نهاده در طبیعت بشر آن را چسان داند، یا گفتار بندگان از چه راه آن را در رشته ی وصف کشاند؛ و کم ترین اندام او را وهم ها از شناختنش درمانده است و زبان ها از ستودنش در کام مانده(۱).

این همه شگفتی حیرت آفرین است، عارفان با زبان عجز پاس بندگی خود گزارند. ابوسعید ابوالخیر سروده:

هر چند که جان عارف آگاه بود کی در حرم قدس توان راه بود

دست همه اهل کشف و ارباب شهود از دامن ادراک تو کوتاه بود(۲)

و سنایی سروده:

نیست از راه عقل و وهم و حواس جز خدای هیچ کس خدای شناس

هست در وصف او بوقت دلیل نطق تشبیه و خامشی تعطیل

ذات او را نبرده ره ادراک عقل را جان و دل در آن ره چاک(۳)

به هر روی باید زمزمه کرد:

عقل در عشق تو سرگردان بماند جسم و جان در روی تو حیران بماند(۴)

و کدام مرغ خرد را توان پرواز بر آن ساحت است.

ز آغازش اندیشه آگاه نیست خرد را به انجام او راه نیست(۵)

و اگر همه او را ستایش کنند و بستایند، فروغ نامش همه ی آفاق را می پوشاند.

من چه گویم که گر اوصافِ جمیلت شمرند خلق آفاق بماند طرفی نامعدود(۶)

به هر روی، این است جلوه ای از نگارستان آفرینش از نگاه علی علیه السلام که در تبیین و تفسر آیات قرآن بیان نموده اند؛ به راستی جلوه های بدیع آن محیرالعقول است، از ذره تا کهکشان؛

ص: ۲۴۲

۱- (۱) همان، ص ۱۶۹-۱۷۱.

۲- (۲) دیوان ابوسعید ابوالخیر، ص ۳۹.

۳- (۳) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص ۲۱۵.

٤- (٤) ديوان عطار، ص ٢٥٧ و ٢٤٧.

٥- (٥) حديقته الشعراء، ج ١، ص ١٣٦.

٦- (٦) همان.

دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش در میان بینی (۱)

همه در بستر تعالی و تکامل شناورند، نظم و هماهنگی موجودات غیر قابل توصیف است. نه خورشید بر ماه سبقت می گیرد و نه شب بر روز و همه در مدار خود شناورند زمین و آسمان فرمان بردار اویند؛ اگر آسمان فرمانش را نمی پذیرفت آن را به جلوه های قدسی نمی آراست، مأمّن فرشتگان و معبر دعای اولیاء خود قرار نمی داد و کرسی قدرتش بر آن نهاده نمی گشت.

شگفتا! آفرینش موجودی کوچک چون طاووس در وصف نمی گنجد، وهم ها از شناخت آن درمانده و زبان ها از ستودنش در کام مانده، پس ساحت کبریایی خالق چگونه قابل ثناست:

«فَسَيُبْحَانُ الَّذِي بَهَرَ الْعُقُولَ عَنْ وَصْفِ خَلْقِ جَلَاءٍ لِلْعُيُونِ فَأَذْرَكْتَهُ مَحِيدُوا مُكُونًا، وَ مُؤَلَّفًا مُلَوَّنًا» (۲)؛ پس پاک است خدایی که خردها را مقهور داشته، از ستودن آفریده ای که آشکارایش برابر دیده ها بداشته، چنانکه چشم ها آن را ببیند در اندازه ای معین و پدیدار، به هم ترکیب شده و رنگ های با یکدیگر سازوار، و زبان ها ستودن آن، چنانکه شاید نتواند، و در بیان وصفش درماند.

پاک است آن که در اندام مورچه و مگس خرد پاها پدید آورد و جان داران بزرگ تر از آن ها را خلق کرد از ماهیان دریا و پیلان صحرا... (۳).

عقل را نیست تاب معرفتش چون نهد نام و کی کند صفتش (۴)

با این نگاه به ساحت قدسی و کبریایی حق است که علی علیه السلام می فرماید:

«وَ أَنْصَادَتْ لَهُ الدُّنْيَا وَالْمَاخِرَةُ بِأَزْمَتَيْهَا، وَقَدَفَتْ إِلَيْهِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ مَقَالِيدَهَا، وَ سَيَّجَدَتْ لَهُ بِالْعُدُوِّ وَالْأَصْيَالِ الْأَشْجَارُ النَّاصِرَةُ...» (۵)؛ دنیا و آخرت او را فرمان بردار است، و رشته آن دو به دست پروردگار است آسمان ها و زمین ها کلیدهای خویش بدو سپردند؛ و درختان شادان سبزفام، هر بام و شام به درگاه او نماز بردند. از شاخه های

ص: ۲۴۳

۱- (۱) دیوان هاتف اصفهانی، ص ۱۱۰.

۲- (۲) همان، ص ۱۷۱.

۳- (۳) همان.

۴- (۴) دیوان شیخ محمود شبستری «سعادت نامه»، ص ۲۱۱.

۵- (۵) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، خطبه ۱۳۳، ص ۱۳۱.

- سبز - خود آتش - سرخ - فروختند و به فرمانش میوه های رسیده، روزی و خوردنی اندوختند.

به هر حال باید همراه امام خمینی قدس سره زمزمه کرد:

بشکنم این قلم و پاره کنم این دفتر نتوان شرح کنم جلوه ی والای تو را (۱)

### آفاق: قدرت، اراده

«كُونَهَا بِقُدْرَتِهِ وَ ذَرَاهَا بِمَشِيَّتِهِ...» (۲)

در این فراز یادگار نبوت «فاطمه علیها السلام» افق هایی از جلال و عظمت خداوند متعال را فرا روی مسلمانان گشوده است؛ آری او با قدرتش آنان را به خلعت وجود بیاراست و با اراده ی خود آنان را خلق و آشکار ساخت او قادر و تواناست و آفرینش او با اراده و مشیت او انجام گرفته است. به این معنا که او قادر و مرید است و ذات اقدس الهی به سبب ذات خود چشمه ی فیض هستی بخش را جاری ساخت. در این افاضه، مجبور نبود بلکه او با اراده و اختیار خود سفره ی جودش را گستراند. او قادر است چون

«إِنْ يَشَاءُ يَفْعَلْ وَ إِنْ لَمْ يَشَأْ لَمْ يَفْعَلْ» (۳) چون علم و اراده ی او عین ذات اوست.

از منظر حکما و فلاسفه قدرت چنین تعریف شده است، محقق اصفهانی در تحفه الحکیم خویش چنین می گوید:

قدرته بحيث إن شاء فعل و هی له ثابتة من الأزل

اذ لیس قوه و لا امکان فی ذاته فإِنَّه نقصان

بل النعوت کلها فعلیه للذات بالضروره الذاتیه

ولیس فی الوجوب من ایجاب لبعده جداً عن الصواب

بل هو فی قبال الاختیار لا وصف الامکان علی المختار

والاختیاریه بالکلیه بالعلم و القدره و المشیه

ص: ۲۴۴

۱- (۱) دیوان امام خمینی، ص ۴۲ و ۱۳۷.

۲- (۲) فرازی از خطبه.

۳- (۳) معجم مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، واژه «شیأ» ص ۲۷۸ و کتاب های لغت دیگر.



لا دخل للوجوب و الامكان في الاختيارية بالبرهان

فهو بنفس ذاته قدیر من نور ذاته یفیض النور

والاختيارية في الإفاضه كالعلم عين ذاته الفياضه (۱)

قدرت خدای متعال آن گونه است که اگر خواست انجام دهد و این قدرت فروغ ازلی ذات خدای لم یزل است. دلیل آن این است که ذات اقدس متعال از قوه و استعداد و امکان منزّه است، چون وصف امکان موجب نقصان ذات باری تعالی است، و ذات باری تعالی عین کمال و فیاض مطلق است بنابراین قدرت می باید ازلی باشد و گرنه لازم می آید ذات واجب نباشد.

به هر روی، فاطمه علیها السلام در این گفتار عرشی که ترجمانی از ده ها آیه ی قرآن است؛ هم ذات الهی را می ستاید و او را به وصف قدرت ازلی ذاتی موصوف می نماید و هم او را به مشیت و اراده می ستاید که تجلی آن از مشرق افاضه وجود بر ممکنات می باشد و نیز از صفات فعل ذات اقدس الهی است از سوی دیگر، آفرینش و هدف مداری آن را بیان گر است.

و آنچه فاطمه علیها السلام می فرماید: «آموزه ی وحی است تربیت معلم قرآن، رسول اکرم او را به چنین مکانتی رسانده و بارش آیات قرآن بر جان قدسی او این گونه کلمات را بر زبان آن صدیقه ی معصومه جاری ساخته است. او در واقع قرآن را ترجمه و تفسیر می کند و ازگان و مفاهیم گوناگونی از قرآن حقیقت گفتار فاطمه را بیان می دارد از یک سو آیاتی همانند:

وَ الْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ۲؛

«زمین و آسمان ها در قبضه قدرت اوست، منزّه و متعالی است از اینکه شریکی برای او قرار دهند».

و نیز:

تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۳؛

«پربرکت خدایی است که ملک به دست اوست و او به هر چیزی تواناست».

ص: ۲۴۵

---

۱- (۱) شرح خطبه حضرت زهرا علیها السلام، ص ۲۶۶-۲۶۷، به نقل از تحفه الحکیم محقق اصفهانی.

و نیز:

لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ... ۱؛

«برای خداوند ملک آسمان ها و زمین است و هر چه را بخواهد می آفریند...».

و نیز:

فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۲؛

«منزه است خدایی که سلطنت همه چیز به دست اوست و به سوی او بازگشت می کنید.».

واژه های دیگری نیز از «ملک» فروغ قدرت خدای را می نمایاند همانند:

فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ ۳؛

«در جایگاهی، که همه قرب و نعمت و سرور و قیامت نزد مالکی مقتدر...».

و «مالک» همانند: مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ و «مالک الملک» (۱)؛

و «مَلِكٌ»: الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ۵؛

به هر روی، ده ها آیه قرآن بر افق این واژگان، فروغ قدرت خدای متعال را جلوه گرند و ساحت او را می ستایند.

واژه «قدر» نیز مشرق تابانی از تجلی قدرت اوست. آیاتی این حقیقت را می نمایاند، همانند:

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ ۶؛

«آیا ندیدند و ندانستند که آن خدایی که زمین و آسمان را آفرید قادر است که مانند این ها را دوباره خلق کند...».

ص: ۲۴۶

و نیز:

أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ۱

«آیا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده نمی‌تواند مانند آن را بار دیگر بیافریند؟ چرا و او آفریدگار داناست».

ده‌ها آیه نیز در واژه‌های «قدیر»، «تقدیر»، «مقتدر» قدرت خدای متعال را می‌ستایند و ساحت کبریایی او را تقدیس می‌کنند (۱).

فاطمه در این گفتار آسمانی نگارستان آفرینش خدا را تبیین نمود، تا پرتوی از قدرت ذات اقدس را آشکار سازد؛ آنچه فاطمه می‌فرماید، در حقیقت ترجمانی از صدها آیه قرآن است که از افق‌های گوناگون فروغ قدرت خداوند را به نمایش می‌گذارند؛ چون اوست که:

وَ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ۳

و نیز: إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ۴

و نیز: وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ ۵

شگفتا! هر چه را بخواهد می‌فرماید باش پس هست می‌شود.

اراده و مشیت او به هر چه تعلق گیرد لباس هستی بر تن می‌کند، او قادر و مرید است «و ذَرَأَهَا بِمَشِيَّتِهِ» (۲) می‌آفریند با مشیت و اراده و اختیار خود، واژه‌ی «شاء» و مشتقات آن در قرآن نیز قدرت و مشیت الهی را بیان می‌دارد. ده‌ها آیه در واژه‌های گوناگون، «شاء» و «شئت» و «شئنا» و «انشأ» و «شاء» و «نشاء» و «یشاء» و... مفسر و ترجمان حقیقت قدرت خداوند متعال می‌باشد. (۳)

ص: ۲۴۷

۱- (۲) بقره / ۲۰، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۴۸، ۲۵۹، ۲۸۴؛ آل عمران / ۲۶، ۲۹، ۱۶۵، ۱۸۹؛ مائده / ۱۷، ۱۹، ۴۰، ۱۲۰؛ انعام / ۱۷؛ انفال /

۴۱؛ توبه / ۹؛ هود / ۴؛ نحل / ۷۰، ۷۷؛ و...

۲- (۶) بلاغات النساء، ص ۲۲.

۳- (۷) المعجم الفهرس لالفاظ القرآن الکریم واژه «شاء» و مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی واژه «شیا» ص ۲۷۸.

به هر روی، شکوه قدرت ذات اقدس الهی محیرالعقول است، و کیست که این شکوه را بنگرد. و ساحتش را نستاید، و او را سجده نکند، آفتاب و زمین او را سجده می کنند، و همه ی موجودات ذات اقدسش را می ستایند.

امیرالمؤمنین در تبیین این حقیقت می گوید:

«وَلَوْ لَا إِفْرَارُهُنَّ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَإِدْعَانُهُنَّ بِالطَّوَاعِيَةِ، لَمَا جَعَلَهُنَّ مَوْضِعًا لِعَرْشِهِ وَ لَا مَسِيكًا لِمَلَائِكَتِهِ... (۱)؛ و اگر نه اقرار آسمان ها بود به پروردگار، و در بندگی او گردن نهاده و خوار، نه جایگاه عرش خویششان می کرد و نه آرمیدنگاه فرشتگان، و نه جای بالا رفتن شهادت مؤمنان و عمل صالح آفریدگان».

باید او را ستایش کنند، که این گستره آفرینش از زلال جودش جاری است و همیشه به او وابسته و پیوسته، که فقر ممکن بدون وابستگی به غنی حمید او را بر پای ندارد که او «حی قیوم» است و در همه ی لحظه ها و آنات از اناره ی نورش و فیض جودش، ممکنات به سوی هدف متعالی خویش در حرکتند.

به هر روی، از آن جهت که جهان پیوسته ثابت و برقرار و دائم به قیومیت حق باقی و پایدار است با تمام تغییر و حرکت ذره ای از آن راه عدم نپوید و هرگز زوال و نیستی به یک قطره ی دریای هستی دست نیابد، بلکه نگارستان آفرینش چون رودی جاری و مداوم است و در واقع کتاب فطرت دیگری است.

به نزد آنکه جاننش در تجلّاست همه عالم کتاب حق تعالی است

عرض اعراب و جوهر چون حروفند مراتب جمله آیات و وقوفند

از او هر عالمی یک سوره خاص یکی زان فاتحه و آن دیگر اخلاص (۲)

آن نگارگر غیبی که صورتگر نگارستان آفرینش است، آیات حسن و جمال خود را در اوراق آفاق و انفس پدیدار ساخته است که می فرماید:

سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ ۝ ۳ .

ص: ۲۴۸

۱- (۱) نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲، ص ۱۹۰.

۲- (۲) همان، ص ۲۶۰.

اولین قلم او که واسطه ی ظهور نقش زیبای «نظام احسن» گردید قلم قدرت او بود که «کتابه بیده، ای بقدرته» و حقیقت نور محمدیه که آدم اول و عقل نخست است تجلی کرد و قلم دوم، کتاب حق اوست.

آنچه اول شد برون از جیب غیب بود نور پاک او بی هیچ ریب

بعد از آن چون نور مطلق زد علم گشت عرش و کرسی و لوح و قلم

یک علم از پاکش عالم است یک علم ذریت است و آدم است

ذات او چون معطی هر ذات بود جود او چون اصل موجودات بود

واجب آمد طاعت هر دو جهانش طاعت ذرات پیدا و نهانش (۱)

به هر روی، تمام قوای فعاله از عقول قاهره و نفوس قدسیه و سایر قوای عالم نیز چون به دست قدرت و اختیار حق می گردند، همه قلم های آن ذات اقدسند که هیچ چیز جز به قدرت و مشیت الهی حرکت نکند.

چون قلم در دست آن کاتب مدام کرده بین الاصبغین او مقام

نیست از من جنبشی در ذات من اوست در من دمدم جنبش فکن (۲)

و ماده المود عالم یعنی استعداد کلی و قابلیت جهان، لوح کتاب خداست و استعدادات جزئیه اوراق دفتر هستی است، و تجلیات خاص اسمائی و صفاتی مداد آن است.

نهج البلاغه آینه ای از این حقیقت نمایی است. جلوه ای از ملکوت قدرت خداوند که بازتاب و ترجمان قرآن است - در آن جلوه گر است. آن حضرت می فرماید:

«... وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا» (۳)؛ خداوند بر هر کاری تواناست.

فروغ قدرتش بر همه چیز تابیده، و چشم جهان در مقابل قدرت نمایی او مات و مبهوت است.

و نیز امیرالمؤمنین می فرماید:

«أَمْرُهُ قَضَاءٌ وَ حُكْمُهُ، وَ رِضَاؤُهُ أَمَانٌ وَ رَحْمَتُهُ... وَ مَا الَّذِي نَرَى مِنْ خَلْقِكَ، وَ

ص: ۲۴۹

۱- (۱) حکمت الهی، ج ۱، ص ۲۸۹.

۲- (۲) همان، ص ۲۹۰.



نَعَجِبُ مِنْ قُدْرَتِكَ (۱)؛ فرمان او قضای حتمی و حکیمانه و خوشنودی او موجب امان و امنیت است... چیست آنچه از آفرینش تو می بینیم و از قدرتت به شگفت می آییم».

«و»

كَيْفَ عَلَّقَتْ فِي السَّمَاوَاتِ سَيَمَاوَاتِكَ، وَ كَيْفَ مَدَدَتْ عَلَى مَوْرِ الْمِيَاءِ أَرْضَكَ (۲)؛ چسان آسمان هایت را در هوا آویخته ای و زمینت را بر موج آب گسترده ای».

و نیز آن حضرت می فرماید:

«فَأَقَامَ مِنَ الْأَشْيَاءِ أَوْدَهَا... وَ لَاءَمَ بِقُدْرَتِهِ بَيْنَ مُتَضَادِّهَا... (۳)؛ پس کجی های هر چیز را راست کرد و مرزهای هر یک را برابر آورد. و ناهماهنگ ها را به قدرت خود هماهنگ ساخت».

دریایی موج از موج های متضاد را چنان هماهنگ نمود که سرود وحدت و «لا إله إلا الله» می سرایند. به هر روی افق های روشن قدرت الهی در آفرینش حضرت حق آشکار است.

علی علیه السلام می فرماید:

«وَ أَرَانَا مِنْ مَلَكُوتِ قُدْرَتِهِ، وَ عَجَائِبِ مَا نَطَقَتْ بِهِ آثَارُ حِكْمَتِهِ... (۴)؛ و از ملکوت قدرت و عجایب گویای حکمت و اعتراف آفریدگان به این حقیقت، که سراسر ناتوان و فقیرند و نیازمند و حقیر و اوست که باید بر آنان رحمت آرد و به قوت خویش بر پایشان دارد».

کدام قدرت می تواند از هیمنه ی قدرت تو فرار کند و هر آن کس را به قدرت خود بگیری از قدرت تو بیرون نرود (۵). و خدایا!:

«وَ مَا أَهْوَلَ مَا نَرَى مِنْ مَلَكُوتِكَ» (۶)؛ به راستی چه هول انگیز و تحیر آفرین است نگاه به ملکوت تو. بارالها! اساس وجود هر جنبنده ای در دست تو و بازگشت هر جان داری به سوی توست. خدایا:

«وَ مَا أَضْعَفَ عَظِيمِهِ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ» (۷)؛ و هر بزرگی در ساحت قدرتت کوچک است.

ص: ۲۵۰

۱- (۱) همان، خطبه ۱۶۰، ص ۱۶۰.

۲- (۲) همان.

۳- (۳) همان، خطبه ۹۱، ص ۷۷.

۴- (۴) همان، ص ۷۵.

۵- (۵) همان، خطبه ۱۰۹، ص ۱۰۲.

۶- (۶) همان، ص ۱۰۳.

۷- (۷) همان.



آری اوست که همه ی چیز را به قدرت خود آفرید:

«خَلَقَ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ»<sup>(۱)</sup> و قدرتش مطلق و فراگیر است:

«وَ كُلُّ قَادِرٍ غَيْرُهُ يَقْدِرُ وَ يَعْجِزُ»<sup>(۲)</sup>.

پرتو همین معرفت و معارف در جان عارفان مسلمان سروده ها در ثنای قدرت خداوند پدید آورده و هر یک با زبانی به ستایش خدای قادر متعال پرداخته اند. شیخ محمود شبستری چنین سروده:

قدرت او چو ذات او کامل همه ی ممکنات را شامل<sup>(۳)</sup>

عطار در نظم خود چنین آورده:

چه گویم گر زمین گر آسمان است یکی لب خشک و دیگر تشنه جان است

همه در راه او سرگشته گانند بدو تشنه بدو آغشتگانند

و همو سروده:

چون دمی در گل دمد آدم کند و ز کف دودی همه عالم کند

جامی می سراید:

فرمان روا کسی است که منشور قدرتش یفعل کما یرید و یحکم کما یشاست<sup>(۴)</sup>

سنایی نیز لب به ستایش گشوده و چنین سروده:

هر چه بودست و هر چه خواهد بود آن توانند کرد کو فرمود<sup>(۵)</sup>

در شعر مولانا چنین آمده:

تو سبب سازی و دانایی آن سلطان بین آنچه ممکن نبود در کف او امکان بین

آهن اندر کف او نرمتر از مومی بین پیش نور رخ او اختر را پنهان بین

ص: ۲۵۱

- ۲- (۲) همان، خطبه ۶۵، ص ۵۰.
- ۳- (۳) سعادتنامه، ص ۱۸۹.
- ۴- (۴) دیوان جامی، ص ۲۵.
- ۵- (۵) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص ۱۵۴.

نم اندیشه بیا قلمز اندیشه نگر صورت چرخ بدیدی هله اکنون جان بین (۱)

و شهریار می سراید:

بیا که جز به خدا از خدا گریزی نیست جزا دهنده ی قهار و غافر است ودود

از این ملکوت مطلق فرار ممکن نیست کجا روی که نه در زیر آسمان باشی (۲)

وحشی بافقی سروده است:

شاهها دو جهان عرصه ی درگاه تو باد آفاق پر از خیمه و خرگاه تو باد

این خیمه ی بی ستون که چرخش خوانند قایم به ستون خیمه ی جاه تو باد (۳)

به هر روی، جهان به اعتبار آن که تجلی حسن و جمال اوست پیوسته در حمد و ستایش آفریدگار است: *تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ  
السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ ۚ*

## دو کتاب آفرینش

خداوند را دو کتاب تکوینی است؛ یکی کتاب آفاق که گستره ی آن از ذره تا کهکشان و ماورای آن است و دیگری کتاب  
انفس، که دفتر نفوس ناطقه است و هر چه در کتاب آفاق به قلم قدرت نگاشته همه را به طور عصاره و چکیده در کتاب نفوس  
آدمی منظوی و پنهان ساخته است و انسان را متن کتاب هستی و عالم را شرح او قرار داده است؛ هر چه در عالم کبیر بود، همه  
شرح کتاب اکبر انسان است که امیرالمؤمنین فرمود:

أترعم انك جرم صغير و فيك انطوى العالم الاكبر

وانت الكتاب المبين الذى باحرفه يظهر المضممر

آری به گفته فیض:

جهان را بهر انسان آفریدند در ایشان سر پنهان آفریدند

ص: ۲۵۲

۱- (۱) کلیات شمس تبریزی، ص ۷۵۳.

۲- (۲) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص ۱۴۲.

۳- (۳) دیوان وحشی بافقی، ص ۳۴۱.

به انسان می توان دیدن جهان را از آن در چشم انسان آفریدند

چو انسان بود روح آفرینش ز روح الله در جان آفریدند

بیا جان در ره جانان فشانیم که جان را بهر جانان آفریدند(۱)

به هر روی، همه آفرینش، جلوه جمال الهی است و به گفته شاعر:

همه عالم صدای نغمه اوست که شنید این چنین صدای دراز(۲)

### سخنان فاطمه ترجمان وحی

اکنون که آفتاب قدرت حق تجلی کرد و از افق خالقیت ذات اقدس الهی نمایان شد، فاطمه بار دیگر بارشی از آموزه های قرآنی را بر آن مردم نثار کرده، و افقی فرا روی آنان باز می کنند و می فرمایند:

«مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى تَكْوِينِهَا، وَ لَا فَائِدَةٍ لَهُ فِي تَصْوِيرِهَا، إِلَّا تَثْبِيثًا لِحُكْمَتِهِ، وَ تَنْبِيْهًا عَلَى طَاعَتِهِ، وَ إِظْهَارًا لِقُدْرَتِهِ، وَ دَلَالَةً عَلَى رُبُوبِيَّتِهِ، وَ تَعْبُدًا لِبَرِيَّتِهِ، وَ إِعْزَازًا لِدَعْوَتِهِ»(۳)

افق های این فراز: «حکمت، هدف، ربوبیت، عبودیت، و فلسفه رسالت و عزت طلبی» به راستی چرا آفرید؟! آیا آفرید تا سودی کند؟ هرگز!

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم(۴)

سبحان الله! او غنی بالذات است.

علی علیه السلام در آغاز خطبه همام می فرماید:

«أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَتِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ...»(۵) خدای سبحان و برتر از همگان: جهانیان را آفرید حالی که بی نیاز بود از طاعتشان و از نافرمانی شان در امان. چه از نافرمانی آن که او را عصیان کند بدو زیانی نرسد و طاعت آن کس که فرمانش را برد به او سودی ندهد».

ص: ۲۵۳

۱- (۱) دیوان فیض کاشانی، ص ۱۳۴.

۲- (۲) حکمت الهی، مهدی الهی قمشه ای، ج ۱، ص ۲۸۸.

۳- (۳) بلاغات النساء، ص ۲۳-۲۴.

۴- (۴) حکمت الهی، ج ۱، ص ۲۸۲.



الهی قمشه ای چنین سروده است:

در اول پاک یزدان را ثنا گفت درود حق به جان مصطفی گفت

پس آنکه، قفل این گنجینه بگشاد که ایزد چون جهان را کرد بنیاد

نخست افروخت انوار قواهر زد آنکه نقش اعراض و جواهر

به ذات خویش بر خلقش عطا بود نه سودی با گدایان کرد بر سود

به عالم ذات پاکش کرد احسان ز طاعت بی نیاز ایمن ز عصیان(۱)

و نیز آن حضرت در بیانی دیگر فرمود:

«لَمْ تَخْلُقِ الْخَلْقَ لَوْحَشِهِ، وَ لَمَا اسِيَ تَعْمَلْتَهُمْ لِمَنْفَعِهِ... (۲)؛ بیم تنهایی نداشتی تا خلق را بیافرینی و آنان را نیافریدی تا از ایشان سودی بینی. آن را که بجویی از تو پیش نیفتد، و آن را که بگیری از دست نرهد، و آنکه فرمان تو نبرد از قدرتت نکاهد، و آن که تو را مطیع باشد بر ملک تو نیفزاید. امر تو را باز نگرداند، آن که به قضای تو خشم گیرد؛ و بی نیاز از تو نبود آن که فرمانت نپذیرد».

نکوکاری که عالم کرد موجود که در عالم نبودش هیچ مقصود

باری از «جلوه های ملکوت قدرت و عجایب گویای حکمت، و اعتراف آفریدگان بدین حقیقت، اینکه سراسر عالم هستی ناتوان و فقیرند و نیازمند و حقیر، و اوست که باید بر آنان رحمت آرد و به قوت خود برایشان دارد»(۳).

شگفتا! اگر می فرماید: **إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُبَيِّتْ أَقْدَامَكُمْ ۚ**

و یا می فرماید: **مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا ۗ**

ص: ۲۵۴

۱- (۱) دیوان الهی قمشه ای، ص ۱۴-۱۵.

۲- (۲) همان، خطبه ۱۰۹، ص ۱۰۲-۱۰۳.

۳- (۳) همان، خطبه ۹۱، ص ۷۵.

خدا از روی خواری از شما یاری نمی خواهد و از تنگدستی وام از شما نمی گیرد. از شما یاری خواسته در حالی که سپاهیان آسمان ها و زمین در فرمان اوست و نیرومند و حکیم است و از شما وام می گیرد و حال آنکه گنج های آسمان و زمین از آن اوست و بی نیاز و حمید است (۱). آری، او خواسته است شما را بیازماید؛ تا کار کدام یک از شما بهتر آید (۲).

## هدف از آفرینش

اکنون، جلوه ی این چرا گفتن آشکار می گردد، که هان! این چرا، مشرق تابان معرفت و حکمت است، سرچشمه زلال نور هدایت است.

ز آن همی پرسى چرا این می کنی که صور زیت است و معنی روشنی

ور نه این گفتن چرا از بهر چیست چونک صورت بهر عین صورتیست

این چرا گفتن سؤال از فایده است جز برای این چرا گفتن بد است

از چه رو فایده جویی ای امین چون بود فایده ی این خود همین

پس نقوش آسمان و اهل زمین نیست حکمت کان بود بهر همین

گر حکیمی نیست این ترتیب چیست و حکیمی هست چون فعلش تهیست

کس نسازد نقش گرمابه و خضاب جز پی قصد صواب و ناصواب (۳)

فاطمه علیها السلام چرائیش را پاسخگو است و رازش را بیان می دارد. او به قدرت خویش آفرید و آفریده ها را به زیباترین خلقت بیاراست تا آنکه:

«إِلَّا تَنْبِيهَا لِحُكْمَتِهِ...» (۴) فروغ حکمت خویش را بنمایاند و راز گنج پنهان آشکار گردد.

## حکمت

حکمت چیست؟ برای حکمت تعریف های مختلفی مطرح شده که به بعضی از آن تعاریف اشاره می گردد.

ص: ۲۵۵

۱- (۱) اشاره به سوره فتح / ۷.

۲- (۲) نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵، ص ۱۹۶.

۳- (۳) مثنوی معنوی، ص ۷۷۴.





حکما گفته اند: الحکمه معرفه الوجود الواجب؛ حکمت عبارت از معرفت و شناخت واجب الوجود و صفات و اسماء اوست؛

و نیز گفته اند: حکمت عبارت از علم تام است؛

و نیز گفته اند: حکمت عبارت از صناعت نظری است که بدان استفاده شود؛ چگونگی حال وجود آن طور که فی نفس الامر باشد؛

و نیز گفته اند: حکمت عبارت از علم به اسباب و علل تکمیل قوای انسانی است؛

و نیز گفته اند: حکمت عبارت از تشبیه بذات حق تعالی است؛

و نیز گفته اند: حکمت عبارت از صیوروت انسان است جهان عقلی که مشابه با جهان عینی باشد؛

و نیز گفته اند: حکمت عبارت از چیزی که نظر کند در صورت اولی و غایت: «إِنَّ هَيْهَنَا عَلِمًا وَاحِدًا يَسْمَى حَكْمَهُ، وَ هُوَ الَّذِي يَخْتَصُّ بِالنَّظَرِ فِي الصُّورَةِ الْاُولَى وَ الْغَايَةِ»؛

و نیز برای اقسام حکمت و زمینه کاربرد آن تعاریفی کرده اند، چون حکمت اشراق؛ حکمت جامعه، حکمت خاصه، حکمت ذوقی، حکمت شرقی، حکمت عملی، حکمت نظری، حکمت کشفیه، حکمت مجهوله، حکمت مسکوت عنها، حکمت مشارقه، حکمت مطلقه، حکمت منطوق بها»(۱).

با وجود این تعریف های گوناگون مقصود و منظور فاطمه علیها السلام از این تعریف نمایان است که گفته اند: «حکمت عبارت از فعل و عمل محکم است و فعل محکم آن فعلی است که:

«هُوَ أَنْ يَكُونَ قَدْ اعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ حَقَّهُ، وَ يَأْتِي بِالشَّيْءِ جَمِيعًا مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ، ضَرُورَةً فِي الْوَجُودِ وَ فِي حِفْظِ وَجُودِهِ، بِحَسَبِ الْاِمْكَانِ إِنْ كَانَ ذَلِكَ الْاِمْكَانَ فِي مَادَةٍ بِحَسَبِ الْاِسْتِعْدَادِ الَّذِي فِيهَا وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ فِي مَادَةٍ بِحَسَبِ الْاِمْكَانِ الْاَمْرَ فِي نَفْسِهِ كَالْعُقُولِ الْفَعَالَةِ...»(۲).

می توان گفت که این عالی ترین تعریف از نگاه حکما پیرامون حکمت است، بنا بر این تعریف، کتاب بدیع آفرینش، طغرای حکمت خداوند متعال است. او اشیاء را به خلقت وجود آراست و با افاضه ی نور وجود آنان را استمرار بخشید، برای چه، همان رازی است که

ص: ۲۵۶

۱- (۱) فرهنگ علوم عقلی، دکتر سیدجعفر سجادی، ص ۲۳۲-۲۳۴، به نقل از اسفار، ج ۱، ص ۳۲۵ و ج ۲، ص ۸۲ و ج ۳، ص ۱۱۰ و شفا، ج ۲، ص ۲۸۲ و اخوان، ج ۳، ص ۱۵۲ و دستور، ج ۲، ص ۴۵-۵۲.

۲- (۲) همان، ص ۲۳۲.

آموزه های وحی آن فروغ را در جان زهرا علیها السلام قرار داده و او در این گفتار آنان را تفسیر می کند.

آری، آفرینش در پرتو حکمت رقم خورده و حکیمانه است، خداوند حکیم این صنع بدیع را آفرید.

او: إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ۱ است

و إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

و أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

و هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ۲ و ده ها آیه که خداوند بزرگ را با این صفت می ستایند.

قرآن درس حکمت است، که از نزد حکیم خبیر نازل گردیده است (۱) از سرچشمه حکمت او زلال هستی و آفرینش زیبا جاری است بنابراین حکیم که کار بیهوده و عبث انجام نمی دهد و این آفرینش با این شکوه و جلال بیهوده نیست؛ بلکه مقصودی عالی فرا روی اوست.

قرآن این حقیقت را ترجمه می کند و خداوند می فرماید:

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ۴ ؛

«آیا چنین پنداشتید که ما شما را به عبث و بازیچه آفریده ایم و هرگز به ما رجوع نخواهید کرد».

و می فرماید:

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى ۵ ؛

«آیا آدمی پندارد که او را مهمل از تکلیف و ثواب و عقاب گذارند».

انسان جلوه خاص آفرینش است و بدون شک افقی بلند فراروی آفرینش او نهاده شده بلکه این هدفمندی را در گستره پهناور آفرینش می توان دید خداوند می فرماید:

ص: ۲۵۷

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ ۱

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ ۲

«آسمان ها و زمین و هر آنچه که در میان آن دو است به بازی نیافریده ایم».

همین راز بزرگ، که جهان هدفدار است، و هیچ چیز بدون انگیزه و هدفی آفریده نشده است ترجمه آیات دیگری از قرآن است.

خداوند متعال می فرماید:

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ۳؛

«آنانی که در هر حالت ایستاده، نشسته، و خفتن، خدا را یاد می کنند و دائم در آفرینش آسمان ها و زمین در اندیشه اند و می گویند: پروردگارا! این نظام با عظمت را بیهوده نیافریده ای، پاک و منزهی، ما را به لطف خود از عذاب دور نگاهدار».

این آیه افق مبینی را روشن می کند ولی آیه ی دیگری، نگاه منفی و باطل کافران را؛ و می فرماید:

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ ۴؛

«و پنداشتند که ما آسمان و زمین را به باطل آفریده ایم و حال آن که چنین نبود و این پندار کسانی است که کفر ورزیدند پس وای بر کافران از آتش».

به هر حال، آیات متعددی از قرآن با واژه های مختلف و مفاهیم گوناگون از هدفمندی نظام آفرینش چهره می گشایند و این حقیقت را آفتابی و تفسیر می کنند. این نظام بدیع با آن جلوه ها و مظاهر زیباییش - که پرتوی از آن از مشرق زبان علی علیه السلام تجلی کرد - برای هدفی بزرگ آفریده شده و بیهوده، باطل و بازی نیست.

آموزه های وحی و سنت، در سروده عرفانی ما نیز جلوه گر است و این راز را آشکار می کند.

مولانا در سروده ی خود می گوید:

هر چه روید از پی محتاج رست تا بیابد طالبی چیزی که جست

حق تعالی گر سموات آفرید از برای دفع حاجات آفرید

هر کجا دردی، دوا آنجا بود هر کجا فقری، نوا آنجا رود

هر کجا مشکل، جواب آنجا رود هر کجا کشت است آب آنجا رود

آب کم جو تشنگی آور بدست تا بجوشد آب از بالا و پست

تا نزاید طفلک نازک گلو کی روان گردد ز پستان شیر او

زرع جان را کش جواهر مضمهرست ابر رحمت پر ز آب کوثر است

تا «سقا هم ربهم» آید خطاب تشنه باش الله اعلم بالصواب (۱)

سبحان الله! چه نظم دقیق و هماهنگی حیرت آفرینی در این نظام آفرینش طنین افکن است! این اقیانوس بزرگ آفریده که مالا مال از اضداد است؛ و لیک چه مجموعه ی هماهنگی را پدید آورده است، فروغ هماهنگی از همه آفاق جهان متجلی است، و نوای وحدت و یگانه ستایی از نای آفرینش زمزمه می گردد، عجا از این همه ضد و آهنگ واحد!

قطره ی کو در هوا شد یا بریخت از خزینه قدرت تو کی گریخت

گر در آید در عدم یا صد عدم چون بخوانیش او کند از سر قدم

صد هزاران ضد را ضد می کشد بازشان حکم تو بیرون می کشد

از عدم ها سوی هستی هر زمان هست یا رب کاروان در کاروان

خاصه هر شب جمله افکار و عقول نیست گردد غرق در بحر نغول

باز وقت صبح آن اللهیان برزنند از بحر سر چون ماهیان

در خزان آن صد هزاران شاخ و برگ در هزیمت رفته در دریای مرگ

زاغ پوشیده سیه چون نوحه گر در گلستان نوحه کرده بر خضر

باز فرمان آید از سالار ده مر عدم را کانچ خوردی بازده

آن چه خوردی واده ای مرگ سیاه از نبات و دارو و برگ و گیاه

ای برادر عقلی یکدم با خود آر دم به دم در تو خزان است و بهار(۲)

ص: ۲۵۹

---

۱- (۱) مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۵۴۲.

۲- (۲) همان، دفتر اول، ص ۹۳.

این آموزه ی آیات قرآن کریم است که آفرینش مجموعه ای شگفت، زیبا، هدفمند و هدایت شده است.

خداوند می فرماید:

الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى \* وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى ۱؛

پروردگاری که اجزای عالم را از عدم به وجود آورد و هر یک را در جایی قرار داد که باید قرار می داد، و پروردگاری که هر چیزی را دارای حدود و اندازه کرد به گونه ای که برای رسیدن به هدف نهایی از خلقتش مجهز باشد.

باری تسویه و قرار گرفتن هر پدیده ای در جای و مدار خویش از آموزه های وحی است؛ و به بیان آیات قرآن این فروغ بر همه ی آفرینش می تابد، از انسان که در واقع تجلی گاه اوج معنویت است که پیرامونش خداوند می فرماید:

الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ ۲ تا اوج آسمان ها که به ظاهر طاق آفرینش ممکن است: ثُمَّ اسْوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَوَّاعًا ۳ و نیز می فرماید: أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا \* رَفَعَ سَائِمَكُمَا فَسَوَّاهَا ۴؛ آیا خلقت شما سخت تر است یا آفرینش آسمان که خدا بنایش کرده و سقف آن را بالا برده و منظم ساخته است؟!

عطار نیکو سروده است:

سبحان صانعی که گشاید به هر شبی از روی لعبتان فلک نیلگون غطا

از زیر حُقه، مهره انجم کند پدید زان مهره ها به حُقه ارزق دهد ضیا

شب را ز اختران همه دندان کند سفید چون زنگی ای که خنده زنان افتد از قفا

در دست چرخ مصقله ی ماه نو نهد تا اختران آینه گون را دهد جلا

گویی که آفتاب مگر ذره ذره کرد بر کهکشان ز ریزه ی مرجان و کهربا(۱)

ص: ۲۶۰

بنابراین خداوند متعال، پس از آفرینش موجودات، آنان را در مقام و جایگاه خودشان قرار داد؛ و چون چشمه فیض فیاض مطلق مدام و اِلٰی الابد جاری است رود آفرینش از این سرچشمه اشراب و در حالت نوشیدن است و در پرتو هدایت حق به سوی کمال خود در حرکت است.

یگانه ای که ز حکمت نظام دوران داد به سنگ رنگ و به گل بو به جانور جان داد

نخست آینه یی بهر دیدن خود خواست قرار کار به خلق سرای امکان داد

به عقل آیه ی والایی دو عالم خواند به عرش پای به بالایی نه ایوان داد

زمرحمت بطربگاه هشتمین ایوان ضیاء مشعله ی اختران تابان داد

زهفت منظر دیگر بهفت سیاره خجسته منزلی از ماه تا به کیوان داد(۱)

خداوند می فرماید:

قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى ۲؛

«موسی گفت پروردگار ما همان است که هر چیزی را آفرید و سپس هدایتش کرد».

علی علیه السلام در تبیین آفرینش و هدایت آن می فرماید:

«قَدَّرَ مَا خَلَقَ فَأَحْكَمَ تَقْدِيرَهُ، وَ دَبَّرَهُ فَأَلْطَفَ تَدْبِيرَهُ، وَ وَجَّهَهُ لِرُوحِهِ، فَلَمْ يَتَعَدَّ حُدُودَ مَنَزِلَتِهِ، وَ لَمْ يَقْصُرْ دُونَ الْإِنْتِهَاءِ إِلَى غَايَتِهِ...»(۲)؛ آنچه آفرید سنجید و نیکش استوار کرد، و پایان کارش را نگرست پس به لطف خود تدبیرش کرده و بدان چه برایش آفریده شده گسیلش داشت؛ چنان که از حد خویش گامی فراتر نتوانست گذاشت و در رسیدن بدان جا که باید رسد قصوری روا نداشت، و مأموریتی که بدو وا گذاشته بود دشوار نینگاشت؛ و چگونه نپذیرد که کارها به خواست خدا انجام گیرد که پدیدآورنده ی گونه گونه چیزهاست»(۳).

بنگر که خدای چون به تدبیر بی آلت چرخ را پی افکند(۴)

ص: ۲۶۱

۱- (۱) دیوان آذر بیگدلی، ص ۴۰.

۲- (۲) نهج البلاغه، خطبه ۹۱، ص ۷۶.

۳- (۳) همان.

۴- (۴) دیوان ناصر خسرو، ص ۲۴.

برخلاف پندارها آفرینش چون رودی جاری و به سوی هدفی در شتاب است.

خداوند متعال می فرماید:

وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ ۱؛

«و کوه ها را بینی و پنداری که بی حرکتند ولی مانند ابر در حرکتند؛ صنع و آفرینش خدای یکتاست که همه چیز را به کمال آفریده که او از کارهایی که می کنید آگاه است. بنابراین از گاه تا کهکشان و از ذره تا سموات همه در پرتو حکمت و تدبیر او به سوی هدفی می شتابند».

خرامیدن لاجوردی سپهر همی گرد برگشتن ماه و مهر

مپندار کز بهر بازیگری است سرا پرده ای این چنین سرسریست

در این رشته یک ذره بیکار نیست سر رشته بر ما پدیدار نیست

نه زین رشته سر می توان تافتن نه سر رشته را می توان یافتن

باری، آغاز و فرجام کتاب بزرگ آفرینش با آن همه رمز و رازش، و هدفی که پیش روی دارد بر عقل ناقص ما ناپیداست و این فروغ وحی است که آن هدف را می نمایاند.

بی کران اضداد، که در کنار هم لباس صلح و دوستی بر تن کرده و هم دیگر را در آغوش گرفته و نظام واحد و هماهنگی را آفریده اند بر طاق بلند این هستی چراغ عدل خالق یکتا می درخشد: وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ ۲ و در پرتو عدل تکوینی حق همه چیز به جای خود و امانتدارند، چون آسمان ها و زمین و کوه ها نمی توانند از امانت خاص الهی محافظت کنند، آن را نمی پذیرند: إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا ۳ مولوی نیکو سروده:

خاک امین هر چه دروی کاشتی بی خیانت جنس از او برداشتی



## هدف متعالی

خلاصه، این هستی شگفت به سویی می شتابد. اکنون آن هدف کدام است؟ با توجه به آموزه های وحی آن هدف متعالی خداوند متعال است که همه به او باز می گردند؛ آیاتی از قرآن الهام بخش این حقیقت است:

۱. وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى ۲؛ و این که انتهای سیرشان به سوی پروردگار است.

۲. فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا \* إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا ۳؛ تو از بسیار سخن گفتن از آن چه به دست می آوری؟ هیچ! برای این که انتهای آن نزد پروردگار توست.

۳. وَاللَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ۴؛ و آنچه در آسمان ها و زمین است ملک خداست و همه امور به سوی خدا باز می گردد.

خداوند متعال همین حقیقت را در سوره حدید بیان داشته و می فرماید:

لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ۵

و نیز در سوره علق: إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى ۶.

خلاصه آن که: وَاللَّهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ ۷

و نیز: وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ۸؛ باز گشت همه به سوی اوست و این فروغ از افق برین ده ها آیه ی قرآن جلوه گر است.

حکما و عرفا از صاغر وحی نوشیده و این حقیقت را به نظم آورده اند.

ص: ۲۶۳

محقق اصفهانی می گوید:

و غایه الكل الذی سواها إنّ إلی ربك منتهاها

و او غایت و هدف همه چیز جز خودش می باشد، چه اینکه پایان و انتهای همه موجودات به اوست.

مولوی نیز چنین سروده است:

جزءها را روی ها سوی کل است بلبلان را عشق با روی گل است

آنچه از دریا به دریا می رود از همان جا کامد آن جا می رود

از سرگه سیل های تند دو وز تن ما جان عشق آمیز دو (۱)

خلاصه، این حقیقتی تابناک و روشن است که بازگشت به سوی خداوند هدف عالی برای آفرینش است، همه به او باز می گردند خواه بخواهند و یا نخواهند، فروغ ولایت و قدرت او بر همه چیز طنین افکنده و به گفته مولانا:

آسمان هاست در ولایت جان کار فرمای آسمان جهان (۲)

عجایب و شگفتی های جهان آفرینش، مشرق تابان حکمت خداوند است، و به حق این نظام، نظام احسن و اکمل است و از او برتر نتوان یافت و هر چیز آن به جای خویش نیکوست، آن گونه که:

ابروی تو گر راست بدی کج بودی (۳)

و نظام موجود همان است که گفته اند: «لیس فی الامکان ابداع مّا کان».

به هر روی، جلوه ی حکمت الهی از دو افق نمایان است، نخست همان تکوین و افاضه وجود است همان گونه که در تعریف حکمت گفته شد: «هو أن یکون قد اعطی کل شیء حقه» (۴) افق دیگر آن تشریح است.

ص: ۲۶۴

۱- (۱) امدادهای غیبی در زندگی بشر، مرتضی مطهری، ص ۴۲.

۲- (۲) مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۹۸.

۳- (۳) البته مسأله شرور و شیطان، مسأله ای است که حکمای اسلامی جواب کافی و شافی آن را داده اند رجوع شود به کتاب عدل الهی، استاد آیه الله شهید مرتضی مطهری.

۴- (۴) فرهنگ علوم عقلی، ص ۲۳۲.

فاطمه علیها السلام فرمود کتاب زیبای آفرینش، تدبیر و حکمت خدای متعال را می نمایاند و آشکار می کند که آفرینش از قلم حکمت الهی رقم خورده است.

و به گفته منسوب به حضرت امام صادق علیه السلام:

«أَلْحِكْمَةُ ضِيَاءُ الْمَعْرِفَةِ وَ مِيزَانُ التَّقْوَى وَ ثَمَرَةُ الصِّدْقِ... (۱)؛ حکمت روشنایی و جلوه معرفت است، میزان و میراث تقوی و میوه راستی و درستی می باشد».

پروردگار متعال به بنده ای احسان و انعام نفرموده، به خیری برتر و والاتر، روشن تر و ارزشمندتر از نعمت معرفتی که در دل او پدیدار می شود.

خداوند متعال می فرماید: «حکمت را به هر کسی که بخواهد می دهد و کسی که به او حکمت داده شد، خیر فراوانی به او عطا شده است» (۲)، و بر این ستیغ نمی رسند مگر آنان که صاحب لب و بصیرت جانند.

حکمت، آموزه ی نگارستان آفرینش است، آفرینشی که عظمت و شکوهش حیرت آفرین است. هر چیز آن دو چهره دارد، دو چهره ی متضاد، هم نور است و هم نار، حضرت موسی علیه السلام برای به دست آوردن نار می رود، ولی به نور می رسد.

شگفتا از این عظمت و این جهان پر رمز و راز!

هست باران از پی پروردگی هست باران از پی پژمردگی

نفع باران بهاران بوالعجب باغ را باران پاییزی چو تب

آن بهاری ناز پروردش کند وین خزانی ناخوش و زردش کند

هم چنین سرما و باد و آفتاب بر تفاوت دان و سر رشته بیاب

هم چنین در غیب انواع است این در زیان و سود و در ریح و غبین

غیب را ابری و آبی دیگر است آسمان و آفتابی دیگر است

ناید آن إلا که بر خاصان پدید باقیان فی لبس من خلق جدید (۳)

ص: ۲۶۵

۱- (۱) مصباح الشریعه، ص ۵۶۶، باب ۹۹.

۲- (۲) بقره / ۲۶۹.



باری، جهان شگفتی ها، حکمت خدا را می نمایاند و به ما درس حکمت می دهد و درس و آموزه ی حکمت بالاترین درس هاست که گفته شد: «کسی که به او حکمت داده شد خیر فراوانی به او عطا شده است»<sup>(۱)</sup>.

وَالْحِكْمَةُ هِيَ النِّجَاهُ...

حکمت یگانه وسیله نجات از گرداب سختی ها و ناملایمات است و شخص حکیم در مقابل سختی ها ثابت قدم و استوار است و در هنگامه های سخت از اطمینان خاطر برخوردار، و در محضر آفریدگار حکیم راضی و تسلیم است و هدایتگر و راهنمای مردم است به سوی خداوند عزیز متعال<sup>(۲)</sup>.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمودند:

«اگر خداوند به دست و راهنمایی تو بنده ای از بندگان خود را هدایت فرماید بهتر است از برای تو از همه دنیا از مشرق تا مغربش».

باری، حکمت را چنین منزلت تابانی است او گهر برین آسمانی و گمشده ی مؤمن است.

ز آنک همچو ناقه ضاله است همچو دلاله شهان را داله است

جلوه ی زیبای آفرینش و صفت آفریدگار متعال است، و آن برترین دانش هاست و به گفته شیخنا الاعظم بهائی قدس سره:

تو چه از حکمت به دست آورده ای حاش لله ار تصور کرده ای

چیست حکمت طائر قدسی شدن سیر کردن در وجود خویشتن

ظلمت تن طی نمودن بعد از آن خویش را بردن سوی انوار جان

پا نهادن در جهان دیگری خوش تری زیباتری بالاتری

کشور جان و جهان تازه ای کش جهان تن بود دروازه ای

خالص و صافی شوی از خاک پاک نه ز آتش خوف و نه از آب پاک

هر طرف وضع رشیقی در نظر هر طرف طور انیقی جلوه گر

ص: ۲۶۶

۱- (۱) بقره / ۲۶۹.

۲- (۲) مصباح الشریعه، ص ۵۶۹.

هر طرف انوار فیض لایزال حسن در حسن و جمال اندر جمال

حکمت آمد گنج مقصود ای حزین لیک اگر با فقه و زهد آید قرین

فقه و زهد از مجتمع نبود بهم کی توان زد در ره حکمت قدم (۱)

### محراب بندگی و اطاعت

اینک که فروغ حکمت خدای متعال تجلی کرد؛ و آفرینش ترجمانی از این حقیقت گشت؛ و هستی ممکن با بدایع و جلوه های خود کلمات حکمت و تدبیر آفریدگار را رقم زد، بر این آسمان، افقی دیگر نمایان می گردد و از آن نور بصیرت و بیداری به جان های خفته جاری می شود. فاطمه علیها السلام در طنین سخن خود از این حقیقت پرده برمی دارد و افقی فراروی مردم می گشاید و می فرماید:

«وَتَنْبِيهَا عَلَى طَاعَتِهِ» (۲)؛ که هان! این آفرینش بدیع و نگارستان زیبایی ها، با همه ی شگفتی ها و عجایبش، بیدارگر است و فروغ بیداری می افشاند. بر خفتگان صدای بیدارباش بر اطاعت و پیروی از آفریدگار تواناست. اطاعت و پیروی از ذات اقدس الهی دو افق دارد نخست در افق تکوین و وجود که همه هستی وابسته و پیوسته به اوست. ممکنات با فقر و امکانشان مدام او را می خوانند و در مدار پیروی و اطاعت از فرمان او حرکت می کنند. علم، قدرت، حیات، حکمت و وجوب او از یک سو، فقر و نیاز و امکان جلوه های هستی از سوی دیگر این وابستگی و پیوستگی را رقم زده اند.

آسمان و جهان کیهان و کهکشان با آن شکوه و گستره، مطیع فرمان اویند. میلیاردها و بیشتر، ستاره و سیاره که بخش کوچکی از آن چشم ما را آینه کاری و دنیای ما را چراغانی کرده و خود هر یک جهانی هستند به ید قدرت او می چرخند و فرمان او را فرمانبرند به فرموده قرآن:

لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ۳.

«همه هستی برای اوست و او فرمانروای مقتدر هستی بوده و همه فرمانبر اویند.»

خداوند می فرماید:

سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَانِتُونَ ۴

ص: ۲۶۷

۱- (۱) مثنویات، مثنوی نان و پنیر، ص ۴۹.

۲- (۲) بلاغات النساء، ص ۲۴-۲۳.

امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیف ستارگان فرمود:

«إِنَّ هَذِهِ مَدَائِنٌ كَمَدَائِنِكُمْ...».

شنیدستم که هر کوكب جهانی است جداگانه زمین و آسمانی است (۱).

گستره ای پهناور که زمین ما با آن همه بزرگی اش در برابر او چون خشخاش بر روی دریاست.

زمین در جنب این افلاک مینا چو خشخاشی بود بر روی دریا (۲).

همه ی این هستی از پرتو قدرت و فیض جود او برپاست؛ و اگر آنی کند نازی فرو ریزند قالب ها؛ چون وجود ممکن سایه ای از آن آفتاب است و وجودی ربطی است.

باری، قرآن کریم این حقیقت را با عناوین گوناگونی مدلل می فرماید، خداوند می فرماید:

وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ۳؛

«تمامی ساکنان آسمان ها و زمین - چه با میل و رغبت و یا کراهت - تسلیم اویند».

و نیز می فرماید:

وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ ۴؛

«که تمامی موجودات زمین در قبضه ی او و آسمان ها به دست قدرت اوست».

و نیز می فرماید:

بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ ءِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۵؛

«آن که سلطنت همه چیز به دست اوست و به سوی او بازگشت می کنید».

و نیز می فرماید:

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۶؛

«کلیدهای آسمان و زمین برای اوست».

١- (١) حڪمت الهى، ج ١، ص ١٩٥.

٢- (٢) همان، ١١٦.



آن خدایی که:

هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝۱؛

«او الله! که آفریننده و پدیدآورنده و صورت گر است، او را اسماء حسناست، آن چه در آسمان و زمین است تسبیح او گوید و او عزیزی است حکیم».

باری، همه پدیده ها با زبان فقر و نیازشان او را ستوده و تقدیس و تنزیه می کنند، او مسجود همه ی موجودات، و مالک و فرمانروای مطلق و ملیک مقتدر بر افق بلند هستی است فرمائش مطاع و لازم الاجراست.

جمله عالم خود مسبح آمدند نیست آن تسبیح جبری مردم اند (۱)

صدها آیه ی قرآن این حقیقت فروزنده را تفسیر می نماید و فقط انسان، این موجود ویژه و استثنایی.

### موجودی انتخابگر

انسان هم، در بستر وجود طبیعی - امکانی خود، فرمانبر محض خدای مهربان است. همه حرکات طبیعی جوارح و جوانح او به فرمان آفریدگار تواناست؛ ولی در عرصه ی اختیار که این موجود به فرمان تکوینی خالق متعال موجودی مختار آفریده شد و بدین سبب گل سرسبد آفرینش و مسجود فرشته واقع گردید و در این عرصه و میدان است که گاهی طغیان می کند، حریم می شکند و حرمت نگاه نمی دارد، از حدود خود تجاوز می کند.

این دو مداره بودن، که گاهی از ملک پران شود و بر افق اعلا تجلی کند و مقام قاب قوسین را فتح کند و به خلعت لباس احسن مزین گردد، و گاهی در درک «اسفل» سقوط کرده و لباس «بل هم اضل» بر تن نماید فقط امتیاز و خصوصیت انسان است.

عطار عالی سروده است:

جزو کل شد چون فروشد جان به جسم کس نسازد زین عجایب تر طلسم

ص: ۲۶۹

جان بلندی داشت تن پستی خاک مجتمع شد خاک پست و جان پاک

چون بلند و پست با هم یار شد آدمی اعجوبه اسرار شد (۱)

آری، و انسان مشرق تابان صفات و اسماء الهی گشت. این حقیقت در شعر مولانا می درخشد:

خواست تا بیند جمال خویشتن بست نقشی بر مثال خویشتن

کرد آدم را تجلی گاه خود دید روی چون مجال خویشتن (۲)

این پدیده استثنایی که از دو گوهر خاکی و آسمانی آفریده شده است، موجودی اعجاب انگیز است، که بر طاق بلند آفرینش نمایان است؛ نه چون ملک است که فقط عقل مجرد باشد و نه چون حیوان که شهوت و غضب خصیصه او باشد؛ بلکه جامع این دو جریان متضاد است.

امیرالمؤمنین در حدیثی به تبیین این حقیقت پرداخته و فرموده است:

«إِنَّ اللَّهَ «عَزَّ وَجَلَّ» رَكَّبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلًا بِلَا شَهْوَةَ، وَ رَكَّبَ فِي الْبَهَائِمِ شَهْوَةَ بِلَا عَقْلٍ، وَ رَكَّبَ فِي بَنِي آدَمَ كِلَيْتَهُمَا فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتَهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَ مَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ» (۳).

امام صادق علیه السلام در پاسخ به عبدالله بن سنان نیز که پرسید:

«... أَلْمَلَائِكَةُ أَفْضَلُ أُمَّ بَنُو آدَمَ؛ به نقل از امیرالمؤمنین علیه السلام همین گونه گوهر انسان را توصیف نموده اند» (۴).

مولوی در مثنوی خود در تبیین این حدیث چنین سروده:

در حدیث آمد که یزدان مجید خلق عالم را سه گونه آفرید

یک گروه را جمله عقل و علم و جود او فرشته ست او نداند جز سجود

نیست اندر عنصرش حرص و هوا نور مطلق زنده از عشق خدا

ص: ۲۷۰

۱- (۱) منطق الطیر، ص ۱۲.

۲- (۲) فرهنگ تلمیحات، ص ۶۷.

۳- (۳) علل الشرایع، صدوق، ج ۱، ص ۵، باب ۶.

۴- (۴) وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۶۴؛ علل الشرایع، ج ۱، باب ۶، ص ۵.

یک گروه دیگر از دانش تهی همچو حیوان از علف در فریبهی  
او نبیند جز که اصطبل و علف از شقاوت غافل است و از شرف  
این سوم هست آدمی زاد و بشر نیم او را فرشته و نیمیش خر  
نیم خر خود مایل سفلی بود نیم دیگر مایل عقلی بود  
آن دو قوم آسوده از جنگ و حراب وین بشر با دو مخالف در عذاب  
وین بشر هم ز امتحان قسمت شدند آدمی شکلند و سه امت شدند  
یک گروه مستغرق مطلق شدند همچو عیسی با ملک ملحق شدند  
نقش آدم لیک معنی جبرئیل رسته از خشم و هوا و قال و قیل  
از ریاضت رسته و ز زهد و جهاد گویا از آدمی او خود نژاد  
قسم دیگر با خران ملحق شدند خشم محض و شهوت مطلق شدند  
وصف جبریلی دریشان بود رفت تنگ بود آن خانه و آن وصف زفت  
مرده گردد شخص کو بی جان شود خر شود چون جان او بی آن شود (۱)

باری؛

تا کدامین غالب آید در نبرد زین دو گانه تا کدامین برد نرد

عقل اگر غالب شود پس شد فزون از ملائک این بشر در آزمون

شهوت ار غالب شود پس کمتر است از بهائم این بشر زانک ابر است

باری، این موجود ویژه که به خلعت عقل مختار آراسته گردیده و گوی سبقت از همه موجودات ربوده است؛ اختیاری که لازمه ی آن مسؤولیت است و موجب ارزش کارهای آدمی گشته و او را در معرض ستایش و سرزنش قرار می دهد. به همین سبب است که انسان کارهای خود را از میان راه های مختلفی که پیش رو دارد گزینش و انتخاب می کند.

خداوند انسان را به گونه ای آفریده که در درون او گرایش ها و خواسته های متضادی وجود دارد؛ گرایش هایی که معمولاً در مقام عمل با هم در تراحم و جنگ و ستیزند و هر یک انسان را به سو و جهتی فرا می خواند. بنابراین نقش انتخاب و اراده

ی آزاد انسان در این عرصه بروز می کند. او همانند آهنی نیست که وقتی در میان دو آهن ربای قوی و ضعیف قرار می گیرد محکوم جاذبه و کشش آهن ربای قوی باشد؛ بلکه آد میان در این عرصه و میدان گرایش ها و

ص: ۲۷۱

---

۱- (۱) مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۷۰۰.

کشش‌ها، با اختیار و اراده خود می‌توانند در برابر جاذبه‌های بسیار نیرومند مقاومت کنند و برخلاف جریان سیل غرایز و تمایلات نفسانی خود مقصود خود را برگزینند. انسان نیرویی دارد که می‌تواند با استمداد از آن از انفعال در برابر غرایز و امیال سرکش حیوانی خارج شده و بر جاذبه‌های مختلف درونی اش فائق آید. این نیروی انتخاب و اراده‌ی آزاد است. به همین سبب می‌توان او را نسبت به کارها و پیامدهای اعمالش مسؤول دانست و او را مورد سؤال قرار داد و این همان مقوله‌ی ای است که انسان را برتر قرار داده است. آیا به راستی انسان از چنین اختیار و اراده‌ی برخوردار است؟ و آیا آدمی می‌تواند بر نیروهای محیطی، درونی و عوامل ژنتیکی و اجتماعی مؤثر در او فائق آید یا آن که اسیر دست نیروهای آشکار و نهان خود است؟

پاسخ: به نظر می‌رسد قدرت تصمیم‌گیری و انتخاب، یکی از یقینی‌ترین اموری است که مورد شناسایی انسان واقع می‌شود. هر انسانی این مسأله را با علم حضوری خطاناپذیر می‌یابد که دارای اختیار است.

این که گویی این کنم یا آن کنم خود دلیل اختیار است ای صنم(۱)

هر فردی با اندک توجهی در رفتار خود می‌یابد که با اختیار عمل می‌کند. او می‌تواند سخن بگوید یا سکوت کند، دستش را حرکت دهد یا ندهد.

در تردد مانده ایم اندر دو کار این تردد کی بود بی اختیار

این کنم یا آن کنم خود کی شود چون دو دست و پای او بسته شود

هیچ باشد این تردد در سرم که روم در بحر یا بالا پرم

پس تردد را ببايد قدرتی ور نه آن خنده بود بر سبلی(۲)

ممکن است این غبار بر ذهن بنشیند و منظر عقیده ما را مه‌آلود کند، که بدون شک یکی از صفات خداوند «قادر مطلق» است چون او بر هر کاری تواناست و از این نگاه، انسان و کارهایش تحت قدرت اویند و هر قدرت دیگری در برابر قدرت خداوند عرضی و تبعی است؛ بر این اساس، بعضی از اندیشمندان غربی پنداشته‌اند که اراده‌ی بشر هم چون اراده‌ی چارپای

ص: ۲۷۲

۱- (۱) فلسفه اخلاق، استاد محمد تقی مصباح، ص ۱۳۶.

۲- (۲) همان، ص ۱۳۷.

حامل یک محموله است که به واسطه خدا یا شیطان رانده می شود. اگر خدا براند به همان جا می رود که خدا می خواهد و اگر شیطان براند به آن جا می رود که شیطان می خواهد؛ ولی خود او در هیچ موردی راننده ی خود را انتخاب نمی کند.

براساس قدرت خداوند، جایی برای قدرت نمایی آدمی و اعمال اراده و اختیارش باقی نمی ماند. برخی از فرقه های اسلامی با استناد به این صفت الهی، هر گونه تأثیر و علیتی را از اسباب و وسایط دیگر نفی می کنند و صراحتاً اعلام می دارند که:

«إِنَّ أَعْمَالَ الْعِبَادِ يَخْلُقُهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَأَنَّ الْعِبَادَ لَا يَقْدِرُونَ أَنْ يَخْلُقُوا مِنْهَا شَيْئاً» (۱).

نتیجه این کج اندیشی، این است که افعال انسان مستقیماً به خدای متعال مستند گردد و فاعلیت انسان نسبت به آن ها به طور کلی سلب شود و در فرجام کار، هیچ کس نسبت به کارهای خودش مسؤولیتی نداشته باشد.

پیامد منفی این کژاندیشی آن است که هر نظام تربیتی، اخلاقی و معنوی و از جمله نظام تشریحی اسلام پوچ و بیهوده شمرده می شود؛ زیرا اگر قدرت خداوند به گونه ای است که جایی برای اختیار و اراده ی آزاد انسان ها نمی گذارد دیگر وظیفه و تکلیف، امر و نهی، پاداش و کیفر معنا نخواهد داشت (۲).

اختیار آمد عبادت را نمک و نه می گردد به ناخواه این فلک

گردش او را نه اجر و نه عقاب که اختیار آمد هنر وقت حساب

جمله عالم خود مسیح آمدند نیست آن تسبیح جبری مردم اند (۳)

باور و اعتقاد منطقی و عقلانی آن است که: «الفعل فعل الله و هو فعلنا» و هیچ منافاتی وجود ندارد؛ البته به شکل طولی و نه عرضی. (۴)

فعل حق و فعل ما هر دو بین فعل ما را هست دان پیدا است این

گر نباشد فعل خلق اندر میان پس مگو کس را چرا کردی چنان

ص: ۲۷۳

۱- (۱) مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلیین، اشعری، ج ۱، ص ۳۲۱.

۲- (۲) فلسفه اخلاق، استاد محمد تقی مصباح یزدی، ص ۱۳۴-۱۳۵.

۳- (۳) مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۵۴۶.

۴- (۴) فلسفه اخلاق، استاد محمد تقی مصباح، ص ۱۳۷.

خلق حق افعال ما را موجد است فعل ما، آثار خلق ایزد است

لیک هست آن فعل ما مختار ما زو جزا گه مار ما گه یار ما

به هر روی اختیاری بودن افعال ما، ندای فطرت و وجدان ماست؛ هر انسانی در مسیر حرکت خویش مدام خود را بر سر چهارراه اختیار و انتخاب مردّد می بیند، که کدام راه را برگزیند و انتخاب کند، عسل برگزیند و یا زهر مار؛

ز آنک «کرمنا» شد آدم ز اختیار نیم زنبور عسل شد نیم مار

مؤمنان کان عسل زنبوروار کافران خود کان زهری همچو مار

ز آنک مؤمن خورد بگزیده نبات تا چو نحلی گشت ریق او حیات

باز کافر خورد شربت از صدید هم ز قوتش زهر شد دوری پدید

اهل الهام خدا عین الحیات اهل تسویل هوا سَم الممات

در جهان این مدح و شاباش و زهی ز اختیارست و حفاظ آگهی (۱)

اکنون که در پرتو سخن فاطمه علیها السلام:

«وَتَنْبِيْهَا عَلٰى طَاعَتِهِ» این دریچه علمی - کلامی - که انسان موجودی است انتخاب گر و در قبال اعمال خود مسؤول - گشوده شد، چون بدون تردید بیدارباش فاطمه بر آن نامردمانی بود که در مقابل فرمان خدای متعال بر طبل مخالفت کوبیده و از شیپور شیطان نواخته بودند. فاطمه آنان را به فرمان بری خدا می خواند، و إلا سایر موجودات که فرمان بر خدای متعالند گویی فاطمه فرمود شما مردم بر سر دو راهی انتخاب بد مسیری را پیموده و بد گزینه ای را انتخاب کردید با آن که می توانستید راه درست را انتخاب کنید.

اکنون که مجال نوشتار به اینجا رسید، می طلبد که پاسخ بعضی از شبهات داده شود، همچون: الف) «از آموزه های دینی ماست که خداوند به هر چیزی آگاه است: إِنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۲ برخی با تمسک به این حقیقت عقلی و دینی پنداشته اند که اختیار و اراده ی آزاد انسان توهمی بیش نیست و آدمیان چگونه می توانند برخلاف علم خداوند عمل نمایند».

ص: ۲۷۴

اگر خداوند از پیش می‌داند که من در زمان معینی کار خاصی را انجام خواهم داد، و از سوی دیگر اگر به هنگام فرا رسیدن آن زمان خاص، من هنوز توانایی انجام غیر آن کار را داشته باشم، لازمه آن این است که علم خداوند جهل باشد.

این پندار واهی در رباعی معروف و منسوب به خیام به خوبی نمایان است:

من می‌خورم و هر که چو من اهل بود می‌خوردن من به نزد او سهل بود

می‌خوردن من حق ز ازل می‌دانست گر می‌نخورم علم خدا جهل بود(۱)

در پاسخ به این پندار واهی باید گفت که: علم الهی به هر حادثه‌ای به همان گونه که واقع می‌شود نقش بسته است. افعال اختیاری انسان نیز با قید اختیاری و گوهر اختیاری بودن، معلوم خداوندند، لذا اگر به وصف جبریت تحقق یابند، خلاف علم الهی است. بنابراین هیچ منافاتی میان علم ازلی و مطلق خداوند با اختیار و اراده‌ی آزاد انسان وجود ندارد. علم پیشین الهی هیچگونه تهدیدی برای آزادی اراده‌ی انسان نیست. در واقع علم او به سعادت و شقاوت فرد، مستلزم آن نیست که او علی‌رغم اراده‌اش سعادت‌مند یا شقاوت‌مند خواهد شد و چه زیبا در پاسخ خیام گفته‌اند که:

علم ازلی علت عصیان کردن نزد عقلا ز غایت جهل بود(۲)

ب) مقتضای اعتقاد به «قضا و قدر عینی» خداوند این است که وجود پدیده‌ها در همه‌ی مراحل پیدایش، رشد و شکوفایی و انقضای آن‌ها در پرتو تدبیر حکیمانه خداوند می‌باشند. فراهم شدن شرایط پیدایش آن‌ها و رسیدن به مرحله‌ی کمال، به اراده و مشیت اوست. حال اگر انسان واقعاً مختار است و برخوردار از اراده‌ی آزاد، چگونه می‌توان کارهای او را مستند به اراده و قضای الهی دانست؟ و اگر تحقق همه‌ی پدیده‌ها و از جمله افعال انسانی به قضا و اراده‌ی خداوند است، پس اراده و اختیار انسان چه معنایی دارد؟

به عبارت دیگر، هر فعل اختیاری، فاعلی دارد که با اراده و اختیار خودش آن را انجام می‌دهد و محال است که فعل واحد مستند به اراده‌ی دو فاعل باشد. بنابراین اگر افعال انسان به اراده و اختیار شخص مستندند جایی برای استناد آن‌ها به اراده‌ی الهی باقی نمی‌ماند و اگر آن‌ها به اراده و مشیت و قضای الهی مستندند باید استناد آن‌ها را به اراده انسانی مردود دانست؛ بنابراین تقریر، انسان موجودی بی‌اختیار و بی‌اراده در برابر قضا و قدر الهی است(۳).

ص: ۲۷۵

۱- (۱) فلسفه اخلاق، استاد محمدتقی مصباح یزدی، ص ۱۳۷.

۲- (۲) فلسفه اخلاق، ص ۱۳۶.

۳- (۳) المغنی فی ابواب التوحید و العدل، قاضی عبدالجبار، ص ۱۰۹-۱۶۱.



در پاسخ به این پندار، بعضی با تکیه بر قضا و اراده ی الهی، اختیار انسان را نادیده گرفته و به دامان جبر افتاده اند و در نتیجه مسؤولیت اخلاقی انسان را منکر شده اند. عده ای نیز برای فرار از جبر، قضا و اراده ی الهی را در حیطه ی افعال انسانی نادیده گرفته و در دره ی تفویض سقوط کرده اند (۱).

حق آن است که آن چه قرآن و مخاطبان حقیقی آن که ترجمان قرآن کریمند در تبیین این حقیقت گفته اند درست است، و آن این که: *إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا* و

«لا جبر و لا تفویض بل امرٌ بین الامرین» بدین شرح و بیان که استناد یک عمل به دو عامل در صورتی محال است که هر دو عامل در عرض یک دیگر و هم طراز فرض شوند، ولی اگر در طول یکدیگر باشند در آن صورت استناد عمل به هر دوی آنها صحیح است.

به این دلیل، قضا و اراده ی الهی با اراده انسان با هم جمع می شوند، شاعر نیکو سروده:

بل قضا حق است و جهل بنده حق هان مباش عور چو ابلیس خلق (۲)

صدور فعل و استناد آن به انسان در یک افق است و به خدای متعال در افقی برتر و بالاتر که در آن افق، وجود خود انسان و وجود ماده ای که کارش را روی آن انجام می دهد و وجود ابزارهایی که کار را به وسیله آن ها انجام می دهد همگی مستند به خداوند است.

جبر آن است که اراده ی خداوند جانشین اراده ی ما شود ولی اگر اراده ی خدا در طول اراده ی ما باشد موجب جبر نمی شود.

خداوند متعال چنین خواسته که آدمی با اختیار و با همه ی شئون وجودی اش در این جهان آفریده شود و جبری در کار نیست اختیار انسان به تبع وجود او عین ربط به خداوند است ولی جبر نیست.

ما که باشیم ای تو ما را جان جان تا که ما باشیم با تو در میان

ما عدم هاییم و هستی های ما تو وجود مطلق فانی نما

ما همه شیران ولی شیر علم حمله شان از باد باشد دم بدم

باد ما و بود ما از داد تست هستی ما جمله از ایجاد تست (۳)

ص: ۲۷۶

۲- (۳) فلسفه اخلاق، ص ۱۳۷-۱۳۸.

۳- (۴) مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۳۰، ش ۶۰۱-۶۰۵.

با وجود این وابستگی و پیوستگی، انسان مجبور نیست و از اراده و اختیار برخوردار است.

مولوی این ارتباط و استقلال اراده و اختیار انسان را در پرتو آیه: **وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ** ۱ چنین می‌سراید:

تو ز قرآن باز خوان تفسیر بیت گفت ایزد ما رمیت اذ رمیت

گر پیرانیم تیر آن نی ز ماست ما کمان و تیر اندازش خداست

این نه جبر این معنی جباریست ذکر جباری برای زاریست

زاری ما شد دلیل اضطرار خجالت ما شد دلیل اختیار

گر نبودی اختیار این شرم چیست وین دریغ و خجالت و آزرم چیست

زجر استادان و شاگردان چراست خاطر از تدبیرها گردان چراست

ور تو گویی غافل است از جبر او ماه حق پنهان شد اندر ابر او

در هر آن کاری که میل استت بدان قدرت خود را همی بینی عیان(۱)

## عصاره سخن

فاطمه علیها السلام فرمود:

«خدای قادر متعال کتاب شگفت‌انگیز آفرینش را فراروی شما قرار داد؛ تا زلال حکمت به جانان جاری و با برق بیداری دیدگانتان را روشن نماید. گرد بیداری بر شما بیافشاند که هان! تو ای انسان آراسته به آفتاب عقل، عقل خداشناس و خداانگر، عقلی که مطیع فرمان خداست چون خدا فرمود: «أَقْبَلُ» به پیش آمد و چون فرمود: «ادبر» پس رفت. تو که بر فطرت خداشناسی آفریده شده و در برابر فرمان: **أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ** ۳ گفتی، طوق بندگی و اطاعت او را بر عهده گرفته. ولی چرا امروز خفته ای و لباس مخالفت آفریدگار بافته و بر تن کرده ای؟ بیدار شو و از چاه غفلت بیرون آی که تو یوسف نگارستان آفرینشی»(۲).

ص: ۲۷۷

۱- (۲) مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۳۰-۳۱، شماره ۶۱۵-۶۳۵.

۲- (۴) بلاغات النساء، ص ۲۳-۲۴؛ دلائل الامامه، ص ۱۱۲-۱۱۱.

شیخ بهایی رحمه الله نیکو سروده است:

ای مرکز دایره ی امکان وی زبده ی عالم کون و مکان

تو شاه جواهر ناسوتی خورشید مظاهر لاهوتی

تا کی ز علائق جسمانی در چاه طبیعت تن مانی

تا چند به تربیت بدنی قانع بخزف ز دُر عدنی

صد ملک ز بهر تو چشم براه ای یوسف مصری بدر آی از چاه

تا والی مصر وجود شوی سلطان سریر شهود شوی

در روز الست بلی گفتمی امروز به بستر لا خفتی

تا کی ز معارف عقلی دور بزخارف عالم حس مغرور

از موطن اصلی نیاری یاد پیوسته به لهو و لعب دل شاد

نه اشک روان نه رخ زردی الله الله تو چه بیدردی!

یک دم بخود آی و بین چه کسی به چه دل بسته ای، به که همنفسی!

زین خواب گران بردار سری برگیر ز عالم اولین خبری(۱)

به هر روی عقل، فرمان بر خدای متعال است. فاطمه علیها السلام با لطافت سخن خویش: «و تنبیهاً علی طاعته» پرده از رخسار این حقیقت برمی دارد و هشدار می دهد که «حجت باطنی» عقل پیوسته تو را به سوی خدا و اطاعت او فرا می خواند، چون قادر متعال منعم و آفریدگار تو است و طاعت از منعم و مولی فرمان عقل و ارشاد شرع است. به همین دلیل بزرگان ما آیاتی از قرآن را که فرمان اطاعت و فروغ پیروی از خدا را می پراکنند، ارشاد و هدایت به همان حکم عقلی می دانند. آموزه ی وحی، سیر و اندیشه در آفاق هستی و مشاهده ی نشانه های الهی را بهترین کتاب خداشناسی و معرفت الهی می داند:

سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ۚ

ص: ۲۷۸

به زودی آیات خود را هم در آفاق و خارج از وجود آنان و هم در وجود خودشان به آنان نشان خواهیم داد، تا روشن گردد که خدا حق است آیا این شهادت برای پروردگار تو بس نیست که او ناظر و گواه بر هر چیزی است.

به راستی اگر انسان در نشانه های شگفت و حکیمانه ی جهان هستی - که خود نیز قطره ای از این اقیانوس موج است - بیندیشد، با صد زبان، طنین ستایش و بندگی و اطاعت و پیروی از ذات اقدس الهی را فریاد نمی کند؟!

آیا با همه وجود در محضر آن ذات اقدس، سر تعظیم فرود نمی آورد و در محراب بندگی او نمی نشیند، و چهره بر خاک نمی ساید؟ بدون شک آری، چنین خواهد بود قرآن خود این معرفت را آفتابی و نمایان می سازد و آیات ۱۹۰ تا ۱۹۴ آل عمران این حقیقت را بازگو می کنند:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ۱؛

همانا در خلقت آسمان ها و زمین و رفت و آمد شب و روز، دلایلی روشن است برای خردمندان، آن هایی که در هر حالت (ایستاده و نشسته و خفته) خدا را یاد می کنند و دائم اندیشه و فکر در خلقت آسمان و زمین کرده و گویند پروردگارا! این دستگاه با عظمت را بیهوده نیافریده ای، پاک و منزهی، ما را به لطف خود از عذاب دوزخ نگاهدار، ای پروردگار ما! هر که را تو در آتش افکنی او را سخت خوار کرده ای و او ستمکار بوده و ستمگران را هیچ کس یاری نخواهد کرد، پروردگار ما چون صدای منادی را که خلق را به ایمان می خواند شنیدیم، اجابت کردیم او را و ایمان آوردیم، پروردگارا از گناهان ما در گذر و زشتی کردار ما را بپوشان و هنگام جان دادن ما را با نیکان محشور فرما، پروردگارا ما را از آن چه به رسولان خود وعده دادی نصیب فرما و از آن محروم مگردان که وعده تو هرگز تخلف نخواهد کرد. (۱)

طنین بندگی انسان از این آیات جلوه گر است. انسان با تدبیر و اندیشه در هستی اطاعت و پیروی از هستی آفرین را می پذیرد، - البته آنان که به صورت انسانی خود باقی مانده اند - و اطاعت از فرامین خداوند دستور عقل و فطرت خداشناس انسان است. آیاتی از قرآن نیز انسان را به پیروی و اطاعت از قادر متعال فرا می خواند و به همان فرمان عقلی ارشاد می کند و

ص: ۲۷۹

اینک پرتوی از آن آیات: با طلیعه أُطِيعُوا اللَّهَ در آیاتی چون: آل عمران، ۳۲ و ۱۲۳؛ نساء، ۵۹؛ مائده، ۹۲؛ انفال، ۱ و ۲۰ و ۴۶؛ نور، ۵۴؛ محمد، ۳۲؛ مجادله، ۱۳ و تغابن، ۱۲. (۱)

در این مجموعه آیات خداوند ارشاد به اطاعت از خودش می فرماید و اطاعت خود را لازم می شمرد. آیاتی دیگر نیز از همین واژه بر اطاعت و فرمان بری از آفریدگار دلالت می نمایند همانند:

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ۲

و نیز:

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ۳

و همانند این آیات شریف. (۲)

باری، فاطمه علیها السلام در طلیعه این خطابه ی آتشین و روشن گر، مردم را به اطاعت و فرمان بری از خدای متعال فرا خواند، و پیروی از ذات اقدس الهی را لازمه ی تدبر و اندیشه در خلقت بدیع و حکیمانه آفریدگار دانا و توانا بیان نمود.

و اینک آن بانو، ضمن سخنان خود، دریچه ای دیگر از معرفت و معارف می گشایند و افق برین رسالت و فلسفه آن را جلوه گر می سازند.

ص: ۲۸۰

---

۱- (۱) ر. ک: المعجم الفهرس لألفاظ القرآن واژه «ماع».

۲- (۴) نساء / ۶۹؛ نور / ۵۲؛ فتح / ۱۷.

## ربوبیت یا فلسفه رسالت

آن حضرت فرمود:

«وَدَلَّاهُ عَلَى رُبُوبِيَّتِهِ» (۱)؛ آن چه از افق های پرفروغ آفرینش بدیع و نگارستان شگفتی ها ساطع است، آفتاب عالمتاب ربوبیت خداوند است که آفریدگار توانا: «رب» فلق است و رود نور بر پایانه ی سیاه شب جاری می سازد (۲) «رب» مشرق و مغرب است (۳) «رب» مردم است (۴) «رب» کعبه است (۵). «رب» السموات و الارض (۶)؛ «سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» ۷ و رب العالمین است.

صدها آموزه و آیه ی وحی مقام ربوبیت خدای متعال را تعریف و تبیین می نماید (۷) و نور رشد و تعالی و بالندگی را بر عالمیان از این افق جاری می سازد.

در لغت گفته اند:

«الرَّبُّ فِي الْأَصْلِ التَّرْبِيَةُ وَهُوَ إِشْءُ الشَّيْءِ حَالًا فَحَالًا إِلَى حَدِّ التَّمَامِ» (۸)

بنابراین تعریف مقام «ربوبیت» افق جود وجود و فیض و وسعه ی حق از آبشار رحمت ربوبیت است که پیوسته و مدام فیض آفریدگار جاری است او آفرید و با اناره و استمرار نور وجود هر موجودی را به کمال و تمام رساند.

آفرینش به این آراستگی و زیبایی که همه چیز آن مناسب و در جای خود قرار گرفته است و در پرتو عدل تکوینی از نظم و مناسبت و هماهنگی لبریز است، که خداوند آسمان را برافراشت و بر بلندای آن ترازوی عدل نهاد! (۹) که هان! در این گستره ی شگفت، هر چیز در جایگاه خود قرار گرفته و به سراچه ی مقصود می رسد.

ص: ۲۸۱

۱- (۱) صدای فاطمی فدک، محمد باقر انصاری و سید حسین رجایی، ص ۵.

۲- (۲) فلق / ۱.

۳- (۳) الرحمن / ۱۷؛ مزمل / ۹.

۴- (۴) ناس / ۱.

۵- (۵) قریش / ۳.

۶- (۶) نباء / ۳۷.

۷- (۸) ر. ک: المعجم الفهرست للالفاظ القرآن واژه «رب».

۸- (۹) معجم مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، ص ۱۸۹.

۹- (۱۰) الرحمن / ۷.

خواجه شیرازی نیکو سروده است:

حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد این همه نقش در آینه ی اوهام افتاد

این همه عکس می و نقش نگارین که نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

امیرالمؤمنین علیه السلام این فروغ آفرینش را به نمایش گذاشته و فرموده است:

«... أَحْيَا الأَشْيَاءَ لَوَقَاتِهَا، وَ لَأَمَّ بَيْنَ مُخْتَلِفَاتِهَا، وَ عَزَّزَ عَرَائِزَهَا...»<sup>(۱)</sup>. آفرینش را آغاز کرد و آفریدگان را به یک باره پدید آورد، بی آنکه اندیشه ای به کار برد یا از آزمایشی سودی برد، یا جنبشی پدید آورد، یا کسی را به خدمت گمارد، از هر چیز به هنگام پرداخت و اجزای مخالف را با هم سازوار ساخت و هر طبیعت را اثری بداد و آن اثر را در ذات آن نهاد.

به هر روی، مجموعه نگارستان آفرینش نمایشگاهی از تربیت الهی است، رشد و پویایی و بالندگی در آن موج می زند.

این نظام شگفت و هدفمند مالا مال از زیبایی است.

چنان که سروده اند:

یگانه ای که ز حکمت نظام دوران داد به سنگ رنگ و به گل بو به جانور جان داد

نخست آینه ای بهر دیدن خود خواست قرار کار به خلقت سرای امکان داد

به عقل آیه ی والایی دو عالم خواند بعرض پای به بالایی نه ایوان داد

زمرحمت به طربگاه هشتمین ایوان ضیاء مشعله ی اختران تابان داد

زهفت منظر دیگر به هفت سیاره خجسته منزلی از ماه تا به کیوان داد<sup>(۲)</sup>

نراقی نیز در طاقدیس این شکوه را می ستاید و می سراید:

زامر تو بسته کمر از کهکشان بر میان از بهر خدمت آسمان

ابر را سقای بستان کرده ای باد را فراش دوران کرده ای

دانه مان را تو بر آوردی ز خاک میوه مان را تو نمودی از شناک



۱- (۱) نهج البلاغه، خطبه ۱، ص ۳.

۲- (۲) دیوان آذر بیگدلی، ص ۴۰.

خون ز امرت بهر کودک شیر شد کودک یک روز پستان گیر شد

کودکان را گریه تو آموختی دایه را دل از برایش سوختی (۱)

نظامی که از اعجاز و اعجاب لبریز است، و از رازها مالا مال، دو پر پرواز را یکی خرابه نشین ساخته و یکی را قصر مأوایش پرداخته است.

دو تاجر متساوی متاع را در دهر یکی به سود حوالت یکی به خسران داد

دو طایر متمائل جناح را در شهر یکی به قصر نهان جا یکی به ویران داد (۲)

و اکنون انسان، این جلوه خاص و ممتاز و گوهر بی مثل، که در پرتو آفتاب عقل جانش منور گردیده و با سرشت محبت خداوند آمیخته گشته است.

گفت اول ما فرشته بوده ایم راه طاعت را به جان پیموده ایم

سالکان راه محرم بدیم ساکنان عرش را همدم بدیم

پیشه ی اول کجا از دل رود مهر اول کی ز دل زائل شود

در سفر گر روم بینی یاختن از دل تو کی رود حب الوطن (۳)

انسانی که مسجود فرشته بود، جان او برترین و شگفت انگیزترین موجودات است، مشرق تابان اسماء الهی است، خورشید وجود او برتر از کهکشان، و ستیغ افراشته نام و مقامش بر فراز ملکوت و عمق وجودش، دژ ناگشودنی است، او ناشناخته است، چو اگر تعریف شد، بی نهایت محدود گشته است.

وجودش تجلی گاه آیات و نشانه های خداست، که سیر در آفاق جهان و گستره ی دولت جان آدمی، جولانگاه اندیشه خردمندان و فرمان خداوند متعال است. (۴)

روح انسان عجائبی است عظیم آدم از روح یافت این تعظیم (۵)

ص: ۲۸۳

۱- (۱) طاقدیس، مولی احمد نراقی، ص ۱۲۵.

۲- (۲) دیوان آذر بیگدلی، ص ۴۱.

۳- (۳) مثنوی معنوی، دفتر دوم.

۴- (۴) فصلت / ۵۳.



خواجه نصیرالدین، در پرتو آموزه های قرآن، پس از ذکر مقدمات و براهینی برتری و والا- گهری آدمی را اثبات کرده و در پایان تعریف فراز ملکوتی، و ستیغ این موجود برین را با چهره هایی می آراید و فرا روی ما قرار می دهد: «پس از این شرح، شرف رتبت انسان و فضیلت او بر دیگر موجودات عالم و با خصوصیتی که او را ارزانی فرموده اند، معلوم شود، بل شرف رتبت کسانی که مطلع نور الاهییت و مظهر فیض وحدت، ضمائر ایشان است و غایت همه غایات و نهایت همه نهایت وجود ایشان، از انبیاء و اولیاء، که خلاصه موجودات و زبده ی کائنات هستند ظاهر گردد که: «و لولاک لما خلقت الافلاک» مصداق این معناست. (۱)

باری، انسان به حلی و زینت عقل آراسته گردیده است همان عقلی که از نور خدای سبحان است نیکو سروده است

چیست دانی عقل در نزد حکیم؟ مقتبس نوری ز مشکوه قدیم

از برای نفس تا سازد عیان از معانی آن چه می تابد بر آن

چون جمال عقل عین ذات اوست نیستش محتاج عینی کو نکوست

بلکه ذاتش هم لطیف و هم نکوست دیگران را نیز نیکویی به اوست

پس اگر گویی چرا نیکوست عقل خواهمت گفتن نکو زان اوست عقل

جان و عقل آمد به عینه جان نور که بود از عین ذات او ظهور

او بذاته ظاهر آمد نی لذات فهم کن تا وا رهی از مشکلات

تیر اعظم دو باشد شمس و عقل جسم و جان باشند عقل و شرع و نقل

نور عقلانی فزون از شمس دان ز آنکه این تابد به جسم و آن به جان

نور عقلانی کند تنویر دل نور شمسایی کند تنویر گل

شمس بر ظاهر همین تابان بود لیک باطن از خرد ریّان بود

گر تو وصف عقل از من بشنوی گوش کن ابیات چند از مثنوی (۲)

ص: ۲۸۴

۱- (۱) اخلاق ناصری، ص ۳۰.

۲- (۲) نان و پنیر، شیخ بهایی، ص ۵۲-۵۳.

با وجود این رتبت و شرف انسان، در روند آفرینش و پیدایش، غباری از مادیت و سیاهی، جهل و تباهی بر سیمای فطرت خداشناس انسان و چراغ عقل او می نشیند و دیده ی حقیقت شناس او را تاریک می سازد؛ اینجاست که بار دیگر افق اعلا ی ربوبیت خدای متعال جلوه گر می شود، آفریدگاری که در پرتو ربوبیتش وجود انسان را به زیباترین قامت بیاراست و او را بر بام آفرینش قرار داد؛ او که: **الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ ۗ ذَاتَ مَقْدَسٍ وَ فِیاضی که: قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ ۚ**.

او که از معدن جودش بر هر موجودی افاضه وجود کرد و سپس آن را در بستر تکامل و تعالیش هدایت نمود؛

آن مهربان آفریدگار توانا، اینک باز فروغ ربوبیتش را نمایان می سازد و انسان را در پرتو رشد و تربیت خود قرار می دهد و بر افق برین ربوبیت جمال پیامبران الهی نمایان می گردد.

به فرموده علی علیه السلام:

«فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ...» (۱) پی در پی رسولان آمدند، تا موجودی را که در پرتو عدل تکوینی از زیباترین قامت ها برخوردار بوده، در پرتو نظام تشریح به تعالی و رشد و بالندگی برسانند».

این تواند بود اما آمدند انبیاء این صد هزار و بیست و اند

تا شود این نفس کافر یک زمان یا مسلمان یا بمیرد در میان (۲)

به هر روی، بر مشرق تابان افق ربوبیت، چهره ی پیامبران تجلی کرد و در پرتو ربوبیت ذات اقدس الهی نورباران شدند؛ که خداوند متعال پروردگار همه ی پیامبران و مردم است. پیامبران مبعوث شدند تا این حقیقت را یادآوری کنند.

ص: ۲۸۵

---

۱- (۳) نهج البلاغه، خطبه ۱، ص ۶.

۲- (۴) منطق الطیر، عطار نیشابوری، ص ۱۱۰.

خداوند متعال در قرآن می فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ ۱

وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ۲.

ده ها آیه و آموزه ی قرآن این حقیقت را مدلل می کند که او: «رب و پروردگار همه پیامبران است و آدم در پرتو ربوبیت او بساط آدمیت می نهد و مسجود فرشته می گردد. حضرات نوح و ابراهیم، اسماعیل و اسحاق، یعقوب و یوسف، موسی و هارون، هود و صالح، داود و سلیمان، یحیی و مسیح همه در کوثر ربوبیتش شناور و از زلال ربوبیتش مست باده ی بندگی اویند.

و از همه برتر، رسول خدا صلی الله علیه و آله که قرآن همیشه او را در پرتو ربوبیت حق می ستاید و فرمانش می دهد: وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً ۳؛ إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَى مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ ۴؛ وَ رَبُّكَ فَكْبَرٌ ۵؛ وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ ۶؛ وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ أُصِيلاً ۷؛ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ۸؛ سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى ۹؛ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى ۱۰ و آیات دیگر، از این پیوستگی و مقام فناء رسول پرده برمی دارند.

رسول برتر و خاتم که:

نبوت را ظهور از آدم آمد کمالش در وجود خاتم آمد

شود او مقتدای هر دو عالم خلیفه گردد از اولاد آدم(۱)

ص: ۲۸۶

او که صدف نبوت از طلعت جمالش تابان و نگین آفتاب نبوت را خاتم رخشان بود.

ملاهادی سبزواری در توصیف او چنین سروده:

در خاتم رسالتی ای خاتم انبیاء همچو نگین به خاتم و چون نقش در نگین

تو بدر ازهری و همه انبیاء سماء تو مهر انوری و نجومند مرسلین

پیشش خرد ز دانش اگر دم زند چنان کاید مگس بعرضه ی عنقا کند طنین

اندر بیان بدیع معانی حکمتش چون در شکر حلاوت و شهد اندر انگین

از شوق ذروه ی تو فلاطون فیلسوف مست و خراب بوده و چون باده خم نشین(۱).

پیامبران مبعوث شدند و پرتو آفتاب نبوت را بر عقل و خرد مردم جاری نمودند و در مدرسه عقل به تدریس پرداختند، تا چشم خرد مردم روشن و آنان را به سوی مقصود و هدف متعالی هدایت کنند.

انبیاء را چیست تعلیم عقول گوش کن گر نیستی ز اهل فضول

عقل از بند هوا چون وارهد روی و جهت سوی علین کند

کشف سرست آن چه بتوانند دید نقل ذکرست آن چه باشد شان شنید(۲).

امیرالمؤمنین علیه السلام در شعری که به آن حضرت منسوب است می فرماید: العقل عقلان مطبوع و مسموع، و لا ینفع مسموع، اذا لم یک مطبوع، کما لا ینفع ضوء الشمس و ضوء العین ممنوع(۳).

فروغ عقل مسموع «نبوت» بر دیدگان عقل طبیعی می تابد و آن را روشن می کند و اگر عقل مطبوع نباشد، عقل مسموع نقشی در هدایت انسان ایفا نمی کند، همان گونه که نور خورشید آن گاه مسیر رهپویان را با نور خود روشن می سازد که دیدگان، روشن و منور باشند.

غزالی در این رابطه چنین نگاهشسته: بدان که آدمی را به بازی و هرزه نیافریده اند، بلکه کار وی عظیم است و خطر وی بزرگ، چرا که اگر ازلی نیست ابدی است، و اگر چه کالبد وی خاکی و سفلی است، حقیقت روح وی علوی و ربانی است و گوهر وی اگر چه در ابتداء

ص: ۲۸۷

۲- (۲) نان و پنیر، شیخ بهایی، ص ۶۱.

۳- (۳) معجم الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، ص ۳۵۴، واژه «عقل»



آمیخته ی صفات بهیمی و سبعی و شیطانی است، چون در بوته ی مجاهده از این آمیزش و آلا-یش پاک گردد شایسته ی جوار حضرت ربوبیت شود و از اسفل السافلین تا به اعلیٰ علیین همه نشیب و بالا کار اوست (۱).

پیامبران مبعوث شدند تا بر آن آینه نور افشانند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ، وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسِدُوا لَهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَيُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ، وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ، وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ (۲)؛ پس هر چند گاه پیامبرانی فرستاد و به وسیله ی آنان به بندگان هشدار داد تا حق میثاقی «الست» بگذارند و نعمت فراموش کرده را به یاد آرند، با حجت و تبلیغ، چراغ معرفتشان را بیفروزند، و گنج های پنهانی عقل ها را آشکار سازند.

باری پیامبران آمدند تا میثاق الست را طلب نمایند.

چون بگوش جان شنیدستی أَلست از بلی گفتن مکن کوتاه دست

بسته ی عهد أَلست از پیش تو از بلی سر در مکش زین پیش تو

چون بدو اقرار آوردی درست کی شود انکار آن کردی درست

ای به اول کرده اقرار أَلست پس به آخر کرده انکار أَلست

چون در اول بسته ای میثاق تو چون توانی شد در آخر عاق تو

ناگزیرت اوست پس با او بساز هر چه پذیرفتی وفا کن کژ مبارز (۳)

پیامبران آمدند، تا عهد الست طلب کنند، و غبار از چهره فطرت بزدايند تا فروغ حق از آن ساطع گردد، چون به گفته مولانا:

ما هم از مستان این می بوده ایم عاشقان در گه وی بوده ایم

ناف ما بر مهر او ببریده اند عشق او در جان ما کاریده اند

روز نیکو دیده ایم از روزگار آب رحمت خورده ایم از جویبار (۴)

ص: ۲۸۸

۱- (۱) کیمیای سعادت، غزالی، ص ۳.

۲- (۲) نهج البلاغه، خطبه ۱، ص ۶.

۳- (۳) منطق الطیر، عطار نیشابوری، ص ۱۷۵.

۴- (۴) مثنوی معنوی، دفتر دوم.

شعله‌ی عشق خفته و خاموش در عمق جان آدمی را روشن و بر شجره‌ی سبز انسان نور خداشناسی را ظاهر نمایند.

ای در میان جانم و جان از تو بی خبر از تو جهان پر است و جهان از تو بی خبر

چون پی برد به تو دل و جانم که جمله تو در جان و در دلی، دل و جان از تو بی خبر

نقش تو در خیال و خیال از تو بی نصیب نام تو در زبان و زبان از تو بی خبر<sup>(۱)</sup>

## تعالی طلبی انسان

با توجه به سرشت الهی انسان و علو مرتبه آن، پیوسته انسان در جهاد و کوشش است تا فتح قله‌ی کمال کند، اگر چه ممکن است در این حرکت و نیل به مقصود، دچار انحراف گشته و به جای آب به سراب برسد؛ ولی حس تعالی طلبی جزء ذات انسان است و از نقص خویش همواره در رنج است، می‌کوشد به هر وسیله‌ی ممکن آن خلاء و فقر را پر کند. به همین دلیل انسان در مقابل هر کمالی خاضع می‌شود چه آن کمال علم و دانش باشد که از ویژه‌گی‌های روان انسان است و یا قدرت بدنی و یا جلوه‌های دیگر مادی و معنوی، به هر روی کمال و تعالی طلبی در انسان ذاتی و فطری است. این سرزمین همان کشت زار پیامبران الهی است، آنان در پرتو تعلیم کتاب و حکمت و تزکیه، این سرزمین را بارور می‌سازند و به مدد وحی و آموزه‌های الهی این دشتستان وجود انسانی را به عطر گل‌های مکارم و فضائل معطر می‌سازند.

اقبال سروده:

می‌شناسی طبع دُرّاک از کجاست حوری اندر بنگه خاک از کجاست

قوت فکر حکیمان از کجاست طاقت ذکر کلیمان از کجاست

این دل و این واردات او ز کیست این فنون و معجزات او ز کیست

این همه فیض از بهار فطرت است فطرت از پروردگار فطرت است<sup>(۲)</sup>

ص: ۲۸۹

---

۱- (۱) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص ۲۷.

۲- (۲) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص ۷۹.

و شیخ محمود شبستری نیز نقاب از چهره این فطرت می گشاید و می سراید:

به یاد آور مقام و حال فطرت کز آنجا باز دانی اصل فکرت

«أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» ایزد چرا گفت که بود آخر آن ساعت بلی گفت

در آن روزی که گل ها می سرشتند به دل در قصه ایمان نوشتند

تو بستی عقد و عهد بندگی دوش ولی کردی به نادانی فراموش (۱)

اگر چه کمال طلبی و تعالی خواهی انسان دریافت و نیل به کمالات گوناگون تجلی می کند، ولی از آن جا که:

جزءها را روی ها سوی کل است بلبلان را نقش با روی گل است

هر جزء به کل و جزئی به کلی باز گشته و هر ذره ای از نور به سرچشمه آفتاب متصل است، فرجام این تعالی طلبی خداخواهی و خداجویی است و این همان آرمان بلند پیامبران الهی است که مبعوث شدند تا پرتو ربوبیت و الاهیت حق را نمایان سازند و انسان را در محراب عبودیت خدای به کرنش و ستایش وا دارند، فروغ معرفت و بندگی بر جان آدمی بیافشانند که معرفت الهی اکسیر اعظم انسانیت است.

به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام:

«أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ... (۲)؛ سرلوحه دین، شناختن اوست و درست شناختن او، باور داشتن او».

سرآغاز دین و سرچشمه این زلال معرفت است و شهد و شراب طهور آن، عرفان؛

عرفان طلب نخست و پس آنگاه بندگی بی معرفت، عبادت عابد تمام نیست (۳)

حدیثی قدسی با فروغ آسمانی خود این مکان را آراسته که هان ای انسان:

«كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا...؛ گنجی مخفی و نهان از عقل ها و وهم و خیال ها بودم، تو را آفریدم تا از مشرق آفرینش تو، صفاتم تجلی کند و مرا بشناسند».

ص: ۲۹۰

۱- (۱) گلشن راز، ص ۸۴.

۲- (۲) نهج البلاغه، ص ۲.

۳- (۳) دیوان فیض کاشانی، ص ۳۶.

خواست تا ببیند جمال خویشان بست نقشی بر مثال خویشان

کرد آدم را تجلی گاه خود [دید رویی چون مجال خویش(۱)]

به هر روی، هدف از آفرینش تو، آن بود که:

فروغ معرفت من تابان گردد و دل عارفان را چون طور به نور بنشانند.

چون بتابد آفتاب معرفت از سپهر این ره عالی صفت

هر یکی بینا شود بر قدر خویش باز یابد در حقیقت صدر خویش

هست دائم سلطنت در معرفت [جهد کن تا حاصل آید این صفت(۲)]

پیامبران بزرگ الهی، رسالتشان تبیین معرفت خدا بود؛ البته نه چون فلاسفه که فقط در پاره ای از مفاهیم خشک و سرد و بی روح فلسفی، حرکت کرده، بلکه به یاری عقل و در پرتو فروغ آن در فضایی عاشقانه و عارفانه، گرم و باحرارت، روح بخش و بهجت آفرین، دست انسان را گرفتند و در نگارستان آفرینش به پرواز درآوردند. آفرینشی بدیع که حقیقتی بی همانند است و با همه ی وجود و زیبایی ها و شگفتی هایش خدا را می خواند.

نگارستانی که به گفته امیرالمؤمنین علیه السلام:

«ثُمَّ زَيَّنَهَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ، وَ ضِيَاءِ الثُّوَابِ، وَ أَجْرِي فِيهَا سِرَاجاً مُسْتَطِيرًا، وَ قَمراً مُنِيرًا، فِي فَلَكِكَ دَائِرًا، وَ سَيْفٍ سَائِرًا، وَ رَقِيمٍ مَائِرًا(۳)؛ پس آسمان را به وسیله ی کواکب و نور ستارگان درخشان بیاراست و در آن چراغی روشنگر و قمری نورافشان قرار داد تا در مداری خاص و صفحه ای دوار، گردش کنند».

عطار نیکو سروده است:

سبحان صانعی که گشاید به هر شبی از روی لعبتان فلک نیلگون غطا ]

از زیر حقه مهره ی انجم کند پدید ]]]زان مهره ها به حقه ی ارزق دهد ضیاء ]

شب را ز اختران همه دندان کند سفید چون زنگی ای که خنده زنان افتد از قفا

در دست چرخ مصقله ی ماه نو نهد ]تا اختران آینه گون را دهد جلا ]]

گویی که آفتاب مگر ذره ذره کرد ]بر کهکشان ز ریزه ی مرجان و کهربا(۴)]

- 
- ۱- (۱) فرهنگ تلمیحات، ص ۶۷.
  - ۲- (۲) مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۳۰-۳۱، شماره ۶۱۵-۶۳۵.
  - ۳- (۳) منطق الطیر، ص ۱۳ و ۱۹۴ و ۱۹۹.
  - ۴- (۴) دیوان عطار نیشابوری، ص ۱؛ معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص ۲۳.

دعوت پیامبران از امتیاز خاصی برخوردار است، در معرفی خدای متعال به صرف بیان مفاهیم عقلی اکتفا نکرده، بلکه دست بشر را صمیمانه گرفته و او را وارد نمایشگاه بزرگ آفرینش نمودند، این کتاب پر رمز و راز را پیش روی او گشودند و دریچه ای به سوی ملکوت برایش باز نمودند. قرآن کریم، که عصاره ی همه ی آموزه های وحیانی است از آغاز تا پایان، همه ی کلاس های درس و آموزش خود را بر محور معرفت خدا و شناساندن اسماء و صفات ذات مقدس او قرار داده؛ ولی کتاب آموزشی آن همان نگارستان آفرینش است:

أَفِي اللَّهِ شَكُّكَ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۝ ۱ و صدها آیه در تعریف و تبیین جلوه های آفرینش که جلوه های هر یک آفتابی از معرفتند:

دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش در میان بینی

فردوسی نیکو سروده است:

از ویست پیدا زمان و مکان پی مور بر هستی او نشان

زگردنده خورشید تا تیره خاک همان باد و آب آتش تابناک ]

به هستی یزدان گواهی دهند روان ترا آشنایی دهند

هم او بی نیاز است و ما بنده ایم به فرمان و رأیش سر افکنده ایم

جز او را مدان کردگار بلند کز او شادمانی و زو مستمند (۱)

خداوند متعال انسان را به زیباترین جمال ظاهری بیاراست، و او را بر بام آفرینش رخشنده و تابان قرار داد، صنع و آفرینش خویش را در او تمام و زمینه های رشد و تعالی را در او قرار داد، او را برخوردار از استعدادها و قابلیت های بی نهایت نمود، چراغ فطرت و عقل را در جان او روشن ساخت و او را در پرتو عقل انتخاب گر و مختار، مسجود فرشته و برترین موجودات معرفی کرد.

آنگاه برای رشد و تعالی و تربیت این موجود مسجود، باب تکلیف و شریعت را گشود تا آن که این موجود در این کوثر نور شناور گردد (۲).

ص: ۲۹۲

۱- (۲) شاهنامه، فردوسی، ج ۱، ص ۱۹.

۲- (۳) مواهب الرحمن، ج ۱۲، ص ۶۷.

پیامبران مبعوث شدند تا راه را بر آدمی نشان دهند و میثاق معهود را طلب کنند، زنگار از چهره ی فطرت او برگیرند و نعمت توحید و معرفت را بر او یادآور شوند.

تو بستنی عقد و عهد بندگی دوش ولی کردی به نادانی فراموش

کلام حق بدان گشته است منزل که با یادت دهد آن عهد اول (۱)

سروش وحی پرده از این راز بزرگ برمی دارد:

فَأَفِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ ۚ

هر کجا هست او حکیم است اوستاد بانگ او زین کوه دل خالی مباد ]]

دل کعبه معرفت اوست، او را می خواند و می ستاید، از سرچشمه معرفه الله نوشیده، و لباس بندگی خدای سبحان را بر تن کرده و به رنگ الهی، خود را آراسته است.

از که خوردم شیر غیر شیر او که مرا پرورده جز تدبیر او

خوی کان با شیر رفت اندر وجود ]] کی توان آن را ز مردم واگشود

پس پیامبران مبعوث شدند تا فروغ فطرت را ظاهر سازند. و راز پنهان تعالی طلبی و کمال مطلق خواهی انسان را بر او بنمایانند. و به او یاد آور شوند که تو از او و برای او و به سوی او باز می گردی

هر کجا بوی خدا می آید خلق بین بی سر و پا می آید ]

زانک جان ها همه تشنه به اوست تشنه را بانگ سقا می آید

شیرخوار کرمند و نگران تا که مادر ز کجا می آید

در فراقند و همه منتظرند کز کجا وصل و لقا می آید

از مسلمان جهود و ترسا هر سحر بانگ دعا می آید

ص: ۲۹۳



گوش خود را ز جفا پاک کنيد زانک بانگي ز سما مي آيد(۱)

در سروده فيض نيز اين زمزمه عارفانه درخشان است:

هر دو از پستان فطرت شير با هم خورده ايم يك صدف پرورده ما را هر دو دُر يك يميم

مي درخشد نور عرفان از سواد داغ دل چشم ما اين داغ و ما چشم و چراغ عالميم

جان ما را اتحادي هست با سلطان عشق نيستيم از هم جدا هرگز هميشه با هميم

مي رساند عشق ما را تا جناب کبريا [گر چه جسم ما ز خاک و ما ز نسل آدميم(۲)]

و نيز مي سرايد:

آنکه را هستي هميشه در طلب در تو پنهان است از خود مي طلب

زانچه مي جويي به روز و شب نشان در بر تو حاضر است او روز و شب

تار و پود هيکلت او مي تند در دلت از وي فند شور و شعب [

از فراق او تن تو در گداز رشته ي جانت از او در تاب و تب

مايه ي شادي درون جان تست از چه غم داري تو اي کان طرب(۳)

خلاصه، در بيان فاطمه عليها السلام عرصه ي آفرينش شگفت تجلی گاه ربوبيت الهی است و این فروغ از دو مطلع النور می تابد؛ نخست آن که در پرتو افاضه نور وجود عدمستان تاریک را روشن ساخت و آن را به جلوه های بدیع بیاراست. در پرتو عدل و فیضش از مجموعه ای متفاوت و ضدّ، نظامی هماهنگ و سازوار پدید آورد، نظامی که هر چیز آن بجا و برای هدف و مقصودی خاص آفریده شده، این نظام را بالنده و پویا به پیش می برد.

و از آنجا که در این نظام شگفت، انسان یگانه موجود برتر و والاست که خود مقصد و مقصود از آفرینش ماسوای خود می باشد، ده ها آیه ی قرآن این حقیقت را تفسیر می کنند که همه نعمت ها از آن اوست و خداوند آن نعمت ها را بی دریغ در اختیار انسان قرار داده است و انسان بر این خوان کرم میهمان خداست.

ص: ۲۹۴

۱- (۱) دیوان شمس تبریزی، ص ۳۴۰.

۲- (۲) دیوان فیض کاشانی، ص ۲۴۷.



آسمان و زمین، خورشید و ماه، کوه و دریا، خلاصه از ذره تا کران، همه برای انسان آفریده شده و فرمان بر او هستند.

روز و شب این هفت پرگار ای پسر از برای تست در کار ای پسر

طاعت روحانیان از بهر تست خلد و دوزخ عکس لطف و قهر تست

قدسیان جمله سجودت کرده اند جزء و کل غرق وجودت کرده اند

جسم تو جزوست و جانت کل کل خویش را عاجز مکن در عین ذلّ

صد هزاران ابر رحمت فوق تو می بیارد تا فزاید شوق تو

هر چه چندانی ملائک کرده اند از پی تو بر «فذلک» کرده اند (۱)

خورشید با آن همه عظمت و شگفتی، هر صبحگاهان دهان نور می گشاید و زندگی انسان را نورباران می کند. برای او حیات و نشاط می آفریند، به زندگی او روشنی و حرارت می بخشد و زمین با همه امکاناتش از درون گرم و مذابش تا ظاهر سرد و آرامش فرمان بر انسان است، چهره خود را زیر قدم های او گسترده و بر قدم های او بوسه می زند شگفتا

منت کردگار هادی بین کادمی را ز جمله کرد گزین (۲)

و همه چیز برای او آفریده شده است

ابر و باد و مه خودشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری (۳)

چون انسان را به ویژه گی خاصی آراسته، و همه ی آفرینش را به طفیل وجود او آفریده است او از مکانت والایی برخوردار است، همه برای او و او برای خداست.

ص: ۲۹۵

---

۱- (۱) منطق الطیر، ص ۱۰۵.

۲- (۲) دیوان صور مکانی، ص ۳۷.

۳- (۳) گلستان، ص ۷.

بدیهی است که انسان در مقابل این همه عظمت و شگفتی، رحمت و نعمت که به پاس وجود او آفریده شده مسؤل و پاسخگوست، او برای رسیدن به هدف خاصی آفریده شده و باید به آن مقصود برسد.

به همین دلیل او در پرتو ربوبیت خاص الهی قرار گرفته و افزون بر هدایت تکوینی در پرتو هدایت تشریحی واقع و افق برین نبوت بر او ساطع گشته است تا از آن نور رحمت و هدایت بر زندگی او جاری گردد.

انبیاء راستان دین بودند خلق را راه راست بنمودند(۱)

خداوند متعال در قرآن می فرماید:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ ۚ ۲ .

و نیز می فرماید:

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۚ ۳ ؛

«و برای هر امتی رسولی است همین که رسولشان آمد و ابلاغ رسالت نمود...».

باری، بر آسمان ربوبیت آفریدگار مهربان افق برین «نبوت» ظاهر شد و زلال آسمانی رحمت از این سرچشمه نور بر آدمیان جاری گردید. رسالت دریچه ی رحمت و سعادت خداوند مهربان گشت و پیامبران سفیران رحمت الهی.

چون خدا اندر نیاید در عیان نایب حق اند این پیغمبران(۲)

نبوت، تابش آفتاب رحمت پروردگار است که از مطلع النور «ربوبیت» خداوند تجلی کرده، و تحقق و واقعیت عطوفت و مهربانی آفریدگار عالمیان است البتّه سیمای آن رازداران ملکوت بر ما پوشیده است.

ص: ۲۹۶

---

۱- (۱) سنایی.

۲- (۴) مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۳۳، ش ۶۷۳.

امام صادق در توصیف آن آسمانیان چنین می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ «عَزَّ وَجَلَّ» مَكَّنَ أَنْبِيَاءَهُ مِنْ خَزَائِنِ لُطْفِهِ وَ كَرَمِهِ وَ رَحْمَتِهِ، وَ عَلَّمَهُمْ مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِهِ، وَ أَفْرَدَهُمْ (واختارهم) مِنْ جَمِيعِ الْخَلَائِقِ لِنَفْسِهِ، فَلَا يُشَبِّهُهُ أَحْوَالُهُمْ وَ أَخْلَاقُهُمْ أَحَدٌ (احداً) مِنَ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ، إِذْ جَعَلَهُمْ وَسَائِلَ سَائِرِ الْخَلْقِ إِلَيْهِ، وَ جَعَلَ حُبَّهُمْ وَ طَاعَتَهُمْ سَبَبَ رِضَا...» (۱) خداوند متعال مقام و منزلت مخصوصی به پیامبران عطا فرموده، آنان را از مخزن لطف و کرم و مهربانی خویش تعلیم داده است و از میان همه ی خلائق آنان را برای خویش برگزیده است، هیچ یک از مخلوقات الهی از نظر حالات و اخلاق همانند آنان نبوده و به مقام و رتبه آنان نمی رسد.

خداوند متعال آنان را دلیل و وسیله سیر و سلوک مردم به سوی خود قرار داده است و محبت و طاعت آنان را وسیله ی رضا و خشنودی خود معین کرده، و مخالفت و انکار آنان را سبب غضب و خشم خود دانسته است.

خداوند متعال هر گروه و امتی را موظف کرده تا از دین و روش پیغمبر خود پیروی کنند، اراده ی او بر آن تعلق گرفته که اطاعت هیچ کس را قبول نکنند مگر آن که از پیامبران اطاعت کرده و آنان را محترم و گرامی داشته است.

پس پیامبران یگانه مشعل داران راه هدایتند، بر مردم چون آفتاب نورافشاننده و انسان را به مقام بندگی و قرب الهی رهبری می کنند.

بدین دلیل:

«فَعَظَّمُ جَمِيعَ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ تَعَالَى، وَ لَمَّا تُنَزِّلُهُمْ مَنَزِلَهُ أَحَدٍ مِمَّنْ دُونَهُمْ، وَ لَا تَنْصَرِفُ بِعَقْلِكَ فِي مَقَامَاتِهِمْ، وَ أَحْوَالِهِمْ وَ أَخْلَاقِهِمْ إِلَّا بِنَبِيٍّ مُّحْكَمٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَعَالَى وَ إِجْمَاعِ أَهْلِ الْبَصَائِرِ...» (۲) پس همه ی پیامبران الهی را بزرگ بشمار و آنان را به جای دیگران مگذار و با فکر و عقل محدود خود احوال و اخلاق و روش آنان را تفسیر مکن، مگر آنکه بیان روشن و محکمی از جانب پروردگار به تو برسد و یا اهل دل و بصیرت که دریچه های ملکوت بر دیده ی جانشان باز است در آن مورد با تو همراه و یا نشانه های فروزنده، نشانگر آن فضائل و مقامات باشد.

ص: ۲۹۷

۱- (۱) مصباح الشریعه، باب ۸۶، ص ۳۶۴.

۲- (۲) همان، ص ۳۶۶.

با این حال درک حال و موقعیت ممتاز آنان بسیار مشکل است و چون اعمال و گفتار آنان را به دیگران مقایسه و مقابله نمودی بدان که کار بسیار خطا و خطرناکی انجام داده ای و از مصاحبت و آشنایی آنان استفاده نکرده و مقامات آنان را آن گونه که باید بشناسی، نشناخته ای و به خصوصیات و منزلت والای آنان گمراه و نادان شده و در این موقع از درجه ی حقایق ایمان و معرفت به خداوند متعال محروم گشته ای پس پیوسته از این خطر بزرگ بر حذر باش و از این عمل دوری و پرهیز کن.

باری، کار پاکان را قیاس از خود مگیر گر چه باشد در نوشتن شیر شیر(۱)

این رسولان - با این رتبه و مقام - آمدند تا فروغ رحمت و اسعه حق را بر مردم جاری نمایند و با تجلیات ملکوتی زندگی آدمیان را نور و ضیاء بخشند؛ آنان آمدند تا چون آفتاب که بر چشم طبیعی انسان نور می افشانند و مسیر او را روشن می کند بر چشم جان و خرد او نور بیافشانند، آمدند تا خلعت برین انسانیت بر قامت او بپوشانند و او را به زینت مکارم و معالی اخلاق بیارند، هدف مقدس همه آنان یک حقیقت بود و آن رساندن انسان به مقام آدمیت و خلیفه الهی، اگر در گستره ی تاریخ از مطالع و مشارق گوناگونی تجلی کردند.

نور هر دو چشم نتوان فرق کرد چونک در نورش نظر انداخت مرد

ده چراغ ار حاضر آید در مکان هر یکی باشد به صورت غیر آن

فرق نتوان کرد نور هر یکی چون بنورش روی آری بی شکی

گر تو صد سبب و صد آبی بشمری صد نماند یک شود چون بفشری

در معانی قسمت و اعداد نیست در معانی تجزیه و افراد نیست(۲)

همه آنان با یک هدف و طرح آمدند، آمدند تا اقامه قسط کنند و در پرتو نظام عدل محور الهی، زنگار ظلم و ستم از انسان بزدایند، او را به سر منزل مقصود رهبری کنند، و ظلمت شرک که ظلم بزرگ است، از سیمای روحش بزدایند، او را عارف و آگاه به مقام و منزلت

ص: ۲۹۸

۱- (۱) همان، ص ۳۶۷.

۲- (۲) مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۳۳، ش ۶۷۷ تا ۶۸۱.

خویش نمایند و از ظلم بر خود بر حذر دارند. آنان آمدند تا معجزه آفرینش را آشکار سازند، انسانی را که آفرینش او از ویژه گی مخصوصی برخوردار است، نه چون فرشته جمله عقل و علم و خرد است:

یک گروه را جمله عقل و علم و جود او فرشته است او نداند جز سجود(۱)

و نه چون حیوان فاقد عقل و علم:

یک گروه دیگر از دانش تهی همچو حیوان از علف در فربهی(۲)

بلکه گروه سومی که مرکب از دو عنصر آسمانی و زمینی است:

این سوم هست آدمی زاد و بشر نیم او ز افرشته و نیمش خر(۳)

آمدند تا نیم آسمانی او را بر خاکی آن پیروز نمایند و او را از ملک پران کنند. البته در پاسخ به پیام رسولان حق، انسان ها سه راه را برگزیدند: گروهی با گوش جان شنیدند و بر ستیغ مقام بندگی خداوند درخشیدند و گروهی دیگر، با عناد و دشمنی، در مقابل این پیام ایستادند و گروه سومی در میانه ی این دو گروه قرار گرفتند.

یک گروه مستغرق مطلق شدند همچو عیسی با ملک ملحق شدند

نفس آدم لیک معنی جبرئیل رسته از خشم و هوا و قال و قیل

از ریاضت رسته وز زهد و جهاد گویا از آدمی او خود نژاد

قسم دیگر با خران ملحق شدند خشم محض و شهوت مطلق شدند

وصف جبریلی دریشان بود رفت تنگ بود آن خانه و آن وصف زفت

مرده گردد شخص کو بی جان شود خر شود چون جان او بی آن شود(۴)

ص: ۲۹۹

---

۱- (۱) همان، دفتر چهارم، ص ۷۰۰، ش ۱۴۹۸.

۲- (۲) همان، ش ۱۵۰۰.

۳- (۳) همان، ش ۱۵۰۲.

۴- (۴) همان، ش ۱۵۰۶ تا ۱۵۱۱.

## محمد صلی الله علیه و آله برگزیده پیامبران

در اوج این تابش و تجلی از آفتاب ربوبیت الهی، غار حرا نور باران شد و تجلی اعظم در سیمای عرشی رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نمایان گردید.

او برانگیخته شد تا کاروان سالار قافله ی نور و رحمت گردد و بر شبستان جهل و ظلمت، شرک و خرافه و بداخلاقی نور افشاند، و زلال رحمت «رب العالمین» را بر جامعه مرده ی انسانیت جاری سازد، و بار دیگر انسان را به حیات طیبه، نوید و امید دهد و او را به خصال فرشتگان بیاراید و چنین رسول بزرگی نمی باید در گلیم خسبد و زنار بر چهره افکند. و خدایش فرمان به قیام و نهضت می دهد.

خواند مزمل نبی را زین سبب که برون آی از گلیم ای بوالهرب

سر مکش اندر گلیم و رو میوش که جهان جسمیت سرگردان تو هوش

هین مشو پنهان ز ننگ مدعی که تو داری شمع وحی شعشی

هین «قم اللیل» که شمعی ای همام شمع اندر شب بود اندر قیام

بی فروغت روز روشن هم شب است بی پناهت شیر اسیر ارنب است

باش کشتیان درین بحر صفا که تو نوح ثانی ای مصطفی

خیز بنگر کاروان ره زده هر طرف غولی است کشتیان شده

پیش این جمعی چو شمع آسمان انقطاع و خلوت آری را بمان

وقت خلوت نیست اندر جمع آی ای هدی چون کوه قاف و تو همای

بدر بر صدر فلک شد شب روان سیر را نگذار از بانگ سگان

طاعنان همچو سگان بر بدر تو بانگ می دارند سوک صدر تو

این سگان کردند ز امر أنصوا از سفه عوعو کنان بر بدر تو

هین بمگذار ای شفا رنجور را تو ز خشم کر، عصای کور را

نه تو گفتی قاید اعمی براه صد ثواب و اجر یابد از اله

هر که او چل گام کوری را کشد گشت آمرزیده و یابد رشد



پس بکش تو زین جهان بی قرار جوق کوران را قطار اندر قطار

کار هادی این بود تو هادی ماتم آخر زمان را شادی

ص: ۳۰۰

هین روان کن ای امام المتقین این خیال اندیشگان را تا یقین

خیز در دم تو بصور سهمناک تا هزاران مرده بر روید ز خاک

چون تو اسرافیل وقتی راست خیز رستخیزی ساز پیش از رستخیز

هر که گوید کو قیامت ای صنم خویش بنما که قیامت نک منم (۱)

### خلاصه کلام

خداوند می فرماید:

قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ هَدَىٰ بِآيَاتِنَا أَقْسَمًا لَّا تُحِصُّونَ هَدًىٰ وَلَا حَسْرَةً ۗ هَٰذَا صِدْقٌ مِّنْ رَبِّكَ ۗ لَئِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا أَمْرَهُ ۗ وَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَنَّانُ ۗ الَّذِي يُمْسِكُ السَّمَاءَ أَن تَطْرُقَ عَلَى النَّاسِ ۗ وَكَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لِيكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَكُونَ

او فاطر است، انسان را نیز بر فطرت خداشناسی خود آفریده است، و همه جلوه های آفرینش کتاب آموزش این معرفت است.

امیر پارسایان علی علیه السلام می فرماید:

اللَّهُمَّ... وَجَابِلَ الْقُلُوبِ عَلَىٰ فِطْرَتِهَا... (۲)؛ ای خدایی که دل ها را با فطرت خداشناسی آفریدی؛ آری، دل انسان کعبه خداست و مالامال و لبریز از محبت به اوست:

بر رهگذر نفعه ی یار است دل ما خرم تر از ایام بهار است دل ما

از غیب رسد قافله تازه به تازه آن قافله را راهگذار است دل ما

روشن تر از آینه و آب و مه و مهر است پاکیزه ز زنگار و غبار است دل ما

خالی نبود یک نفس از حورسشرشتی پیوسته نگارش به کنار است دل ما

هم صومعه هم میکده هم مسجد و هم دیر یک معنی و بنموده هزار است دل ما

غافل منگر منبع فیض است دل فیض گستاخ مبین مسند یار است دل ما (۳)

ص: ۳۰۱

۲- (۳) نهج البلاغه، خطبه ۷۲، ص ۵۴.

۳- (۴) ديوان فيض كاشاني، ص ۷.

فاطمه علیها السلام این درس طبیعت و فطرت را آفتابی و فراروی مردم قرار می دهد و می فرماید:

وَ تَعْبُدًا لِبَرِيَّتِهِ (۱)، آری او آفرید، شگفت و زیبا آفرید، و لیکن دنیا خود هدف نمی باشد و برای غیر خود آفریده شده است.

به فرموده علی علیه السلام:

«أَلَدُنِّيَا خُلِقَتْ لِغَيْرِهَا، وَ لَمْ تُخْلَقْ لِنَفْسِهَا؛ (۲) دنیا برای غیر خود آفریده شده و آن سفره ای است که پیش روی انسان گسترده است، هان ای انسان، به هوش باش و مرکب دنیا را براق سیر در آفاق ملکوت قرار ده».

زندگانی چیست دانی جان منور داشتن بوستان معرفت را تازه و تر داشتن

عرش و فرش پای کوب تست همت کن بلند تا کی از این خاکدان بالین و بستر داشتن

بگسل این دام هوس ای مرغ قدسی آشیان گر دو عالم بایدت در زیر شهر داشتن (۳)

این کتاب بدیع را فرا روی انسان قرار داد تا از آن آموزه های معرفت و بندگی فرا گیرد عبادتی که هدف متعالی از خلقت و آفرینش انسان است.

خداوند می فرماید: وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ۴ .

عبادتی که بنا بر تعریف بزرگان عبارت است: خضوع خاص، ناشیء عن الاعتقاد بَأَنَّ للمعبود عظمه؛ و عقل و نقل آن را ویژه ی ذات اقدس الهی می داند، چون اوست که بر افق اعلای کمال تابان است و هیچ کمالی برتر و فوق آن تصور نمی شود (۴).

عبادتی که گاه با عنوان طاعت و انقیاد تجلی می کند، اگر چه از نظر شعاع و فروغ یکسان نیستند، عبادتی که توجه به سوی معبود است، معبودی که خالق و رب کل شیء است و وظیفه انسان بندگی اوست، عبادتی که سراچه ی رخشنده و تابناک او دل است و مغناطیس قلب مدام به سوی او می چرخد و او را می طلبد.

ص: ۳۰۲

۱- (۱) بلاغات النساء، ص ۲۴؛ دلائل الامامه، طبری، ص ۱۱۲.

۲- (۲) نهج البلاغه، حکمت ۴۶۳، ص ۴۴۳.

۳- (۳) دیوان عمان سامانی، ص ۱۸.

۴- (۴) مواهب الرحمن، ج ۱، ص ۴۴-۴۵.

از حلقه ی بندگیت بیرون نرود تا نقش حیات در نگین دل ماست (۱).

عبادتنی که به فرموده امام صادق علیه السلام تجلی گاه آن سه افق است:

«إِنَّ الْعِبَادَ ثَلَاثَةٌ: قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ «عَزَّوَجَلَّ» خَوْفًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ، وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ «تَبَارَكَ وَ تَعَالَى» طَلَبَ الثَّوَابِ، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ، وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ «عَزَّوَجَلَّ» حُبًّا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ، وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ» (۲).

در برخی از روایات به نقل از علی علیه السلام چنین آمده:

«إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ» (۳).

به هر روی، بدون شک عبادتی که براساس عشق و محبت خدا باشد، زیباترین جلوه ی عبادت است: «لِأَنَّ الْمَحَبَّةَ قَدْ تَصَلُّ إِلَى مَرْتَبَةِ الْفَنَاءِ فِي الْمَحْبُوبِ فَلَا يَرَى شَيْئًا آخَرَ أَبَدًا وَرَاءَ أَهْلِيهِ الْمَحْبُوبِ، وَ الشُّكْرُ هُوَ لِحَاظِ شَيْءٍ آخَرَ وَرَاءَ ذَاتِ الْمَحْبُوبِ» (۴).

محبت به خدا، چه سودای گران سنگی و چه اکسیر کیمیاگری است، که، محبت خدای متعال به بنده را به دنبال دارد. محبتی که از عالی ترین مراتب کمال و تعالی انسان است و او را به مقامات عالی می رساند، بندگی و انقیاد کامل از سوی بنده افاضه فیض کامل خدا را به دنبال دارد و انسان را به خلعت برین مقام ولایت الهی می آراید.

نیک بخت آن کسی که بنده ی اوست در همه کارها بسنده بر اوست (۵).

البته چه کسی می تواند فتح این قله کند و بر این ستیغ ظاهر گردد، کوشش و جهادی مداوم می طلبد، حق او بزرگ است و همه چیز در برابر او ناچیز است، و هر آن کس که او را شناخت دیگر به چیز و به کس دیگر رو نمی آورد.

امیرالمؤمنین می فرماید:

«إِنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ عَظَّمَ جَلَالَ اللَّهِ فِي نَفْسِهِ، وَ جَلَّ مَوْضِعُهُ مِنْ قَلْبِهِ أَنْ يَصْغُرَ عِنْدَهُ لِعَظْمِ ذَلِكَ كُلِّ مَا سِوَاهُ» (۶).

ص: ۳۰۳

۱- (۱) دیوان ابوسعید ابوالخیر، ص ۹.

۲- (۲) کافی، ج ۲، ص ۸۴.

۳- (۳) وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۶۳.

۴- (۴) مواهب الرحمن، ج ۱، ص ۴۷.

۵- (۵) دیوان حدیقه الحقیقه، ص ۹۹.

۶- (۶) نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶، ص ۲۴۹.

بدون تردید کسی که به عظمت و جلال پروردگار آگاه شد، غیر خدا را ناچیز می‌شمارد.

جمال دوست چندان سایه انداخت که سعدی ناپدید است از حقارت

همه چیز در پرتو جمال او محو است و هر چه هست لطف و کرم اوست

گر جمله ببخشایی فضلست بر اصحابت و جمله بسوزانی حکمست بر املاکت

خون همه کس ریزی از کس نبود بیمت جرم همه کس بخشی از کس نبود باکت

بندگی او فخر و عزت آفرین است، خیرخواه ترین بندگان نسبت به خود آن کسی است که اطاعت و فرمان برایش از او بیشتر باشد.

امیرالمؤمنین فرمود:

«عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ أَنْصَحَ النَّاسِ لِنَفْسِهِ أَطْوَعُهُمْ لِرَبِّهِ (۱)؛ خیرخواه ترین بندگان به خویش فرمان برترین آنان نسبت به خداوند متعال است.»

به هر روی، باید جان در این مقام رام گردد و بر قله «تسلیم» به قلب سلیم آراسته،

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«... فَعَبِّدُوا أَنْفُسَكُمْ لِعِبَادَتِهِ وَ أَخْرِجُوا إِلَيْهِ مِنْ حَقِّ طَاعَتِهِ (۲)؛ نفس خود را برای عبادت خدا رام کنید و حق طاعتش را بگذارید.»

بندگی او پرواز و بالندگی است، عروج تا بی نهایت است، تجلی بر افق ملکوت است، دل را به دلدار سپردن است، نقطه ی عطف، خاک بر افلاک و فرش به عرش است، اتصال قطره به دریا و فقر به غناست، دل بستگی و دلدادگی است و به قول نراقی:

پس نه هر کس بنده باشد ای پسر بندگی را هست آداب دگر

بنده آن باشد که بند خویش نیست جز رضای خواجه اش در پیش نیست

گر ببرد خواجه او را پا و دست دست دیگر آورد کاین نیز هست

ور کشد تیغ او کشد گردن درست یعنی اینک گردنم در حکم تست

نی ز خدمت مزدخواهی نی عوض نی سبب جوید ز امرش نی غرض (۳)

- ١- (١) همان، خطبه ٨٦، ص ٦٨.
- ٢- (٢) همان، خطبه ١٩٨، ص ٢٣٣.
- ٣- (٣) طاقدیس، ص ٣٦.

او سایه ای است که محو جمال آفتاب است بدین سبب است که در محضر او وجودی نیست، هر آنچه هست اوست و یاد و ذکر اوست که بالا می برد؛ پس اطاعت و بندگی او، حریت و فضیلت طلبی است، تعالی و تکامل است.

امیرالمؤمنین فرمود:

«وَأَطِعِ اللَّهَ فِي جَمِيعِ أُمُورِكَ فَإِنَّ طَاعَةَ اللَّهِ فَاضِلَةٌ عَلَى مَا سِوَاهَا»<sup>(۱)</sup>؛ پیوسته بنده و فرمان بر او باش که اطاعت او فوق همه چیز است. انسان را بالا می برد و به گفته سعدی:

فرمان بر خدای و نگهبان خلق باش این هر دو قرن، اگر بگرفتی سکندری<sup>(۲)</sup>

ما مملوک او هستیم، و اوست که ما را آفرید و پرورش داد.

«فَإِنَّمَا أَنَا وَ أَنْتُمْ عَبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَأ رَبِّ غَيْرُهُ»<sup>(۳)</sup>

علی علیه السلام می فرماید: جز این نیست که ما و شما بندگان و مملوک پروردگاریم و جز او پروردگاری نیست. او مالک ماست و ما را بر نفس خود اختیاری نیست.<sup>(۴)</sup>

پس بیندیش در حقارت خویش سر تسلیم و طاعت آور پیش<sup>(۵)</sup>

از این رو باید دل به فیاض بخشید و همراه با فیض زمزمه کرد:

جز خدا را بندگی حیف است حیف بی غم او زندگی حیف است حیف

در غمش در خلد، عشرت چون کنم ماندگی از بندگی حیف است حیف

جز بدر گاه رفیعیش سر منه بهر غیر افکنندگی حیف است حیف

سر ز عشق و دل ز غم خالی مکن بی خیالش زندگی حیف است حیف

عمر و جان در ساحت حق صرف کن در جهان جز بندگی حیف است حیف

یا رب از عشقت بده شوری مرا فیض را افسردگی حیف است حیف<sup>(۶)</sup>

ص: ۳۰۵

۱- (۱) نهج البلاغه، نامه ۶۹، ص ۳۵۴.

۲- (۲) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص ۴۱۳.

۳- (۳) نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶، ص ۲۵۰.



۴- (۴) همان.

۵- (۵) دیوان شهریار، ج ۲، ص ۱۰۷۹.

۶- (۶) دیوان فیض کاشانی، ص ۲۲۶.

باری، به گفته محقق طوسی، آفتاب عبادت از سه افق تجلی می کند:

«أَنَّ الْعِبَادَةَ اِقْسَامُ ثَلَاثَةٌ: قَلْبِي كَالْعَقَائِدِ الْحَسَنَةِ، وَ بَدْنِي كَالْاَعْمَالِ الْحَسَنَةِ، وَ اجْتِمَاعِي كَالْمَعَامَلَاتِ الشَّرْعِيَّةِ وَ الْاِخْلَاقِ الْحَسَنَةِ مَعَ النَّاسِ؛ (۱) عَقِيدَةُ وَ اِيْمَانُ نِيْكَوْ كِهْ مَشْرُقْ تَابْنَاكْ اَنْ دَلْ اَسْتِ وَ اَعْمَالُ نِيْكَوْ كِهْ رِفْتَارُ جِسْمِ اِنْسَانِ اَسْتِ وَ مَعَامَلَاتُ وَ رَوَابِطُ مَرْدَمِي وَ اِخْلَاقُ نِيْكَوْ كِهْ تَجْلِيْ گَاهِ اَنْ جَامِعِهِ وَ مَرْدَمِ اَسْتِ».

فاطمه علیها السلام در سخنان جاودانه خود، آفتاب عبادت و مقام بندگی خدای متعال را نمایان ساخت و فروغ و عبادت را پیام و آموزه ی آفرینش آفریدگار بزرگ تبیین نمود و به مخاطبان خود هشدار داد که هان! بندگی و اطاعت او را پاس دارید و لباس طغیان و سرکشی به تن ننمایید. (۲)

مقام بندگی و پیروی از فرامین خداوند نه تنها پیام و الهام آفرینش است و انسان آن را از آموزه ها و جلوه های کتاب صنع خداوند فرا می گیرد، بلکه روح و جوهره ی ادیان آسمانی است. سرشت دین، تعریف و تبیین مقام بندگی و معرفت به آفریدگار است و زبان دین که همان وحی است با واژه های مختلف به تبیین این مقام پرداخته است. در فرهنگ نامه اسلامی این مقام تابشی بی نهایت داشته آن گونه که مقام رسالت که اوج مقام خلیفه الهی است در صدف عبادت می درخشد.

در قرآن کریم، تبیین مقام بندگی در پرتو آیات بسیار و با استفاده از واژه های مختلفی است؛ چون واژه «عبادت» و «طاعت» و «متابعت» و...

در این مقال گزیده ای از آیات فروغ دیدگانان:

خداوند متعال می فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِي مِنَ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۃ

«هان ای مردم پروردگار خویش را که شما و گذشتگان شما را آفرید بپرستید شاید پرهیزکار گردید».

ص: ۳۰۶

۱- (۱) مواهب الرحمن، ج ۱، ص ۴۸.

۲- (۲) بلاغات النساء، ص ۲۴-۲۳.

و نیز می فرماید:

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ ۝ ۱؛

«این خدای یکتاست که پروردگار شماسست؛ خدایی که جز او نیست، خالق همه چیز است پس او را بپرستید که عهده دار همه چیز است.»

### آرمان پیامبران

پیامبران مردم را به بندگی خدای متعال فرا می خواندند:

وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ۝ ۲؛

وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ۝ ۳.

و نیز می فرماید:

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ ۝ ۴.

و نیز می فرماید:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ۝ ۵.

و نیز می فرماید:

وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ۝ ۶.

خلاصه، در یک پیام عام و در گستره ی تاریخ رسالت همه ی پیامبران الهی این بود که مردم را به خداپرستی و بندگی او فرا خوانند و او را به این خلعت برین بیارند و از اسارت شیطان و بندگی طاغوت برهانند.

ص: ۳۰۷

در این رابطه خداوند می فرماید:

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ ۚ دَهَاهَا آيَةُ قُرْآنٍ مَقَامِ بِنْدَگِیِ انْسانِ رَا تَبیینِ نَمُودِه وَا فِاقِ پَرنورِ آنِ رَا مِی گِشایند(۱).

## تجلیات مقام بندگی

یک افق برین بندگی تقدیس و ستایش مقام ربوبی خداوند است، جلوه ی بندگی انسان بازتابی از آفتاب ربوبیت آفریدگار جهان است، چون از آبشار ربوبیت ذات اقدس الهی است که فیوضات و برکات، رشد و پویایی و بالندگی جاری است. می آفریند و تربیت می کند و همه موجودات در پرتو هدایت و اشراق او به سوی کمالات خود می شتابند به گفته حکیم قآنی:

حمد بی حد را سزد ذاتی که بی همتاستی واحد یکتاستی هم خالق اشیاستی

منقطع گردد اگر فیضش دمی از کائنات هستی از ذرات عالم در زمان برخاستی

نسبت واجب به موجودات چون شمس است و ضوء نی به مانند بنا و نسبت بناستی

مقامی است فراگیر و پرورش دهنده، که همه را در پرتو فروغ خود قرار داده است. از رسول اعظم اسلام که لطیفه ی آفرینش بی نظیر است تا سایر مخلوقات، این مقام را ستایش کرده و در ساحت ربوبی راکع و ساجدند و نیز سایر پیامبران بزرگ الهی، و عموم مردم.

آیاتی از قرآن این حقیقت را تبیین و مدلل می فرماید.

خداوند می فرماید: وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ ۝۳

و نیز می فرماید:

وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ۚ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ۝۵.

ص: ۳۰۸

مقام بلند فاعْبُدْنِي ۱ اوج مقام بندگی خداست که در این محراب عشق فرزانه‌گانی به عبادت و پرستش خدای متعال قیام می‌کنند.

خداوند می‌فرماید: اِنِّیْ اَنَا اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا فَاَعْبُدْنِيْ وَ اَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِيْ ۲ .

آری، این مقامی است که از شش جهت فروغ «اِنِّیْ اَنَا اللّٰهُ»، موسی را نورباران نموده و او را در دریایی از نور معرفت الله شناور ساخته است و در آن تجلی همه چیز برای موسی، اوست.

این مقام، خاص اولیاء و پیامبران خداست و از بندگان مخصوص خدا به حساب آمده‌اند و به عنوان فَاذْخُلِيْ فِيْ عِبَادِيْ ۳ مزین گشته‌اند.

این فرزانه‌گان انسانی، به موهبت ملکه عصمت مزین گردیده و از کید و مکر شیطان در امانند: اِنَّ عِبَادِيْ لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطٰنٌ وَ كَفٰی بِرَبِّكَ وَ كِيْلًا ۴ .

باری، این مقام اوج مقام بندگی خداست که به جز «مخلصین» درکش نکنند. مقام بندگی ساحت «الوهیت» که در قرآن کریم با واژه ی نورانی «الله» می‌درخشد و با ضمیر «ه - و هو» آیه و نشانه‌ای از آن مقام بلندمرتبه است مقامی بسیار جامع و فراگیر است که بر سایر مقامات نیز پرتو افکنده است.

ده‌ها آیه ی قرآن با عنوان «اعبدوالله» به این مشرق‌المشارق ارشاد و فرمان بندگی «الله» را که حکم عقل و نقل است، بیان می‌کند.

باری، بندگی و پرستش خدای یکتا و بی‌همتا تعالی آفرین و عزت بخش است و انسان را بر قله کمالات می‌رساند.

خدمت او کن که سلطانت کند خار او شو تا گلستانت کند

هر سری کز لطف او افسر گرفت افسر از خاقان و از قیصر گرفت

بنده او گر شدی آزاد زی گر غم او می‌خوری دلشاد زی

سر بنه در آستانش بر زمین پس سر خود برتر از کیوان بین

پیش او دست‌گذاری کن بلند دست شاهان آن گهی بر پشت بند

نزد او عجز و نیاز آغاز کن پس برو بر هر دو عالم ناز کن

ای خدا بر روی من بگشا تو در ور ببندد هر که می خواهد دگر (۱)

به همین دلیل گفته اند که از مطلع عبودیت، فروغ ربوبیت خدا جلوه گر است. در سخن و کلامی که به امام جعفر صادق علیه السلام منسوب است این حقیقت تبیین گشته؛ آن حضرت می فرماید:

«الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ، فَمَا قَدَّمَ مِنَ الْعُبُودِيَّةِ وَجَدَ فِي الرُّبُوبِيَّةِ، وَ مَا خَفِيَ عَنِ الرُّبُوبِيَّةِ أُصَيْبَ فِي الْعُبُودِيَّةِ؛... وَ تَفْسِيرُ الْعُبُودِيَّةِ يَذُلُّ الْكُلَّ وَ سَبَبُ ذَلِكَ مَنَعُ النَّفْسِ عَمَّا تَهْوَى، وَ حَمْلُهَا عَلَى مَا تَكْرَهُ، وَ مِفْتَاحُ ذَلِكَ تَرْكُ الرَّاحَةِ وَ حُبُّ الْعُزْلِ، وَ طَرِيقُهُ الْإِفْتِقَارُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

أَعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ» (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود:

بندگی حقیقی گوهری است که سرشت و ذات آن ربوبیت است، پس آنچه از مقام عبودیت کم و ناپیدا شد، در مقام ربوبیت پیدا و هویدا گردد و هر مقداری که از مراتب و صفات ربوبیت پوشیده گشت در مراحل عبودیت جلوه گر می شود.

خداوند متعال می فرماید:

«آیات و نشانه های خود را در آفاق و انفس ظاهر و نشان می دهیم تا اصل حق روشن گردد، آیا برای آنان کافی نیست که آفریدگار جهان بر همه ی اشیاء و موجودات حاضر و شاهد است؟» (۳).

تفسیر و تحلیل حقیقت عبودیت، گذشتن از همه علائق و لذت ها و بخشیدن و بذل همه چیز در راه اوست. نردبان این عروج، باز داشتن نفس از خواست ها و امیال شخصی است. و نیز انجام اموری که بر نفس و میل و هوای ناخوشایند است.

یگانه کلید گشودن این راز و فتح قله ایمان و عبودیت آن است که راحتی نفس و خوشی های آن را ترک کند و از معاشرت های مادی و نفسانی دوری کند.

ص: ۳۱۰

۱- (۱) طاقدیس، مولی احمد نراقی، ص ۱۲۴.

۲- (۲) مصباح الشریعه، ص ۵۷۱، باب صدم.

۳- (۳) فصلت / ۵۳.

راه و صراط آن این است که: ایمان خود را به این که سرپای وجود او محتاج و نیازمند به افاضه ی خداوند است محکم و استوار سازد و پیوسته در کوشش و جهاد باشند تا رضایت و خشنودی خداوند را فراهم کند و همیشه در پرتو هدایت و تدبیر او خود را قرار دهد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: خدای متعال را آن گونه بندگی کن که گویی تو او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او که تو را می بیند.

شگفتا! از این مکانت برین و محراب قدسی؛ پس از تبیین و تعریف ۹۹ باب در معالی و مکارم اخلاق و کسب کمالات، و فتح قله های معرفت، پایان بخش این سلسله ی نورانی و باب صدم آن مقام عبودیت و بندگی خداست. گویی نتیجه و ثمره ی همه ی آن معارف برای درک و تشرّف به این مقام است؛

بنده چون بندگی بکار آرد بندگی خواجگیش بار آرد(۱)

عبودیتی که گوهری برین و آسمانی است، سرشت آن ربوبیت است و انسان را به مقام ولایت الهی می رساند. انسان عاشق و مشتاق بر این محراب نورباران می گردد به سوی ملکوت بال می گشاید و آسمانی می شود.

هو هو و زمزمه عارفانه اش، تهلیل و تحمید و تسیحش، رود نوری می شود و او را به دریا متصل می سازد.

فیض کاشانی نیکو سروده است:

دلم هیهای او دارد سرم سودای او دارد تنم بادا فدای جان که جان غوغای او دارد

گهی در جعد مشکینش گرفتارم به بوی او گهی این آهوی جانم غم صحرای او دارد

گهی در دام هجرانم اسیر قید حرمانم گهی در قاف قربت دل سر عنقای او دارد

زمانی از گلی مستم که آرد بادی از بویش گهی از لاله ای داغم که آن سودای او دارد

که از زلفی پریشانم برویی گاه حیرانم که آن سودای او دارد که آن سیمای او دارد(۲)

به هر روی، آفتاب بندگی خدا و پرستش او جان را روشن می سازد، او را به اخلاق الهی می آراید، لباس عزت و بی نیازی به او می پوشاند و ایستادن بر این مقام، همه اش جذبه و

ص: ۳۱۱

۱- (۱) سعادت نامه، ص ۲۳۸.

۲- (۲) دیوان فیض کاشانی، ص ۱۴۱.

کشش است، مغناطیس عشقش دل ربایی می کند و جان را در تلاطم فرار از قفس تن می سازد.

امیرالمؤمنین در وصف پارسایان می فرماید:

«وَلَوْ لَمَّا الْأَحْيَالُ الَّذِي كُتِبَ لَهُمْ لَمْ تَشْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ، شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ (۱)؛ و اگر مدت عمرشان مقرر و مکتوب نبود و این که باید مدتی را در این جهان بمانند، یک چشم به هم زدن، جانشان در کالبدشان آرام و قرار نداشت، از شوق رسیدن به پاداش آن جهان و یا از بیم ماندن و بر گناه خود افزودن».

عرصه ی لا مکان سرای من است این کهن خاکدان چه جای من است

دلم از غصه خون شدی گرنه مونس جان من خدای من است

مقصدم حق و مرکبم عشق است شعر من ناله و درای من است (۲)

و گفته شده که: حُرُوفُ الْعَبِيدِ ثَلَاثَةٌ، أَلْعَيْنُ وَالْبَاءُ وَالذَّالُ، فَالْعَيْنُ عَلَّمُهُ بِاللَّهِ، وَالْبَاءُ بَوَّأَهُ عَمَّنْ سِوَاهُ، وَالذَّالُ دُنُوهُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِلَا- كَيْفٍ وَ لَا حِجَابٍ (۳)؛ کلمه عبد از سه حرف تشکیل شده که هر یک سرچشمه زلال معرفتی است. عین آن، اشاره و دلالت می کند به شناسایی بنده پروردگار متعال «معرفه الله» مقصود آن که فروغ و شعله باور و یقین به آن ذات اقدس، وجود ایشان را می گذازد، در شعله عشق او می سوزد، فریاد بندگیش تا اوج ملکوت طنین می افکند و به گفته امیر دولت ایمان علی علیه السلام:

«وَ كَانَ لَيْلُهُمْ فِي دُنْيَاهُمْ نَهَارًا، تَخَشَعًا وَ اسْتِغْفَارًا» (۴)؛ شب آنان روز بود و به بیداری گذرد در محراب عشق الهی با خضوع و خشوع و استغفار و روزشان شب باشد، به پاس دوری گزیدن و بریدن از مردم، و به قول باباطاهر:

خوشا آنان که هر شامان تو بیند سخن واته گرن واته نشینند

گرم دسرس بنی آیم ته و نیم بشم آنان بونیم که تو بینند (۵)

ص: ۳۱۲

۱- (۱) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳، ص ۲۲۵.

۲- (۲) دیوان فیض کاشانی، ص ۶۵.

۳- (۳) مصباح الشریعه، ص ۵۷۴، باب صدم.

۴- (۴) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰، ص ۲۰۷.

۵- (۵) دیوان بابا طاهر عریان ص ۸.



شگفتا از این جذبه و عشق و دلبری و شوق وصال از یک سو و شکوه و فریاد از دوری بریدگی، که به گفته سعدی:

مشتاقی و صبوری از حد گذشت یارا گر تو شکیب داری طاقت نماند ما را (۱)

و نیز او سروده:

کسی که روی تو دیدست حال من داند که هر که دل به تو پرداخت صبر نتواند

چنان به پای تو در مردن آرزومندم که زندگانی خویشم چنان هوس نکند (۲)

به هر روی بندگان خدا را شب آرام و قرار نیست و به گفته علی علیه السلام در وصف پارسایان:

«أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَهُ تَرْتِيلاً» (۳)

صبر از تو کسی نیاورد تاب چشمم ز غمت نمی برد خواب

شک نیست که بر ممر سیلاب چندان که بنا کنی خراب است (۴)

چه بآء «عبد» که اشاره به دوری قلب انسان از غیر خداست، مقصود آن که فقط این دل آشیان و حریم عشق اوست. قلب انسان

به حسب فطرت خداجوست و خدای خود را می شناسد. (۵)

در کنار این شناخت فطری، از خدا، گرایشی فطری نیز در نهاد انسان وجود دارد. در فطرت و خلقت هر انسانی یک احساس و تمایلی وجود دارد که خود به خود انسان را به سوی خدا می کشاند. و از این نگاه، مثل محبت خداوند و انسان، همانند مغناطیس و آهن است. به عبارت دیگر در انسان میلی وجود دارد که آرام نمی گیرد مگر آن که خود را با خدا و منبع هستی متصل ببیند. چنین تمایل فطری به خداوند است که سبب شده انسان به نحو فطری پرستش خدا کند و به تبع این پرستش، در محراب عبادت نشیند و این جلوه ی فطری خود را به نمایش گذارد. گذشته از فروغ پرستش و معرفه الله که از جام جهان بین و آینه ی حق نمای دل جلوه گر است؛ باورهای دیگر دینی، چون اصل نیاز به دین، و باور به اسلام و معاد نیز از این سرچشمه جاری و از این آفتاب جلوه گرند.

ص: ۳۱۳

۱- (۱) کلیات سعدی «غزلیات»، ص ۴۱۳، ۴۹۰ و ۴۹۷.

۲- (۲) همان، ص ۴۱۳.

۳- (۳) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳، ص ۲۲۵.

۴- (۴) کلیات سعدی «غزلیات»، ص ۴۳۰.

۵- (۵) مصباح الشریعه، ص ۵۷۴-۵۷۵، باب صدم.

باری، این گرایش روح و خدانمایی آن که بازتابش آن در محراب عبودیت و بندگی خدا جلوه گر می شود دل انسان را مشتاق و بی قرار او ساخته است. و به قول مولوی:

جان مشتاقان نمی گنجد همی در زمین و آسمان از سلسله (۱)

و در ترانه عشق نراقی:

بار بربست از دلم هوش و خرد تا کجا دیگر جنونم می پرد

بگسلم اکنون دو صد زنجیر را چار تکبیری ز نم تدبیر را

فاش می گویم که من دیوانه ام هم ز عقل و هم خرد بیگانه ام

دفتر فرزانی بر باد رفت مصلحت بینی مرا از یاد رفت

عاشقان را عار نبود از جنون آری آری عشق باشد ذو فنون

می کند مجنون گهی فرزانه را گاه عاقل می کند دیوانه را

فیلسوفی را گهی نادان کند هم سبق با طفل ابجد خوان کند

طفل امی را گهی گردد دلیل تا سبق آموز از وی جبریل

اندر آتش افکند گاهی خلیل گاه موسی را کشد تا رود نیل (۲)

آری، عشق دل دار چنین است، جنون می آفریند و به فرموده ی علی علیه السلام امیر ایمان:

«يُنْظَرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسَبُهُمْ مَرْضَى، وَ مَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ وَ يَقُولُ: قَدْ خُولِطُوا؛ وَ لَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ...» (۳) چون کسی بدان ها نگرد، پندارد بیمارند، اما آنان را بیماری نیست و گوید خردهاشان آشفته است، آری، ولی این پریشانی را سبب دیگری است، و آنچه موجب آشفتگی شان شده است کاری است بزرگ».

آری، آفتاب معرفت خدا در جانشان تجلی کرده، و عشق به او ماسوای او را کوچک ساخته است:

«عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَبَّرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ، فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدَرَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدَرَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ» (۴).

۱- (۱) دیوان شمس تبریزی، ص ۸۸۷.

۲- (۲) طاق‌دیس، ص ۵۱-۵۲.

۳- (۳) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳، ص ۲۲۶.

۴- (۴) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳، ص ۲۲۵.

او بزرگ است و همه چیز کوچک، دنیا برای چنین روحی زندان و قفسی بیش نیست و جان او چون مرغ اسیر قفس، که خود را به در و دیوار قفس می زند و زمزمه می کند:

جرعه ای را جام و مینا تنگ شد مستیم را دار دنیا تنگ شد  
اشک و آهم را دگر جایی نماند هفت گردون هفت دریا تنگ شد  
تنگ گردد سینه چون دل شد فراخ از فراخی سینه را جا تنگ شد  
وقت وقت شد کز آسمان هم بگذرم منظرم را زیر و بالا تنگ شد  
جان در این عالم نمی گنجد دگر می روم آنجا که اینجا تنگ شد  
ساغرم سرشار شد از فیض حق آب شد بسیار دریا تنگ شد  
یافتم چون ره به عشرتگاه قدس بر دلم عقبا و دنیا تنگ شد  
سینه بیش از کوه دارد تاب فیض نور حق را طور سینا تنگ شد(۱)

### شناخت قرب

به هر روی، گفته اند: دال «عبد» دلیل و نشانه ی قرب و دنو به خداوند متعال است قربی که تجلی آن مکانی نیست، بلکه حجاب های نور را پاره می کند و انسان را به سرچشمه و معدن عظمت و عزّ و قدسی می رساند.(۲)

قربی که بنیان حیات طیبه است. مگر در قرآن کریم خداوند قرب خویش به بندگان را به رگ گردن: وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ۳

تشبیه نمی کند؟ و مگر نزدیک ترین عنصر به حیات و زندگی انسان رگ گردن نیست؟ بدیهی است که اگر رگ گردن کسی را جدا کنند حیات دنیوی خود را از دست می دهد با وجود این ارتباط بین رگ گردن و زندگی مادی انسان است که خدای متعال در مقیاسی لطیف می فرماید: از رگ گردن به شما نزدیکتریم. این آیه، گویای رابطه ی وجودی هر مخلوقی با خالق و خدای خویش است زیرا نزدیک ترین رابطه ای که میان اشیاء قابل تصور است، رابطه ی آفریده و آفریننده است.

ص: ۳۱۵

۱- (۱) دیوان فیض کاشانی، ص ۱۳۱.

۲- (۲) مصباح الشریعه، ص ۵۷۴-۵۷۵، باب صدم.

وجود ربطی و فانی حقیقت معلول است و جدایی معلول از علت مساوی با نابودی و نیستی اوست. از این رو فیلسوفان می گویند: معلول نسبت به علت مفیض یا فاعل مفید یا علت ایجاد خود «عین الربط» است. در حقیقت وجودش عین بستگی است نه آن که معلول وجودی مستقل دارد و آن وابسته به علت است.

پس این وابستگی حقیقی و فنای معلول در حقیقت علت، یکی از معانی قرب است.

آیا مقصود از رسیدن انسان به کمال و مقام قرب همین معنای فلسفی آن است؟ جواب منفی است. زیرا چنین قربی همیشگی و برای همه ی انسان هاست و تمامی مخلوقات الهی قائم به اراده او هستند و از او تفکیک ناپذیرند(۱):

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ

و يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ۚ

پس حقیقت قرب، قربی است که علم و اراده انسان در آن نقش اساسی ایفا می کند و محصول و معلول آگاهی و شناخت و اراده ی انسان است.

بنابراین محراب بلند تعبد و بندگی، اختیار و اراده ی انسان است و قرب روح به مبدأ فیاض.

بدیهی است که مقصود از نزدیک شدن به خدا نزدیکی جسمی و مکانی نیست بلکه قرب روحی است یعنی روح انسان به خدا نزدیک می شود.

البته روح با همه ی مظاهر و جلوه هایی که دارد و با این که هستی خودش در فروغ دانش حضوری او نمایان است هنوز هم از مجهول ترین موجودات عالم است. در عین حال آن چه بدیهی است این است که علم و آگاهی یکی از ویژه گی های روح انسان است.

روح که همان فرمان خداست و معجزه آفرینش؛ موجودی است که وجودش عین علم و آگاهی است و به همین دلیل روح «خودآگاه» است، بنابراین معنای تکامل و تعالی روح، یعنی تکامل و آگاهی خود انسان است.

تکامل روح، یعنی تقویت خودآگاهی انسان، و از طرف دیگر ضعف روحی به معنای ضعف خودآگاهی است. وقتی که روح از سنخ علم شد کمال و ضعف او به معنای کمال و ضعف علم

ص: ۳۱۶

۱- (۱) نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، آیه الله محمدتقی مصباح، ص ۳۴۷-۳۴۸.

و خودآگاهی است. از سوی دیگر، معلوم گردید که وجود هر مخلوقی قائم و وابسته به آفریدگار خویش بوده و از او تفکیک ناپذیر است. در این صورت اگر آفریده خودش را به درستی بیابد (من عرف نفسه) این در پرتو علم حضوری است و خواهد یافت که وجود او عین وابستگی به خدای متعال است.

بنابراین خودآگاهی انسان آن قدر مراحل و مراتب دارد که قابل تصور نیست. پس افق برینی که انسان کمال یافته از آن نمایان می گردد درک عمیق ارتباط خود با خداست که در سایه تعبد و معرفت و بندگی او حاصل می گردد و این رابطه است که موجب تکامل روح و رهایی او از تیرگی و کسب شفافیت و درخشش او می شود و گویی در پرتو آفتاب عبودیت بر خلعت قدسی ربوبیت آراسته گردیده و فروغ ولایت الهی از آن ساطع گشته است. در این مقام، او فانی است، عبودیت او در پرتو ربوبیت حضرت حق قرار می گیرد، او آینه گردیده ماورای خود را نمایش می دهد و خود چیزی به حساب نمی آید بلکه فقط جنبه جلوه گری و نمایش دهی دارد، خودآگاهی در انسان گاهی به حدی می رسد که خود را «عین الربط» می یابد، از خود وجودی ندارد و برای خود جدای از آن منبع وجودی قابل نیست.

هر که پیمان با هوالموجود بست گردنش از بند هر معبود رست

فرض کنید شخصی به آینه ای کاملاً صیقلی و شفاف می نگرد، رخ و صورت و گاهی همه پیکره خود را در آن می بیند در حالی که او، به چیزی که فکر نمی کند، وجود خود آینه است، واسطه ای مفروض نیست چون بازتابی از خود اوست بنابراین خود را می آراید تا آن صورت آراسته گردد در این حال برای آن صورت و خود جدایی نمی بیند چون واسطه محو گردیده است، در این مقام، فقط خود و بازتاب خودش قابل تصور است. به هر حال تعبد و بندگی، قرب می آورد. و انسان در مقام قرب به چنین مکان و شفافی می رسد و هر چه هست و می بیند به علم حضوری از او و با اراده ی او می داند. با نیروی او حرکت می کند، پدیده ها را درک می کند و زندگی می نماید. بنابراین تکامل روحی رسیدن به مرحله یافتن است نه فقط دانستن، نه تنها می داند، بلکه حضوراً و شهوداً ربطی بودن خود را می یابد، حال این افق برین چه جایگاهی است، نامش چه می باشد، شاید نامی بهتر از «قرب الی الله» یا «عندالله» و یا «عندملیک مقتدر» برای چنین مقامی یافت نشود، چون که این مقام در واقع تجلی ربوبیت است.

نتیجه این که آدمی می تواند به مرحله ای از خودآگاهی برسد که بین خود و خدا واسطه و حجابی را نبیند و به تعبیر دیگر به مقام قرب خدا برسد، در این صورت است که ابزار دیدن و

هر چیز را که می بیند از خداست و برای خود هیچ استقلالی نمی یابد و این معنای قرب حقیقی است که از پرتو عبودیت «الله» حاصل می گردد مکانتی که ده ها روایت در تحلیل و تبیین آن صادر شده و خودشناسی و خداشناسی را توأمان بیان کرده اند.

بنده از بندگی شود مهتر چیست جز بندگی ترا مهتر

انسانی که به این مقام می رسد به صفات خدایی آراسته می گردد، چشم او چشم خدایی، گوش او گوش خدایی و اراده ی او نیز خدایی می گردد، هر علم و لذت و کمال و بهجت و سرور آن جاست و مصداق «تخلّقوا باخلاق الله» می گردد و «العبودیه جوهره کنهها الربوبته»<sup>(۱)</sup> در وجود او نماین می شود.

هر آن دل روشن از نور الهی است به چشمش هر دو عالم خاک راهی است

چون بیند چشمی آن خورشید جان را نبیند ذره ای هر دو جهان را

چو حسن اعظم یکنای ایزد بر ایوان دل پاکان علم زد

حجاب آفرینش را دریدند ز الله ماسوی الله را ندیدند<sup>(۲)</sup>

عزت و قدرت و حکمت، غنیمت این نبرد با شیطان و فتح قلعه تن است. آراستگی و پیراستگی جان مشاطه ی این اقلیم است، طلوع بر بام شکوه و عظمت ثمره و حاصل این کشت و آرامش جان شهید مجاهده با هوای دل.

اقبال نیک و سروده است:

تا عصای «لا إله» داری به دست هر طلسم خوف را خواهی شکست

هر که حق باشد چو جان اندر تنش خم نگردد پیش باطل گردنش

خوف را در سینه ی او راه نیست خاطرش مرعوب غیر الله نیست

هر که در اقلیم لا آباد شد فارغ از بند زن و اولاد شد

می کند از ماسوی قطع نظر می نهد ساطور بر حلق پسر<sup>(۳)</sup>

ص: ۳۱۸

۱- (۱) مصباح الشریعه، ص ۵۷۱، باب صدم.

۲- (۲) دیوان الهی قمشه ای، ص ۲۰.





پیامبران و اولیاء خدا بر این ستیغ درخشیدند، آنان در محراب بندگی خدا شکوه عبودیت را به نمایش گذاشته و پرده از چهره ی ربوبیت آن برداشتند. در پرتو عبادت و بندگی خدا به اوج عزت و عظمت رسیده و به مقام قرب و «عند ملیک مقتدر» نائل شدند. فتح قله انسانیت کرده و رمز سجده ی فرشتگان را آشکار ساختند.

زالال عشق و معرفت الهی سرمستشان ساخته، چون نگار یار بر آنان رخ می نمایاند، از عصای خود و چوپانی خود می گویند، چون عاشق به هر بهانه با معشوق بدون حجاب خود می خواهد گپ و گفتگو کند، و از سوی معشوق نیز اشراق جلوه ی محبت است، و محبت او می سازد و می سوزاند.

بهشت و خلد و نعمیش کی التفات افتد کسی که حسن رخ دوست در نظر دارد

بهشت یک طرف و عشق یک طرف چو نهند غلام همت آنم که باده بردارد

نهال زهد اگر سدره گردد و طوبی درخت عشق جمال حبیب بردارد

زهد خشک لقای حبیب نتوان چید درخت عشق بود آنکه این ثمر دارد(۱)

بندگی او عزت می آورد و غبار ذلت و پستی را از انسان می زداید. زنجیر اسارت و بردگی از گردن انسان می گشاید و ربوبیت بندگی تجلی می کند.

پیامبران بزرگ بر این معبد بلند ایستاده، و به شهد لقای خدا واصل و از فیض حضور «عند ربهم» فریاد مستانه ی ما عرفناک حق معرفتک را زمزمه می کردند و ساحت کبریایی او را می ستودند:

دائماً او پادشاه مطلق است در کمال عزّ خود مستغرق است(۲)

حضرت ابراهیم علیه السلام بر افق برین بندگی خدا می درخشد، تسلیم فرمان اوست، هرچه او بخواهد و اراده کند همان مقصد و مقصود ابراهیم است.

این اوج بندگی و مقام فناست.

ص: ۳۱۹

۱- (۱) دیوان فیض کاشانی، ص ۱۶۳.

۲- (۲) منطق الطیر، عطار نیشابوری، ص ۴۰.

موسی علیه السلام در طور، غرق نور معرفت می گردد، و شعیب در شوق او چنان می گرید که سه بار دیدگانش نابینا می شود؛ شعله محبت او، چشمه ی اشک یحیی را همیشه جاری ساخته، و سدره نشین پیامبران در محراب بندگی خدا آن چنان بر پاهای خود می ایستد که مجروح می شوند و خداوند پیام می فرستد: طه \* ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ۱ .

اگر چه خود فرمان دادیم که: يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ \* قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا ۲ ولی نه به آن مقدار که پاهای مبارکت ورم کند.

به هر روی، قرآن پیامبران و اولیاء خدا را با وصف بندگی می ستاید، آنان در محراب بندگی و معرفت بر همه سرافراز آمدند و در پرتو این مقام به فوز رسالت نائل گشتند.

خدای متعال می فرماید:

وَجَعَلْنَاهُمْ أَتَمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ ۳ ؛

«و آنان را پیشوا قرار دادیم تا به فرمان ما رهبری و هدایت کنند و انجام کارهای نیک و نماز و زکات دادن را به آنان وحی کردیم و آنان پرستندگان ما بودند».

بدون شک، و کَانُوا لَنَا عَابِدِينَ در مقام تعلیل است.

چرایی آن همه مقام و تعالی را مدلل می کند. آنان به خلعت قدسی رسالت مزین شدند؛ از وجودشان زلال خیر و برکت جاری گردید، نماز را به پا داشتند و زکات را پرداختند، و این همه شکوه و جلالت از آبشار بندگی خدا جاری است. آنان از دولت بندگی خدا بر افق اعلائی رسالت درخشیدند.

ده ها آیه قرآن آنان را با عناوین بلند بندگی خدای سبحان چون: أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ۴ و اِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ ۵ و فَادْخُلِي

فِي عِبَادِي ۱ وَإِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ۲ وَإِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ۳ وَإِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ۴ وَثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا ۵ وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ ۶ وَ اذْكُرْ عِبَادَنَا اِبْرَاهِيمَ وَ اِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ ۷ وَ نِعْمَ الْعِبْدُ ۸ وَ اِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلٰى عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ ۹ وَ آيَاتٍ دٰىكِرٍ .

باری، حضرات آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف و موسی و هارون و داود و سلیمان و یحیی و زکریا و عیسی و سرآمد همه پیامبران محمد مصطفی و دودمان معصوم و برگزیده اش که در نصاب کامل چهارده معصومند، از زلال ترین چهره های محراب عبودیت و بندگی خدای متعالند.

آنان مزین به رنگ الهی گشته و چه رنگی زیباتر از آن: وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ ۱۰ . آنان به پاس بندگی خدا به مقام عظمای رسالت و ولایه الهی رسیدند و در صدف عبادت به گوهر ربوبیت حق نائل آمدند. ربوبیت خداوند در وجود آنان تفسیر شد و آنان آغاز و فرجام فیض حضرت الهی گشتند. اگر در زیارات ائمه هدی علیهم السلام و به خصوص «زیارت جامع» آن عناوین بلند عرشی فرا روی ما قرار می گیرد و آفاق بلند و ملکوتی آن عرشیان را نمایان می سازد، همه از فروغ سحر و محراب عشق است. رسول اعظم در پرتو تهجد و شب زنده داری به مقام محمود می رسد و از مشرق مقام محمود اوست که در قیامت خورشید شفاعت ساطع می گردد.

آری بندگی او یک چنین آفتاب فروزنده ای است در زیارت رجیبه که چهره آرایی ائمه هدی و نگارستانی از عرش خداست، در وصف آن ذوات مقدس چنین آمده:

«فَجَعَلْتَهُمْ

ص: ۳۲۱

مَعَادِنَ لِكَلِمَاتِكَ، وَ أَرْكَاناً لِتَوْحِيدِكَ وَ آيَاتِكَ وَ مَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تَعْطِيلَ لَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ يَعْرِفُكَ بِهَا مَنْ عَرَفَكَ» (۱) و در ادامه این همه قدس و عظمت چنین مدلل و تبیین می گردد که:

«لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ...» (۲).

آری، آنان بندگان خدایند و بندگی ذات اقدس الهی آنان را از مقام الوهیت فرود آورده و برستیغ همای مقامات دیگر ساطع ساخته است.

به هر روی، زلال بندگی خدا از چشمه هایی جاری است:

«أَدَاءُ حَقِّهِ، وَ حِفْظُ حَدِّهِ، وَ شُكْرُ عَطَائِهِ، وَ الرِّضَا بِقَضَائِهِ، وَ الصَّبْرُ عَلَى بَلَائِهِ، وَ تَعْظِيمُ حُرْمَتِهِ، وَ الشُّوقُ إِلَيْهِ» (۳).

شاید بتوان گفت که این تصویری از همان هفت شهر عشق است که در کلمات عرفا آمده است. آخرین مقام آن، محراب شوق و دلدادگی به اوست، چون کسی که به این مقام رسید، دیگر:

«الْمُشْتَاقُ لَا يَشْتَهِي طَعَاماً وَ لَا يَلْتَذُّ شَرَاباً...» (۴) میل به غذا نداشته و از آشامیدنی ها لذت نمی برد، هرگز چشمانش به خواب آلوده نگردد و جز خدا همه را غیر می شناسد، منزل و مأوایی نداشته، پوشاک نرم و حریر نپوشیده و هرگز آرام و قرار ندارد و شب و روز مشغول به بندگی و عبادت خدا خواهد بود و تمام مقصد و مقصود او رسیدن به معشوق است (۵).

و به فرموده ی امیر دولت ایمان علی علیه السلام:

«وَ تَوَلَّهَتْ الْقُلُوبُ إِلَيْهِ لِتَجْرِيَ فِي كَيْفِيَّتِهِ صِفَاتِهِ...» (۶) و قلب های عاشقان شیدای حضرت اوست.

امام قدس سره نیکو سروده است:

درد خواهم دوا نمی خواهم غصه خواهم نوا نمی خواهم

ص: ۳۲۲

۱- (۱) مفاتیح الجنان، زیارت رجبیه، ص ۲۲۶.

۲- (۲) همان.

۳- (۳) مصباح الشریعه، باب صدم، ص ۵۷۴.

۴- (۴) همان، باب نود و هشتم، ص ۵۶۱.

۵- (۵) همان، ص ۵۶۲.

۶- (۶) نهج البلاغه، خطبه ۹۱، ص ۷۵.

عاشقم عاشقم مریض توام زین مرض من شفا نمی خواهم

من جفایت به جان خریدارم از تو ترک جفا نمی خواهم

تو صفای منی و مروه ی من مروه را با صفا نمی خواهم(۱)

خوشا به حال فرشته خصالان که شهد معرفت او را چشیدند:

«قَدْ ذَاقُوا حَلَاوَةَ مَعْرِفَتِهِ، وَ شَرِبُوا بِالْكَأْسِ الرَّوِيَّةِ مِنْ مَحَبَّتِهِ، وَ تَمَكَّنَتْ مِنْ سُؤْيَدَاءِ قُلُوبِهِمْ...»(۲)؛ شیرینی معرفت او را چشیده اند و جام مالا مال از محبت او نوشیده اند، بیم پروردگار در دل آنان ریشه دوانیده، آن سان که پشتشان را از بسیاری طاعت خمانیده است.

و به قول عطار:

می طپد پیوسته در سوز و گداز تا بجای خود رسد ناگاه باز

ماهی از دریا چو بر صحرا فتد می طپد تا بوک در دریا فتد

گر ز غیبت دیده ای بخشند راست اصل عشق اینجا بینی کز کجاست

ور به چشم عقل بگشایی نظر عشق را هرگز نبینی پا و سر

مرد کار افتاده باید عشق را مردم آزاده باید عشق را(۳)

عاشق، غرق دریای یاد و نام معشوق است و یاد خدا نیکوترین یادهاست.

علی علیه السلام می فرماید:

«أَفِيضُوا فِي ذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الذِّكْرِ؛(۴) غرق در یاد خدا باشید زیرا یاد خدا نیکوترین یادهاست».

دم به دم از تو یاد خواهم کرد هوش جان را زیاد خواهم کرد

دستم از وصل چون شود کوتاه دل بیاد تو شاد خواهم کرد

ص: ۳۲۳

۱- (۱) دیوان اشعار امام خمینی، ص ۱۶۰.

۲- (۲) نهج البلاغه، خطبه ۹۱، ص ۷۹.

٣- (٣) منطق الطير، ص ١٨٧.

٤- (٤) نهج البلاغه، خطبه ١١٠، ص ١٠٧.

تا که از خود شود فراموشم لطف و قهر تو یاد خواهم کرد  
هم ز دام فراق خواهم جست هم شکار مراد خواهم کرد  
ناله را سر به کوه خواهم کرد از غم هجر داد خواهم کرد  
فیض را درد عشق می سازد دل بدین درد شاد خواهم کرد(۱)  
و در غزلی دیگر چنین می سراید:

من و یاد خدا دگر همه هیچ بندگی و فنا دگر همه هیچ  
شمع بیگانه پرتوی ندهد من و آن آشنا دگر همه هیچ  
صمدم پس بود دگر همه پوچ صحبت با خدا دگر همه هیچ  
باده ی مصطفای حق چو رسد از کف مرتضی دگر همه هیچ  
به مناجاتش ار شبی گذرد پس بود آن مرا دگر همه هیچ  
در دل شب چو شمع گریه و سوز طاعت بی ریا دگر همه هیچ  
بی نیازی ز خلق و صحبت و امن دوری از ماسوا دگر همه هیچ  
فیض را بس پس از نبی و علی یازده پیشوا دگر همه هیچ(۲)

ص: ۳۲۴

---

۱- (۱) دیوان فیض کاشانی، ص ۱۷۱.

۲- (۲) همان، ص ۹۳.

## عزت و قدرت (وَإِعْزَازًا لِأَهْلِ دَعْوَتِهِ)

(۱)

فاطمه علیها السلام افقی دیگر باز و فروغ معرفت و معارف از آن جاری می سازد. صفحه ای از کتاب بدیع آفرینش را با آموزه ی تعالی خواهی و کمال یابی تدریس می نماید، آفرینشی که جلوه ای از شگفتی های آن در سخنان علی علیه السلام، همسر فاطمه تجلی کرده و جهان را نورباران نموده است.

آن حضرت می فرماید:

«وَأَرَانَا مِنْ مَلَكُوتِ قُدْرَتِهِ، وَعَجَائِبِ مَا نَطَقَتْ بِهِ آثَارِ حِكْمَتِهِ... وَظَهَرَتْ فِي الْيَدَائِعِ الَّتِي أَحْيَدَتْهَا آثَارُ صَيْغَتِهِ، وَ أَعْلَامِ حِكْمَتِهِ...» (۲) و خدا نشانه های فراوانی از قدرت خویش را به ما نشان داد که از ملکوت قدرت و عجایب گویای حکمت اوست و اعتراف آفریدگان به این حقیقت که سراسر ناتوان و حقیرند و نیازمند و حقیر، و اوست که باید بر آنان رحمت آورد و به قوت خود برپایشان دارد. به ما نشان داد که این همه، فروغی از معرفت به اوست و جلوه هایی است که او را نشان می دهد، در آنچه آفریده آثار صنعت و نشانه های حکمت او پدیدار است، چنانکه هر چه آفریده او را برهانی است و بر قدرت و حکمت او نشانی:

بلی ز آفرینش توان برد پی به آن آفریننده دانای حی

زمصنوع صانع توان فاش دید که هر چشم از نقش نقاش دید

کشید آسمان بر فراز زمین هم آن شاهد قدرت است و هم این

گل تر بر آورد از چوب خشک به نی شهد پرورد از نافه مشک

رطب ز استخوان کرد و چشمه ز خاک ز آب سیه قطره ی تابناک

پدیدار کرد آب و آتش ز سنگ یکی سیمگون و یکی لعل رنگ (۳)

ص: ۳۲۵

۱- (۱) دلائل الامامه، ص ۱۱۲.

۲- (۲) نهج البلاغه، خطبه ۹۱، ص ۷۵-۷۶.

۳- (۳) دیوان آذر بیگدلی، ص ۴۰۱.



شگفتا، آفرینش او آینه ای فروزنده از حکمت و قدرت است.

علی علیه السلام در تبیین این حقیقت می فرماید:

«فَأَقَامَ مِنَ الْأَشْيَاءِ أَوْدَهَا، وَ نَهَجَ حُدُودَهَا وَ لَاءَمَ بِقُدْرَتِهِ بَيْنَ مُتَضَادِّهَا» (۱).

موجودات را بدون هیچ کم و کاستی آفرید، کجی های آنان را راست، و مرزهای هر یک را برابر نمود و ناهماهنگی ها را به قدرت خود هماهنگ ساخت.

قدرت نمای حکم تو از حرف کاف و نون مشتق نموده آن چه ز هستی بردنمون

صورت نگار صنع تو از پرده ی عدم اشکالی آورد که ننگجد چرا و چون

از مار مهره آرد و از قطره در کند لعل آورد ز خار و مشک آورد ز خون

از نیست هست می کند از هست نیست کن از مرده زنده و ز تحرک دهد سکون

از خاک و نور و نارچه اجسام مختلف از باد و آب ساخته اجرام سیم گون

معمار قدرتش بنگر چون نهاده است بنیاد نه رواق معلا ی بی ستون

وهم و خرد ز کنه کمالش نیاورد با دقت زیاده ز حد هیچ سر برون

هر کس به قدر دانش خود زو نشان دهد تابد به قدر روزنه، خورشید اندرون (۲)

منشأ و سرچشمه ی همه ی امور فرمان و اراده اوست: «إِنَّمَا صَيَّرَتِ الْأُمُورَ عَنِ مَشِيئَتِهِ...» (۳) که کارها به خواست خدا انجام گیرد، که پدیدآورنده ی گونه گون چیزهاست بی آنکه او را اندیشه و فکری باشد که بدان روی آرد و یا غریزه و طبیعت نهفته ای که از آن سود برد.

به هر روی،

«قَدَّرَ مَا خَلَقَ فَأَحْكَمَ تَقْدِيرَهُ، وَ دَبَّرَهُ فَأَلْطَفَ تَدْبِيرَهُ، وَ وَجَّهَهُ لَوَجْهَتِهِ، فَلَمْ يَتَعَدَّ حُدُودَ مَنَزَلَتِهِ، وَ لَمْ يَقْصِرْ دُونَ الْإِنْتِهَاءِ إِلَى غَايَتِهِ» (۴)

آنچه آفرید سنجید و نیکش استوار کرد، پایان کارش را نگریست؛ پس به لطف خویش تدبیرش کرد و به آنچه برایش آفریده شد گسیلش داشت؛ چنانکه از حد خویش گامی فراتر

- 
- ١- (١) نهج البلاغه، خطبه ٩١، ص ٧٧.
  - ٢- (٢) ديوان لامع «خزائن الاسرار»، ص ٤٥٣-٤٥٤.
  - ٣- (٣) نهج البلاغه، خطبه ٩١، ص ٧٧.
  - ٤- (٤) همان، ص ٧٦.

نتوانست گذاشت و در رسیدن بدانجا که باید رسد قصوری روا نداشت و در شهر بند عرضه ایجاد ممکنات هر چیز را چنان که باید آن داد. بیکران جلوه‌ی شگفتی آفرین، از زنده مرده آرد و از مرده زنده باز، به مرده جان داد و در کام آن زبان نیایش نهاد، از ابر باران فرو ریخت و زمین را لباس زمردین پوشاند و قطره خجل و شرمنده را در ساحت دریا مروارید غلطان ساخت، قطره را به دریا افکند و در پرورید، از نی شکر و از عمق کوه‌ها و صخره‌ها زلال آب جاری کرد، خیاط قدرت او درختان را به خلعت گل پوشاند، از چشمه‌ی پستان، شیر خوش گوار و از سنگ، لعل آورد و گل ز نوک خار؛

به هر روی،

قدرت نمای حکم تو در ساحت وجود اضداد را ز صنع چه سان داد ارتباط (۱)

عجبا، نظمی بزرگ پدید آورد که به فرموده‌ی علی علیه السلام:

«وَنَظْمٌ بِمَا تَعْلِقُ رَهْوَاتِ فَرْجِهَآ، وَ لِمَا حَمَّ صَيْدُوعَ انْفِرَاجِهَآ؛ (۲) شگفتا پستی و بلندی آسمان‌ها را نظام بخشید و فاصله‌ها و شکاف‌های آن را با یکدیگر پیوند داد، آن گونه که هر چیز به جای خویش نیکوست...».

و به گفته‌ی خواجه نصیرالدین طوسی:

هر چیز که هست آن چنان می‌باید آن چیز که آن چنان نمی‌باید نیست (۳)

لامع، پرتوی از قدرت و حکمت خداوند متعال را که در آفرینش جلوه‌گر است چنین سروده:

ای لطف تو سرمایه‌ی ارباب فلاح و ز مرحمت مرام را فوز و نجاح

مستلزم خیریت موجودات است آن چیز که حکمت تو دانسته صلاح

صنعت بزوده زنگ دیجوری شب با مصقله فلق ز الواح صباح

مشاطه قدرتت گذارد هر شب بر چهره روزگار گیسوی رواح

از بهر نتاج حکمت آبای سپهر دوشیزه امهات را کرده نکاح

ص: ۳۲۷

---

۱- (۱) دیوان لامع، ص ۲۸۴؛ معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص ۱۱۶.

۲- (۲) همان، خطبه ۹۱، ص ۷۷.

۳- (۳) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص ۱۱۶.

از باد بهار ساغر نامیه را ساقی صنایع تو پر کرده زراح

از پیکر آدمی نماید صنعت ابواب کنوز معرفت را مفتاح

تا زود به عنکبوت واصل گردد گنجور عطایت به مگس داده جناح

لامع نرسد فکر به ذاتش ندهد در پر تو مهر روشنایی مصباح(۱)

این بود لمعه ای از آفتاب آفرینش آفریدگار، که همه آن زیبایی و حسن است. فرجام آفرینش او به نیک فرجامی ترین است، فروغ حکمت خداوند از همه آثار صنع بدیع او فروزنده و آفرینش حق خیر است. دنیای طبیعی او به سان یک کارخانه عظیم پتروشیمی است که پلیسیدی ها و آلودگی ها در آن پالایش می شوند، همه گنداب ها در عرصه دریا به اصل پاکی و طهارت خود باز می گردند، از تلخی ها شیرینی و از لابلائی گل و لای، گلبرگ های لطیف می رویاند، چنین نظامی احسن و بدیع که همه اش شعشه حکمت اوست به گفته شیخ بهایی:

بین چه حکمت هاست در دور سپهر بین چه حکمت هاست در تنویر مهر

بین چه حکمت هاست در خلق جهان بین چه حکمت هاست در تعلیم جان

بین چه حکمت هاست در خلق نبات بین چه حکمت هاست در این میوه جات(۲)

آفتاب رسالت از این مشرق می درخشد، آفریدگار بر آسمان تکوین فروغ نبوت را ساطع نموده و از این مطلع فیوضات حضرت حق بر همه موجودات جاری است.

آیات قرآن به تأویل و تفسیر این حقیقت را مدلل می نمایند و صدها حدیث در ترجمه و تبیین این حقیقت از ذوات مقدس معصومین علیهم السلام صادر گردیده است. رسولان خدا، سفیران معارف و معرفتند، حکمت و عزتند، آنان راه انسان به ملکوت را گشوده و آفاق آنچه را نمی داند بر او می گشایند، زنجیر اسارت و بردگی از انسان باز و از دام خرافه و جهل او را می رهانند.

خلق را از بند صندوق فسون کی خرد جز انبیاء و مرسلون(۳)

ص: ۳۲۸

۱- (۱) دیوان لامع، ص ۱۱۹.

۲- (۲) دیوان شیخ بهایی، ص ۱۵۵.

۳- (۳) مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۱۲۶۳.

آنان مشتری گوهر دل و جان آدمی بودند، باغبانانی که در این سرزمین، گل فضیلت پروریدند، گلی جاوید و ماندنی، چون:

گلشنی کز بقل روید یک دمست گلشنی کز عقل روید خرمست

گلشنی کز گل دمد گردد تباه گلشنی کز دل دمد و افرحته(۱)

البته، این تابش وحی است که شمع عقل انسانی را از تاریک شدن می رهاند و آن را فروزنده می سازد، بدون وحی عقل و دل چون دیده ای بدون آفتاب ماند که هرگز تصور بینایی را نکند.

نقل آمد عقل او آواره شد صبح آمد شمع او بیچاره شد

عقل چون شحنه ست چون سلطان رسید شحنه ی بیچاره در کنجی خزید

عقل سایه ی حق بود حق آفتاب سایه را با آفتاب او چه تاب(۲)

بنابراین باید گفت که همان گونه که فرمان خدا در عرصه ی تکوین و آفرینش قاهر و غالب است و امرش موجب و موجد،

امر و خلقش به یکدیگر مقرون جمله پیدا شده به کن فیکون(۳)

در عرصه رسالت و نبوت نیز فرمان او قاهر و پیروز است

و به طاق بند آفرینش چنین نقش است که:

كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ۴

خدای متعال چنین نوشته و تقدیر نموده که من و رسولانم غالب و پیروزیم، همانا خدا قوی و عزیز است.

غلبه و پیروزی با خدا و پیامبران است. این آموزه کتاب تکوین و تشریح الهی است.

ص: ۳۲۹

---

۱- (۱) همان، ص ۱۲۷۱.

۲- (۲) مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۷۳۰.

۳- (۳) سعادت نامه، ص ۱۸۹.

دلیل ارتباط اظهار قدرت الهی و اثبات حکمت او در آفرینش جهان با گرمی داشت و اعزاز پیامبران آن است که در آغاز بعثت پیامبران، افق برین قدرت و اعجاز پیامبران عرصه ی تکوین است، ابتدا فروغ ولایت پیامبران در طبیعت آشکار می گردد، خورشید و ماه به فرمان آنان است؛ چوب در دستان آنان اژدها می گردد، آب و آتش در فرمان آنان است و نفس حیات آفرین، مرده زنده می کند، ولایت الهیه آن ذوات مقدس از جلوه های طبیعت آشکار است، با اشاره انگشتی، ماه را به دو نیم می کند، آیا بروز چنین قدرت و نمایش چنین عظمتی نشان آشکاری بر غلبه و پیروزی پیامبران نمی باشد؟ با پشتوانه چنین قدرتی بدیهی است که جام پیروزی به نام آنان است و دشمنان آنان خوار و ذلیلند. از سوی دیگر مطالعه ی آیات الهی در گستره ی آفرینش و حکیمانه بودن این نظام، پیامی جز غلبه ی حق بر باطل نخواهد داشت که این همانا رمز و راز این نظام است؛ خدایی که پرتو ولایت عمومیش این نظام بزرگ را بر پا داشته و افاضه و اشراقش آن را به سوی کمال به پیش می برد. نسبت به ذوات خاصی که مشمول ولایت مخصوص او می باشند، پیروزی و غلبه را رقم زده و فرجام عزتمند آنان را مسجل نموده است. آری، پیامبران در محراب عشق و بندگی او به عزت جاوید نائل گشتند:

عشق آن بگزین که جمله انبیاء یافتند از عشق او کار و کیا (۱)

پیامبران، رسولان عزت و شرف و حریت بوده، نزد پروردگار دارای مقامی بس بزرگ و ارجمند می باشند، ولی بعضی این مکانات را نشناخته و آنان را چون خود پنداشته و در مقابل آنان صف آرایی کرده و به جنگ و ستیز با آنان برخاستند. مولوی می گوید:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر گر چه ماند در نبشتن شیر شیر

جمله عالم زین سبب گمراه شد کم کسی ز ابدال حق آگاه شد

همسری با انبیاء برداشتند اولیاء را همچو خود پنداشتند

گفته اینک با بشر ایشان بشر ما و ایشان بسته ی خواییم و خور

این ندانستند ایشان از عمی هست فرقی در میان بی منتها (۲)

ص: ۳۳۰

۱- (۱) مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۱، ص ۲۲۰.

۲- (۲) همان، ص ۱۴، ش ۲۶۳-۲۶۷.

این آموزه ای از قرآن کریم است؛ آیاتی از قرآن، جدال کافران با پیامبران را بازگو می کند.

در سوره ی ابراهیم خداوند متعال می فرماید:

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ \* وَ لَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَعِيدِ ۱؛

«کافران به پیامبران گفتند: ما شما را از سرزمین خود بیرون می رانیم مگر اینکه از دعوت خود دست برداشته و به راه و روش ما بازگردید. خداوند در مقابل این تهدید به آنان پاسخ می دهد - شما از این تهدیدها نهراسید و ما بدون تردید ستمکاران را پس از فرصتی که به آنان داده ایم هلاک خواهیم نمود و پس از آنان، شما را در سرزمین آنان ساکن می کنیم».

آری، سرانجام پیامبران خدا، پیروز این میدان مبارزه بوده اند. آیاتی از قرآن این حقیقت را آشکار می نماید.

خداوند متعال می فرماید:

... وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ۲

و نیز می فرماید: لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ ۳

و نیز می فرماید: إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۴ و آیات دیگر (۱).

پرتوی از آموزه های این آیات در سروده مولانا چنین جلوه نموده:

صد هزاران نیزه ی فرعون را در شکست از موسی با یک عصا

صد هزاران طب جالینوس بود پیش عیسی و دمش افسوس بود

صد هزاران دفتر اشعار بود پیش حرف امی اش عار بود

با چنین غالب خداوندی کسی چون نمیرد گر نباشد او خسی (۲)

ص: ۳۳۱

۱- (۵) ر. ك المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الكريم، واژه «بان» و «رسول».

۲- (۶) مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۲۶، ش ۵۲۷-۵۳۰.

فاطمه علیها السلام این حقیقت تاریخی را - که ده ها آیه قرآن آن را بازگو می کند و مقابله و جنگ پیامبران با کفار را در طول تاریخ یادآور می شود - بیان می دارد. از شکوه و جلال پیامبران و اولیاء پرده برمی دارد و ترجمه ای از آیات قرآن را جلوه گر می سازد و می گوید: «وَإِعْزَازًا لِتَدْعُوْتِهِ» (۱) آری دعوت رسولان و سفیران حق بر آسمان عزت می درخشد و پیامبران خدا عزتمند و با جلالند.

اگر چه به ظاهر آنان از جلال و پیرایش های قدرت بی بهره اند و دشمن گاهی بر آنان چیره می شود و بر صلیب دشمن بالا رفته و یا در درون آتش کینه و کفر پرتاب می شوند، ولی آنان پیروز این میدان های مبارزه بوده و از اوج آسمان ها طلوع کرده و آتش دشمن به گلستانی سرد و سلام تبدیل می گردد. خدای بزرگ لباسی از قدس و عزت بر آنان پوشانده و چشم هر بیننده ای را مبهوت شکوه و جلال آنها می گرداند.

خداوند متعال می فرماید:

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا ۲

و این عزت را ارزانی پیامبران و مؤمنان می کند و می فرماید:

لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۳ .

امیرالمؤمنین سیمای عزیز و قدرتمند پیامبران را چنین می آراید:

«وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ، جَعَلَ رَسُولَهُ أَوْلَىٰ قُوَّةً فِي عَزَائِمِهِمْ، وَضَعَفَهُ فِيمَا تَرَى الْمَاعِزِينَ مِنْ حَالَاتِهِمْ، مَعَ قَنَاعَةٍ تَمَلُّ الْقُلُوبَ وَالْعُيُونَ غَنَىٰ، وَخَصَّاصِهِ تَمَلُّ الْأَبْصَارَ وَالْأَسْمَاعَ أَذَىٰ؛» (۲) ولی خدای سبحان فرستادگان خود را در اراده ایشان نیرومند گرداند، و در آنچه دیده ها از ظاهر آنان می بیند خوار نمایاند، با قناعتی که دل و چشم ها را از بی نیازی پر دارد و درویشی که دیده ها و گوش ها را پر بیازارد».

باری، دست فیض افشان الهی بر سر پیامبران بود و در پرتو الطاف بی کران او به چنین مکاتبی رسیدند.

ص: ۳۳۲

۱- (۱) بلاغات النساء، ص ۲۴-۲۳، فرازی از خطبه فدکیه.

۲- (۴) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، ص ۲۱۵.



گفت اطفال منند این اولیاء در غریبی خرد از کار و کیا

از برای امتحان خوار و یتیم لیک اندر سر منم یار و ندیم

هان و هان این دلق پوشان منند صد هزار اندر هزار و یک تنند

ور نه کی کردی به یک چوبی هنر موسی فرعون را زیر و زبر(۱)

آنان به خلعت عزت آراسته اند، در مقابل آفتاب قدرتشان، شب پرستان محو می گردند، قدرت خداوند از مشرق وجودشان ساطع است، و دست خداوند فوق دست های آنان است.

بر افق برین رسالت، فروغ تابناک تجلی اعظم، و بعثت پیامبر اسلام است که دین و آئین او پایدار و ابدی است و بر همه ی مکتب ها و آئین ها پیروز است.

خدای متعال می فرماید:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ۲

«او کسی است که پیامبرش را برای هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان غلبه دهد. هر چند که مشرکین کراهت داشته باشند».

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از همه بالاتر و بر افق اعلائی عزت و اقتدار الهی می درخشد. خدای متعال دین او را بر همه ی ادیان و مکتب ها پیروز و فروغ اسلام بر سراسر جهان گسترش می دهد. دشمنان او به خصوص «صهیونیست» خوار و ذلیل گشته و به چاه مکر خود سقوط می کنند.

هر که در مکر تو دارد دل گرو گردنش را می زنم تو شاد رو

بر سر کوریش کوری ها نهم او شکر پندارد و زهرش دهم(۲)

آری، آنان که بخواهند به او مکر کنند با مکر «خیرالماکرین» نابود می شوند او و آئینش، نور خدایند و خداوند اراده کرده که نورش را به کمال برساند.

۲- (۳) مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۶۹۸، ش ۱۴۷۳ و ۱۴۷۴.

خداوند می فرماید:

يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ۱ .

رسول خدا و آئین فروزنده اش، شعشعه آفرینشند، می تابند و نور می افشانند و تا ابد این درخشندگی برقرار است.

به فرموده امیر دولت ایمان:

«قَدْ طَلَعَ طَالِعٌ، وَ لَمَعَ لَمَاعٌ، وَ لَمَّاحٌ لَائِحٌ وَ اعْتَدَلَ مَائِلٌ... (۱)؛ آن کس که باید طلوع می کرد، طلوع کرد و درخشنده ای درخشید، و آشکار شونده ای آشکار گشت و جامعه ی منحرف از صراط حق، به راه راست درآمد و خدا به وسیله گروهی امتی را به انسان های اصیل و پاک سرشت مبدل ساخت.»

و نیز می فراید:

«أَضَاءَتْ بِهِ الْبِلَادُ بَعِيدَ الضَّلَالَةِ الْمُظْلَمَةِ، وَ الْجَهَالَةِ الْعَالِيَةِ (۲)؛ جهان به وجود او روشن گشت، در حالی که گمراهی مرگبار و جهالت وحشتناک بر همه چیز چیره بود.»

آنکه عالم را از شرک و جهل و حیرانی رها کند

با فروغ دانش و دین آن دل داناستی (۳)

خلاصه، فاطمه علیها السلام در مجلسی سخن می گوید که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر پا گشته و دگرگونی هایی در نظام رهبری اسلام رخ داده است. باید بر آن مردم هشدار داد و گرد بیداری بر آنان افشانند، که هان! تصور نکنید که رسول خدا از دنیا رفت و آئین او از بین خواهد رفت هرگز!

## اسلام بر اوج عزت

خدا دعوت پیامبرانش را که دعوت خود اوست عزیز و والا داشته و شعشعه دین خدا تا ابد بر آسمان دل ها می تابد و فروغ راه هدایت پیشگان است.

ص: ۳۳۴

۱- (۲) نهج البلاغه، خطبه ۱۵۲، ص ۱۴۹.

۲- (۳) همان، خطبه ۱۵۱، ص ۱۴۷.

۳- (۴) دیوان الهی قمشه ای، ص ۲۹۸.

علی علیه السلام می فرماید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَعَ الْإِسْلَامَ فَسَيِّئَهُلَّ شَرَّائِعُهُ لِمَنْ وَرَدَهُ، وَ أَعَزَّ أَرْكَانَهُ عَلَي مَنْ غَالَبَهُ، فَجَعَلَهُ أَمْنًا لِمَنْ عَلِقَهُ، وَ سَلْمًا لِمَنْ دَخَلَهُ، وَ بُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ، وَ شَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ، وَ نُورًا لِمَنْ اسْتِصْأَى بِهِ، وَ فَهْمًا لِمَنْ عَقَلَ، وَ لُبًّا لِمَنْ تَدَبَّرَ...» (۱) سپاس خدای را که راه اسلام را گشود و در آمدن به آبشخورهای آن را بر تشنگان آن آسان فرمود، و ارکان آن را استوار ساخت تا کسی با آن چیرگی نتواند و نستیزد، و آن را امانی ساخت برای کسی که بدان درآویزد و آرامش برای آن که در آن درآید، و برهان کسی که بدان زبان گشاید، و هر که بدان دادخواهی کند گواه آن است و برای آن که از آن روشنی خواهد، نوری درخشان است، و فهم است برای خردمندان و خرد است برای کسی که اندیشید و نشان است برای آن که نشانه خود است، و بینایی است برای آن که در کار کوشید، و عبرت است برای کسی که پند پذیرفت و نجات است برای کسی که تصدیق آن کرد، و تکیه گاه است بر آن که بر آن اعتماد کرد و آسایش است برای کسی که کار را بدان وا گذاشت و نگاهبان آن کسی که خود را «از گناه» باز داشت و روشنی راه و پدیدار، درون آن آشکار، نشانه های آن بر بلندای پدیدار، راه های آن نمایان، چراغ های آن روشن و رخشان...» (۲).

این جمال دین اسلام و چهره این دلبر و یار آسمانی است، و دست گیره محکم اوست، بالاترین مأمن و پناهگاه است، بلند و متعالی، جاودانه و پایدار و با عزت و قدرت است.

به گفته مولانا:

شاه راه باغ جان ها شرع اوست باغ و بستان های عالم فرع اوست

اصل و سرچشمه ی خوشی آن است آن زود «تجری تحتها الانهار» خوان (۳).

خلاصه، اسلام:

«وَوَيْفَهُ لِمَنْ تَوَكَّلَ، وَ رَاحَهُ لِمَنْ فَوَّضَ...» (۴) ؛ اسلام آرامش توکل کنندگان و آسایش پناه آورندگان است.

ص: ۳۳۵

۱- (۱) نهج البلاغه، خطبه ۱۰۶، ص ۹۸.

۲- (۲) همان.

۳- (۳) معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، ص ۱۳۹.

۴- (۴) نهج البلاغه، خطبه ۱۰۶، ص ۹۸.

لامع نیکو سروده است:

طپیدن های دل از دیدنش آرام می باید بلی لب تشنه چون سرچشمه بیند کام می باید

دلم هر دم کند پرواز بهر مژده ی وصلش چو عضوی از کسی پرسش کند پیغام می باید(۱)

و هم سروده:

دل بتاب از خلق تا با حق توان آرام یافت نکته ی امید خلقت بر در حق منظرست(۲)

رسول این دین، بر اوج عزت و اقتدار است، آبشار رحمت و اسعه ی حق است و آفتاب نورافشان هدایت؛ امیر دولت ایمان علی علیه السلام می فرماید: «تا آنکه شعله ای افروخت که جوینده بدان چراغ دانش بیفروزد، و نشان راه را بر پا کرد تا گمراه دیده بدان دوزد، پس او امین توست و مورد اعتماد، و گواه تو بر امت در روز معاد؛ انگیزته تو و موجب نعمت، و فرستاده بر حق تو و آیت رحمت، خدایا! بهره او ساز نصیبی از عدل خود و پاداش نیک و فراوان از فضل...»(۳)

وجودش «رحمه للعالمین» باد ز حق بر جان پاکش آفرین باد(۴)

خداوند او را از میان سلسله ی پیامبران و سرچشمه های نور برگزید:

«إِخْتَارَهُ مِنْ شَجَرَةِ الْأَنْبِيَاءِ، وَ مَشْكَاهِ الضِّيَاءِ»(۵)

مصطفی جان است و عالم جمله جسم مصطفی معنا بود کونین اسم(۶)

خلاصه، همان طور که نظام آفرینش در پرتو ولایت تکوینی الهیه استوار، پا بر جا و هماهنگ است و به سوی هدف معینی می شتابد، دین و حقایق آن نیز از افق ولایت تشریحی الهیه نمایان و در پرتو هدایت و ولایت او به سوی مقصد و مقصود خود می شتابد و بدیهی است که اسلام که گهر کمال یافته ی دین است سرانجام بر همه ی مکاتب پیروز و بر جهان

ص: ۳۳۶

۱- (۱) دیوان لامع، ص ۲۳۴-۲۳۵.

۲- (۲) همان، ص ۵۴۳.

۳- (۳) نهج البلاغه، خطبه ۱۰۶، ص ۹۹.

۴- (۴) دیوان الهی قمشه ای، ص ۷۴.

۵- (۵) نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸، ص ۱۰۰.

۶- (۶) طاقدیس، ص ۸۹.

شرک و کفر استیلا- می یابد. به امید و انتظار آن صبحدم که خورشید ولایت بر آسمان اسلام بدرخشد و بقیه الله الاعظم ارواحنا فداه، بر افق کعبه نمایان گردد و سروش دلربای وحی بَقِيَّتُ اللّٰهِ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۱ در گستره عالم طنین افکند. صبح ظفر بدمد و همای دولت مهر و عشق، عقل و علم، ایمان و عدل او بر سر مردم محروم و مستضعف جهان سایه افکند انشاء الله.

## دریچه ای به معاد

اکنون حضرت فاطمه علیها السلام پس از تبیین، حکمت، قدرت، ربوبیت، عبودیت و عزت دینی، در آخرین قسمت از این فراز به بحث پیرامون ثواب و عقاب پرداخته و افقی برین و جاودانه به جهان آخرت می گشایند.

آن حضرت می فرماید:

«ثُمَّ جَعَلَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ، وَ وَضَعَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، ذِيَادَةً لِعِبَادِهِ عَنْ نَقْمَتِهِ، وَ حَيَاشَهُ لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ (۱)؛ سپس خدای متعال ثواب و پاداش را بر طاعت و عمل نیک و عقاب و عذاب را بر معصیت و نافرمانی خود قرار داد، تا اینکه بندگان خود را از خشم و غضب خود باز دارد و آنان را به بهشت و سعادت ابدی نزدیک گرداند».

قرار ثواب و عقاب بر اعمال نیک و بد، افقی جاودانه و حیاتی ابدی فرا روی انسان می گشاید، او را آینده نگر و آینده گرا می سازد، زندگی او را جاودانه و هدفمند نشان می دهد، به فرجام خوب و یا بد خود می اندیشد و بازتاب این اندیشه و عاقبت سنجی در اعمال و رفتار او منعکس می گردد. این آموزه ای سازنده، هدایت گر و تلاش آفرینی است که صدها آیه ی قرآن با مفاهیم و واژه های گوناگونی به انسان می آموزد.

بدیهی است انسانی که می داند زندگی و تمام رفتار او با دقت رصد و ارزیابی می گردد، ذره ای از رفتار و اعمال او فراموش نمی شود؛ بلکه: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ \* وَ مَنْ

ص: ۳۳۷

يَعْمَلُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ۱ هر عملی از نیک و بد انجام دهد آن را می بیند، زندگی آینده او در گرو اعمال و رفتار امروز او می باشد، خود را آماده می کند، به فرهنگ مراقبت نزدیک می گردد، مراقبه ای که یکی از ارکان سیر و سلوک است، در قلب او دریچه ای از معرفت باز می گردد و بازتاب آن در اعمال و رفتارش جلوه گر می شود.

او مراقب است و مراعات رقیب خود را می کند که: إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ۲ و نه تنها بر انسان که خداوند بر همه چیز رقیب است: وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا ۳ این نگاه از او یک انسان مؤمن و مجاهد می آفریند، درهایی از ملکوت بر روی او باز می شود، دل او حریم خداست و غیر خدا در دل او جای ندارد. به گوهر فروزنده ی «محاسبه» مزین می گردد که می داند این گفته خداوند تحقق می یابد: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتَنْظُرَ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ ۴ که هان ای مؤمنین از خدا بترسید و هر کس باید نگاه کند که برای فردایش چه از پیش فرستاده است. یعنی در اعمالی که انجام داده محاسبه و رسیدگی نماید و

«حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا» «وَزِنُواهَا قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا» (۱) به هر روی، بنا به فرموده رسول خدا:

«لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ الْمُتَّقِينَ حَتَّى يُحَاسِبَ نَفْسَهُ أَتَمَّ مِنْ مُحَاسَبَةِ شَرِيكِهِ وَ الشَّرِيكَانِ إِنَّمَا يَتَحَاسَبَانِ بَعْدَ الْعَمَلِ» (۲) بنده از زمره ی پرهیزکاران محسوب نمی گردد مگر آن که به حساب خود برسد بهتر و تمام تر از آن که به حساب شریکش می رسد و دو شریک پس از انجام کار به حساب همدیگر می رسند.

در کافی از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ، فَإِنْ عَمِلَ حَسَنًا اسْتَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى وَ إِنْ عَمِلَ سَيِّئًا اسْتَغْفَرَ اللَّهُ مِنْهُ وَ تَابَ إِلَيْهِ» (۳) ؛ از ما نیست کسی که هر روز به

ص: ۳۳۸

۱- (۵) رساله لقاءالله، میرزا جواد ملکی تبریزی، ص ۱۰۱، پاورقی.

۲- (۶) همان.

۳- (۷) همان.

حساب خود رسیدگی نکند تا اگر کار نیک انجام داده از خدای تعالی بخواهد آن را افزون کند و اگر کار بد انجام داده از خداوند طلب آمرزش و توبه نماید».

در حدیثی که در مصباح الشریعه به امام صادق علیه السلام منسوب است چنین آمده:

«لَوْ لَمْ يَكُنْ لِلْحَسَبِ مَهْوَلَةٌ إِلَّا حَيَاءُ الْعَرَضِ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى، وَفَضِيحَةُ هَتِكِ السُّتْرِ عَلَى الْمُخْفِيَاتِ؛ لِحَقِّ لِمَرَّةٍ أَنْ لَمَّا يَهْبَطُ مِنْ رُؤْسِ الْجِبَالِ... (۱)؛ اگر برای حساب روز قیامت هول و هراسی نبود مگر شرم و حیایی که از عرضه کردن اعمال آدمی بر خدای عزوجل به انسان دست می دهد و زشتی و فضاحتی که در نتیجه پاره شدن پرده ستاریت و آشکار شدن کارهای پنهانی به بار می آید هر آینه سزاوار بود که آدمی سر به کوه و بیابان بگذارد و از سر کوه ها فرود نیاید و در آبادی جای گزین نشود، نخورد و نیاشامد و به خواب نرود مگر از روی ناچاری که به حد تلف شدن برسد؟».

### فرهنگ عمل گرایی

آری کسی که قیامت و عرصات آن با آن همه عظمت و جلال و جمال حق بر چشم دل او نمایان گردد و آن روز را با همه ی شکوه مشاهده کند؛ که گویی پروردگار می آید و نمایان می گردد، چون قیامت تجلی گاه اوج عظمت و اقتدار ذات اقدس الهی است.

این نگاه انسان ساز و این مدرسه ی آموزش و پرورشی است که درس حکمت و عرفان، عشق و دل دادگی می دهد، زندگی انسان را میدان نبرد و ستیز با شیطان می سازد، به او درس «معاذبه» و «معاقبه» و «مجاهده» می دهد.

بدون شک انسان را به بهشت خدا و مقام رضوان او نزدیک می سازد، زیرا انسان در گرو اعمال خود است خداوند می فرماید:

وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى \* وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَى \* ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى ۲

«و اینک برای انسان بهره ای جز سعی و کوشش او نیست، و اینک تلاش او به زودی دیده می شود، سپس به او جزای کافی داده خواهد شد».

ص: ۳۳۹



باری، فرهنگ ثواب و عقاب الهی، فرهنگی عمل گراست. فرهنگ کار و تلاش است تعالی طلبی و کمال یابی است، تشویق به اعمال نیک و پرهیز از بدی ها و زشتی هاست. برستیغ آن سیمای پارسایان می درخشد، آنان که شوق به بهشت و خوف از آتش بی قرارشان ساخته بود.

امیرالمؤمنین می فرماید:

«فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدَرَأَهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدَرَأَهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ»؛ (۱) به مرحله ای از یقین رسیده اند که بهشت برای آنان چنان است که گویی آن را دیده اند و در آسایش آن به سر می برند و دوزخ را چنان که آن را دیده اند و در عذابش اندرند».

پرواز در فضای بهشت موعود، تلخی ها را به کامشان شیرین می کند، در محراب عبادت و بندگی خداوند سرفرازند، با شوق و علاقه فرمان خداوند را انجام می دهند،

تو گویی آن گروه عشق سیرت عیان بینند با چشم بصیرت

چو ارواح نهان، غیب جهان را مکان خود بهشت جاودان را

همه در شادی و عیش و تنعم بدان گلشن چو بلبل در ترم

خوشا آنانکه با دل های مسرور نشینند اندر آن گلزار پرنور

خوش آن آزادمردان کز نکویی بهشتی گشته جانهاشان تو گویی

خوش آن ارواح پاک عرش پرواز در آن باغ تجرد نغمه پرداز

نشسته روبروی یکدیگر شاد ز هر رنج و غم و اندیشه آزاد (۲)

البته اوج فرح و سرور پارسایان نگاه به وجه الله و نیل به مقام رضوان است

به گفته شهریار:

من بدین نکته رسیدم که بهشت موعود هست در حسن تو مشغول تماشا گشتن (۳)

از فروغ همین نگاه است که انسان به کسب مکارم اخلاقی روی می آورد و خود را به خلعت ایمان و علم، تقوی و صدق و عدل، امید و بیم و سایر فضیلت ها می آراید و از صفات

۱- (۱) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳، ص ۲۲۵.

۲- (۲) دیوان الهی قمشه ای، ص ۲۰.

۳- (۳) دیوان شهریار، ج ۱، ص ۱۰۰.

بد و پستی‌ها دوری می‌کند؛ و این همه از جلوه‌های اخلاقی قرآن کریم است، به عنوان مثال، مقام صدق و آن جلوه‌هایش، و آیاتی که آن همه مراتب و مدارج را تبیین می‌کند و فراز بی‌نهایتش را: *فِي مَقْعِدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ* توصیف می‌نماید و یا بیم و امید و رجاء و خوف چه نقش آفرینی در تربیت انسان دارد، بدون شک او را به بهشت نزدیک و از جهنم دور می‌سازد، حتی پیامبران و اولیاء خداوند نیز مشمول این قانون هستند. آنان در محراب بیم و امید به نیایش پروردگار خود می‌پرداختند.

خداوند متعال می‌فرماید: *وَ يَدْعُونَنا رَغْباً وَ رَهْباً وَ كَانُوا لَنَا خاشِعِينَ* ۲

و نیز می‌فرماید: *يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ* ۳

و نیز می‌فرماید: *وَ ادْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ* ۴.

آری، نگاه و نظاره به جمال خدا و افق رحمت و اسعه از یک سو و جلال جبروت الهی و قهر غضب او از سوی دیگر.

به هر حال، آفاق امید و بیم چون سایر فضایل تدریجی و دارای مراتب است. اوج و فراز آن امید و رحمتی است که به اشراق فیوضات ذات اقدس الهی و تجلیات مقام اسماء و صفات او متصل می‌گردد، و در پرتو آن پیوستگی و دل بستگی به خدا و جدایی از هر چه ماسوای اوست پدید می‌آید یگانه معشوق و محبوب و معبود خداست از او بیم دارد و به او عشق می‌ورزد.

فیض در این راستا چنین می‌سراید:

منزلگه یار است دل مأوای دل دار است دل از غیر بیزار است دل کی جای اغیار است دل

از پرتو رخسار او جان مجمع انوار شد از عکس خال و خط او پیوسته گلزار است دل

تا روی او را دیده ام محراب جان ابروی اوست تا چشم او را دیده ام پیوسته بیمار است دل

بر دور شمع روی او پروانه‌ی دل بی‌شمار در تار و نقش مو به مو گم گشته بسیار است دل (۱)

ص: ۳۴۱

و نیز همو سروده است:

پرتوی از مهر رویت در جهان انداختی آتشی در خرمن شوریدگان انداختی

یک نظر کردی به سوی دل ز چشم شاهدان زان نظر بس فتنه ها در جسم و جان انداختی

در دلم جا کردی و کردی مرا از من تنهی تا مرا از هستی خود در گمان انداختی (۱)

و نیز همو زمزمه می کند:

فیض نور خداست در دل ما از دل ماست نور منزل ما

تخم محنت به سینه ی ما کشت آنکه مهرش سرشته در گل ما

بوی جان می وزد در این وادی ساربانان بدار محمل ما

هر کجا می رویم او با ماست اوست در جان ما و در دل ما

جان چو هاروت و دل چو ماروت است ز آسمان اوفتاده در گل ما (۲)

عارف، چشم جانش روشن و حجاب های نور را می شکافد و به سکوی انقطاع می ایستد و به سوی جانان بال می گشاید و به دریای عظمت و جلال حق متصل می گردد، جان را به حلقه ی محبت او معلق می سازد و از این افق است که فروغ بندگی معرفت و محبت، عشق و امید او را منور می سازد.

قرار دادن پاداش که از آن جمله، لقاء محبوب است، همه ی سختی ها را بر او آسان می سازد و کوشش در پرتو جلوه جمال خدا و لقای او برای او دل پذیر می گردد.

خداوند متعال می فرماید:

فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا

فراز و اوج روند مکتب تربیتی پاداش و عقاب همان مقام لقاء خدا و خوف و ترس نیز از آن مقام است که چرا محبوب ناخشنود است و چرا فراغ یار، که این زمزمه عارفانی بزرگ چون کمیل بن زیاد است که علی علیه السلام به او می آموزد:

ص: ۳۴۲

۱- (۱) همان، ص ۳۹۳.

۲- (۲) همان، ص ۸.

«صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ، فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ، وَهَيْبَتِي صَبْرْتُ عَلَى حَرِّ نَارِكَ، فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَى كَرَامَتِكَ» (۱).

قرآن برای آنان که از مقام خدا می ترسند دو بهشت تعریف کرده است: «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ ۲» که یکی از آن دو بهشت مقام حضور و شهود و لقاء است.

فرهنگ «امید و بیم» خلاق و تعالی بخش است و افق های روشنی فراروی افراد می گشاید، چون:

۱ - امید و رسیدن به پاداش نیک از چشمه عشق و محبت خدا می جوشد و زلال آن ایمان و اخلاص شخص را کامل می کند.

۲ - پاداش موجب تجلی بندگی خدا می گردد و چون فقر بی نهایت خود را در پرتو وجود بی نیاز قرار داد، به غنا و بی نیازی می رسد و به خلعت عزت مزین می گردد.

۳ - پاداش نیک و ترس از عذاب، انسان را بر سکوی پرواز قرار داده و در سنگر تلاش و کوشش قرار می دهد و مدام تلاش می کند که بر اعمال نیک خود بیافزاید تا به مقصد و مقصود عالی خود برسد.

۴ - پایان زندگی را برای او روشن و او را به رضای خود امیدوار می کند. زندگی را پوچ و هیچ نمی داند، خوب و بد برای او یکسان نیست، اطمینان و سعادت برای او حاصل می کند، چون او معتقد است که دنیا پلی است که او را به جهانی ابدی متصل می سازد، و خورشید عمر او بر خاک غروب نمی کند او فرجام زندگیش بهشت و یا جهنم است، عذاب و عقاب یا پاداش نیک است. چنین انسانی، گستره ی وجودش بی نهایت می گردد و برای بی نهایت کار می کند او به مقام مراقبه و محاسبه می رسد، همیشه، اعمال خود را محاسبه می کند و مراقب است که خدای متعال را فراموش نکند، به یاد خداست و پیوسته به خدا و عاقبت خود می اندیشد و کسی که با خدا در مقام رابطه و مراقبه باشد و عهد بندگی با او برقرار کند، مراقب و نگران است که مبادا در اثر غفلت عهدی را که بسته است بشکند و از مقام بندگی سقوط کند.

ص: ۳۴۳

افق برین مراقبت مقربین است که این درجه از مراقبت، مراقبت، تعظیم و اجلال است؛ به این بیان که قلب در تماشای جلال الهی محو و در پرتو هیبت ذات او شکسته می شود و دیگر جایی برای توجه به غیر باقی نمی ماند. در این صورت تمام مقصدش یکی است، فقط به خدا می اندیشد، در نتیجه خداوند متعال هم او را از سایر گرفتاری ها نجات می دهد.

افق دیگر مراقبت، مراقبت پرهیزکاران است؛ آنان که قلبشان به نور یقین روشن است و آگاهند که خدا به ظاهر و باطن آنان آگاه است، ولی در ملاحظه جلال و جمال خدا از خود بی خود نشده، قلبشان همچنان در حال اعتدال است، آن گونه که می توانند متوجه احوال و اعمال خود بوده و از خود مراقبت نمایند. این گروه چون از خدا حیا می کنند بدون اندیشه در عاقبت کار، عملی انجام نمی دهند و هر عملی را که سبب رسوایی در قیامت است ترک می کنند. ایشان جهان را محضر خدا می دانند و خدا را همه جا ناظر بر خود می بینند و بنابراین مراقب رفتار و اعمال خود هستند.

به هر روی، هر بنده ای از سه حال خارج نیست، یا در حال اطاعت خدا و یا در حال عصیان و گناه و یا در حال انجام عمل مباح، و در هر سه حالت به مراقبت نیازمند است.

مراقبت در اطاعت خداوند آن است که نفس خویش را خالص و دل را فقط حریم خدا سازد و سایر بت ها را بشکند و عمل را در بهترین جلوه برای خدا انجام دهد، همچنین باید شرط ادب را در ساحت ربوبی مراعات کرده و عمل خود را از آفات مصون دارد.

دلیل این همه تأکید و اصرار بر مراقبت، نقش سازنده ی آن در تربیت آدمی است.

امیرالمؤمنین می فرماید:

«وَرَاقِبَ فِي يَوْمِهِ عَدَهُ...» (۱) آن که امروز به فردایش فکر کند و مراقب باشد و همیشه چند قدم جلوتر را ببیند عاقل و فهیم است.»

و نیز فرموده است:

«رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً... رَاقِبَ رَبَّهُ وَ خَافَ ذَنْبَهُ» (۲).

و نیز فرموده است:

«يَتَّبِعِي أَنْ يَكُونَ الرَّجُلُ مُهَيِّمًا عَلَى نَفْسِهِ، مُرَاقِبًا قَلْبَهُ...» (۳) سزاوار است که انسان بر خویش اشراف داشته و همیشه مراقب قلب خود باشد.»

١- (١) نهج البلاغه، خطبه ٨٣، ص ٦٣.

٢- (٢) همان، خطبه ٧٦، ص ٥٦.

٣- (٣) غررالحكم، ص ٣٩٣.

و نیز فرموده است:

«طُوبَى لِمَنْ رَأَى رَبَّهُ وَ خَافَ ذَنْبَهُ؛<sup>(۱)</sup> خوشا به حال آن که همیشه خدا را در نظر داشته و از گناه خویش بیمناک است».

## فرجام نیک

به هر روی، فلسفه ثواب و عقاب، آینده نگری و آینده گرایی است، تشویق و هشدار است، تلاش و جهاد است، بازدارندگی و پرهیز است، شوق و گریز است، امنیت و آرامش روان است، فرانگری و فرااندیشی و خدا باوری است، باور و نگاه حکیمانه به آفرینش است، حکمت مداری آفریده هاست.

بهشت و تجلیات آن که جلوه ی مخصوص رحمت و اسعه خداست برای مؤمنین و حق باوران است.

در نگاه اول و کلی قرآن، آبشار رحمت بی کران خدا بر «سابقون» و اصحاب «یمین» جاری است<sup>(۲)</sup> و سپس به تبیین اصناف و گروه هایی که بر این دو افق ملکوتی می درخشند می پردازد و آیاتی این حقیقت را تفسیر می نمایند.

۱ - بهشت برای اهل ایمان:

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ<sup>۳</sup>

۲ - بهشت برای پارسایان:

لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ<sup>۴</sup>

۳ - بهشت برای توبه کنندگان:

أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ<sup>۵</sup>

۴ - بهشت برای مهاجران و رنج کشندگان:

لَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ<sup>۶</sup>

ص: ۳۴۵

---

۱- (۱) همان.

۲- (۲) واقعه / ۱۰-۴۰.



۵ - مقام فرمان بری و اطاعت:

مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ۱

۶ - آنان که نماز بر پا می دارند و زکات می دهند:

وَلَدْخَلْنٰكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ۲

۷ - ایمان و خداترسی:

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَاَهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ ۳

۸ - حق جویمان:

فَأَنبَأَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ۴

۹ - راستگویان:

قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمَ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۵

۱۰ - هجرت و جهاد در راه خدا:

الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَ... يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ ۶

و ده ها آیه دیگر قرآن کریم که در آن آیات، زلال رحمت و رضوان خداوند بر مؤمنین و پارسایان جاری است. آنان که فروغ ایمان و معرفت به خدا جانشان را لبریز و مالا مال از عشق و محبت به خداوند متعال ساخته است و جلوه های باورشان در اعمال و رفتارشان

ص: ۳۴۶

می درخشد و در پرتو آن باور و رفتار نیک به خلعت قدسی مکارم اخلاق آراسته و به زینت فضایل مزین گشته اند. بهشت و نعمت های آن در قرآن بیان، و این مقام عالی، آراسته و آماده برای مؤمنان و پارسایان است. البته عظمت بهشت برای ما قابل درک نمی باشد و فقط جلوه ها و تجلیاتی از این مشرق تابان و آفتاب مهربانی خداوند بر افق سوره هایی از قرآن همانند: «الرحمن» و «الواقعه» و «انسان» و «مطففین» و صدها آیه دیگر می درخشد، گوارا باد بر بهشتیان هم جواری با ذوات مقدس پیامبران و اولیاء الهی و نیل به مقام رضوان و نظر به وجه الله.

## فرجام بد

از سوی دیگر، آیاتی در قرآن برای بازدارندگی و گریز از گناه به بیان عذاب و عقاب خداوند پرداخته و به تبیین و بازگویی عذاب جهنمیان می پردازد، البته در ابتدا با همان نگاه کلی و با عنوان «اصحاب شمال» به بیان عذاب آنان پرداخته و سپس با عناوین خاصی به شرح عذابشان می پردازد البته، سرآمد اهل جهنم منافقان کافرند.

۱ - گروه اول منافقان کافر:

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا ۱

و نیز: وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَةُ اللَّهِ وَاللَّهُ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ۲

و نیز: جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاعْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ ۳

و خلاصه در یک عنوان کلی پیروان شیطان:

قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ ۴

ص: ۳۴۷

فرمود: «از آن مقام با ننگ و عار و خواری بیرون رو! و (سوگند) که هر کس از آنها از تو پیروی کند جهنم را از شما همگی پر می‌کنم» (۱).

صدها آیه قرآن این حقیقت را تبیین و بازگو می‌کند و فرجام سخت و رنج آوری را برای گناهکاران رقم می‌زند.

### بازتاب اعمال بد و نیک در همین دنیا

البته افزون بر مجازات جهنم، مرتکبین بعضی از گناهان در همین دنیا به جزای عمل زشت خود می‌رسند همانند گناهایی که موجب حد و تعزیز می‌شوند و نیز پیامد منفی بعضی از گناهان در عرصه‌ی زندگی افراد بروز می‌کند، همانند قطع رحم، عاق والدین و اعراض و دوری از ذکر و یاد خداوند، خداوند می‌فرماید:

وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا ۚ

«و هر کس از یاد من روی گردان شود زندگی سخت و تنگی خواهد داشت و روز قیامت او را نابینا محسور می‌کنیم».

از منظر دیگر پرهیز از بعضی گناهان سبب عزت و شکوه شخص در همین دنیا می‌گردد و او را بر کرسی عزت و عظمت می‌نشاند، فرار حضرت یوسف از گناه، او را از چاه برگرفته و عزیز مصر می‌کند و خورشید و ماه و یازده ستاره‌ی آسمان عظمت «پدر، مادر و برادران» ساحت او را می‌ستایند. بعضی از اعمال نیک نیز، نتیجه و پاداش آن در همین دنیا آشکار می‌شود: احسان به پدر و مادر، صلۀ ارحام، خدمت به مردم، صدقه و ذکر و یاد خدا و نماز شب، خیر و برکت خود را در همین دنیا آشکار می‌کنند و چشمه‌ای از فیوضات مادی و معنوی را به همراه دارند که از آن، زلال خیر و برکت در زندگی انسان جاری می‌گردد. (۲).

نخستین دفتر از این مجموعه همزمان با میلاد امام هشتم علی بن موسی الرضا علیهما السلام به پایان رسید. بمّنه و کرمه

۱۱ ذیقعدۀ الحرام همزمان با دهه کرامت ۱۴۳۱

ص: ۳۴۸

۱- (۱) اعراف / ۱۸.

۲- (۳) یوسف / ۴ و ۱۰۰.

«قرآن کریم»

۱. اخلاق در تفسیر مواهب الرحمن، غلامعلی عباسی فردویی، ناشر: شرکت تعاونی کارآفرینان فرهنگ و هنر، چاپ اول، ۱۳۸۹، قم.
۲. اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله ترجمه اولین کتاب شیعه در زمان امیرالمؤمنین، تألیف: سلیم بن قیس متوفای ۹۰ هـ - ق.
۳. الاشارات و التنبیها، ابی علی حسین بن عبدالله بن سینا مع الشرح للمحقق نصیرالدین محمد بن محمد بن الحسن الطوسی و شرح الشرح للعلامه قطب الدین محمد بن محمد بن ابی جعفر الرازی، ۱۳۷۹ هـ - ق، مطبعه الحیدری.
۴. اصول کافی، ثقه الاسلام کلینی رحمه الله، ناشر: دار الکتب الاسلامیه، الطبعة الثامنة، ۱۳۸۷ هـ - ش، تهران.
۵. امدادهای غیبی در زندگی بشر، استاد شهید آیه الله مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، قم.
۶. انساب الاشراف، تألیف: المورخ الشهير احمد بن یحیی بن جابر البلاذری من اعلام القرن الثالث الهجری، حقیقه و علق علیه الشیخ محمدباقر المحمودی، دارالتعارف للمطبوعات، الطبعة الاولى، ۱۹۷۷ م - ۱۳۹۷ هـ - ق، بیروت، لبنان.

ص: ۳۴۹

۷. بلاغات النساء، تألیف: ابی الفصل احمد بن ابی طاهر المعروف بابن طیفور، منشورات مکتبه بصیرتی، قم.
۸. پرتوی از مکتب زهرا علیها السلام، نویسنده: غلامعلی عباسی فردوئی، ناشر: زائر آستانه مقدسه قم، چاپ اول، تابستان ۱۳۸۶ هـ - ش، قم.
۹. تاریخ یعقوبی، تألیف: احمد بن ابی یعقوب «ابن ابی واضح یعقوبی» ترجمه: دکتر محمد ابراهیم آیتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷ ش، تهران.
۱۰. تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، تألیف: آیة الله السید حسن الصدر، طبع بامر نجله السید الصدر، شرکه النشر و الطباعه العراقیه المحدوده منشورات الاعلمی، تهران.
۱۱. ترجمه تفسیر مجمع البیان، مؤلف: شیخ ابوعلی فضل بن حسن الطبرسی، ترجمه: حجه الاسلام والمسلمین آقای علی کرمی، مؤسسه انتشارات فراهانی.
۱۲. تسنیم، آیة الله جوادی آملی، تحقیق و ویرایش حجه الاسلام علی اسلامی، ناشر: مرکز نشر اسراء، چاپ ششم، تیر ۱۳۸۶ هـ - ش، قم.
۱۳. تفسیر الصافی، مولی محسن فیض کاشانی، صححہ و قدم له و علق علیه العلامه الشیخ حسین الاعلمی، ناشر: منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، الطبعة الاولى، سال ۱۴۲۹ هـ -- ۲۰۰۸ م، بیروت - لبنان.
۱۴. التفسیر الکبیر، فخر رازی، دار احیاء التراث العربی للطباعه و النشر، الطبعة الاولى، ۱۴۲۹ هـ -- ۲۰۰۸ م، بیروت، لبنان.
۱۵. الجامع لاحکام القرآن، ابی عبدالله محمد بن احمد الانصاری القرطبی، الناشر: دارالمکاتب العربی للطباعه و النشر، ۱۳۸۷ ق ۱۹۶۷ م، قاهره.
۱۶. چشمه در بستر، تألیف: مسعود پورسیدآقایی، ناشر: مؤسسه فرهنگی - انتشاراتی حضور، چاپ دوم، پاییز ۱۳۷۵ هـ - ش.

۱۷. حدیقه الشعراء، سیداحمد دیوان بیگی، زرین.

۱۸. الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، صدرالدین محمد شیرازی، ناشر: شرکه دار المعارف الاسلامیه، قم.

۱۹. حکمت الهی، محی الدین مهدی الهی قمشه، تهران.

۲۰. خاستگاه فرهنگي نهج البلاغه، مؤلف: محمدحسن نادم، ناشر: نشر ادیان، چاپ دوم، زمستان ۱۳۸۴، قم.

۲۱. خمسه نظامی، نظامی گنجوی، امیرکبیر، تهران.

۲۲. دلائل الامامه، المحدث الشيخ ابو جعفر محمد بن جریر بن رستم الطبری، الناشر: مرکز الطباعة و النشر، فی مؤسسه البعثه، الطبعة الاولى، ۱۴۱۳ هـ - ق، قم.

۲۳. دیوان آشفته ی شیرازی، از انتشارات کانون تربیت شیراز، چاپ اول، اسفند ۱۳۴۹، شیراز.

۲۴. دیوان ابوالخیر، ابوسعید ابوالخیر، کتابخانه سنایی.

۲۵. دیوان اقبال لاهوری، اقبال، کتابخانه سنایی.

۲۶. دیوان الهی قمشه ای، محی الدین الهی قمشه ای، علمیه اسلامیه.

۲۷. دیوان امام خمینی قدس سره، امام خمینی قدس سره، مؤسسه نشر آثار امام.

۲۸. دیوان امیری فیروزکوهی، غزلیات و قصائد، جمع و تدوین و شرح و تعلیق: دکتر امیر بانوی مصفا، سال ۱۳۵۴ ش، تهران.

۲۹. دیوان حافظ شیرازی، مقدمه: دکتر سیدمحمد رضا جلالی نائینی، خط: حسین خسروی، چاپ اول، بهار ۱۳۶۷ ش.

۳۰. دیوان خَلِيق المَعَانِي، ابوالفضل کمال الدین اسماعیل اصفهانی با مقدمه و حواشی و تعلیقات و فهرست ها، به انضمام رساله القوس به اهتمام حسین بحرالعلمی، انتشارات کتابفروشی دهخدا، اسفند ۱۳۴۸، تهران.

۳۱. دیوان رفعت سمنانی، رفعت سمنانی، بامداد.

۳۲. دیوان شبستری، شیخ محمود شبستری، کتابخانه طهوری.

۳۳. دیوان شرف الشعراء، بدرالدین قوامی رازی، از گویندگان نیمه اول قرن ششم، به تصحیح و اهتمام میرجلال الدین حسینی ارموی معروف به محدث، چاپ نخستین ۱۳۷۴ قمری ۱۳۳۴ شمسی، چاپخانه سپهر.

۳۴. دیوان صائب، صائب تبریزی، نشر طلوع.

۳۵. دیوان صدر معانی، عطار نیشابوری، انتشارات سنایی.

۳۶. دیوان غزلیات و قصاید عطار، به اهتمام و تصحیح دکتر تقی تفضلی، انتشارات انجمن آثار ملی (۴۴).

۳۷. دیوان کامل فروغی بسطامی، کتابفروشی سیروس.

۳۸. دیوان کامل، دکتر قاسم رسا، ملک الشعراء آستان قدس رضوی، ناشر: کتابفروشی باستان، چاپ دوم، اسفند ۱۳۴۴ ش، مشهد.

۳۹. دیوان لامع، محمد رفیع بن عبدالکریم در میانی، ناشر: دکتر محمود رفیعی، چاپ اول، سال ۱۳۶۵ ش، تهران.

۴۰. دیوان مجیرالدین بیلقانی، تصحیح و تعلیق: دکتر محمدآبادی، ناشر: انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، اردیبهشت ۱۳۵۸ ش، تبریز.

۴۱. دیوان ملاحادی سبزواری، ملاحادی سبزواری، نشر طلوع.

۴۲. دیوان ملک الشعراء بهار، ملک الشعراء بهار، انتشارات علمی.

۴۳. دیوان مولانا محتشم کاشانی، به کوشش مهرعلی گرگانی، از انتشارات کتابفروشی محمودی.

۴۴. دیوان ناصر خسرو، ناصر خسرو، دانشگاه تهران.

۴۵. دیوان وحشی، وحشی بافقی، جاویدان.

۴۶. ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، تألیف: محب الدین احمد بن عبدالله الطبری، دارالمعرفه للطباعه و النشر، ۱۹۷۴ م، بیروت - لبنان.

۴۷. الرائد، فرهنگ الفبایی عربی - فارسی، تألیف: جبران مسعود، ترجمه: دکتر رضا انزابی نژاد، به نشر: انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ پنجم، سال ۱۳۸۶ ش، آستان قدس رضوی.

۴۸. ربیع الابرار و نصوص الاخبار، تصنیف محمود بن عمر الزمخشری، تحقیق: الدكتور سلیم النعمی، احیاء التراث الاسلامی، بغداد.

۴۹. رساله لقاء الله، آیه الله حاج میرزا جواد ملکی تبریزی قدس سره، مقدمه، ترجمه، توضیح و تعلیق و اضافات از سید احمد فهری، ناشر: مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی فیض کاشانی، چاپ چهارم، پاییز ۱۳۷۰ ه. ش.

۵۰. زن و اسوه های آسمانی، غلامعلی عباسی فردوئی، ناشر: زائر آستانه مقدسه قم، چاپ اول، ۱۳۸۷، قم.

۵۱. زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام، تألیف: دکتر سیدجعفر شهیدی، ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دهم، تابستان ۱۳۶۸ ه. ش، تهران.

ص: ۳۵۳



۵۲. سرالصلوه (معراج السالكين و صلوه العارفين)، امام خمینی قدس سره، ناشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، چاپ پنجم، پاییز ۱۳۷۷ ه - ش.

۵۳. سعادت نامه، شیخ محمود شبستری، طهوری.

۵۴. شرح خطبه حضرت زهرا علیها السلام، تألیف: آیه الله حاج سیدعزالدین حسینی زنجانی، ناشر: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ دوم، آذر ۱۳۷۰ ه - ش، قم.

۵۵. شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، به تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، دار احیاء الکتب العربیه عیسی البابی الحلبی و شرکاء، الطبعة الاولى، ۱۳۷۸ ه - ق - ۱۹۵۹ م.

۵۶. شواهد التنزیل، تألیف: الحافظ الکبیر عبیدالله بن عبدالله بن احمد المعروف بالحاکم الحسکانی، تحقیق و تعلیق: الشیخ محمدباقر المحمودی، مؤسسه الطبع و النشر التابعه لوزاره الثقافه و الارشاد الاسلامی، احیاء الثقافه الاسلامیه، الطبعة الاولى، ۱۴۱۱ ه - ق - ۱۹۹۰ م، تهران.

۵۷. صحیفه ی فاطمیه، نویسنده: حمید احمدی، ناشر: انتشارات زائر آستانه مقدسه، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۱ ش، قم.

۵۸. صدای فاطمی فدک، محمد باقر انصاری - سیدحسین رجایی، انتشارات دلیل ما، چاپ یازدهم، بهار ۱۳۸۹، قم.

۵۹. صدیقه شهیده، مؤلف: سیدعبدالرزاق موسوی مقرر، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، سال ۱۴۱۴ ه - ق - ۱۳۷۲ ه - ش، قم.

۶۰. طاقدیس، مولی احمد نراقی، امیرکبیر، تهران.

۶۱. علل الشرایع، للشیخ الصدوق، ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی، عنی بتصحیحہ و التعلیق علیہ، السید فضل الله الطباطبائی الیزدی، تصدی لنشره: مکتبه الطباطبائی بالمدرسه الفضیه بقم.

۶۲. علم امام «مجموعه مقالات» گزینش و تصحیح محمدحسن نادم، ناشر: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، چاپ اول، بهار ۱۳۸۸، قم.

۶۳. الغدير، فی الكتاب و السنه و الادب، تألیف: الحبر العلم، الحجه المجاهد شيخنا الاكبر، الشيخ عبدالحسين احمد الاميني النجفی، ناشر: دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، سال ۱۳۶۶ ش، تهران.

۶۴. فاطمه الزهراء أمُّ الأئمه و سيده النساء، تألیف: الشيخ محمد حسن النائینی، الناشر: انتشارات النبوغ، چاپ دوم، سال ۱۴۱۶ هـ - ق، قم.

۶۵. فاطمه الزهراء سرّ الوجود، السيد عادل العلوی، نشر: مكتب سماحه آيه الله العظمى الشيخ ميرزا جواد التبريزی، الطبعة الاولى، ۱۴۲۱ هـ - ق - ۲۰۰۰ م، قم.

۶۶. فاطمه الزهراء ليله القدر، تألیف: السيد عادل العلوی، نشر: المؤسسه الاسلاميه العامه للتبليغ و الارشاد، الطبعة الاولى ۱۴۱۶ هـ - ق، مكتبه بصيرتي، قم.

۶۷. فاطمه الزهراء عليها السلام من المهد إلى اللحد، تألیف: السيد محمد كاظم القزوينی، دارالعالم الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۰۱ هـ - ق، ۱۹۸۱ م، بيروت.

۶۸. فاطمه الزهراء عليها السلام فی القرآن، السيد صادق الحسينی الشيرازی، ناشر: مؤسسه الفكر الاسلامی، چاپ دوم، سال ۱۴۱۲ هـ - ق، ۱۳۷۰ هـ - ش، قم.

۶۹. فاطمه الزهراء عليها السلام بهجه قلب المصطفى صلى الله عليه و آله، احمد الرحمانی الهمدانی، ناشر: مؤسسه النعمان للطباعة و النشر و التوزيع، حسن محمد ابراهيم على، سال ۱۴۱۳ هـ - ۱۹۹۲ م، بيروت، لبنان.

۷۰. فاطمه دختر محمد صلى الله عليه و آله، سيد جعفر شهیدی، کتابفروشی حافظ، تهران.

۷۱. فاطمه زهرا عليها السلام از ولادت تا شهادت، مؤلف: آيه الله سيدمحمد كاظم قزوينی، مترجم: علی كرمی، ناشر: نشر مرتضى، چاپ دوم، تابستان ۱۳۷۷، قم.

۷۲. الفتوحات المکیه، محی الحق و الدین اَبی عبداللہ، محمد بن علی المعروف بابن عربی الحاتمی الطائی، دار صادر، بیروت.

۷۳. فرهنگ تلمیحات، دکتر سیروس شمیسا، فردوس.

۷۴. فرهنگ علوم عقلی، تألیف: سیدجعفر سجادی، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، اردیبهشت ۱۳۶۱ ه - ش، رجب ۱۴۰۲ ه - ق، تهران.

۷۵. قصائد و غزلیات سعدی، سعدی، امیر کبیر، تهران.

۷۶. کشکول شیخ بهایی موش و گربه، دفتر اول، اشعار فارسی شیخ بهایی «غزلیات، مثنوی، نان و حلوا، مثنوی شیر و شکر، مثنوی نان و پنیر».

۷۷. کلیات اشعار مولانا فیض کاشانی، مقدمه: استاد سیدمحمدعلی صفیر، تصحیح: محمد پیمان، ناشر: از انتشارات کتابخانه سینایی، چاپ سوم، سال ۱۳۶۸ ه - ش.

۷۸. کلیات سعدی، سعدی، امیر کبیر، تهران.

۷۹. کلیات شمس تبریزی، مولانا جلال الدین محمد مولوی رومی، مؤسسه چاپ و انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم، ۱۳۴۵ ه - ش، تهران.

۸۰. الکوکب الدری، تألیف: الشیخ مهدی المازندرانی الحائری، الناشر: انتشارات الشریف الرضی، الطبعة الاولى، ۱۴۱۰ ه - ق - ۱۳۶۸ ه - ش، قم.

۸۱. گلستان، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، چاپ چهارم، تهران.

۸۲. لسان العرب، تألیف: العلامة ابن منظور، صححه و علق علیه و وضع فهارسه، علی شیری، دار احیاء التراث العربی للطباعة و النشر و التوزیع، الطبعة الاولى ۱۴۰۸ ه - ق - ۱۹۸۸ م.

ص: ۳۵۶

۸۳. مثنوی معنوی، مولانا جلال الدین محمد بلخی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ چهاردهم، ۱۳۸۱، چاپ پانزدهم، سال ۱۳۸۳، تهران.

۸۴. مجمع البحرين، للعالم المحدث الفقيه الشيخ فخرالدين الطريحي، ناشر: دار و مكتبة الهلال، الطبعة الاولى، ۱۹۸۵ م، بيروت - لبنان.

۸۵. مخزن الاسرار، جامی، انتشارات سکه.

۸۶. مصباح الشریعه، منسوب به امام صادق علیه السلام، ترجمه و شرح: علامه مصطفوی، ناشر: مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، چاپ اول، ۱۳۸۲ ش، تهران.

۸۷. مصنف ابن ابی شیبہ فی الاحادیث و الآثار، للحافظ عبدالدين محمد بن ابی شیبہ، ضبطه و علق عليه الاستاذ سعيد اللحام، دار الفكر، سال ۱۴۱۴ هـ - ق - ۱۹۹۴ م، بيروت - لبنان.

۸۸. معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، محمد دشتی (با همکاری جمعی از محققان)، ناشر: نشر مؤسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۴ ش، قم.

۸۹. معجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، محمد فؤاد عبدالباقي، ناشر: انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۴، تهران.

۹۰. المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، سيد كاظم محمدی - محمد دشتی، ناشر: نشر امام علی علیه السلام، چاپ دوم، آبان ۱۳۶۹، قم.

۹۱. معجم مفردات الفاظ القرآن، الراغب الاصفهانی، تحقیق: ندیم مرعشی، دار الکاتب العربی.

۹۲. منطق الطیر، شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری، به اهتمام دکتر سیدصادق گوهرین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۲ ش، تهران.

ص: ۳۵۷

٩٣. مواهب الرحمن فى تفسير القرآن، آيه الله العظمى السيد عبدالاعلى الموسوى السبزوارى، الناشر: انتشارات دارالتفسير، الطبعة الثانية، ١٤٢٨ هـ - ٢٠٠٧ م، النجف الاشرف.
٩٤. الموسوعه الكبرى عن فاطمه الزهراء عليها السلام، تأليف: اسماعيل الانصارى الزنجانى، ناشر: دليل ما، الطبعة الاولى، ١٤٢٨ هـ - ق ١٣٨٦ هـ - ش، قم.
٩٥. الميزان فى تفسير القرآن، تأليف: العلامة السيد محمدحسين الطباطبائى، منشورات مؤسسه الاعلمى، الطبعة الاولى، ١٤١٧ هـ - ق - ١٩٩٧ م، بيروت، لبنان.
٩٦. نهج البلاغه، نقدها و پاسخ ها، مؤلف: محمدحسن نادم، ناشر: نشر اديان، چاپ اول، زمستان ١٣٨٨، قم.
٩٧. نهج البلاغه، مترجم: دكتور سيدجعفر شهيدى، ناشر: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامى، چاپ دوم، سال ١٣٧٠، تهران.
٩٨. نزل الايرار بما صح من مناقب اهل البيت الاطهار، محمد بن معتمدخان البدخشانى الحارثى، تقديم و تحقيق و تعليق، محمد هادى الامينى، ناشر: مكتبه الامام اميرالمؤمنين على عليه السلام، الطبعة الاولى، ١٤٠٣ هـ - ١٣٦٢ ش، اصفهان.
٩٩. وسائل الشيعه، الشيخ محمد بن الحسن الحر العاملى، عنى بتصحيحه و تحقيقه، الشيخ عبدالرحيم الربانى الشيرازى، دار احياء التراث العربى، الطبعة الرابعه ١٣٩١ هـ - ق، بيروت، لبنان.
١٠٠. ينابيع الموده، قندوزى، چاپ سنگى، قطع رحلى، بى تا، بى جا.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

